



با رویکرد جنگ و توسعه
نیافتگی در کشورهای
اسلامی

توسعه اقتصادی



War and
underdevelopment
in Muslim countries

نوشته: احمد قربانی

شناسنامه کتاب

نام به فارسی : توسعه اقتصادی (جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی)

English: War and underdevelopment in Muslim countries

نویسنده : احمد قربانی : (Ahmad Ghorbani)

ایمیل : ahma.ghorbani@gmail.com

TEL: +989122162449

تلفن: ۰۹۱۲۲۱۶۲۴۴۹

Year: 2016

سال انتشار : ۱۳۹۵ هجری

انتشارات: نشر اندیشه روشن

معرفی کتاب

برای تدریس توسعه اقتصادی، یک سری یادداشت هایی جمع آوری کرده بودم. ولی در تدریس و یا در هر جایی که بحث از توسعه می شد. دانشجویان و غیر دانشجویان یک سؤال مشترک داشتند، چرا در دنیایی که همه کشورها به توسعه اقتصادی رسیده اند، کشورهای اسلامی در دام توسعه نیافتگی و تخریب قرار گرفته اند؟

تکرار این سؤال موجب شد تا یادداشت های جمع آوری شده و مطالبی که در مورد دین نوشته بودم را با هدف پاسخی برای سؤال فوق دوباره نویسی کنم. لذا مجبور شدم این کتاب را بنویسم. چون در چند سال آینده تنها کشورهای اسلامی هستند که توسعه نیافته اند. فکر کنم این کتاب فتح باب خوبی باشد تا دیگران هم در این زمینه بیشتر بحث کنند .

این کتاب می تواند بعنوان مرجع اصلی برای درس توسعه اقتصادی در مقطع کارشناسی و یا یکی از مراجع اصلی و کمکی برای مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، مورد استفاده قرار گیرد.

پیش گفتار

همه انسانها خواستار زندگی آرام و توأم با رفاه مادی هستند، این مهم از طریق توسعه اقتصادی برای شهروندان کشورها میسر می گردد. پس همه کشورها، بگونه ای خواهان توسعه اقتصادی هستند، ولی کشورهای اسلامی این گونه نیستند. در حال حاضر، دین رسمی ۵۳ کشور، اسلام عنوان شده است. بطور قطع و یقین، مدیران و حاکمان این کشورها همگی مسلمان هستند. این ۵۳ کشور، از نظر، نژاد، فرهنگ، موقعیت جغرافیائی و زبان با یکدیگر متفاوت هستند. ولی در فقر، نا امنی، عقب ماندگی، توسعه نیافتگی و دین اسلام بایکدیگر مشترک هستند. فقیرترین و عقب افتاده ترین کشور قاره اروپا، کشور مسلمان آلبانی است. اکثر کشورهای خاورمیانه با آنکه دارای ثروتهای هنگفت و منابع طبیعی هستند، جزء کشورهای عقب مانده و جهان سوم محسوب می شوند. کشورهای ترکیه، امارات متحده عربی و مالزی تنها کشورهای در حال پیشرفت این مجموعه هستند که حکومت آنها سکولار و حاکمانشان قوانین اسلامی را اجرا نمی کنند. کشورهای یمن، افغانستان، لیبی، سوریه، عراق، بحرین و سومالی درگیر جنگهای داخلی هستند. مهمترین عامل نا امنی و انفجار، گروه هایی هستند که نام اسلام و مسلمانی را در پرچم خود قرار داده اند. بالاترین آمار جرم و جنایت، کشتار، ترور، خشونت و نقض حقوق بشر در دنیای امروزی، مربوط به کشورهای اسلامی است.

علاوه بر فقر، نا امنی و حاکمیت دیکتاتوری در کشورهای اسلامی، یک سؤال اساسی باقی می ماند. چرا کشورهای اسلامی با جنگ و توسعه نیافتگی مواجه هستند؟

جهت یافتن پاسخی برای سؤال فوق، بررسی هدف و ماهیت دین اسلام ضرورت دارد. در این کتاب هدف و ماهیت دین اسلام در زمان حیات پیامبر اکرم (ص)، جمهوری اسلامی ایران و سایر فرقه های مختلف اسلامی بررسی می شود.

دین اسلام در ۱۴۰۰ سال پیش توسط پیامبر اکرم (ص) پایه گذاری شد. مهمترین هدف پیامبر (ص) رستگاری بود. ایشان می گفت: « قولوا لا اله الا الله تفلحوا ». رستگاری به رفاه و آسایش بیشتر در این دنیا و سعادت در دنیای پس از مرگ تعبیر می شود. فراهم شدن رفاه و آسایش در این دنیا در حوزه توسعه اقتصادی قرار می گیرد. سعادت در دنیای پس از مرگ، پدیده ای است که در آینده اتفاق می افتد. پدیده های مربوط به آینده، از نظر علوم تجربی غیر قابل بررسی و در این نوشتار، مسکوت باقی می ماند.

توسعه اقتصادی، نظریات مختلفی برای رسیدن به رفاه و آسایش انسانها، پیشنهاد کرده است. تعدادی از آنها به ملاک هایی برای رسیدن به توسعه اقتصادی تبدیل شده است. در این کتاب ۱۳ ملاک که توسط دانشمندان توسعه اقتصادی برای رفاه و آسایش بیشتر جوامع پیشنهاد شده، انتخاب می گردد.

روش بررسی، تحلیلی و تاریخی است. عملکرد پیامبر اکرم (ص)، جمهوری اسلامی ایران و سایر فرقه های اسلامی با این ۱۳ ملاک بصورت تاریخی و تحلیلی بررسی می شود. هدف، شناسایی آرمانها و ماهیت دین اسلام در یک بازه زمانی است. آیا دین اسلام ماهیتاً یک دین توسعه گرا است؟ یعنی این دین می تواند رفاه و آسایش را برای پیروان خود به ارمغان بیاورد؟ یا این دین، ماهیتاً جنگ طلب و مخرب است؟ با یافتن پاسخی برای این دو سؤال، عوامل جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی شناسایی می شود. ملاک های انتخاب شده برای بررسی به شرح زیر می باشد.

۱- حاکمیت نگرش علمی بر باورها فرهنگی، ۲- اعتقاد به برابری انسان ها و رعایت حقوق دیگران، ۳- اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی بیان، ۴- اعتقاد و باور معنوی به منابع طبیعی و محیط زیست، ۵- حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی، ۶- دولت مقتدر و انعطاف پذیر در عرصه بین المللی، ۷- مشارکت سیاسی براساس نهادهای مردمی؛ ۸ - قانونگرایی، ۹ - شفافیت، ۱۰- اجماع آراء نخبگان، ۱۱- حقوق بشر، ۱۲- نگرش استراتژیک، ۱۳- پاسخ گویی

نتایج این بررسی نشان داد: دولت بنیانگذاری شده توسط پیامبر اکرم (ص) و حکومت ۱۰ ساله ایشان، کلیه ملاک های مورد نیاز برای توسعه اقتصادی را اجرا کرده است. اگر رفاه و آسایش را نسبی بدانیم و بخواهیم وضعیت رفاه و آسایش را طی ۱۰ سال حکومت پیامبر اکرم (ص) در شهرهای مدینه و مکه مقایسه کنیم، در می یابیم، رفاه و آسایش مردم طی این ۱۰ سال بطور چشم گیری افزایش یافته است.

در نتیجه دولت پیامبر اکرم (ص) الگویی از دولت توسعه گرا و انسان توسعه یافته را دنبال می کرده است. بطوریکه کلیه ملاک هایی که برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جهان امروز شناخته شده است را بعنوان قوانین الهی اجرا و مورد تأکید قرار می داده اند.

با این مقدمه می توان گفت: بیشتر ملاک هایی که بشر امروزی برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توصیه می کند نه تنها در دین اسلام به رسمیت شناخته شده است، بلکه بر آن تأکید نیز شده است. بطوریکه اگر حکومت یا جوامعی، این ملاک ها را به درستی اجرا نکند، اقدامش بعنوان انحراف از دین اسلام قلمداد می شود.

تا ۳۰ بعد از پیامبر اکرم (ص) مسلمانان بصورت واحد، سعی می کردند، توصیه های پیامبر اکرم (ص) را اجرا کنند، در این دوره، مسلمانان توانستند بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روز مسلط شوند. ولی از سال ۴۰ هجری مسلمانان، به گروه های مختلفی تقسیم شدند. اولین گروه انشعابی خوارج بودند. این گروه با استناد به آیات قرآن، گروهی از مسلمانان را کافر و مشرک می دانستند. پس مسلمانان را در کوچه و خیابان به قتل می رساندند. در نتیجه، یکسری ترورهای کور با نام و عنوان دین انجام شد. این افراد برای توجیه کارهای خود، روایات زیادی جعل کردند.

دومین گروه انشعابی بنی امیه است. این گروه، با استناد به آیات قرآن، حکومت دیکتاتوری و موروثی را پی ریزی کردند. از سال ۴۰ هجری تا پنج قرن، ملاک هایی که پیامبر اکرم (ص) به آن توصیه کرده بود، یک به

یک به فراموشی سپرده شدند. لذا عملاً دین اسلام از قرن پنجم به بعد از هدف و ماهیت اصلی خودش منحرف شد. با اجرا نشدن توصیه های پیامبر اکرم (ص) از قرن پنجم به بعد، پیشرفت علوم و تکنولوژی در کشورهای اسلامی کاملاً متوقف شد. بطوریکه بعد از این سالها، جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی گسترش یافت. در حال حاضر هم ملاک های توسعه به بهانه های مختلف اجرا نمی شود. این بهانه ها به شرح زیر می باشد.

۱- ملاک نگرش علمی: مبنای نگرش علمی، بر آزمایش پذیری و تکرار پذیری رویدادها و پدیده ها بنا نهاده شده است. علمای اسلامی تصور می کنند، این روش علمی برای از بین بردن دین و اسلام است. لذا در مقابل آن سعی می کنند با روش های مختلف نگرش علمی را نا کارآمد جلوه دهند. این اقدام باعث می شود، مسلمانان خرافی شوند.

۲- اعتقاد به برابری انسان ها و رعایت حقوق دیگران : هم اکنون رهبر هر فرقه اسلامی، پیروان دیگر فرقه های دین اسلام و پیروان سایر مذاهب را نجس می دانند. این موضوع باعث شده تا موضوع برابری انسانها نقض شود

۳- اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی بیان: فرقه های مختلف اسلامی، اعتراض و سخن مخالف را تحمل نمی کنند. رهبران دینی، مخالفین و معترضین را مرتد اعلام می کنند. آزادی بیان بوسیله رسانه های مستقل و آزاد نشان داده می شود. اکثر رهبران دینی رسانه های جمعی مانند رادیو، تلویزیون، اینترنت و غیره را حرام می دانند. در بعضی از کشورها هم این رسانه ها بشدت محدود شده است

۴- اعتقاد و باور فرهنگی برای حفاظت از محیط زیست: موضوع حفاظت از محیط زیست در کشورهای اسلامی اهمیتی ندارد. همانطور که مشاهده می شود، موضوعاتی مانند گرد و غبار و ریزگردها و آلودگی هوا در کشورهای اسلامی بشدت افزایش یافته است. در این مورد هیچ شخصیت مذهبی سخنرانی نکرده و در مورد آن هم هیچ هشدار نداده اند.

۵- حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی: در دین اسلام خداوند فقط حجاب را برای خانم ها اجباری کرده و از مردان و زنان خواسته تا در روابط جنسی نسبت به همسران خود وفادار باشند. خداوند هر گونه توهین، تحقیر و تبعیض جنسیتی را ممنوع کرده است. ولی در کشورهای اسلامی انواع و اقسام توهین ها و تبعیضات جنسی در حق زنان انجام می گیرد. در ضمن بدلائل مختلفی آنها را از عرصه های اجتماعی منع می کنند.

۶- دولت مقتدر و انعطاف پذیر در عرصه بین المللی : مهمترین مانع اقتدار دولت های اسلامی مطلق گرایی است. مطلق گرایی یعنی یک فرقه خودش را حق و طرف مقابل را باطل می پندارد. حق و باطلی که بر توجیه و تفسیرهای تاریخی متکی است. این روش فکری، باعث ایجاد جنگ های فرقه ای در داخل و عدم

مذاکره و تفاهم با کشورهای خارجی شده است. مطلق گرایی از نظر دین اسلام و روش پیامبر اکرم (ص) کاملاً مردود است. در ضمن مذاکره و تفاهم یکی از بارز ترین شیوه زندگی پیامبر اکرم (ص) بوده است.

۷- حکومتی که پیامبر اکرم (ص) پایه گذاری کرد، بر مبنای مشارکت حداکثری مردم بود. امروزه مشارکت حداکثری مردم با ایجاد نهادهای مدنی امکان پذیر شده است. نهادهای مدنی مانند شوراهای استانی، شهرستانی، شهر و روستا و محله ای، این نهادها خدمات عمومی را ارائه می کنند. اصناف، تعاونی ها، اتحادیه ها و تشکل های مردمی هم وظیفه تنظیم بازار را به عهده دارند. روسای کشور با انتخاب مستقیم مردم، حکومت را برای مدت محدودی بدست می گیرند. ولی در حال حاضر، عده ای از فقها حکومت اسلامی را بصورت دیکتاتوری تعریف می کنند. آنها مخالف حکومت های دموکراسی و تشکیل نهادهای مدنی هستند. این موضوع باعث ایجاد حکومت های دیکتاتوری در کشورهای اسلامی شده است.

۸- قانون گرایی، بوسیله قوه قضائیه مستقل و قانون موثر و کارآ شناخته می شود. برای شناسایی قوه قضائیه مستقل از شاخص های ضریب جینی، فساد اداری، شاخص تعداد پرونده های تشکیل شده در دادگستری ها، تعداد زندانیان، تعداد مدیران ارشد محاکمه شده اندازه گیری می شود. این شاخص ها در همه کشورهای اسلامی، وضعیت مناسبی را نشان نمی دهد. لذا قوه قضائیه کشورهای اسلامی مستقل نیست. قانون موثر و کارآ، قانونی است که اول: منافع همگانی را تأمین. دوم: در طول زمان مورد مطالعه قرار گیرد، بطوریکه، نقاط ضعف آن اصلاح شده باشد. تدوین قوانین کارآ نیاز به موسسات تحقیقاتی حقوقی دارد. در کشورهای اسلامی چنین موسساتی وجود ندارد.

۹- شفافیت: فساد دولتی، باعث می شود، کارآفرینان، نتوانند، تولید و اشتغال را در کشور افزایش دهند. دولت پایه گذاری شده توسط پیامبر اکرم (ص) در درجه بالای شفافیت بوده است. در حال حاضر یک سازمان بین المللی شاخص هایی برای شفافیت تعریف کرده است. نتایج اعلام شده نشان می دهد، کشورهای اسلامی در این زمینه وضعیت خوبی ندارند. در نتیجه قوانین و رهبران کلیه کشورهای اسلامی از نظر رفتاری و عملکردی تفاوت زیادی با رفتار و عملکرد پیامبر اکرم (ص) دارند.

۱۰- اجماع آراء نخبگان تنها در حکومت های دموکراسی با حضور احزاب سیاسی قدرتمند شکل می گیرد. نخبگان هر جامعه در احزاب سیاسی برنامه ای برای اداره کشور تدوین و پس از بدست گرفتن قدرت آنرا اجرا می کنند. در حکومت های دیکتاتوری و جمهوری های فاقد احزاب قدرتمند، اجماع آراء نخبگان و برنامه ریزی برای جامعه محقق نمی شود. لذا مدیریت این کشورها در اختیار باندهای قدرت قرار می گیرد. کشوری که در اختیار باندهای قدرت قرار گیرد، بجای توسعه تخریب می شود. در کشورهای اسلامی، دموکراسی و احزاب قدرتمندی وجود ندارد. در کشور ایران، برخورد شورای نگهبان قانون اساسی با انتخابات باعث شده تا اجماع آراء نخبگان شکل نگیرد. لذا مهمترین عامل عدم توسعه کشور ایران عملکرد شورای نگهبان است.

۱۱- حقوق بشر: بزرگترین رسالت پیامبر اکرم(ص) رعایت حقوق بشر بود. ایشان کلیه مجازاتهای عرفی را حذف و آنرا در یک سازو کار قانونی قرار دادند. در ضمن روشهای حذف و کاهش مجازات ها را در جامعه اسلامی نهادینه کردند. بطوریکه در ۱۰ سال حکومت پیامبر اکرم (ص) کسی کتک نخورد، کسی زندان نرفت، کسی اعدام نشد، به کسی توهین نشد. ولی در کشورهای اسلامی هیچ کدام از فرامین پیامبر اکرم (ص) در مورد حقوق بشر اجرا نمی شود. بطوریکه با تفسیر و توجیه های مختلف، اقدامات ضد حقوق بشری در جوامع اسلامی گسترش یافته است.

۱۲- اهداف استراتژیک: مهمترین هدف حکومت اسلامی، ایجاد عدالت و رفاه اجتماعی است. ولی بعضی از فرقه های اسلامی، مبارزه با شرک و کفر را هدف گذاری کرده اند. این امر موجب شده تا امکانات مالی کشورها صرف توسعه و رفاه اقتصادی نشود. این هدف گذاری نوعی انحراف در اسلام بشمار می آید. چون پیامبر اکرم (ص) تبلیغ دینداری و مبارزه با شرک را فقط بصورت فرهنگی انجام می دادند. ایشان در این رابطه از هر نوع خشونت و هزینه اضافی دوری کردند.

از طرف دیگر هدف دین و دینداری، پرورش مدیرانی متخصص، کارآمد و متعهد به منافع عموم مردم است. با توجه به اینکه چنین انسانهایی در کشورهای اسلامی کمیاب و نایاب است، لذا تجدید نظر در ساختار نهادهای آموزشی دینی ضرورت دارد. در انتها برای رسیدن به توسعه اقتصادی بانکها نقش اساسی در تأمین سرمایه گذاری دارند ولی در کشورهای اسلامی، ایده بانکداری اسلامی، نقش مخربی در توسعه اقتصادی کشورها دارد.

۱۳ - منظور از پاسخ گویی، بهتر شدن شاخص های درآمد سرانه، درآمد سرانه پایدار، شاخص فلاکت و شاخص توسعه انسانی است. اعداد منتشر شده از طرف سازمانهای بین المللی اعداد و رتبه خوبی برای کشورهای اسلامی و ایران نشان نمی دهد. این شاخص ها نشان می دهد، مدیران کشورهای اسلامی در مقابل مردم پاسخ گو نیستند.

بطور کلی عقاید و عملکرد برخی از رهبران مذهبی موجب جنگ و توسعه نیافتگی شده است. در ایران، رفتار سه نهاد شورای نگهبان، قوه قضائیه و بانک داری اسلامی موجب توسعه نیافتگی است.

فهرست

۱.	فضای بحث.....	۱
	مقدمه.....	۱
	هدف و ماهیت دین اسلام.....	۴
	ماهیت دین اسلام در زمان پیامبر اکرم (ص).....	۵
	دلایل انحراف در دین اسلام.....	۷
	منابع مورد استفاده.....	۹
	ضرورت تدوین کتاب.....	۱۰
	عوامل بین المللی جنگ و تخریب.....	۱۳
	پیشنهاد فصل:.....	۱۸
۲.	مفاهیم و تعاریف.....	۱۹
	تعریف توسعه اقتصادی.....	۲۰
	صاحب نظران توسعه اقتصادی.....	۲۱
	نظر اسلام در مورد توسعه اقتصادی.....	۳۲
	نظر امام خمینی در مورد توسعه.....	۳۴
	جمع بندی مفاهیم توسعه اقتصادی.....	۳۶
۳.	نگرش علمی.....	۳۹
	نگرش علمی از نظر قرآن.....	۴۳
	انحراف از بینش علمی.....	۴۳
	حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی در ایران.....	۴۷
	پیشنهاد.....	۴۸
۴.	اعتقاد به برابری انسان ها.....	۵۰
	اسلام و تساوی بشر.....	۵۱
	انحراف از برابری انسانها در فرقه های دینی.....	۵۱
	وضعیت ایران در مورد برابری انسانها.....	۶۰
	پیشنهاد :.....	۶۵
۵.	اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی بیان.....	۶۶
	نظر اسلام در مورد آزادی بیان.....	۷۳
	انحراف از آزادی بیان.....	۷۵
	وضعیت آزادی بیان در ایران.....	۷۶
	پیشنهاد.....	۷۷
	د	

جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی

۶.	باور حفاظت از محیط زیست.....	۷۸
	اسلام و حفاظت از محیط زیست.....	۷۹
	حفاظت محیط زیست در ایران.....	۷۹
	سایر عوامل بارندگی.....	۸۱
	پیشنهاد:.....	۸۳
۷.	حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی.....	۸۴
	نظر قرآن در مورد فعالیت زنان.....	۸۵
	انحراف از فعالیت اجتماعی زنان.....	۸۸
	وضعیت زنان در ایران.....	۸۹
	پیشنهاد:.....	۸۹
۸.	دولت مقتدر و انعطاف پذیر در عرصه بین المللی.....	۹۰
	مؤلفه های اقتدار کشور.....	۹۱
	مؤلفه های انعطاف پذیری در تعاملات بین المللی.....	۹۳
	نظر اسلام پیرامون اقتدار و انعطاف پذیری.....	۹۴
	انحراف از دولت مقتدر و انعطاف پذیر.....	۹۵
	قوانین انحرافی.....	۹۷
	۱- جا ماندن در تاریخ.....	۹۷
	۲- طرحی جنگی با کل جهان.....	۹۹
	۳- مطلق گرایی.....	۱۰۱
	۴- دامن زدن به اختلافات بیهوده.....	۱۰۳
	۵- کشتن انسان بجرم داشتن عقیده.....	۱۰۵
	۶- مجوز دیکتاتوری مذهبی.....	۱۰۶
	۷- کشتن خبرنگار.....	۱۰۶
	۸- قتل و عام مخالفان.....	۱۰۷
	۹- کشتار زنان و کودکان.....	۱۰۸
	دولت مقتدر و انعطاف پذیر در ایران.....	۱۱۰
	پیشنهاد فصل:.....	۱۱۲
۹.	مشارکت سیاسی بر اساس نهادهای مردمی.....	۱۱۳
	۱- ساز و کار بازار.....	۱۱۳
	۲- تولید و عرضه کالای عمومی.....	۱۱۷

۱۱۸.....	۳- کالای عمومی ملی و محلی و منطقه ای.....
۱۲۰.....	۴- دخالت های بی مورد دولت.....
۱۲۱.....	۵- جمع بندی.....
۱۲۲.....	اسلام و مشارکت سیاسی.....
۱۲۳.....	۱- شورا.....
۱۲۳.....	۲- بیعت و مشارکت سیاسی.....
۱۲۴.....	انحراف در مشارکت سیاسی.....
۱۳۹.....	مشارکت سیاسی از نظر امام خمینی (ره).....
۱۴۵.....	پیشنهاد.....
۱۴۶.....	۱۰. قانون گرایی.....
۱۴۸.....	اسلام و قانون گرایی.....
۱۴۹.....	انحراف از قانون گرایی.....
۱۵۱.....	قانون گرایی در ایران.....
۱۵۳.....	جمع بندی قانون گرایی.....
۱۵۴.....	پیشنهاد.....
۱۵۵.....	۱۱. شفافیت.....
۱۵۶.....	شفافیت در اسلام.....
۱۵۶.....	انحراف از شفافیت.....
۱۵۷.....	شفافیت در جمهوری اسلامی ایران.....
۱۵۸.....	پیشنهاد.....
۱۵۹.....	۱۲. اجماع آراء نخبگان.....
۱۶۰.....	اسلام و اجماع نخبگان.....
۱۶۲.....	انحراف از اجماع نخبگان.....
۱۶۲.....	کشور ایران و اجماع نخبگان.....
۱۶۶.....	پیشنهاد:.....
۱۶۷.....	۱۳. رعایت حقوق بشر.....
۱۶۹.....	اسلام و حقوق بشر.....
۱۶۹.....	انحراف از حقوق بشر.....
۱۷۰.....	تفکیک بین مفاهیم دینی، احکام اسلامی و قوانین اسلامی.....
۱۷۵.....	ایران و حقوق بشر.....
۱۷۷.....	پیشنهاد.....

جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی

۱۴. نگرش استراتژیک ۱۷۷
- اسلام و اهداف استراتژیک ۱۷۹
- منحرفین و اهداف استراتژیک ۱۸۲
- تحدی در قرآن ۱۸۶
- حق خدا و حق انسانها ۱۸۷
- هدایت منابع بطرف نا کارآمدی ۱۸۸
- نا کارآمدی در بسیج امکانات و منابع ۱۸۹
- مشکل بانکداری اسلامی ۱۹۰
- پیشنهاد ۱۹۳
۱۵. پاسخ گویی ۱۹۴
- پاسخ گویی در جمهوری اسلامی ایران ۱۹۵
- ۱- شاخص درآمد سرانه ۱۹۵
- ۲- شاخص فلاکت ۱۹۶
- ۳- شاخص درآمد پایدار ۱۹۶
- ۴- شاخص توسعه انسانی ۱۹۶
- پیشنهاد: ۱۹۷
۱۶. جمع بندی ۱۹۸
- وضعیت توسعه اقتصادی در ایران ۱۹۸
- برداشت صلح طلب و توسعه گرا بودن از دین اسلام ۱۹۹
- برداشت جنگ طلب و ارتجاعی بودن دین اسلام ۲۰۱
- مشخصات گروه های انحرافی در دین اسلام ۲۰۳
- پیشنهادهات ۲۰۴
- ملاک های علوم تجربی برای انتخاب راه حل های اختلافی ۲۰۴
- ملاک های علوم تجربی ۲۰۶
- امکان آموزش مفاهیم اسلامی به همه مردم ۲۰۶
- لزوم تغییرات بنیادی در احکام اسلامی ۲۰۷

۱. فضای بحث

مقدمه

جنگ^۱، خونریزی^۲، تخریب و عقب ماندگی^۳ علمی و فنی در کشورهای اسلامی^۴ فراگیر شده است. شدت تخریب‌ها بگونه ای است که چشم اندازی برای پایان جنگ و عقب ماندگی متصور نیست. چرا در دنیایی که علم و تکنولوژی پیشرفت کرده است، و انسانها در امنیت و رفاه زندگی می کنند، مردم کشورهای افغانستان، لیبی، سوریه، یمن، سومالی، عراق و ... در اوج عقب ماندگی علمی و تکنولوژی و در ناامنی و انفجار بسر می‌برند؟

بیشتر این خونریزی و تخریب ها توسط گروه هایی انجام می گیرد که نام اسلام^۵ را در پرچم های خود قرار داده اند. دین اسلام در ۱۴۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان بوجود آمد، این دین طی قرون متمادی به فرقه های مختلفی منشعب شد. هر فرقه خود را در صراط مستقیم و مابقی فرق را منحرف معرفی می کند. فرقه گرایی باعث شد، دین اسلام از صحنه های سیاسی و اجتماعی خارج شود. بگونه ای که در سالهای قبل از ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) تنها اسمی از آن باقی مانده بود. تفکر غالب در کشورهای اسلامی، قبل از این سالها، سکولاریزم بود. این تفکر به دو شعبه لیبرال دموکراسی و کمونیزم، تقسیم شده بود. لیبرال دموکراسی حوزه دین را محدود به امور شخصی و کمونیزم، دین را افیون توده ها^۶ می دانست.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به رهبری امام خمینی (ره)، تفکرات اسلامی دوباره احیا شد. رونق گرایش های دینی در ایران باعث شد تا مسلمانان در سایر نقاط دنیا به این دین توجه بیشتری داشته باشند. ولی از آنجاییکه دیدگاه و برداشت علمای مذاهب^۷ و فرقه های^۸ مختلف از دین اسلام یکسان نبود، گرایش مسلمانان به سمت دین، موجب تقویت فرقه گرایی، جنگ و نزاع بین فرقه های مختلف مسلمانان شد. بطور مثال: در کشور افغانستان، بعد از خروج کشور شوروی از آن، گروه های جهادی موفق به یک حکومت واحد اسلامی نشدند. همه گروه های جهادی خواهان اجرای قوانین اسلامی در کشور افغانستان

^۱-war

^۲- slaughter

^۳-back ward

^۴- Muslim countries

^۵-Muslim religion

^۶- Karl Marx: Is Religion the Opiate of the Masses

^۷-Religions

^۸-sect

بودند ولی تمامیت خواهی گروه های اسلامی موجب جنگ های فرقه ای در کشور افغانستان شد. این فرقه گرایی تا آنجا ادامه یافت، که موجب شد، آمریکا و متحدین آن، مجدداً این کشور را اشغال کنند.

سؤالی که ذهن هر ناظر بی طرفی را به خود جلب می کند، این است. آیا دین اسلام ماهیتاً یک دین جنگ طلب^۱ و مخرب^۲ است؟

به عبارت دیگر فتوای علمای فرقه های مختلف اسلامی، برخاسته از ماهیت دین اسلام است. یا این فتواها هیچ ربطی به دین اسلام ندارد، بلکه یکسری توجیه و تفسیر انحرافی است که رهبران فرقه های مختلف اسلامی برای اهدافی غیر دینی، این فتواها را صادر می کنند. ادامه جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای مسلمان و نقش رهبران فرقه های مختلف اسلامی، موجب شده تا دنیای کنونی دین اسلام و فتوای رهبران فرقه های مختلف را یکسان فرض شود.

اگر ادامه جنگ و تخریب ها در یک محیط جغرافیایی، محصور باقی بماند، چاره اندیشی، برای جنگ و عقب ماندگی به مردم همان محیط جغرافیایی واگذار می شود، ولی در حال حاضر زبانه های جنگ بطرف سایر کشورها کشیده شده است. بطوریکه کشورهای فرانسه، آلمان، آمریکا و... شاهد اتفاقات تروریستی متأثر از جنگ ها در کشورهای اسلامی بوده اند. از طرفی تروریست ها هر روز با صدای بلند و به نام دین اسلام همه کشورها را تهدید به انفجار و نا آرامی می کنند. این مسائل باعث شده تا برای پایان این جنگ و ناآرامی ها چاره ای اندیشیده شود.

اگر دین اسلام ماهیتاً^۳ جنگ طلب و مخرب باشد، در دنیایی که علم به سرعت پیشرفت می کند، ادیان جنگ طلب و مخرب، چاره ای جز ماندن در تاریخ بشریت ندارند. دینی که نمی تواند، آرامش و امنیت را در جهان امروزی تحمل کند، محکوم به فنا و نیستی است.

ولی اگر توجیه و تفسیر های غلط از دین و صدور فتوای عجیب و غریب موجب جنگ و توسعه نیافتگی شده باشد، پس برای جلوگیری از این وضعیت، شناخت دین اسلام و توجیه و تفسیرهایی که موجب انحراف در دین اسلام شده، ضرورت دارد. برای شناخت دین اسلام و توجیه و تفسیر های غلط از آن، بررسی افکار و عملکرد پیامبر اکرم (ص) در ۱۴۰۰ سال پیش و تحلیل تفکرات و اقدامات امام خمینی (ره) در قرن حاضر در اولویت قرار می گیرد.

¹-violence

²-desolation

³-nature

امام خمینی (ره) با راهنمایی و رهبری خود توانست، انقلاب اسلامی ایران را با کمترین خسارت جانی و مالی به پیروزی برساند. ولی بعد از گذشت، دو سال از انقلاب اسلامی، جنگ گسترده ای بین کشورهای ایران و عراق شروع شد. جنگی که ۸ سال طول کشید. بعد از هشت سال، جنگ در حوزه جغرافیایی ایران به پایان رسید ولی جنگهایی با تفسیر و توجیه های دینی در سایر نقاط جهان شعله ور شد. بطور مثال: با خروج کشور شوروی از افغانستان و ایجاد حکومت اسلامی در آنجا انتظار می رفت، دو کشور ایران و افغانستان با تاریخ و فرهنگ مشترک با یکدیگر متحد شوند، ولی بدلیل اختلاف دیدگاه رهبران مذهبی افغانستان، اولین اقدام حکومت طالبان، کشتن دیپلمات های ایرانی بود. این اقدام موجب قطع رابطه بین کشور ایران و افغانستان شد. هر چند بین کشورهای ایران و افغانستان جنگی رخ نداد، ولی تا زمانی که گروه طالبان در رأس حکومت قرار داشت، امکان شعله ور شدن جنگ بین ایران و افغانستان دور از انتظار نبود.

با سرنگونی حکومت بعث صدام حسین در عراق، گروهی تحت عنوان حکومت اسلامی^۱ (داعش) دامنه جنگ را در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و ترکیه پهن کرده است. علاوه بر این، گروه داعش، ترور هایی در کشورهای اروپایی و آمریکا طراحی و به اجرا درآورده است.

این کتاب در نظر دارد، برای کاهش جنگ و تخریب ها، نقد و بررسی افکار مذاهب و فرقه های مختلف دین اسلام، افکار و عملکرد امام خمینی (ره) و کارکرد جمهوری اسلامی ایران، را در دستور کار قرار دهد. تا از این طریق نکات انحرافی مشخص، و نسبت به حذف آن اقدام گردد. البته عوامل دیگری در پیدایش، شدت یا ضعف این جنگها و عقب ماندگی ها دخالت دارد، مثلاً گروه های انحرافی از حمایت کشورهای مختلف برخوردارند. هر چند این عوامل مهم هستند. ولی در این نوشتار به دلایل مختلفی که در قسمت های بعدی عنوان می شود، به آن پرداخته نمی شود.

در حال حاضر عامل اصلی جنگها و ترورها، انگیزه مذهبی افراد مسلمان است. این احکام بر طبق فتوای برخی رهبران دینی، تحت عنوان جهاد فی سبیل الله صادر می شود. در نتیجه راه برون رفت از این مشکلات، تبیین، عوامل چگونگی صدور چنین فتوایی در میان مسلمانان است.

در ضمن سخنرانی ها و فتوای برخی از رهبران دینی در تقابل با مدرنیته و توسعه اقتصادی، موجب شده تا یک فضای عقب ماندگی علمی بر کشورهای اسلامی سایه افکند. از آنجایی که این سخنرانی ها و فتواها، بهره ای از نقد علمی نبرده اند و بیشتر بر احساسات مردم تأکید می کند، لذا این اقدامات موجب شده تا شهروندان کشورهای اسلامی، نتوانند رفتارهای خود را بر مبنای اصول عقلایی استوار کنند. این وضعیت باعث شده تا کشورهای اسلامی تحت سیطره حاکمان دیکتاتوری قرار بگیرد. حکومت های دیکتاتوری هم بجز تخریب و کشتار، اقدام دیگری نمی توانند انجام دهند.

¹-IS , Islamic State

مشکل اصلی دین اسلام، قرائت و فهم متفاوت از دین، توسط رهبران فرقه های مختلف است. هر فرقه خودش را عین دین اسلام و نماینده انحصاری خدا می داند. هر فرقه خودش را در صراط مستقیم و مابقی فرقه ها را منحرف می داند. بعضی از فرقه ها پا را از این فراتر می گذارند، آنها پیروان سایر فرقه های مسلمان را کافر، مشرک و واجب القتل می دانند. تشخیص انحراف در فرقه های دین اسلام از طریق ملاک های علمی و عقلی امکان دارد. ملاک هایی که، توسط علوم تجربی، ثابت شده باشد.

اگر گزاره یا نظریه ای توسط دانشمندان امروزی اثبات نشده باشد، کنار گذاشته می شود. منظور از نظریه اثبات شده این است. که یک گزاره، مفهوم یا نظریه توسط دانشمندانی از طریق علوم تجربی مورد آزمایش قرار گرفته و آن گزاره رد نشده باشد. و یا اینکه برای پذیرش آن تردید کمتری وجود داشته باشد. به عبارت دیگر این نظریه یا مفهوم تا کنون رد نشده باشد. و با یک احتمال منطقی پذیرفته شده باشد.

مسئله مهم در مورد انتخاب ملاک ها این است که می خواهیم یک دین را ارزیابی کنیم. تعیین چنین ملاک های مشکل است. اگر بخواهیم طول یک شیء را بررسی کنیم نیاز به ملاکی به نام متر داریم. اگر بخواهیم وزن را بررسی کنیم ملاک ما کیلو گرم و... است. ولی در اینجا می خواهیم دین اسلام و گروه های معتقد به آن را بررسی کنیم. جهت تعیین ملاک، بررسی اهداف و ماهیت دین ضرورت دارد.

هدف و ماهیت دین اسلام

هدف دین اسلام، همانطور که پیامبر اکرم(ص) آنرا تبلیغ می کرده، فلاح و رستگاری بوده است. ایشان در تبلیغات دین خود می فرموده « قولوا لا اله الا الله تفلحوا »^۱ یعنی ای مردم! بگویید: « لا اله الا الله » تا رستگار شوید. پس هدف پیامبر اکرم (ص) از تبلیغ دینش «فلاح»^۲ یا رستگاری بوده است. فلاح و رستگاری در حقیقت جامع همه کمالات انسانی و جامعه انسانی است. رستگاری انسانها می تواند در ابعاد مختلف مانند دنیوی، اخروی، شخصی، اجتماعی، خانوادگی و باشد.

با این تعریف وقتی پیامبر اکرم(ص)، رستگاری را هدف گذاری می کند، منظور او، تمامی ابعاد مختلف رستگاری است. به عبارت دیگر منظور پیامبر اکرم(ص) این است: هر کسی دین را بپذیرد، در دنیا، آخرت و در سطوح فردی، خانوادگی و اجتماعی و رستگار می شود.

رستگاری در آخرت^۳ به دنیای پس از مرگ گفته می شود. دنیای پس از مرگ مربوط به اتفاقات آینده است. پدیده هایی که هنوز اتفاق نیافتاده اند، از طریق علوم تجربی قابل اثبات یا رد نیست. پس این کتاب با یک محدودیت شناختی در مورد ابعاد مختلف فلاح و رستگاری مواجه است. این محدودیت با یک فرض قابل رفع است. فرض می شود، اگر آن قسمت از ابعاد، فلاح و رستگاری که توسط علوم تجربی قابل بررسی است،

¹-Say: There is no god but Allah, may prosper

²-progress, buck up, improve, prosper, further, go forward

³-prosper in the other world

ثابت شود. می توان کل آن را اثبات کرد. به عبارت دیگر اگر دینی توانست رستگاری دنیا را به ارمغان بیاورد، پس می تواند رستگاری آخرت را هم داشته باشد. البته می توان روابط مختلفی بین رستگاری دنیا و آخرت ترسیم کرد. ولی در این نوشتار با این محدودیت، نقد و بررسی انجام می گیرد.

وقتی عنوان می شود، یک نفر در این دنیا رستگار شده است، بهترین تصور از رستگاری در حوزه شخصی، این است که یک نفر تحصیلات عالیه داشته باشد و بتواند راههای زندگی بهتر را بدرستی تشخیص و انتخاب کند. رستگاری در سطح خانواده این است که شخص بتواند رابطه گرمی با پدر، مادر، همسر و فرزندان داشته باشد. رستگاری در سطح جامعه این است که جامعه بتواند، امنیت فیزیکی، فکری و روانی را برای او تأمین کند، و رستگاری در حوزه اقتصادی این است که بتواند نیازهای خود را هر چه آسانتر فراهم سازد.

علوم امروزی، رستگاری فردی را، تحت عنوان رشته های روانشناسی آموزش و پرورش پیگیری می کند. در این رشته، راههای شکوفایی استعداد و راه های ارتقاء شخصیت انسانها بررسی می شود.

رستگاری خانوادگی هم در حوزه علوم رفتاری است. علوم رفتاری، شاخه دیگر روانشناسی است که در آن رفتار انسان با اطرافیانش بررسی و راههای ارتقاء آن پیشنهاد می گردد.

رستگاری اجتماعی انسانها درحوزه رشته های جامعه شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی قرار دارد. هدف از این رشته ها توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع است. یعنی اگر جامعه ای به توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برسد، در آن جامعه انسانها قادر خواهند بود، ابزارهای جدیدی اختراع و ابداع کنند که با آن ابزار، تولید و رفاه را بصورت مستمر، افزایش دهند.

ماهیت دین اسلام در زمان پیامبر اکرم (ص)

عملکرد ۱۰ ساله حکومت پیامبر اکرم (ص) می تواند، نشانگر ماهیت دین اسلام باشد. آیا دین اسلام بدنبال رفاه و آسایش مردم بوده و یا بدنبال تخریب و کشتار آنها بوده است؟ این سؤال با یک تحلیل تاریخی ساده قابل پیگیری است. اگر رفاه و آسایش را نسبی بدانیم و بخواهیم وضعیت رفاه و آسایش را طی ۱۰ سال حکومت پیامبر اکرم در شهرهای مدینه و مکه مقایسه کنیم، در می یابیم که رفاه و آسایش مردم طی این ۱۰ سال بطور چشم گیری افزایش یافته است.

اولین مؤلفه یک دولت توسعه گرا، این است که بتواند امنیت کاملی بر جامعه حاکم کند. حکومت ۱۰ ساله پیامبر اکرم (ص) توانست، یک جامعه نیمه وحشی که جنگ و خونریزی و عدم امنیت، در آن یک امر عادی بوده، جای خود را به یک جامعه کاملاً امن بدهد. به عبارت دیگر دولت پایه گذاری شده بوسیله پیامبر اکرم (ص) یک دولت توسعه گرا است که توانسته بعد از گذشت ۱۰ سال امنیت کاملی برای دو شهر مکه و مدینه تأمین کند.

دومین قانون برای توسعه، رفاه و آرامش مادی افراد، ایجاد فضای مساعد کسب و کار و ایجاد نظام سازو کار بازار است. دولت پیامبر اکرم (ص) نظام ساز و کار بازار را بخوبی در جامعه آن روز بوجود آورد. در این الگو، افراد ضمن کار و تلاش بیشتر برای بدست آوردن ثروت و منافع سعی می کردند، قسمتی از درآمد خود را به انفاق و بخشش به افراد فقیر اختصاص دهند. یعنی نظام اقتصادی بازار بگونه ای بود که افزایش ثروت یک نفر موجب افزایش رفاه سایر افراد هم می شد. در ضمن قوانین اسلامی ایجاد هر گونه ضرر و زیان به افراد را کاملاً ممنوع کرده بود.

سومین قانونی که باعث رفاه و آرامش بیشتر می شود، نظارت و مشارکت عمومی مردم در تعیین سرنوشت خود است. در حکومت پیامبر اکرم (ص) این موضوع بسیار خوب اجرا شده است. قانون شوراها و ایجاد شوراهای مختلف برای تصمیم گیری، موضوع هم فکری و تصمیم گیری های جمعی بخوبی انجام می شد.

چهارمین ملاک برای رفاه و آرامش احساس تساوی بین انسانها است. وقتی مردم به آرامش فکری می رسند که فکر کنند مورد تبعیض و ظلم و ستم قرار نمی گیرند. در زمانی که به کار و تلاش مشغول هستند، بدون دلیلی مورد بازخواست قرار نمی گیرند و بدون جهت اموال آنها غارت نمی شود. در این مورد پیامبر اکرم (ص)، موضوع احترام حداکثری به آبرو، حیثیت، اموال و کلیه داشته های انسانها را مطرح و به مورد اجرا گذاشت. پیامبر اکرم (ص) کلیه مجازات های عرفی که در آن زمان در میان قبایل عرب رایج بود، را از میان برداشت. بجای آن کلیه مجازات ها را به یک چارچوب و سازو کار قانونی سپرد. یعنی کسی مجازات نشود، مگر اینکه در دادگاهی ثابت شود و قاضی جرم را به فرد اثبات کند. سپس راه کارهای کاهشی یا حذف مجازات را در دادگاه ها پیش بینی کرد. بطوریکه پیامبر اکرم (ص) در حکومت خود کسی را شماتت نکردند، کسی را کتک نزدند. به کسی حد زده نشد، کس اعدام نشد. کسی به زندان نرفت. جان، مال، ناموس و آبرو افراد ارزش پیدا کرد.

پنجمین ملاک رفاه و آسایش بیشتر مردم، دولت کارآمد و کم هزینه است. به عبارت دیگر دولت باید بتواند در قبال خدماتی که انجام می دهد، مالیات کمتری دریافت کند. این موضوع در حکومت پیامبر اکرم (ص) در حداکثر خود قرار داشت. مالیات دریافتی حکومت پیامبر اکرم (ص)، زکات و خمس بوده است. زکات بر فعالیت های تولیدی و خمس بر فعالیت های خدماتی اعمال می شد. در زمان پیامبر اکرم (ص)، فعالیت عمده مردم کشاورزی بوده است. دولت های دیگر محصول تولیدی توسط کشاورز را به پنج قسمت تقسیم می کردند و بین عوامل تولید که عبارت بود از نیروی کار، گاوآهن، آب، زمین و بذر، بطور مساوی تقسیم می کردند. در آن زمان آب و زمین به پادشاه تعلق داشت. لذا کشاورزان مجبور بودند، حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد تولیدات خود را بعنوان مالیات به دولت پرداخت کنند. ولی پیامبر اکرم (ص) در قانون زکات یک حد نصاب تعیین کرد. حد نصاب تولید معادل مصرف سالیانه شخصی و خانوادگی کشاورز بود. تولید کشاورزان تا مقدار حد نصاب از مالیات معاف بود. تولید بیش از حد نصاب ۱۰ درصد زکات پرداخت می کرد. بر فعالیت های خدماتی هم که در آن زمان به فعالیت های بازرگانی و امنیتی تقسیم می شد. مالیاتی برابر ۲۰ درصد سود و غنایم تعلق می گرفت.

در نتیجه پیامبر اکرم (ص) توانست به وعده خود مبنی بر رستگاری در دنیا وفا کند. به عبارت دیگر کسانی که به ایشان ایمان آوردند، در این دنیا رستگار شدند. چون قبل از ایمان به پیامبر اکرم (ص)، ساکنان شهر مکه و مدینه، امنیت جانی و غذایی کاملی نداشتند. ولی بعد از ۱۰ سال شهرهای مکه و مدینه کاملاً امن شد. با تشویق مردم به انفاق، کسی از گرسنگی نمرد. به عبارت دیگر آرامش و رفاه مردم در طی ۱۰ سال چندین برابر شد.

پیامبر اکرم (ص) همه توصیه هایی که برای رفاه در دنیا در جامعه لازم بود، بعنوان اندوخته ثواب در آخرت نیز قلمداد می کرد. فقر زدایی، گسترش عدالت، نیکی به خانواده و پدر و مادر، نیکی به همسر و فرزند، همگی موجب می شد، آرامش و رفاه فرد در این دنیا افزایش یابد. ولی همه این اقدامات، ثواب اخروی هم در پی داشت. به عبارت دیگر کسانی که در مدینه زندگی می کردند، هم در دنیا به آرامش و رفاه رسیدند و هم ثواب زیادی در آخرت برای خود جمع آوری کردند.

حتی عبادتی مثل نماز هم از این قاعده مستثنی نبود. خداوند گفته نیازی به عبادت و نماز انسانها ندارد و هدف از خواندن نماز، دوری از اعمال فحشا و منکر است. یعنی کسی که نماز می خواند، در این دنیا نباید کاری کند که میزان آرامش و رفاه او و اطرافیانش کاهش یابد. لذا خواندن نماز هم برای توسعه، رفاه و آرامش بیشتر در این دنیا و سعادت در دنیای پس از مرگ بوده است. در نتیجه دولتی که پیامبر اکرم (ص) پایه گذاری کردند، یک دولت توسعه گرا بوده است. در این دولت، توسعه انسانها مد نظر قرار گرفته است.

دلایل انحراف در دین اسلام

در قسمت قبل اثبات کردیم، دین اسلام که توسط پیامبر اکرم (ص) تبلیغ می شد، یک دین توسعه گرا بود. در ضمن حکومت ۱۰ ساله پیامبر اکرم (ص) هم نشان می دهد، دولت تحت کنترل او یک دولت توسعه گرا بوده است. ولی کلیه ملاکهایی که در زمان حکومت پیامبر اکرم (ص) بعنوان دین اجرا می شد، در حکومت های بعدی به تدریج اجرا نشدند.

تا ۳۰ سال بعد از پیامبر اکرم (ص) مسلمانان بصورت متحد، سعی می کردند، توصیه های پیامبر اکرم (ص) را اجرا کنند. در این سالها مسلمانان توانستند بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روز مسلط شوند. ولی بعد از سال ۴۰ هجری مسلمانان به چند دسته تقسیم شدند. اولین گروهی که از دین اسلام منشعب شد، گروه خوارج بود. این گروه با سطحی نگری و با استناد به آیات قرآن، عده ای از مسلمانان را کافر قلمداد می کردند و آنها را واجب القتل می دانستند. این گروه حدود ۳۰۰ سال مردم عادی را در کوچه و خیابانها به قتل می رساندند. همانطور که می دانیم، یکی از مهمترین اقدامات پیامبر اکرم (ص)، ایجاد امنیت بود. ایشان هر گونه برخورد با مجرمین را فقط در ساز و کار قانونی دادگاه ها مجاز دانسته بود. ایشان هر گونه برخورد با افراد در خارج از دادگاه را نهی کرده بودند. این امر باعث امنیت جانی افراد شده بود. ولی گروه خوارج، بعد از پیامبر اکرم (ص) عمده ترین عامل رشد و توسعه که امنیت جانی افراد در جامعه باشد را از بین برد. در

همین زمان گروه دومی هم از مسلمانان منشعب شدند. این گروه به نام گروه بنی امیه شناخته می شوند. شاخصه اصلی گروه بنی امیه این است که ماهیت حکومت اسلامی را از یک حکومت مردمی به یک حکومت دیکتاتوری و موروثی تغییر داد. مهمترین قوانینی که این گروه به دین اضافه کردند، عبارت است از: توجیه حکومت های دیکتاتوری با آیات قرآن، جعل حدیث و توجیه کشتار مسلمانان و مخالفین حکومت با آیات قرآن و مشروع جلوه دادن قتل و غارت مسلمانان بود.

به عبارت دیگر این گروه موضوع حقوق بشر و احترام به حقوق بشر را از بین برد. از طرفی اختیار مردم در تعیین سرنوشت خود نیز حذف شد. این دو ملاک در توسعه اقتصادی نقش بسزایی دارد.

رفته رفته ملاک های دیگر نیز از جامعه اسلامی حذف شد. ملاک های علم آموزی و تشویق مردم به یاد گرفتن علم و تکنولوژی تا پنج قرن بعد از پیامبر اکرم (ص) ادامه داشت. لذا مشاهده می شود، پیشرفت و توسعه تا پنج قرن در جوامع اسلامی رواج داشته است. ولی با دهری دانستن دانشمندان، توسط علمای اسلامی و فتوای قتل دانشمندان، پیشرفت و توسعه بکلی از جامعه اسلامی رخت بر بست.

تا سال ۲۶۰ هجری مسلمانان به سه گروه عمده تقسیم می شدند. گروهی که طرفدار حکومت های جور یا همان خلفای بنی امیه و بنی عباس بودند. گروه دوم همان گروه خوارج بودند. گروه سوم هم طرفداران و محبان اهل بیت پیامبر اکرم (ص) بودند. بعد از شهادت امام حسن عسکری (ع) مرجعیت دینی در میان مسلمانان از بین رفت. تا زمانی که ائمه حضور داشتند، حکم ائمه فصل الخطاب همه بود. ولی بعد از ائمه هر کسی برای خودش فتواهای عجیب و غریب صادر می کرد. لذا مسلمانان برای اینکه منحرف نشوند، فقه چهار نفر از فقیهان (ابوحنیفه، مالک ابن انس، شافعی و حنبلی) که ائمه را درک کرده بودند و در ضمن خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) را قبول داشتند را بعنوان مبنا انتخاب کردند. از این به بعد مقرر شد، تا کلیه مسلمانان اعمال خود را بر اساس نظریات فقهی یکی از این چهار فقیه انجام دهند. این تصمیم زمانی اتخاذ شد که این چهار فقیه هیچ کدام در قید حیات نبودند. به عبارت دیگر، احکام دینی بر اساس حکم فقیهانی که سنت پیامبر اکرم (ص) و ائمه را به درستی درک کرده بودند انجام می گرفت. بر همین اساس، کسانی که احکام یکی از این چهار فقیه را اجرا کند، به او اهل سنت گفته می شود.

در همین زمان گروهی از مسلمانان در چارچوب نظریات فقهی پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) که بیشتر آن توسط همین چهار فقیه جمع آوری شده است. معتقدند: انجام احکام فقهی باید توسط مجتهد عادل و زنده تعیین شود. به این گروه شیعه گفته می شود.

هر چند مسلمانان در حال حاضر به دو گروه شیعه و سنی تقسیم می شوند که از نظر فقهی تفاوت چندانی با هم ندارند. در ضمن اشتراکات این دو مذهب آنقدر زیاد است که، فقیهان عصر حاضر مانند، شیخ جمال الدین اسدآبادی، شیخ شلتوت، آیت الله بروجردی و امام خمینی (ره)، دستور صریحی بر کنار گذاشتن کلیه اختلافات و متحد شدن مسلمانان صادر کرده اند. این علما هر گونه اعمال و رفتاری که موجب اختلاف بین مسلمانان باشد را ممنوع اعلام کرده اند.

ولی بعضی از گروه ها هر چند اعلام می کنند که شیعه یا اهل سنت هستند ولی نظریات فقهی گروه خوارج و بنی امیه را بصورت افراطی اجرا می کنند. بطور مثال گروه داعش و طالبان خود را سنی مذهب می دانند ولی قسمت اعظم نظریات فقهی این گروه از خوارج اخذ شده است. قاعدتاً اگر کسی سنی مذهب یا اهل تسنن باشد، نباید از عقاید خوارج تأثیر پذیرفته باشد. لیکن صدور فتوای مبنی بر عملیات انتحاری و کشتن مسلمانان از عقاید خوارج نشأت گرفته است. چون در فقه شیعه و اهل سنت، خون، جان و مال یک مسلمان دارای حرمت است. از طرف دیگر، نظریات فقهی بنی امیه و خوارج هیچ سنخیت و یا تناسبی با دین اسلام ندارد. طبق نظرات گروه بنی امیه، حکومت اسلامی یک نوع حکومت دیکتاتوری است، که در آن، خون و جان مسلمانان ارزشی ندارد و به راحتی مورد هتک قرار می گیرد. گروه داعش بر اساس نظریات فقهی خوارج و بنی امیه، به راحتی یک مسلمان را به عنوان مشرک و یا کافر قلمداد و آنها را در کوچه و خیابان به قتل می رسانند. در انتها هم می گویند اگر اشتباه شده باشد، آن فرد کشته شده به بهشت می رود و ما هم یک ثواب می بریم. ولی اگر اشتباه نکرده باشیم. فرد کشته شده به جهنم می رود و ما دو تا ثواب برده ایم. اینجور فتواها هیچ سنخیتی با اهداف و عملکرد پیامبر اکرم (ص) ندارد. به عبارت دیگر جامعه از اهداف پیامبر اکرم (ص) که ایجاد امنیت باشد، فاصله گرفته است.

منابع مورد استفاده

اطلاعات و داده های مورد استفاده در این کتاب، مطالب دانشمندان مختلف، در زمینه توسعه اقتصادی، قرآن، سیره پیامبر اکرم (ص) و فتوای مرسوم علمای شیعه و سنی است. برای اثبات انحرافات، علاوه بر ملاک های علمی، به فتواها و سخنان علمای شیعه و سنی نیز استناد شده است.

در این کتاب، از برخی فتواها و سخنان بعنوان انحراف، یاد شده است. این مدعا، دلیل بر انحراف آن عالم نیست. چون ممکن است همه گفتار آن عالم، انحرافی نباشد و آن عالم احکام و گفتار درست نیز ارائه کرده باشد. لذا در رد مقوله انحراف، فقط به سخن انحرافی اشاره می شود. گاهی عالمی، صد سخن درست گفته که در این متن به آن استناد شده است ولی از یک سخن بعنوان انحراف یاد شده است. به هر حال آن عالم با دلایلی که داشته عقاید خود را مطرح کرده است. شاید اگر این مطلب را بخواند، نظرش عوض یا اصلاح شود. به هر حال انسان جایز الخطا است. و این متن هم از این قاعده مستثنی نیست. در مورد احکام و عقاید صحیح، علاوه بر ملاک های علمی به فتواها، سخنان و متون علمای شیعه و سنی استناد شده است. لذا کلیه نظراتی که بعنوان درست تشخیص داده شده، در فتواها و متون علمای شیعه و سنی وجود دارد. از این طریق سعی شده هیچ گونه بدعتی به دین نسبت داده نشود. ولی باز هم ممکن است، خطایی رخ داده باشد که از خداوند برای همه از جمله نویسنده طلب بخشش می شود.

برای شناخت انحرافات به سخنان و نوشته های علما استناد شده است برای تبری از تهمت انحراف به علمای اسلام سعی شده، مأخذ مطالب در این نوشتار عنوان نشود. چون هیچ کس جایز الخطا نیست. حتی این نوشتار. لذا از خوانندگان محترم تقاضا می شود، نوشته ها و عقاید و مقولات را نقد کنند و از نقد افراد به

شدت پرهیز شود. چون قصد همه کسانی که برای خداوند مطلب نوشته اند قرب و نزدیکی خداوند بوده است، نه دوری از آن. اگر کسی مطالبی را برای خداوند نوشته و در آن اشتباه کرده است. فقط آن اشتباه ذکر و مورد تحلیل قرار می گیرد. از اسائه ادب به اشخاص خصوصاً علمای اسلام پرهیزی شود. لذا مطالبی که در این نوشتار به آن استناد شده، بدون مأخذ و منبع نوشته شده است. که لازم است از همه خوانندگان در این مورد عذر خواهی شود.

از طرف دیگر مطالبی که به عنوان انحراف از آن یاد می شود، بقدری بین مسلمانان رایج است، که نیازی به آوردن دلیل و حجت قانونی نیست. اگر انحرافی در جامعه اسلامی گسترده نباشد، ذکر آن بی معنی است. چون وقتی انحرافی بصورت گسترده وجود نداشته باشد. عنوان کردن آن اتلاف وقت و بحث پیرامون آن جدل بی معنی است.

ضرورت تدوین کتاب

امروزه مهمترین مسئله مسلمان، شناخت افراد منحرف است. کسانی که دم از اسلام می زنند ولی منحرف هستند. برای تشخیص انحراف از صحیح به خط کش یا ملاک هایی نیاز است. تا با آن ملاکها، شناخت انحراف ممکن گردد. وگرنه هر گروهی ادعا می کند که در صراط مستقیم اسلام قرار دارد و مابقی گروهها منحرف هستند.

مثلا در حال حاضر عده ای می گویند گروه داعش منحرف است. دلیل انحراف را اینگونه اعلام می کنند. گروه داعش را آمریکائیه (هیلاری کلینتون) بوجود آورده اند. کشور ترکیه به او اسلحه و امکانات می دهد و عربستان هم به او پول می دهد. از آنجایی که حکومت این کشورها از بنیان بر لا مذهبی قرار دارد. پس داعش هم منحرف است. دین درست و اسلام ناب محمدی هم خودشان هستند. دلیلی که برای به حق بودن خودشان می آورند این است که، دارند قرآن می خوانند و قرآن تفسیر می کنند. اصلا خودشان را علامه می دانند که هیچ کس از اینها عالم تر و با سوادتر روی زمین وجود ندارد.

در مقابل، مکان هایی که تحت نفوذ داعش قرار دارد می گویند: همه گروه های اسلامی منحرف هستند. همگی یا رافضی هستند که از دین خارج شده اند و یا اینکه دین بدریشان نمی خورد. چون دینی که در آن خلیفه خداوند حضور نداشته باشد، مورد قبول خداوند قرار نمی گیرد. مردمی که در بیعت خلیفه نباشند به بهشت نمی روند. در ضمن اسلام درست و ناب محمدی همان آخوندهای طرفدار داعش هستند که دارند قرآن می خوانند. و قرآن تفسیر می کنند. داعشی ها می گویند: بهترین آدمها نزد خداوند همین علمای داعشی هستند که اطاعت از آنها، موجب رفتن به بهشت می شود.

رهبران مذهبی طرفدار داعش برای اثبات سخنان خود به یک آیه قرآن و یک حدیث از پیامبر اکرم (ص) استناد می کنند. آنها با این دو ادله می گویند: هر کسی که در بیعت خلیفه نباشد، مسلمان نیست. آیه قرآن و حدیث به شرح زیر می باشد. قرآن در آیه ۷۱ سوره اسراء می فرماید:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند؛ و کوچکترین (بقدر رشته شکاف هسته خرما) ستمی به آنان نمی شود!

حدیثی که به پیامبر اکرم (ص) نسبت می دهند به سه گونه نوشته شده است. ممکن است هر سه قول صحیح باشد و یا ممکن است یکی از این سه قول صحیح باشد. این حدیث عبارت است از:

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية)

۲- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية)

۳- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية)

معنی اش می شود: هر کسی بمیرد و (۱- امام زمانش را نشناسد) یا (۲- در بیعت امام نباشد) یا (۳- امامی نداشته باشد) مانند جاهلیت مرده است.

داعش این آیه و روایات را بر رئیس خود خوانده این گروه منطبق می کنند. با همین انطباق، تمامیت خواهی گروهی و مطلق نگری را بر مسلمانان تحمیل می کنند. از طرف دیگر هر فرقه یا گروه این آیه و روایات را بر خودش منطبق می کند. لذا مشاهده می شود، تمام فرقه های مسلمان، تمامیت خواه و مطلق نگر می شوند و خود را حق مسلم و گروه های دیگر مسلمان را کافر، مشرک، نجس، رافضی، و... قلمداد می کنند. در ضمن بر اساس فتوای این گروه ها، وظیفه هر امام و خلیفه این است که کافرین و مشرکین را از روی زمین حذف کند. این طرز تفکر باعث بروز جنگهای فرقه ای شده است. داعش با همین طرز تفکر به محض اینکه کنترل شهر موصل را بدست گرفت، افراد اسلحه بدست خود را به روستاها و شهرهای اطراف فرستاد. این گروه های مسلحه کلیه اهالی شهرهای کوچک و روستاها را قتل عام کردند. قتل عام روستاهای ایزدی و قتل عام روستاهای شیعه نشین و کرد نشین در اولین روزهای تسلط داعش بر شهر موصل اتفاق افتاد.

حالا سوال اصلی این است. آیا ماهیت دین اسلام جنگ طلب و ارتجاعی است؟ آیا رهبران مذهبی داعش، دین را به درستی فهمیده اند و فتوای درستی صادر می کنند؟ آیا چنین آیات و روایاتی می تواند از طرف خداوند نازل شده باشد؟

اگر پاسخ سوالات فوق مثبت باشد. یعنی این دین ماهیتاً جنگ طلب و ارتجاعی است. پس بشریت باید تکلیف خود را با این دین مشخص کند. بطوریکه این دین در یک پروسه زمانی مستهلک و به تاریخ سپرده شود. اما اگر دین اسلام، ماهیتاً جنگ طلب و ارتجاعی نباشد، این موضوع باید برای همه مسلمانان تبیین شود، تا اتفاقات ناگوار در کشورهای مسلمان و غیر مسلمان کمتر شود.

در پاسخ سوالات فوق باید گفت: دین اسلام ماهیتاً جنگ طلب و ارتجاعی نیست. در ضمن رهبران داعش این دین را به درستی درک نکرده اند. چون پیامبر اکرم (ص) طی ۲۳ سال رسالت خود چنین کارهایی انجام ندادند. پیامبر اکرم (ص) طی ۲۳ سال مردم شهرهای مکه و مدینه را نصیحت کردند. در طی این ۲۳ سال همه افرادی که روزی از مخالفان ایشان بودند، به ایشان ایمان آوردند و جزو یاران و صحابه ایشان شدند. جنگ هایی هم که در زمان پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد، همگی جنگ های دفاعی بود. اگر مشرکین به جنگ پیامبر اکرم (ص) نمی آمدند. پیامبر اکرم (ص) هیچ گاه به جنگ آنها نمی رفت و اساساً جنگی رخ نمی داد.

درضمن این آیه قرآن و روایات هم صحیح هستند. این مفاهیم قرآنی و روایات بر کسانی قابل تطبیق است که فرد خلیفه، رئیس جمهور، ولی فقیه و یا هر نام دیگری که مدیریت و رهبری جامعه اسلامی را در دست می گیرد، با بیعت و رأی مستقیم مردم بر سرکار آمده باشد. اگر کسی با بیعت و رأی مستقیم مردم و رضایت مردم زمام حکومت را بدست گرفته باشد. این آیه و روایات بر او منطبق است. وقتی مردم به کسی رأی می دهند و او را سرپرست خود قرار می دهند، اطاعتش تا زمانی که برای رفاه مردم کار می کند، لازم است. در ضمن اگر جنگی هم به این جامعه تحمیل شد، اطاعت از مدیر جامعه برای دفاع لازم است.

ولی اگر کسی بخواهد با زور تفنگ و مواد منفجره خودش را بر مردم تحمیل کند، و یک اسم خلیفه و یا هر القاب دیگری بر روی خود بگذارد و نام اسلام و ... را بر سر پرچم خود بگذارد و هر کسی را که دید به قتل برساند. بطور قطع و یقین این آیه و روایات نمی تواند بر او منطبق باشد.

از طرف دیگر کسانی که خداوند را قبول داشته باشند، کافر و مشرک و نجس نیستند. در ضمن سزای هر اشتباهی کشته شدن نیست. بلکه اگر کسی کاری انجام داد و صحیح نبود، ابتدا باید او را نصیحت کرد. همان کاری که پیامبر اکرم (ص) انجام می داد. پیامبر اکرم (ص) طی مدت ۲۳ سال همه مردم را نصیحت کردند. در پایان اکثر کسانی که روزی مشرک و از مخالفان او بودند، پیرو و طرفدار او شدند. کسانی که کشته شدند، افرادی بودند که به جنگ پیامبر اکرم (ص) آمده بودند. اگر آنها با پیامبر اکرم (ص) جنگ نمی کردند، پیامبر اکرم (ص) هرگز با آنها نمی جنگید. پس اگر رهبران دینی بخواهند بر اساس الگوی پیامبر اکرم (ص) رفتار خود را تنظیم کنند، جنگ فرقه ای وجود نخواهد داشت.

پس مهمترین علت جنگها در کشورهای اسلامی فرقه گرایی است. فرقه هایی که تمامیت خواه و مطلق نگر و منحرف از سنت پیامبر اکرم (ص) هستند. مهمترین نشانه فرقه های منحرف این است که خود را حق مسلم می پندارد. در ضمن رئیس فرقه را نماینده انحصاری خداوند در روی زمین می دانند. بطوریکه فرمان رئیس فرقه را عین دستور خدا می دانند. مسلمانان باید هر گاه چنین فرقه هایی را دیدند از اطراف آنها متفرق شوند، چون فرقه گرایی هیچ ربطی به دین اسلام ندارد. لذا اگر کسی در جنگ فرقه ای وارد شود، تلاش و کوشش او برای خداوند و در راه اسلام نیست. کسی که مواد منفجره به خود می بندد و خود را در

کوچه و خیابان منفجر و عده ای را به قتل می رساند، یک مسلمان نیست. بلکه یک تروریست است که تفکراتش از مبانی اسلامی بسیار فاصله دارد.

عوامل بین المللی جنگ و تخریب

علاوه بر تفکرات انحرافی فرقه های مذهبی، عوامل دیگری هم در ایجاد جنگ و تخریب، کشورهای مسلمان دخالت دارد که نباید آنها را نادیده انگاشت، مانند: سیاست های کشورهای مختلف در پشتیبانی از فرقه های منحرف. عامل دخالت کشورهای خارجی خیلی مهم است ولی علت اصلی نیست. بلکه علت اصلی همان تمامیت خواهی و مطلق نگری در دین اسلام است.

عامل دخالت کشورهای خارجی برای همیشه وجود دارد و در همه کشورها می تواند وجود داشته باشد. چون ممکن است دو کشور در موضوع یا مسئله خاصی، برای کسب منافعی با هم درگیر باشند. در دنیای امروزی جنگ مستقیم بین کشورها برای کسب منافع، هزینه بر و غیر قابل کنترل است. لذا دولت ها سعی می کنند با کمک به گروه های مخالف و ناراضی، کشور مقابل را سرگرم مسائل داخلی خود کنند. حل و فصل مشکلات داخلی باعث تضعیف اقتدار، چانه زنی و واگذاری منافع در سطح بین المللی می شود.

این نوع دخالت ها در همه جای دنیا وجود دارد. در کشورهای غیر اسلامی این نا آرامی ها به سرعت حل و فصل می شود. ولی در کشورهای اسلامی این نا آرامیها دامنه دار و غیر قابل کنترل هستند.

مثلاً : کشور اوکراین در سال ۲۰۱۳ بدلائل مختلف و با دخالت کشورهای زیادی نا آرام شد. بعد از گذشت یکسال این کشور آرام شد. ولی کشور عراق، سوریه، لیبی و افغانستان سالهاست که در نا آرامی بسر می برند. در ضمن چشم اندازی هم برای آرامش در این کشورها وجود ندارد. راستی دلیل عدم اتمام جنگ و نا آرامی در این کشورها چیست؟

پاسخ روشن است. در کشور اوکراین، هیچ آدمی حاضر نیست جلیقه انفجاری به تن کند و خود را در یک مراسم عروسی منفجر کند. ولی اینجور آدمها در کشورهای عراق، سوریه، لیبی، افغانستان و عربستان سعودی به وفور یافت می شود.

چرا عده ای حاضر می شوند، جلیقه انفجاری به تن کنند و خود را در یک مراسم عروسی، در یک مسجد، جلوی یک سفارتخانه، در یک بازار و یا در بین کودکان یک دبستان منفجر کنند؟

دلیلش واضح است. این افراد بخاطر انگیزه های اسلامی و فتوای رهبران مذهبی دست به این کار می زنند.

خانم هیلاری کلینتون در خاطرات خود نوشته است، خودش در تشکیل گروه داعش دخالت داشته است. خانم کلینتون برای کسب منافعی در عراق، این گروه را تشکیل داد. ولی هیچ گاه خانم کلینتون فکر نمی کرد، همین گروه، سفارت آمریکا در لیبی را مورد حمله قرار دهد، و یا اینکه یک کلوپ در آمریکا توسط

این گروه به گلوله بسته شود، و یا از همه بدتر، این گروه در یک مسابقه دو و میدانی، در آمریکا بمب گذاری کند. وقتی آمریکاییها در اوکراین دخالت می کنند و به گروههای مخالف دولت کمک می کنند، ممکن است این گروهها بتواند، منافع آمریکا را افزایش دهند و یا احتمالاً این گروهها کمک ها را دریافت کنند ولی شکست بخورند. در اوکراین، کشور دخالت کننده ای مانند آمریکا، برای کسب منافع خود، با یک ریسک کمک به گروههای طرفدار خودش روبرو است. اگر این گروههای طرفدار برنده شوند، منافع حاصل شده است. اگر گروههای طرفدار شکست بخورند، این کمک ها به هزینه تبدیل می شود. مسلماً هیچ یک از طرفداران این گروهها سوار هواپیما نمی شوند و خودشان را به برج دوقلو تجارت جهانی در آمریکا بزنند. ولی کمک های آمریکا به گروه بن لادن در افغانستان برای اخراج شوروی سابق از افغانستان باعث شد، علاوه بر تحمل کمک به گروه های جهادی در افغانستان، هزینه تخریب برج دوقلو را هم بپردازد.

آمریکا در عراق، هزینه کمک به تشکیل داعش را پرداخت کرده است. علاوه بر آن مجبور شد هزینه حمله به سفارت آمریکا در لیبی، قتل سفیر، خسارت انفجار در مسابقه دو و میدانی و خسارت به گلوله بسته شدن، یک کلپ را هم پرداخت کند.

چرا گروه های اسلامی اینگونه هستند؟ یعنی به کمک کننده هم رحم نمی کنند؟ وقتی داعش کمک های مالی زیادی از کشور آمریکا دریافت کرده است. بطوریکه کلیه سلاح و مهمات این گروه بصورت مستقیم و غیر مستقیم از طریق آمریکا تأمین شده است. چرا آنها به کشورهای غربی رحم نمی کند؟

این موضوع به ماهیت، عامل تشکیل دهنده، شعار اصلی و عامل جمع شدن مردم در گروه داعش و طالبان بر می گردد. شعار اصلی داعش و طالبان این است:

در حال حاضر مقدرات مسلمین توسط کفار تعیین و تکلیف می شود. حاکمیت کفار بر مسلمانان موجب عقب ماندگی کشورهای اسلامی شده است. تا زمانی که حاکمیت کفار بر مسلمان ادامه داشته باشد، مسلمانان نمی توانند از این ذلت و بدبختی خارج شوند. تنها راه خروج مسلمانان از این وضعیت تشکیل رهبری واحد و احیای فریضه جهاد است. لذا بر همه مسلمین واجب است موضوع خلافت اسلامی و جهاد با کفار را مجدداً احیا کنند. این مطلب را با یک آیه قرآن و چند حدیث اثبات می کنند. قرآن در آیه ۶۰ سوره نساء می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

مگر آن کسانی را که خیال می کنند به کتاب تو و کتابهای پیشین ایمان دارند نمی بینی که می خواهند محاکمه را نزد طاغوتی برند، با اینکه به آنها امر شده است به طاغوت کفر بورزند و شیطان می خواهد آنها را به ضلالتی دور همراه کند .

کلمه زعم یعنی اعتقاد داشتن به چیزی، اعم از اینکه این اعتقاد مطابق واقع باشد یا نباشد به خلاف علم که معنای اعتقاد مطابق با واقع است، قرآن می گوید ، اینها گمان می کردند که مؤمن هستند، اما آنها از اطاعت خدا خارج شدند و محاکمه خود رانزد طاغوت بردند. «طاغوت اسم فاعل یا مصدری است در معنای طغیان و در اصطلاح، شخص جبار و متمرّد و یاغی از وظایف بندگی خدا را می گویند. البته به معنی معبود غیر خدا هم اتلاق می شود.» در صورتیکه به آنها در کتابهای آسمانیشان امر شده بودند که به طاغوت کفر بورزند، اما عمل نکردند و تحاکم نزد طاغوت بردند و این امر سبب لغوکردن کتب خدا و ابطال شرایع اوست. در صورتیکه شیطان می خواهد آنها را به ضلالتی دور همراه کند. این جمله دلالت دارد بر اینکه تحاکم این گونه افراد در نزد طاغوت ریشه اش القای شیطان و اغوای او است ، و غرض شیطان این است که پیروان خود را به ضلالتی دور از نجات گرفتار سازد. برای توضیح این آیه قرآن، یک حدیث از امام صادق (ع) نقل شده که به حدیث عمرابن حنظله معروف است. متن روایت این چنین است:

عن عمر بن حنظله قال : سألت ابا اعبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعه في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاء يحل ذلک؟ قال : من تحاکم فی حق او باطل فانما تحاکم الى الطاغوت و ما يحکم له فانما يأخذ سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له , لانه اخذه بحکم الطاغوت و قد امر الله ان یکفر به قال الله تعالی « یریدون ان تحاکموا الى الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به » قلت : فکیف یصنعان ؟ قال : ینظران من کان ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً , فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله

عمر ابن حنظله می گوید از امام صادق (ع) در باره دو مرد از دوستداران ما که بین آنها در مورد بدهی یا میراث منازعه وجود دارد، پس دادخواهی خود را به نزد سلطان یا به نزد قضات می برند. سوال کردم. آیا چنین چیزی حلال است؟

امام صادق (ع) فرمودند: کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان (حکام جور) ببرد، بی گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگر چه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن را توسط حکم طاغوت باز پس گرفته است، در حالی که خداوند متعال دستور فرموده است که به آن کفر بورزند. خداوند فرموده است: «اینان می خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مامور شده اند که به آن کفر بورزند.» عرض کردم پس چه باید بکنند؟ فرمود: نظر کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می کند، و احکام ما را می شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما قرار دادم، پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی به ما پشت کند به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است. در ضمن تعبیر «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» و بکار بردن

آن به جای تعبیر «حکماً» یا «قاضیاً» بیانگر این نکته است که امام صادق (ع) تنها مساله قضاوت و یا مسائل حقوقی را در نظر نداشته بلکه فراتر از آن، به مساله حکومت و رهبری جامعه توجه داشته اند.

در صحت سند، این حدیث برخی مناقشات وجود دارد. اما چون عموم فقها به آن عمل نموده و آن را قبول نموده اند، لذا به مقبوله شهرت یافته است. به همین خاطر نمی توان به سند این روایت ایراد گرفت.

در ضمن، امام ابوحنیفه، و امام شافعی از جمله فقیهانی هستند که نه تنها به این حدیث عمل کرده اند، بلکه در این راه شهید هم شده اند.

امام ابوحنیفه یکی از صحابه و شاگردان امام صادق (ع) است. ایشان در زمان حیات امام صادق (ع) مشغول تحصیل، درس و بحث بودند. ولی با شهادت امام صادق (ع) ایشان راه مبارزه و احیای فریضه جهاد با حکام جور را در پیش گرفت. ایشان به گروه زیدیه پیوست و در جنگی که بین ایشان و عوامل حکام جور رخ داد، زخمی و در زندان شهید شدند.

امام شافعی، تبلیغ خود را در یمن آغاز کردند. درس و بحث و قضاوت بین مردم باعث شد تا در یمن دستگیر و به زندان بغداد فرستاده شود. پس از آزادی به تدریس و قضاوت در بین مردم مشهور بود. صدور احکام و فتوای ایشان بگونه ای بود که چندین بار توسط حکام جور احضار و توبیخ شدند. در پایان عمر به مصر رفتند و بصورت مشکوکی توسط عوامل حکام جور شهید شدند.

با ارائه این آیه و روایات، گروه داعش و گروه طالبان جنگ با کفار و خارج شدن مقدرات کشورهای اسلامی از زیر یوغ کفار را بین مردم تبلیغ می کنند، مردمی که به این گروه ها می پیوندند، خود را برای جهاد با کفار آماده می کنند. مردم مسلمان ستمدیده و رنج کشیده با شنیدن استدلال فوق به این گروه ها ملحق و با آنها بیعت و برای آنها می جنگند.

حالا یک کشور خارجی برای منافع، به گروه های معارض دولت در کشور عراق و سوریه کمک می کند. این گروه ها با دریافت کمک، امکان جهاد و تشکیل حکومت بر اساس خلافت اسلامی را برای خود مهیا می بینند. وقتی این گروه ها با دولت مرکزی برای بدست گرفتن حکومت می جنگند، مورد حمایت کشورهای خارجی قرار می گیرد. چون هدف کشورهای خارجی این است که کشور عراق و سوریه مشغول درگیری داخلی خود باشد و از منافع بین المللی خود چشم پوشی کنند.

ولی ماهیت و هدف از تشکیل گروه داعش، حذف دخالت های کفار (یا همان کشورهای خارجی) از طریق جنگ و جهاد بر مقدرات کشورهای اسلامی است. لذا ضربه زدن به منافع کشورهای غربی و آمریکا از ماهیت وجودی آنها سر چشمه گرفته است.

مطالبی که در بالا گفته شد می تواند سوال دیگری را هم پاسخ بدهد. سوال این بود. چرا در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه، عربستان و... آدمهایی پیدا می شود، که جلیقه انفجاری به تن می کنند و خود را در هر مکانی منفجر می کنند؟

پاسخ این است: گروهی از مردم در این کشورها در فقر و فلاکت بسر می برند، آنها بدبختی خود را نتیجه حاکمیت کفار بر مقدرات کشورهای اسلامی می دانند. آنها خود را آماده جهاد می کنند. آنها دستورات رهبران دینی مبنی بر خروج از حاکمیت کفار بر مقدرات کشورهای اسلامی از طریق جهاد را اجرا می کنند.

حالا که به سوالات مطرح شده از طرف گروه های اسلامی پاسخ داده شد، یک سری سوال از طرف مقابل هم مطرح است. آیا کشورهای خارجی ماهیت گروه های اسلامی را می شناسد؟ اگر می شناسد چرا به آنها کمک می کند؟ کشورهای خارجی چه منافعی دارد که مجبور می شوند اینگونه عمل کنند؟

در پاسخ به سوال اول باید گفت: کشورهای خارجی (آمریکا، ترکیه، عربستان سعودی و...) که برای منافعی گروه های مخالف را در عراق و سوریه حمایت می کنند، ماهیت گروه های اسلامی عراق و سوریه را کاملاً می شناسد. دلیل بارز آن، کمک تسلیحاتی به گروه های اسلامی از یکطرف و جنگیدن با این گروه ها از طرف دیگر است.

منافع آمریکا در خاور میانه چیست؟ که آمریکا و غرب مجبور به پرداخت چنین خسارت هایی شده اند؟ پاسخ: منافع آمریکا صدور روزانه ۴ میلیون بشکه نفت خلیج فارس است. در خلیج فارس یک مخزن نفت وجود دارد. هفت کشور ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر و امارات متحده عربی هریک بر اساس سهمیه تعیین شده، نفت خود را از این مخزن برداشت و بفروش می رسانند. دو کشور ایران و عراق دارای جمعیت و زیر ساختهای اقتصادی هستند. این دو کشور مجبور هستند، نفت خود را بفروش برسانند و درآمد آنرا صرف توسعه و زیر ساختهای کشور خود کنند. ولی پنج کشور دیگر، جمعیت قابل ملاحظه ای ندارند. رهبران این کشورها، درآمدهای نفتی را در بانکهای آمریکایی سرمایه گذاری می کنند. در ضمن قسمتی از درآمد نفت را به کشورهای غربی می دهند تا از چاههای نفت حفاظت کنند. قسمتی از درآمدهای نفتی صرف تفریح و سرگرمی در کشورهای غربی و قسمتی را هم صرف تشکیل لابی های مختلف در نهادهای تصمیم گیری می کنند. این کشورها با صرف مبالغ گزافی در نهادهای تصمیم گیر غربی و سازمانهای بین المللی، بر تصمیمات آنها تأثیر می گذارند تا اقدامی بر علیه این کشورها اتخاذ نگردد.

حال اگر اتفاقاتی در منطقه خاور میانه رخ دهد که موجب شود، سهمیه فروش نفت کشورهای ایران و عراق کاهش یابد و در مقابل سهمیه استخراج نفت عربستان و چهار کشور دیگر افزایش یابد، در اینصورت کل این منافع بطرف کشورهای غربی و آمریکا سرازیر می شود. در حال حاضر ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) سهمیه فروش نفت ایران و عراق ۴ میلیون بشکه در روز کمتر و سهمیه عربستان و چهار کشور دیگر ۴ میلیون بشکه در روز بیشتر شده است. این ۴ میلیون بشکه در روز منفعت کشورهای غربی و آمریکا در منطقه است.

این ۴ میلیون بشکه با اعمال تحریم علیه ایران و بی ثباتی کشور عراق حاصل شده است. در مورد اعمال تحریم بر علیه ایران و بی ثباتی عراق، کشورهای آمریکا، عربستان، قطر و امارات یکسان عمل می کنند.

تنها راه بی ثبات کردن یک کشور، کمک های همه جانبه به گروه های مخالف است. ایجاد بی ثباتی در کشور ایران امکان ندارد، لذا موضوع اعمال تحریم برای بی ثباتی در دستور کار قرار گرفته است. ولی در عراق کمک به گروه های مخالف منجر به ظهور داعش شده است.

کشور آمریکا و عربستان تا وقتی که داعش با دولت مرکزی می جنگد، از این گروه حمایت می کنند. ولی قدرت گرفتن بیش از حد گروه داعش، با منافع کشور آمریکا و عربستان سازگار نیست. لذا سرکوبی گروه داعش نیز در دستور کار آمریکا، عربستان، ترکیه و... قرار می گیرد.

پیشنهاد فصل:

۱- علمای اسلام در زمینه فتوای صادره دقت بیشتری داشته باشند. هر کسی نباید مقام فتوی را برای خود هموار کند. قطعاً کشتار مسلمانان با ماهیت دین پیامبر اکرم (ص) سازگار نیست. پس اگر بخواهیم کشورهای اسلامی از حلقه عقب افتادگی علمی خارج شوند. چاره ای جز محدود کردن جواز صدور فتوا نیست.

۲- فتوای اجتماعی و سیاسی بصورت جمعی صادر شود. جمعی از علمای طراز اول در یک مجلس خاص مجاز باشند، فتوای اجتماعی را بصورت قانون صادر و به مسلمانان اعلام کنند.

۳- مسلمانان باید نسبت به تفرقه در دین حساس باشند. تفرقه افکنان از هر گروهی که باشند باید مطرود شوند. چون هیچ گاه تفرقه به نفع دین اسلام نبوده است. اگر تفرقه و عوامل تفرقه در دین اسلام افزایش یابد، قطعاً دین در یک پروسه زمانی از گردونه اجتماع خارج می شود.

۴- گروه داعش و سایر گروه های تکفیری یک خطای استراتژیک مسلمانان هستند. این گروه ها مسلمانانی که برای رفع حاکمیت کفار بر مقدرات مسلمانان، حاضرند فداکاری کنند را در یک مسیر اشتباه به کشتن می دهند. در ضمن این گروه ها بجز خرابی و بدبختی چیزی برای مسلمانان نداشته اند.

۵- کشور ایران و عراق نسبت به سهمیه فروش نفت خود حساس باشند.

۶- هر چه سهمیه فروش نفت ایران کاهش یابد، این منفعت، توسط کشور عربستان، قطر و امارات به طرف لابی های تصمیم گیر برای تحریم ایران سرازیر می شود.

۷- هر چه سهمیه نفت عراق کاهش یابد، پول آن به اسلحه و مهمات تبدیل و برای گروه داعش و سایر گروه های تکفیری ارسال می شود.

۸- نکته قابل توجه کشورهای عربستان و آمریکا این است که، کمک کردن به گروه های تکفیری در نهایت گریبان خود آنها را خواهد گرفت. کسانی که برای رفع حاکمیت کفار بر مقدرات مسلمانان می جنگند. خلاصه روزی همه چیز را خواهند فهمید. آنگاه درست در مقابل این دو کشور قرار خواهند گرفت.

۲. مفاهیم و تعاریف

در این فصل رستگاری انسانها بحث می شود. رستگاری در آخرت از تحلیل این مقاله بیرون است. رستگاری دنیوی انسانها می تواند به زندگی راحت^۱، توأم با آرامش^۲ و رفاه^۳ اقتصادی بیشتر تعبیر شود. متغیرهای راحتی، آرامش و رفاه اقتصادی متغیرهای کیفی^۴ هستند. خاصیت متغیرهای کیفی این است که قابل سنجش نیستند. به عبارت دیگر نمی توان برای این متغیرها خط کشی تهیه کرد و آنرا اندازه گیری کرد. بر همین اساس برای سنجش متغیرهای کیفی معمولاً آنرا بصورت نسبی نشان می دهند. مثلاً رفاه دو نفر را با هم مقایسه می کنند، سپس نتیجه می گیرند که رفاه یک نفر بیشتر از رفاه دیگری است. روش دیگر سنجش رفاه و آرامش این است که سطح رفاه و آرامش یک نفر، در سالهای مختلف با یکدیگر مقایسه می شود. سپس نتیجه می گیرند، رفاه فرد، در طول زندگی کاهش یا افزایش یافته است.

منظور از رستگاری در دنیا، افزایش مداوم، رفاه و آرامش در طول زندگی یک فرد تعریف می شود. با این تعریف، زمانی که رفاه و آرامش جامعه در طول زمان بصورت مداوم افزایش یابد، آن جامعه رستگار شده است. مؤلفه های مهم رفاه و آرامش جامعه به شرح زیر است.

اولین مؤلفه رفاه و آرامش، امنیت اجتماعی است. یعنی جان و مال انسانها در امنیت کامل قرار داشته باشد. امنیت بوسیله قوانین حاکم بر کشور سنجیده می شود. متغیرهای کمی برای امنیت اجتماعی، با اعدادی مانند، تعداد قتل ها، تعداد دزدیها، تعداد کلاهبرداریها، تعداد زورگیریها، تعداد انفجارات، تعداد تصادفات، تعداد اعدامها و تعداد خودکشی ها قابل اندازه گیری است. اگر این جرمها در جامعه ای کمتر باشد، امنیت در آن جامعه بالا است. اگر این جرمها افزایش یابد، امنیت کاهش یافته است. با این متغیرها کمی، مقایسه جوامع مختلف امکان پذیر می شود. در ضمن، میزان امنیت یک جامعه در طول زمان نیز قابل مقایسه و تحلیل و بررسی است. این جرمها در هر اجتماعی رخ می دهد ولی تعداد آن در هر زمان، نشان می دهد امنیت جامعه کاهش، افزایش یا ثابت باقی مانده است.

دومین مؤلفه رفاه و آرامش، سهولت تأمین کالاهای مورد نیاز افراد جامعه است. قیمت ها، درآمدها و مقدرات تولید کالاها بگونه ای تعیین می گردد، تا جمعیت بیشتری از جامعه به آن کالاها دسترسی داشته باشند.

¹-convenience

²-peace

³-welfare

⁴-Qualitative variables

برای اینکه کالاها به وفور در اختیار مردم قرار گیرد، باید انسانهای آن جامعه بتوانند ابزارهای بیشتری ابداع، اختراع و یا تولید کنند. انسانها قادرند از طریق بکار گیری ابزار بهتر، کالای بیشتری تولید کنند. وقتی انسانها بتوانند به راحتی و با قیمت کمتری کالاهای بیشتری تولید کنند، می توانند مصرف خود را افزایش دهند.

بطور مثال: اگر انسان بخواهد با بیل و داس گندم تولید کنند، هر انسان می تواند یک هکتار کشت کند و حداکثر تولید یک نفر می تواند ۲ تن گندم باشد. ولی با بکار گیری تراکتور و کمباین، هر انسان می تواند ۱۰۰ هکتار را کشت کند و تولید او ۵۰۰ تن گندم خواهد بود. در نتیجه وقتی انسانها ابزارهای پیشرفته تری را ابداع و بکار می گیرند، موضوع گرسنگی و سوء تغذیه وجود نخواهد داشت. چون یک نفر می تواند ۵۰۰ تن گندم در سال تولید کند. در مقابل مصرف گندم هر نفر ۲۰۰ کیلوگرم گندم در سال است. ولی وقتی نتواند از ابزارهای مختلف استفاده کند، غذای کمتری در دسترس و احتمال شیوع گرسنگی در جامعه وجود دارد.

با این مقدمه، شاید سوال شود چرا مردم در کشور آمریکا و اروپا می توانند ابزار آلات مختلف را ابداع و بکار گیرند ولی مردم در کشور های آفریقا نمی توانند این کار را کنند؟

پاسخ این است: وقتی انسانها می توانند، ابزار آلات بهتر را ابداع، اختراع و بکار گیرند که از نظر فرهنگی تغییر کرده باشند. مهمترین تغییر انسانها این است که باید تفکر علمی و خلاق داشته باشند، تفکر علمی و خلاق نیازمند نگرش علمی انسانها به طبیعت (غیر خرافی) و حضور دانشگاهها و مراکز آموزشی قوی در یک جامعه است. علاوه بر این، وجود یک دولت توسعه گرا، ضرورت دارد تا فضای آزادی بیان، مشارکت انسانها در سرنوشت خود، حقوق بشر، برابری انسانها، امنیت اجتماعی، و... را برای مردم مهیا کرده باشد.

الزامات فوق برای رستگاری دنیوی، در علوم امروزی به عنوان الزامات توسعه اقتصادی جوامع مطرح می شود. در نتیجه نزدیکترین الزامات برای رستگاری در دنیا، الزامات توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. شاید این الزامات بصورت صد درصد برای رستگاری در دنیا و توسعه اقتصادی یکسان نباشد، ولی قسمت زیادی از این الزامات با هم نزدیک است، بطوریکه می توان آنها را جایگزین یکدیگر نمود. برای اینکه بتوانیم الزامات رستگاری در دنیا را بصورت علمی پیگیری کنیم، مجبور به استفاده از الزامات توسعه اقتصادی هستیم. چون دانشمندان مختلف در زمینه توسعه اقتصادی کارهای علمی زیادی انجام داده اند. دانشمندان برای، رسیدن جوامع به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ملاک ها و باید و نبایدهایی در نظر گرفته اند، که در قسمت های بعدی بصورت مشروح توضیح داده می شود.

تعریف توسعه اقتصادی

اصطلاح توسعه بصورت فراگیر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. واژه توسعه در لغت به معنای خروج از «لفاف» است. در قالب نظریه نوسازی، لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزشهای مربوط به آن است. جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند. در تعریف توسعه نکاتی را باید مد نظر

داشت که مهمترین آنها عبارتند از: اول، توسعه را مقوله ارزشی تلقی کنیم، دوم، آن را جریانی چند بعدی و پیچیده بدانیم، سوم، به ارتباط و نزدیکی آن با مفهوم بهبود^۱ توجه داشته باشیم.

واژه "توسعه"^۲ از نظر لغوی در زبان انگلیسی، به معنی بسط یافتن، درک کردن، تکامل و پیشرفت است. اولین بار، این واژه در قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی) برای توضیح برخی پدیده‌های اجتماعی بکارگرفته شد، لیکن استفاده وسیع از این واژه به عنوان یک چارچوب تحلیلی برای درک پیشرفت جوامع انسانی، به بعد از جنگ جهانی دوم و در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ مربوط می‌شود. در آن موقع، این واژه مترادف با نوسازی، رشد، صنعتی شدن و برای تعبیرات و اصطلاحات مشابه به کار می‌رفت.

صاحب‌نظران توسعه اقتصادی

ملاک‌های توسعه اقتصادی و تعریف از توسعه اقتصادی در طی زمان تغییراتی داشته است. بطور کلی صاحب‌نظران توسعه اقتصادی به چهار گروه تقسیم می‌شوند. توسعه در تعریف صاحب‌نظران نسل اول به خروج از جامعه سنتی و رسیدن به تجدد تعبیر می‌شد. گروه دوم صاحب‌نظران توسعه بر سرمایه‌گذاری و گروه سوم بر برنامه ریزی دولتی تأکید دارند. گروه چهارم به مسائل انسانی مانند، رفع فقر و آزادی تأکید دارند. بطور کلی برای توسعه اقتصادی و رسیدن به یک رفاه و آرامش بیشتر صاحب‌نظران، پیشنهادهایی دارند که به شرح زیر است.

اولین گروه نظریه پردازان، ارتباطات را پیش زمینه توسعه می‌دانند.

اولین صاحب‌نظران توسعه اقتصادی معتقد بودند، گسترش ارتباطات و گسترش وسایل ارتباطی موجب ایجاد توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم می‌شود. آنها اعتقاد داشتند، با گسترش وسایل ارتباطی، سطح آگاهی افراد افزایش می‌یابد، تقسیم کار می‌شود و آنها با جهان پیشرفته آشنا می‌شوند. این آشنایی موجب انتقال تکنولوژی و پیشرفت می‌شود. دانشمندان معروف این گروه، عبارت بودند از:

دانیل لرنر^۳: جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز آمریکایی، نخستین کتاب خود را تحت عنوان «گذر از جامعه سنتی با نوسازی خاورمیانه» در سال ۱۹۵۸ انتشار داد. لرنر در کتاب خود کوشید رسانه‌ها را به عنوان عامل و نیروی پیش برنده و توسعه در انتقال جوامع سنتی جهان سوم به شرایط صنعتی، معرفی کند.

نگارش کتاب «گذر از جامعه سنتی با نوسازی خاورمیانه» در دو مرحله انجام گرفته است :

^۱-Improvement

^۲- development

^۳-Daniel Lerner

مرحله نخست طرح ریزی، بررسی، جمع آوری اطلاعات و تحلیل مقدماتی یافته‌ها بوسیله اداره پژوهش اجتماعی کاربردی در دانشگاه کلمبیا و مرحله دوم تحلیل مجدد و کامل یافته‌ها و نگارش این کتاب در مرکز تحقیقات بین‌المللی انجام شده است. این بررسی از سپتامبر ۱۹۵۰ آغاز شد و در هفت کشور ترکیه، لبنان، اردن، مصر، سوریه، ایران و یونان به انجام رسید. (ابتدا قرار بود بجای ایران عراق مورد بررسی قرار گیرد ولی بخاطر اشکالاتی که در انجام بررسی‌ها در عراق پیش آمد ایران بر گزیده شد).

تحقیقات بوسیله پرسشنامه انجام گرفت که مصاحبه‌ها در هر کشور بوسیله محققین بومی و تحت نظر سرپرست آمریکایی خود کار می‌کردند، پرسشنامه اصلی در هرشش کشور یکسان بود. تنها تغییراتی جزئی بمنظور تطبیق آنها با اوضاع هر کشور در آنها لحاظ شده بود. بدینسان جمعاً حدود ۲۰۰۰ مصاحبه از همه کشورها جمع آوری شد که از این میان با حذف تعدادی مصاحبه‌های که دیر رسیده یا کامل نبودند نزدیک به ۱۶۰۰ مصاحبه در این کتاب مورد تحلیل قرار گرفت.

حاصل تحقیق متکی بر این ایده است. بواسطه گسترش و نشر عناصر فرهنگی کشورهای غربی در کشورهای جهان سوم جریان نوسازی و تجدید به وقوع می‌پیوندد. به نظر لرنر ورود عناصر و مکانیسم‌هایی که حاصل نوسازی هستند درآمادگی روانی و تحرک ذهنی انسانها برای پذیرش عناصر جدید تاثیر گذار هستند.

به نظر وی مهمترین عناصر و متغیرهایی که در ظهور تحرک ذهنی و آمادگی روانی انسانها برای توسعه مؤثرند عبارتند از: بسط و گسترش رسانه‌های گروهی، شهرنشینی، سواد آموزی، ارتقای سطح تحصیلات و مشارکت سیاسی. درواقع این نظریه مبتنی بر تجاربی است که کشورهای غربی طی چند سده گذشته داشته‌اند و از صورت جوامع سنتی به شکل جوامع پیشرفته درآمده‌اند.

لرنر معتقد است که فراگرد نوسازی، غرب و شرق نمی‌شناسد.

الگوی لرنر برای توسعه، الگوی ۴ مرحله‌ای است که شامل: شهرنشینی، سواد، کاربرد رسانه‌های همگانی و مشارکت می‌باشد. مبنای اندیشه لرنر تاریخ گذشته اروپا است، نوسازی اروپا در نظر لرنر، باگذر از مراحل زیر صورت گرفته است: عصر اکتشاف، رنسانس، اصلاح مذهبی، جنبش ضد اصلاح و انقلاب صنعتی.

اما درخصوص تحولات خاورمیانه، لرنر، دو مرحله را مشخص کرد. اول گرایش به اروپا که صرفاً متوجه قشرهای بالای جامعه بود و به دگرگونی نوع زندگی آنها نظر داشت. دوم تجدید که جمعیتی وسیع‌تر را در بر می‌گرفت. جریان گرایش به اروپا در وسایل خبری ممتاز منعکس شد. در صورتی که تجدید توسط وسایل ارتباط جمعی نشریافت. سه عامل اصلی در جریان تجدید وجود داشت شهرگرایی، سوادآموزی و توسعه وسایل ارتباطی. لرنر معتقد است، در خاورمیانه، فراگرد مشابهی را شاهد هستیم. هر چند او معتقد نیست که راه حل این تعارض‌ها در همه کشورهای خاورمیانه یکسان است. بلکه می‌گوید: مردم این منطقه، امروز نه از طریق راه حل‌های مشابه بلکه از طریق مشکلات مشابه به یکدیگر پیوند یافته‌اند. مشکل اساسی، روش‌های زندگی سنتی است، که دیگر بکار نمی‌آید. روش زندگی سنتی باید تغییر کند. به عبارت دیگر مشکل خاورمیانه مسئله نوسازی است.

از نظر لرنر به جامعه ای نو می گویند که مشارکت جو است. انسان نو، به انسانی دارای توانایی همدلی زیاد گفته می شود. این دو در کنار یکدیگر و بموازات هم تکوین، و هر یک در ایجاد دیگری مؤثر است. به زعم لرنر این روند در تمامی جهان یکسان اجرا می شود. بدین معنا، در همه جا الگوی نوسازی از افزایش شهرنشینی آغاز می شود. شهرنشینی، منجر به افزایش سواد و افزایش سواد به افزایش کاربرد رسانه ها و افزایش کاربرد رسانه ها بامشارکت اقتصادی بیشتر و مشارکت سیاسی بیشتر، افزایش رأی دهندگان همراه بوده است.

ویلیبر شرام^۱: ویلیبر شرام در کتاب خود به نام «رسانه های جمعی و توسعه ی ملی» از مدل و نظریه لرنر و به ویژه از نقش کلیدی رسانه ها در فراگرد نوسازی حمایت و آن را تأیید می کند. هر چند در نظریه های لرنر تعدیلاتی لحاظ می کند. شرام معتقد است. «انسان سنتی» از طریق گذار به «انسان مدرن» تبدیل می شود. طبق نظر او «انسان سنتی» به هیچ چیز اهمیت نمی دهد، چیزی نمی خواهد و در ارتباط با «این جهان» کاری از او ساخته نیست. شرام معتقد است. یک کشور رو به توسعه نمی تواند جنبه مکانیکی تمدن مدرن را وارد کند و در عین حال نهادهای اجتماعی کهن (و فرهنگ) خود را که با صنعت رابطه ای ناپیوسته دارند، حفظ کند. کشورهای کمتر توسعه یافته، دارای نظام ارتباطات جمعی و بخش جانبی و خدماتی کمتر توسعه یافته ای هستند. در نتیجه رشد ارتباطات جمعی را کمتر پشتیبانی می کنند. ویلیبر شرام در باره اهمیت رسانه می گوید: «وقتی رفتیم به یک روستای دورافتاده در خاورمیانه، دیدم، در ده یک رادیو وجود دارد و آن هم متعلق به کدخدای ده است. همین دستگاه رادیو به منبع اعتبار صاحبش تبدیل شده بود. چون اولین کسی بود که از خبرها اطلاع پیدا می کرد و دسترسی دیگران به اخبار منوط به خواست و اجازه او بود. در نظر کدخدا و همه کسانی که به رادیو گوش می دادند، این گیرنده کوچک و پرسرو صدا با تصورات افسانه ای آنها نزدیک بود مثل یک قالیچه جادویی که آنها را به افق های دور می برد،» یا می گوید وقتی که فریادهای شادی مردم یک ده را در آفریقا زمانی که سینمای سیار به آن محل می رفت را به یاد می آورم، نمی توانم این تجربه را فراموش کنم.

شرام مفهوم ارتباطات را عام تر تصور می کند. کلمه ارتباط جمعی شامل کشیدن جاده به یک روستا، را نیز شامل می شد. او می گوید همه اینها باعث می شود نظرها عوض شود، بازارها تغییر کند، افراد می توانند رفت و آمد کنند و کالاهایشان را بفروشند و کالاهای جدیدی وارد آن منطقه می شود. اینها در واقع آداب و رسوم و یافته های قدیم جامعه را دگرگون می کند. کسانی مثل شرام، رسانه های جدید را حامل اندیشه هایی می دانستند که باعث نوسازی در جوامع در حال گذار می شود. وجود رادیو، سینما، مطبوعات و یا فراتر از رسانه ها، جاده ها و وسائل ارتباطی می توانند زمینه تغییر را در روستا، در شهر و جامعه در حال گذار، فراهم کند.

¹-Wilbur Schramm

الگوی اولیه‌ای که از توسعه و نوسازی وجود داشت اولاً خطی بود، یعنی مسیر توسعه همان است که غرب پیموده و با یک تأخیری جوامع در حال گذار هم آن را طی می‌کنند و ثانیاً منظور از این نوسازی و تغییر این بود که نهایتاً وضعیت اقتصادی آنها دگرگون شود. آن قسمت از نظریه شرام که با نظریه لرنر یکسان است، را کنار می‌گذاریم ولی ایجاد زیر ساخت های ارتباطی از همه نوع آن و سرمایه گذاری در همه انواع آن در بین صاحب نظران از اهمیت بالایی برخوردار است.

اورت راجرز^۱: راجرز که از نظریه پردازان مشهور ارتباطات و توسعه محسوب می‌شود. او نظریه خود را عمدتاً به عنوان نسخه ای برای کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته، که در اکثرشان روستانشینی شکل غالب و اصلی زندگی اجتماعی است، ارائه نمود. با این پیش فرض که روستائیان پیرامون مسائل کشاورزی، بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی رویکردی سنتی داشته و آگاهی هایشان اندک است. این خصایص مانع اساسی توسعه می‌باشد. راجرز معتقد بود، نقش ارتباطات ایجاد مجاری انتقال اطلاعات مربوط به توسعه است. او چنین استدلال می‌کرد، از آنجائیکه وسایل ارتباط جمعی در جوامع پیشرفته وجود دارد، کشورهای روبه توسعه هم باید این زیر ساختها را برای خود تأمین کنند.

بر این اساس راجرز نیز (در این مقطع) مانند دانیل لرنر ضرورت کشورهای توسعه نیافته برای نیل به توسعه را پیروی از تجربه غرب و استفاده از رسانه ها می‌دانست. با این تفاوت که راجرز نقش بیشتری برای ارتباطات و رسانه ها قائل شد. به نظر راجرز توسعه عبارت است نوعی تغییر اجتماعی که در آن به منظور افزایش درآمد سرانه در سطوح زندگی، ایده های تازه از طریق روشهای نوین تر تولید و سازمانهای پیشرفته به نظام اجتماعی ارائه می‌شوند. بنابراین توسعه بر طبق این دیدگاه عبارت است از نوگرایی در سطح نظامهای اجتماعی. به نظر راجرز دگرگونی اجتماعی فرایندی است که نظام اجتماعی در آن دچار تغییرات ساختاری و کارکردی می‌شود. این تغییر یا در اثر محرکهای درون نظام اجتماعی و یا در اثر محرکهای خارج از نظام اجتماعی ایجاد می‌شود. راجرز و همکارانش در میان گروهی از محققان اجتماعی قرار می‌گیرند که معتقدند تغییر اجتماعی و یا کل فرایند توسعه به مثابه یک روند ارتباطی بهتر قابل درک است. تغییر اجتماعی ناشی از ارتباط است.

الگوی اشاعه ارتباط مبتنی بر چند فرضیه است :

ارتباطات فی نفسه می‌تواند صرفنظر از شرایط اجتماعی - اقتصادی به توسعه بیانجامد. تولید و مصرف بیشتر کالاها و خدمات جوهره توسعه است و توزیع عادلانه تری را در پی خواهد داشت. نوآوری تکنولوژیک، صرفنظر از آنکه چه کسی از آن سود می‌برد و چه کسی متضرر می‌شود کلید افزایش قدرت تولید است. می‌توان گفت که نظریه های سنتی مربوط به ارتباطات و توسعه به بسیاری از مقولات قدرتمند اخلاقی و انسانی بی‌توجهند. حال آنکه این مقولات باید جزء لاینفک تلاشهایی باشند که برای دگرگونی شیوه زندگی بشر صورت می‌گیرند. اگرچه برخی از عوامل اصلی فرهنگی و مذهبی که مانع این نوع توسعه تلقی می‌شدند، شناسایی و مشخص شده اند اما نویسندگان غالباً از ابعاد اخلاقی دگرگونی های القایی اجتماعی

¹ -Everett. M.Rogers

غافل مانده اند. بنابراین در یک جمع بندی می توان گفت که راجرز ساختارهای ایستا و سنتی جوامع توسعه نیافته را مانع توسعه تلقی می نمود و ارتباطات را به عنوان عاملی برای ایجاد دگرگونی جهت خروج از بن بست توسعه نیافتگی می پنداشت. ارتباطات عاملی است که رسالت اش، اشاعه افکار و رفتارهای نو در میان مردم سنتی است. در چنین چارچوبی اغلب مقصود از برنامه ریزی ارتباطی نیز پیشبرد یک نوآوری است، چه این نوآوری روشی برای زندگی سالم باشد و چه راه جدیدی برای صرفه جویی در انرژی یا وارد کردن کامپیوترهای شخصی به خانه و محل کار. به همین دلیل است که عموماً گمان می رود که نتیجه فراگرد اشاعه ایجاد تغییر (غالباً تغییر رفتاری) باشد.

راجرز برای مشخص تر شدن «اشاعه نوآوری» تعریفی از هر یک از این دو مفهوم ارائه می دهد. به نظر او اشاعه فرایندی است که بواسطه آن نوآوری از مجاری معین و در طول دوره زمانی خاصی در میان اعضای یک نظام اجتماعی رواج می یابد.

بنابر این «فرایند قبول و پذیرش»^۱ را می توان مهمترین بخش الگوی اشاعه تصور کرد. که در آن فرد یا گروهی از افراد با نوعی نوآوری مواجهند و به نحوی نسبت به آن واکنش نشان می دهند. امر ارتباط در سرتاسر فراگرد رخ می دهد، یعنی فرد اطلاعات ناخواسته را دریافت می کند به جستجوی اطلاعات می پردازد و آن را مبادله می کند ولی در مرحله اقتباس است که تأثیر و تأثر میان ارتباط جمعی و ارتباط میان اشخاص دارای اهمیت اساسی است. بطور کلی، الگوی مورد توجه افرادی چون "لرنر، شرام و راجرز" بیشتر بر توسعه ارتباطات برای تغییر رویکرد تفکر انسانها بود.

دومین گروه نظریه پردازان توسعه بیشتر بر تحولات اجتماعی و تدارک سرمایه تأکید داشتند.

این گروه تحولات اجتماعی را موجب توسعه می دانند، آنها معتقدند، جوامع در کشورهای جهان سوم بیشتر بر اساس فئودالیت و کشاورزی شکل گرفته است. برای پیشرفت، عده ای از این کشاورزان، به کارخانجات و صنایع منتقل می شوند، این انتقال موجب تحولات اجتماعی می شود. البته در کنار تحولات اجتماعی تدارک سرمایه برای ایجاد کارخانجات و زیر ساخت های ارتباطی را هم برای توسعه ضروری می دانند. بطور کلی نظریات آنها به شرح زیر است.

روستو^۲ روستو در دهه ۱۹۶۰ نظریات اقتصادی - اجتماعی خود را در مورد عناصر تعیین کننده رشد اقتصادی بیان کرد او در کتاب مراحل رشد اقتصادی، پنج مرحله برای تکامل رشد اقتصادی جوامع بشری به شرح زیر تعیین کرده است

^۱ Adoption process

^۲ Walt Whitman Rostow

۱- مرحله اقتصاد جامعه سنتی: در این مرحله، جامعه لزوماً ایستا نیست. ولی تولید در سطح نازلی قرار دارد. مشخصات بارز چنین اقتصادی خود مصرفی است. فناوری پیشرفته در این نظام پایگاهی ندارد. تولید مبتنی بر کشاورزی سنتی است. نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه را تحت نفوذ فئودالیسم قرار دارد. این نظام، فاقد تحرک برای رشد تولید است.

۲- مرحله اقتصادی ماقبل خیز (جهش): برای رسیدن به این مرحله باید سه تغییر اساسی غیر اقتصادی در جامعه ایجاد شود. اول- پیدایش تمایل در روستائیان برای استفاده از فنون جدید تولید؛ زیرا تا این تمایل در جامعه روستایی پیدا نشود و آنان ضرورت کاربرد فناوری را در مزارع باور نداشته باشند، هیچ گونه تغییر چشمگیری در حجم تولید و سطح زندگی و توقعات نیروی کار حاصل نخواهد شد. دوم- بوجود آمدن طبقه کار فرمایان صنعتی، که به طور مستقل بخش وسیعی از فعالیتهای اقتصادی جامعه را بخود اختصاص می دهند و بافت اقتصاد جامعه را تغییر داده و بتدریج دگرگون و آماده پذیرش تحولات جدید می شود. سوم- جانشین شدن حکومت واحد بجای خانها و حکام دست نشانده محلی می باشد. دولت واحد تامین سرمایه عمومی _ اجتماعی اتخاذ سیاست بازرگانی مناسب و ترویج فنون جدید کشاورزی و صنعتی را به عهده می گیرد.

۳- مرحله اقتصادی خیز: وقتی سه دگرگون غیر اقتصادی در مرحله ماقبل خیز در اقتصاد حادث و تکمیل شد، اقتصاد رشد نیافته ممکن است آماده خیز شود که بالقوه رشد مداوم اقتصادی را در بر خواهد داشت. از مشخصات بارز این مرحله عبارتست از: اول: افزایش میزان سرمایه گذاری مولد در حدود ۱۰ درصد در آمد ملی دوم: توسعه یک یا چند صنعت تولیدی. سوم: به وجود آمدن یک سازمان سیاسی و اجتماعی برای تسهیل و تضمین رشد اقتصادی.

۴- مرحله اقتصادی بلوغ: اگر اقتصاد رشد نیافته ای، حقیقتاً و بدون گرفتاریهای (کمبود سرمایه، کمبود نیروی کار ماهر، دستیابی به فناوری، کمبود منابع طبیعی و مهمتر از همه مدیریت) مرحله خیز را با موفقیت طی کند وارد این مرحله می شود. بدون تردید تغییرات عظیم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همراه با تغییرات کم و بیش آشکار اقتصادی شده باعث ایجاد تغییراتی در ساختمان و کیفیت کار جامعه می شود. این اقدام نسبت جمعیت شهری و روستایی را دگرگونی کند. مثلاً در جامعه سنتی ۸۰ درصد جمعیت در روستاها و ۲۰ درصد در شهرها هستند. ولی در جامعه ای که مرحله بلوغ را تجربه کرده، جمعیت شهری ۸۰ درصد و جمعیت روستایی ۲۰ درصد می شود.

۵- مرحله اقتصادی دوره مصرف انبوه: این مرحله بازگو کننده بهره مندی وسیع و همه جانبه جامعه از فناوری، کارایی، رفاه مادی و خوشبختی است. سه مسیر اساسی فرا روی اقتصاد قرار می گیرد که عبارت است از: اول: ارائه تامین اجتماعی، رفاه عمومی و توجه بیشتر به نیروی کار جامعه. دوم: توسعه دادن فعالیتهای اجتماعی. سوم: اقتصادی در سطح بین المللی، شامل سرمایه گذاری و اعطای وام. چهارم: فراهم کردن شرایط مناسب برای بخش خصوصی در زمینه مصرف انبوه.

نورکس^۱ از جمله افرادی است که پدیده توسعه نیافتگی را در گرداب «دوره‌های باطل فقر» تحلیل می‌کند. او در این زمینه به صراحت می‌گوید: «سطح درآمد‌های پایین در کشورهای توسعه نیافته، بازتاب بازدهی و قدرت تولید پایین این کشورها است. البته این بازدهی پایین نیز ناشی از کمبود سرمایه می‌باشد و کمبود سرمایه نیز به نوبه خود، معلول محدود بودن ظرفیت پس‌انداز جامعه است. بنابراین دور باطل کامل می‌شود». نورکس در شمار آن دسته از صاحب‌نظران توسعه اقتصادی قرار می‌گیرد که نقش تجارت بین‌المللی را در ایجاد راه‌هایی از بازارهای محدود داخلی انکار می‌کنند. به این ترتیب او با نقش خودکار بازرگانی بین‌المللی در این زمینه به مخالفت می‌پردازد، و در مقابل به نقش بازارهای داخلی در ایجاد توسعه اقتصادی توجه می‌کند. وی معتقد است که: «انگیزه به سرمایه‌گذاری بستگی به حجم و وسعت بازار دارد و در واقع با توجه به حجم و وسعت بازار است که حدود سرمایه‌گذاری‌ها تعیین می‌شود. این تعبیر نوینی است از نظریه آدام اسمیت در این باره که محدود تقسیم کار به وسیله وسعت بازار تعیین می‌شود. اما وسیله مؤثر در تعیین حجم و وسعت بازار همان قدرت تولید یا میزان بازدهی است. به عبارت دیگر، ظرفیت خرید در بازار به معنای ظرفیت تولید است. البته بدون تردید بازدهی تولید، به میزان به کارگیری سرمایه در تولید بستگی دارد. اما در نظر هر کارفرمایی حدود کاربرد سرمایه به وسعت بازار بستگی دارد و هر چه بازار کوچک‌تر باشد، سرمایه‌گذاری محدودتر خواهد بود. این نیز دور باطل دیگری است که باید به آن توجه کرد.

نورکس بعد از تشخیص این دوره‌های باطل، در مقابل این پرسش همیشگی قرار می‌گیرد که، چگونه می‌توان از این دوره‌های باطل رهایی یافت؟

جوهر و اساس بحث نورکس این است که برای رهایی از چنگال تسلسل‌های باطل، فعالیتی همه جانبه لازم است: «تنها راه فرار از این دوره‌ها، کاربرد همزمان سرمایه در دامنه وسیعی از صنایع مختلف می‌باشد. این همان راه فرار از بن‌بست است. زیرا، حاصل کار پیدایی بازار وسیع همه جانبه است. اغلب صنایع که مصرف انبوه را فراهم می‌آورند، از این حیث که برای یکدیگر بازار به وجود می‌آورند، مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند (و یکدیگر را حمایت می‌کنند). بنابراین، دستیابی به رشد متعادل، مستلزم یک «رژیم غذایی» است. راه حل فرار از دور باطل، الگوی سرمایه‌گذاری متعادل در صنایع مختلف است. از این طریق کارگران با قدرت تولیدی بیشتری کار می‌کنند، سرمایه افزایش می‌یابد، تکنیک‌های تولید بهبود می‌یابد و هر صنعت مشتری دیگری می‌شود.

نورکس در ادامه بحث خود پیرامون توجیه نظریه رشد متعادل، اضافه می‌کند: «رشد متوازن وسیله‌ای است برای تسریع رشد اقتصادی. رشد متوازن وسیله‌ای است برای افزایش نرخ رشد اقتصادی، به ویژه وقتی که نیروهای خارجی مؤثر در توسعه (که از طریق گسترش تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی پدید می‌آیند) غیرفعال و ضعیف باشند.

¹-Ragnar Nurkse

نورکس در مورد مرز بین بازار و دخالت دولت معتقد است: «از نظر برخی از اقتصاددانان که به مسئله رشد متوازن پرداخته‌اند، مکانیزم بازار حذف می‌شود و سرمایه‌گذاری‌ها باید از طریق یک برنامه‌ریزی هماهنگ صورت گیرد. این نظر که طرفداران بسیاری دارد، به عقیده من سست و ضعیف می‌باشد. البته دلایل بسیار مهمی برای برنامه‌ریزی‌های دولتی وجود دارد، اما رسیدن به رشد متعادل لزوماً یکی از این دلایل نیست. چرا که ایجاد رشد متوازن، به عنوان وسیله‌ای برای خلق انگیزه سرمایه‌گذاری، قبل از هر کس به سیستم بخش خصوصی مربوط می‌شود.» فعالیت‌های دولتی لزوماً به بازار نیاز ندارد و سرمایه‌گذاری‌های دولتی را می‌توان اغلب بدون در نظر گرفتن انگیزه بازاری آن‌ها، به انجام رساند. در مقابل این سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی است که جذب بازار می‌شود و برای انجام آن‌ها به بازارهای در حال رشد نیاز است. در این جا عنصر حمایت متقابل از طریق سرمایه‌گذاری‌های همزمان در بخش‌های مختلف تولیدی مفید معنا می‌یابد و حتی برای رسیدن به رشد اقتصادی سریع، اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

البته مسئله کمبود سرمایه و نبود راه‌های تامین مالی توسعه کماکان باقی می‌ماند. از نظر نورکس دکترین رشد متعادل به خودی خود به محل و نحوه تامین سرمایه ربطی ندارد. بلکه او تاکید دارد که دکترین رشد متعادل قبل از هر چیز به مسئله تقاضا برای سرمایه مربوط می‌شود. از نظر او تقاضای سرمایه موجب می‌شود عرضه آن نیز فراهم شود. وی این بحث را چنین جمع‌بندی می‌کند که همان‌گونه که لوییژ به شرح فرایند توسعه در فضایی متشکل از «عرضه نامحدود کار» پرداخت، در نظر من نیز «رشد متعادل» روشی است برای رسیدن به توسعه اقتصادی در فضایی متشکل از «عرضه نامحدود سرمایه».

نورکس همواره بر رشد متعادل اصرار داشته و سرمایه‌گذاری‌های همزمان در تمامی بخش‌ها از جمله صنعت و کشاورزی را تجویز کرده است. او معتقد است که: «رابطه بین بخش کشاورزی و بخش تولیدات صنعتی خود گویای روشن‌ترین و ساده‌ترین موردی است که ما به رشد متعادل نیازمندیم». نکته دیگری که از دیدگاه نورکس به دور نمی‌ماند این است که، وی اگرچه دکترین رشد متعادل را تأیید کرده است. اما، خود واقف است که، کاربرد این نظریه در شرایط غیر یکسان زمانی و مکانی، متفاوت خواهد بود: «الگوی رشد متعادل برای تولیدات مصرفی همواره و در طول مراحل مختلف توسعه، یکسان باقی نمی‌ماند.

سومین گروه دانشمندان توسعه اقتصادی دانشمندانی هستند که بر نقش دولت و برنامه ریزی دولتی تأکید دارند.

این گروه معتقدند، برای توسعه اقتصادی، دولت نقش اساسی را بعهده دارد. دولت باید برنامه ریزی کند و زیر ساخت های توسعه را ایجاد کند. لذا برای توسعه اقتصادی یک دولت توسعه گرا و برنامه ریز ضرورت دارد.

ماینت^۱ تئوری دو گانگی مالی را برای عدم توسعه کشورها ارائه می کند. دو گانگی مالی عبارت است از همزیستی نرخ های بهره متفاوت در بازارهای سازمان یافته پولی در کشور های در حال توسعه، نرخ بهره در بازار پول غیر سازمان یافته در بخش سنتی اقتصاد معمولاً بسیار بیشتر از نرخ بهره در بازار پول در بازارهای

^۱ - Hla Myint

سازمان یافته بخش مدرن اقتصاد است. بازار پول غیر سازمان یافته معمولاً شامل وام دهندگان، غیر نهادی مانند سلف خران، نزولخواران روستایی، زمینداران، مغازه داران، تجار و یا ترکیبی از آنهاست. کشورهای در حال توسعه امروزی با مشکل تورم داخلی مزمن و مشکلات در تراز پرداخت ها مواجه هستند در نتیجه واحد های کوچک اقتصادی نه تنها در مقابل دریافت وام، بهره بیشتری بپردازند، بلکه به بازارهای صادراتی و ارز خارجی نیز دسترسی ندارند. علاوه بر این همیشه در کشورهای در حال توسعه، فشار تورمی وجود دارد که این فشار موجب کاهش ذخایر ارزی و فشارهای کسری تراز پرداختها است. دولتها در این کشورها همیشه بطرف سیاست های کنترل واردات و صادرات می روند.

ماینت استدلال می کند که در اقتصاد کشورهای در حال توسعه، شرایط دو گانه برای دریافت وام وجود دارد، عده ای می توانند وام ارزان قیمت و بقیه با وام با نرخ بهره بالاتر روبرو هستند. این موضوع برای نرخ ارز هم وجود دارد، گروهی با نرخ ارز با قیمت پایین تر و بقیه با نرخ ارز بالاتری روبرو هستند. وجود دوگانگی اقتصادی و در نتیجه عدم تحقق توسعه اقتصادی نتیجه دخالت خارجی و استثمار افراد بومی کشورها می باشد و نه به دلیل عدم وجود توانایی در آنها. وجود دوگانگی اقتصادی در کشورها منجر به تشکیل گروههایی در اجتماع خواهد شد که تمایلی به انجام اصلاحات و تغییرات نخواهند داشت. بدیهی است که دوگانگی غیر از بخش اقتصادی می تواند در بخشهای فرهنگی و سیاسی کشورها نیز بوجود آید. منظور از دوگانگی اقتصادی وجود دو یا چند بخش متضاد وبدون رابطه اقتصادی در چهارچوب یک کشور و اقتصاد ملی می باشد.

روزنشتاین – رودان^۱

روزنشتاین – رودان به دلیل عضویت در کمیته "اتحاد برای پیشرفت" و نیز مدیریت پروژه های اقتصادی در ایتالیا، هند و شیلی شهرت دارد. او دولت را مهم ترین و مسؤول ترین مرجع و منبع برای انجام سرمایه گذاری زیربنایی توسعه می داند. به عقیده او: صنعتی شدن به معنای شهرنشین شدن است. شهرها مناطقی هستند که سطح دستمزد در آن بالنسبه بالاتر است. فرایند صنعتی شدن، از طریق تمرکز در مناطق ونواحی با دستمزد بالا، یعنی در شهرها رونق و پیشرفت کرده است. نه از طریق روستاها. کشورهای ثروتمند بصورت مناطق شهری و کشورهای فقیر به شکل نواحی روستایی در جغرافیای اقتصاد جهانی جلوه می کنند. علت عمده شکاف فزاینده بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه همین تقسیم بندی است. مکانیسم بازار به تنهایی نمی تواند سرمایه های ثابت اجتماعی (زیربنایی) که معمولاً بین ۳۰ تا ۳۵ درصد کل سرمایه گذاری را تشکیل می دهد، ارائه کند. سرمایه گذاری زیربنایی باید از طریق سرمایه گذاری دولتی، متمرکز و برنامه ریزی شود.

¹-Paul Rosenstein-Rodan

رودان واضع نظریه‌ای است که به "جهش بزرگ"^۱ موسوم شده است. مفهوم این اصطلاح در دستگاه نظری رودان، آمادگی برای نیل به توسعه است. به عقیده او گستردگی توسعه نیافتگی روستاها و وجود مازاد جمعیت روستایی، ضرورت جهش بزرگ را آشکار می‌سازد.

روزنشتاین - رودان به رغم توجه اصولی به توسعه روستایی و کشاورزی، اساساً طرفدار توسعه صنعتی و شهری بزرگ مقیاس است. او توصیه می‌کند که "وظیفه خطیر یک برنامه توسعه اقتصادی دسترسی به سرمایه‌گذاری کافی است تا بیکاران و افراد کم‌اشتغال را در جهت صنعتی کردن بسیج و به کار گمارد. رسیدن به اندازه مطلوب واحدهای صنعتی مستلزم آن است که امر صنعتی شدن از مقیاس وسیعی برخوردار باشد. بنابراین دولت وظیفه دارد، به طور همزمان بوسیله صنایع مکمل، امر صنعتی شدن را برنامه‌ریزی کند". به عقیده او گام اولیه در راه صنعتی شدن فراهم آوردن اسباب آموزش به منظور تبدیل روستاییان به کارگران صنعتی است. اما از آنجا که بخش صنعتی تمایلی به سرمایه‌گذاری در این زمینه ندارد، در نتیجه، این وظیفه به طور طبیعی به عهده دولت قرار می‌گیرد. روزنشتاین - رودان را می‌توان مبشر دخالت دولت در امور اقتصادی به منظور فراهم‌سازی شرایط توسعه دانست. ایجاد نظام برنامه‌ریزی دولتی در بسیاری از کشورهای جهان سوم از اوایل دهه ۱۹۶۰ را می‌توان معلول نفوذ نظریه و الگویی از توسعه دانست که رودان در تدوین آن سهم به سزایی داشت.

لوئیس^۲: آرتور لوئیس یکی از پرآوازه‌ترین نظریه‌پردازان توسعه است و او را می‌توان پایه‌گذار رشته علمی و مستقل توسعه دانست. آراء لوئیس دو خصوصیت مهم دارند: نخست، واقع‌گرا بودن آن، بویژه در زمینه‌های مرتبط با توسعه صادرات و نقش کشورهای صنعتی شده در این زمینه؛ و دوم اختصاص آن به مسائل کشورهای کم‌توسعه یافته که عمده‌تاً کشورهای سابقاً مستعمره‌ای هستند که از نیمه دوم قرن بیستم به تدریج استقلال سیاسی پیدا کردند.

مدل پیشنهادی لوئیس یک مدل دو بخشی است که اقتصاد و به تبع آن ساخت‌های اقتصادی را به دو بخش سنتی (کشاورزی) و نوین (صنعتی) تقسیم می‌کند. لوئیس خود مبشر و مروج توسعه صنعتی است و به تأسی از آدم اسمیت در زمینه پیشرفت طبیعی ثروت که امروزه "اقتصاد توسعه" خوانده می‌شود، می‌پذیرد که در شرایط کمبود مازاد کشاورزی که مسأله مبتلا به اکثر کشورهای توسعه‌نیافته جهان است، توسعه صنعت را می‌توان با صدور کالاهای ساخته‌شده صنعتی مورد حمایت قرار داد. با این حال او بر لزوم تدوین یک خط مشی کشاورزی که در همان حد اولویت جایگزین واردات باشد، تأکید می‌ورزد و آن را راهی برای صنعتی شدن تلقی می‌کند.

^۱-big push

^۲- Sir William Arthur Lewis

هر کشور برای توسعه نیاز به تدوین خط مشی‌های اساسی و هماهنگ صنعت و کشاورزی دارد. با این حال باید اشاره کرد که دیدگاه لوئیس در زمینه صادرات کشاورزی که لوئیس آن را در چارچوب "استراتژی صدور فرآورده‌های کشاورزی" مورد بحث قرار می‌دهد.

لوئیس از طرفداران جدی برنامه اصلاحات ارضی در جهان سوم و نیز از مدافعان طرح‌های نوین برای افزایش بهره‌وری در بخش کشاورزی است. او بر خلاف شوماخر به اقتصاد بهره‌بردارهای کوچک کشاورزی علاقه نشان نمی‌دهد بلکه توسعه کشاورزی را در چارچوب تکنولوژی نوین و در مقیاس بزرگ میسر می‌داند. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که جانبداری لوئیس از اصلاحات ارضی و نوسازی بخش کشاورزی بیشتر و اساساً ناشی از تمایل او به آزاد شدن نیروی کار دهقانی از روستاها به منظور فراهم شدن شرایط توسعه صنعتی در شهرهاست.

لوئیس در این باره "سیاست اشتغال در یک ناحیه توسعه‌نیافته" می‌نویسد: بیکاری شهری، همچنین از جهتی معلول شکاف در حال افزایش دستمزدهاست که به نوبه خود بر اثر بهبود وضع افراد شاغل در داخل شهرها، سبب ترغیب تعداد بیشتری از مردم می‌شود تا راهی شهرها شوند. درک چگونگی کنار آمدن با این بیکاری شهری بسیار مشکل است.

چهارمین گروه تئورسین‌های توسعه، مسائل انسانی را زمینه توسعه می‌دانند.

این گروه همه ملاک‌هایی که گروه‌های سه گانه قبلی پیشنهاد کرده بودند را قبول دارند. در ضمن ایجاد، توسعه انسانی را شرط پیشرفت می‌دانند.

تودارو^۱: توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق دانست. توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نا مطلوب زندگی گذشته خارج شده و بسوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق یابد.

برنشتاین^۲: تلاش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به همراه دارد که کمتر کسی با آن مخالف است. اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر و بیماری که از شایع‌ترین و مهمترین دردهای بشری هستند از جمله اهداف توسعه به شمار می‌رود. جامعه‌ای می‌تواند توسعه یابد که شهروندان از سلامتی کامل برخوردار باشند. لذا یکی از مهمترین اهداف دولت باید، تأمین بهداشت و غذای جامعه باشد.

^۱-Michael Todaro

^۲- Henry Bernstein

آمارتیا سن:^۱ با تأکید و توجه خاصی که بر عامل انسانی و سرمایه گذاری در منابع انسانی دارد، تفسیر ویژه ای از توسعه را ارائه می دهد. از نظر آرماتیاسن، توسعه عبارت است از، افزایش توانمندی ها و بهبود استحقاق ها. بنابراین اقداماتی که توانمندی های انسان را در ابعاد مختلف عمق و گسترش دهد، عوامل پیش برنده توسعه و اقداماتی که منجر به کاهش توانمندی های انسان گردد، عوامل بازدارنده توسعه محسوب می گردند.

بطور کلی توسعه مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است. با گسترش مفهوم توسعه به همه شوون اجتماعی، توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته های افراد و گروه های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی «بهتر» است سوق می یابد.

در تعریف دیگری از توسعه، برای درک معنای درونی آن باید حداقل سه ارزش اصلی به عنوان پایه فکری و رهنمود علمی در نظر گرفته شود. این ارزشها عبارتند از: معاش زندگی، اعتماد به نفس، و آزادی حق انتخاب. در نظریه های جدید بر لزوم ملحوظ قرار دادن ویژگیهای خاص اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هر کشور در استفاده از راهبردهای توسعه تاکید شده است و توسعه «متناسب» یا توسعه «الگوی بومی» منطبق بر ویژگیهای هر کشور و جامعه مورد تبلیغ و تشویق شده است.

نظر اسلام در مورد توسعه اقتصادی

نظر قرآن در مورد توسعه اقتصادی چیست؟ در این مورد سه آیه قرآن بصورت مستقیم موضوع توسعه اقتصادی را مطرح کرده اند که عبارتند از: قرآن در سوره اعراف آیه ۹۶ می فرماید.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم ولی (آنها حق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

به عبارت دیگر خداوند می فرماید که اگر انسانها به خداوند ایمان بیاورند و تقوای الهی پیشه کنند، برکات خود را در این دنیا از آسمان و زمین بر آنها می فرستد. پس توسعه اقتصادی در قرآن در نتیجه ایمان و تقوای الهی است. حال ایمان و تقوای الهی چیست و چه کارهایی باید انجام گیرد. در آخر همین قسمت به آن اشاره می شود.

قرآن در سوره هود آیه ۶۱ می فرماید:

¹-Amartya Kumar sen

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

و بسوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت‌کننده (خواسته‌های آنها) است!

در اینجا خداوند از زبان پیامبرش می‌گوید که انسانها باید زمین را عمران و آباد کنند و توسعه یابند.
در سوره بقره آیه ۳۰ می‌فرماید.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

ترجمه آن «و هنگامی که خداوند به ملائکه گفت که همانا (انسان را) جانشینی در روی زمین قرار دادم»
معلوم می‌شود که انسان بعنوان جانشین خداوند است، این جانشین وظیفه دارد که زمین را عمران و آباد کند و خداوند هم برکات خود را از زمین و آسمان برای او بفرستد.

با این آیات قرآن معلوم می‌شود، توسعه اقتصادی، که شامل رفاه اجتماعی و تولید بیشتر و آباد کردن زمین است، در قرآن وجود دارد و به آن توصیه شده است. اما در قرآن شرط توسعه اقتصادی در یک جامعه را ایمان به خداوند و تقوای الهی می‌داند. حال باید دید، تقوا از نظر قرآن چیست؟

قرآن کریم در سوره مبارکه المائدة آیه ۸ می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ۚ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۚ أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است! و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است!

در اینجا قرآن شرط انصاف و عدالت را نزدیکترین عمل به تقوا می‌داند. در نتیجه اگر در جامعه ای تقوی و عدالت وجود داشته باشد، توسعه اقتصادی ممکن می‌گردد.

نظر امام خمینی در مورد توسعه

اسلام خواهی در قرن حاضر نشأت گرفته از افکار امام خمینی (ره) است. موج اسلام خواهی نتیجه اقدامات و نظرات کارشناسی ایشان است. به همین جهت، افکار و نظرات ایشان در مورد اسلام و حکومت اسلامی مد نظر قرار می گیرد. در این قسمت کلیه ملاک ها با افکار و عملکرد ایشان مقایسه می شود.

امام خمینی (ره) توسعه اقتصادی را به عنوان مجموعه شیوه ها، روشها و مکانیزمهای علمی - عقلانی ارتقای سطح معیشت جامعه می پذیرد. امام خمینی (ره) یک دانشمند علم اقتصاد و یا توسعه اقتصادی نیست. این موضوع باعث شده تا ایشان از این منظر به آن توجهی نداشته باشد ولی مسائل مطرح شده توسط ایشان به هدفهای غایی کنش اقتصادی مانند عدالت اجتماعی، ابعاد معنوی و هدفهای فرهنگی نظیر خودباوری، اعتماد به نفس، توجه به دنیا در ظل توجه به آخرت ... توجه کند.

تاکیدهای امام در بیانات و سخنان خود بر برخی شاخصهای مهمی که در حوزه اقتصاد قرار دارد نشانگر آن است که ایشان به اقتصاد به عنوان حوزه عملی و عرفی که معیشت و زندگانی مادی مردمان را تامین می کند به دیده اهمیت نگریسته است. شاخصهایی نظیر اهمیت کشاورزی، توسعه روستایی، ارزش کار و کارگر، رفاه عمومی، فقرزدایی و محرومیت زدایی، خودکفایی در صنعت و ... در نظرات کارشناسی ایشان و عملکرد حکومت ۱۰ ساله ایشان به چشم می خورد. توسعه اقتصادی به عنوان فرآیندی که طی آن در سطح زندگی مادی مردم تحول مثبت پدید می آید، مورد توجه امام خمینی (ره) بوده و به آن بهای زیادی داده است. محورهای مهم در اهداف توسعه اقتصادی از دیدگاه امام را می توان در تحقق اصول زیر برشمرد:

- ۱ - عدالت اجتماعی ۲ - تشکیل وزارت جهاد سازندگی و انجام توسعه روستایی ۳ - خود کفایی و قطع وابستگی ۴ - استقلال (اقتصادی) ۵ - کار و تولید (و ارزش بودن آن) ۶ - بازسازی و سازندگی (نوسازی) کشور ۷ - بهره برداری صحیح از طبیعت ۸ - فقرزدایی و محرومیت زدایی ۹ - اصلاح جامعه و رواج خیر عمومی ۱۰ - تعاون و مشارکت مردمی ۱۱ - کارآمدی نیروی انسانی (تبحر و تخصص)

در زمینه اداری نیز توسعه باید نظام مدیریت و سازمانهای اداری را متحول نماید (تحول دیوان سالاری). برای رسیدن به اهداف توسعه اقتصادی، امام خمینی (ره) به شاخصهایی که عوامل توسعه محسوب می شوند نیز اشاره نموده و به کرات آنها را تذکر داده است. از جمله تشویق و ترغیب روحیه علمی، فراگیری علم و تخصص و رشد صنعت، برنامه ریزی، موقع شناسی، به کارگیری نیروهای کیفی، توسعه مراکز علمی و تحقیقاتی، خودباوری و اعتماد به نفس، کار و تلاش و عبادت دانستن آن، صبر و استقامت، همگرایی، اجتماع و اتفاق کلمه، عزت و اعتلای کشور، قطع دست بیگانگان، مشارکت مردم، صرفه جویی، سرمایه گذاری مشروع، نظارت و هدایت صحیح دولت، امنیت و ثبات، اولویت کشاورزی، تشویق صادرات غیر نفتی، منع اسراف و تجمل گرایی، مبارزه با رفاه زدگی و خوی اشرافی گری، عدم دنیا گرایی.

در این محور به ذکر پاره ای از سخنان امام در باره اهداف توسعه اقتصادی بسنده می شود: «ما خواستار یک اقتصاد سالم و غیر وابسته هستیم ... هرگز اجازه نمی دهیم تا هستی ما را غارت کنند. ما

در تمام زمینه‌های اقتصادی یک انقلاب واقعی خواهیم کرد. امر کشاورزی در حکومت ما از اولویت خاصی برخوردار است. در زمینه صنعت با ایجاد صنایع مادر از صنایع مونتاژ جلوگیری به عمل می‌آوریم.» «ما باید خودکفا بشویم در همه چیز، من جمله در قضیه کشاورزی، ایران مملکتی است که کشاورزی آن باید کشاورزی غنی‌ای باشد.» «اگر شما بخواهید استقلال پیدا کنید و آزادی حقیقی پیدا کنید، باید کاری بکنید که در همه چیز خودکفا باشید.» «ما امروز اگر خواهیم با این قدرت بزرگ مواجه باشیم و در این میدان شکست نخوریم احتیاج به چند امر داریم، یکی اینکه ما اقتصاد خودمان را طوری اداره کنیم که خودکفا باشیم. اولین خودکفایی در زمینه زراعت است. اگر مملکتی در اقتصاد، خصوصاً این رشته اقتصاد که نان مردم است، احتیاج به خارج پیدا نکند. این وابستگی اقتصادی آن هم در این رشته موجب این می‌شود که ملت ایران، مملکت ایران به دیگران تسلیم بشود.»

«اگر ما یک وابستگی اقتصادی داشته باشیم این موجب می‌شود، وابستگی سیاسی هم پیدا بکنیم و وابستگی نظامی هم حتی پیدا بکنیم. مملکت مان باز برمی‌گردد به آن حالی که سابق بود. ما حالا می‌خواهیم مملکت مال خودمان باشد و حالا مملکت مال خود مردم است.»

«مملکت شما احتیاج به کار دارد، مملکت خرابی است که محتاج به این است که ساخته بشود و ساختن مملکت به دست شماهاست. هر کس در هر جا هست اشتغال به کار پیدا کند و کار را خوب انجام بدهد. کاری بکنید که خودکفا بشوید.»

«اگر بخواهید یک ملت قوی و آزاد باشید، از تشریفات یک قدری بکاهید.»

«مساله برنامه از مهمات یک کشور است. اگر چنانچه بدون برنامه، یک کشوری بخواهد اداره بشود، نمی‌شود اداره بشود، باید برنامه باشد. برنامه‌ریزی‌ها را باید با کمال دقت اشخاصی که تخصص دارند، اشخاصی که توجه به مسایل سیاسی و مسایل اجتماعی و مسایل اسلامی دارند، اینها باید با کمال دقت بررسی کنند و متحداً با هم برنامه‌ریزی کنند و برای کشور راه برنامه‌ریزی، راهی باز می‌کند برای پیشبرد مقاصد کشور.»

«امروز باید کار کشاورزی که عبادت و اطاعت امر خداست تقویت گردد. هر کس هر جور می‌تواند باید تقویت بکند به طوری که ان شاءالله ما از این گرفتاری خارج بشویم.»

«موقع‌شناسی یکی از اموری است که در رشد هر جامعه‌ای دخالت زیاد دارد.»

«اکنون کم‌کاری حرام است.»

«این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت‌به در آورند.»

«همه آرمان و آرزوی ملت و دولت و مسئولین کشور ماست که روزی فقر و تهیدستی در جامعه ما رخت بربندد و مردم عزیز و صبور و غیرتمند کشور از رفاه در زندگی مادی و معنوی برخوردار باشند.»

«اسلام اقتصاد را به صورتی سالم و بدون وابستگی به نفع همگان، در رفاه همه مردم، با اهمیت به مستمندان و ضعیفان بارور می‌کند و برای رشد بیشتر کشاورزی و صنعت و تجارت کوشش می‌نماید.»

جمع بندی مفاهیم توسعه اقتصادی

لرنر بیشتر بر توسعه ارتباطات برای دست یابی به توسعه اقتصادی تأکید داشت. گرچه صاحب نظران کشورهای در حال توسعه، ملاک های دیگری برای توسعه اقتصادی عنوان کرده اند، ولی همه آنها در نظریات خود، جایگاهی ویژه ای برای ارتباطات قائل هستند.

راستی چرا ارتباطات و توسعه به یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در نیمه دوم سده بیستم تبدیل شد و هیچ‌گاه از اهمیت و اعتبار آن کاسته نشد؟ علت را در دو زمینه پر قدرت باید جست و جو کرد. این دو زمینه عبارتند: از: ۱- ارتباطات ۲- توسعه.

هر کدام از این دو زمینه به تنهایی کافی است که سهم بالایی از توجه، انرژی، هزینه و مطالعات و نظریه‌پردازهای جهانی را به خود اختصاص دهد. بنابراین طبیعی است که ترکیب آنها، حوزه نیرومندی را شکل دهد. این حوزه ها، نه تنها اهمیت، تازگی و تعیین‌کنندگی خود را تا به امروز حفظ کرده است، بلکه به نظر می‌رسد، سال‌های آغازین هزاره سوم میلادی نیز شاهد مباحث جدی و کشمکش‌های اساسی در این زمینه باشد.

رشد فراگیر و روزافزون ارتباطات به ویژه در چهار دهه آخر سده بیستم به جایی رسید که هویت اصلی این قرن را از آن خود کرد. حجم تحقیقات، مطالعات و ادبیات این رشته نیز آنچنان جهش داشته است که با هیچ زمینه دیگر قابل قیاس نیست. ارتباطات که تا آغاز قرن بیستم، بارزترین جلوه خود را در صنعت مطبوعات متجلی ساخته بود امروز با انقلاب دیجیتال، ماهواره های مخابراتی، ارتباطات کامپیوتری و سایر تکنولوژی‌های نوین ارتباطی، تمامی مناسبات و محاسبات جهانی را دستخوش تحول و دگرگونی‌های عمیق ساخته است. اکنون از ارتباطات میان افراد و اجتماع گرفته تا روابط بین‌المللی، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، امنیت، اقتدار ملی، نظامی‌گری و سایر عرصه‌های زندگی، تحت تاثیر ارتباطات رنگ و جلوه‌های دیگر یافته است. این موضوع همه کشورهای جهان را درگیر خود کرده است.

اما توسعه به عنوان تمایل نوع بشر به تغییر اجتماعی، دستیابی به سطوح و کیفیت‌های بهتر زندگی و به تعبیر امروزیتر افزایش قدرت کنترل فرد بر محیط، قدمتی به دیرینگی عمر انسان دارد.

این دو خواسته بشری در نیمه دوم قرن بیستم، تحت تاثیر دیپلماسی کشور آمریکا برای حضور و تسلط بر جهان، مفهوم و اهمیتی تازه ای یافته است. استراتژی آمریکا در برخورد با سایر کشورها بیشتر بر تأمین منافع کشور آمریکا و سرمایه‌گذاران این کشور بنا نهاده شده است.

ارتباط با کشور آمریکا، دریچه توسعه اقتصادی را به سایر ملل نشان می دهد، ولی رفتار و دیپلماسی کشور آمریکا، با منافع این کشور گره خورده است. تجربه کشورهای مختلف نشان داده، رفتار دیپلماسی کشور آمریکا، بصورت معکوس و ضد توسعه ای عمل می کند. در نتیجه ارتباطات و انفعال منجر به توسعه اقتصادی در کشورهای جهان نمی شود. به عبارت دیگر، رفتار و دیپلماسی آمریکا، نظریه لرنر را بی اعتبار کرده است. کشورها برای توسعه اقتصادی خود با پارادوکس های مختلفی مواجه هستند. چرا که ملت ها از یک سو، تا زمانی که توسعه نیابند نمی توانند روی پای خود بایستند و از سوی دیگر تا روی پای خود نایستند و به درون خویش، نگاهی معنادار نداشته باشند، نمی توانند توسعه یابند.

به هر حال ملت ها مجبور به انتخاب توسعه اقتصادی هستند، چون توسعه کلید رهایی ملت ها از سلطه و وابستگی ها و هم ابزاری برای برقراری استقلال و آزادی است. اگر ملت ها بخواهند سطح بالاتری از رفاه و آرامش را تجربه کنند، چاره ای جز انتخاب توسعه اقتصادی ندارند. برای توسعه باید با کشورهای پیشرفته ارتباط برقرار کنند. از طرف مقابل کشورهای پیشرفته، برای ایجاد ارتباط به منافع کشور خود توجه می کنند. در بعضی از جاها منافع کشورهای پیشرفته با سطح بالاتر رفاه و آرامش در کشورهای توسعه نیافته در تضاد است. لذا رفتار و دیپلماسی کشور های پیشرفته ممکن است برای کشورهای توسعه نیافته مخرب باشد. اگر رفتار و دیپلماسی مخرب کشورهای پیشرفته، وجود نداشت، راه توسعه اقتصادی همه کشورها تقریباً یکسان بود. یعنی با گسترش ارتباطات، توسعه امکان پذیر می گشت. ولی وقتی دیپلماسی کشورهای پیشرفته مانع جدی برای توسعه اقتصادی کشورها باشد، هر کشور بنا بر مقتضیات خود، روشی را باید پیدا کند تا آثار مخرب دیپلماسی و رفتار کشورهای پیشرفته را بر کشور خود خنثی کند. در این صورت ارتباطات و توسعه می توانند، بصورت مکمل موجب توسعه اقتصادی و سطح بالای آرامش و رفاه در کشور مورد نظر شود.

بحث توسعه اقتصادی سالها است که در کشورهای جهان سوم مورد توجه قرار گرفته است. کشورهای جهان سوم، اقداماتی جهت نیل به توسعه اقتصادی انجام داده اند. مثلاً مکانیزاسیون وارد بخش کشاورزی همه کشورهای جهان سوم شده است. تعدادی از کشاورزان از روستاها به شهرها منتقل شده اند. شهرهای بزرگ در کشورهای جهان سوم پدیدار شده است. ولی توسعه اقتصادی تحقق نیافته است.

هر چند تعدادی از کشورهای جهان سوم فقیر هستند ولی بعضی از آنها، مشکل سرمایه ندارند. مخصوصاً کشورهای نفت خیز که سرمایه کافی برای پیشرفت کشور در اختیار دارند. ولی وجود سرمایه موجب توسعه اقتصادی نشده است.

عده ای توسعه اقتصادی را با سرمایه های انسانی گره زده اند. مشاهده می شود، موضوع سرمایه انسانی نیز در بعضی از کشورهای جهان سوم حل شده است. وجود دانشگاه های معتبر و تحصیل کرده های علوم مختلف این مشکل را کمتر کرده است. ولی باز این کشورها نتوانسته اند توسعه یابند.

با این همه کشورهای توسعه نیافته در سه عامل مشترک هستند. این سه عامل عبارتند از: وضعیت عمومی جامعه، برنامه ریزی دولتی، و دخالت کشور کشورهای توسعه یافته. این سه عامل توانسته است توسعه اقتصادی در کشورها را تقویت و یا تضعیف کند.

در نتیجه مشکل عدم توسعه بیشتر کشورهای توسعه نیافته می تواند به وضعیت عمومی جامعه، عملکرد دولتها و دخالت های کشورهای توسعه یافته بستگی داشته باشد. کشورهای توسعه نیافته، برای نیل به توسعه اقتصادی اقداماتی را باید در اولویت قرار دهند که بتواند هر سه مشکل را در یک فرایند زمانی حل کنند.

پیشنهاد می شود:

۱- موضوع ارتباط با کشورهای پیش رفته در دستور کار همه کشورهای اسلامی قرار گیرد. ولی این ارتباط نباید منجر به عقب افتادگی شود. بلکه باید راه حل های توسعه اقتصادی کشور هم مد نظر قرار گیرد. بطوریکه، اثرات مخرب سیاست کشورهای پیشرفته خنثی گردد.

۲- افزایش سواد عمومی و تحصیلات عالیه در کشورهای اسلامی در اولویت قرار گیرد. علم آموزی و کسب تجربیات کشور های پیشرفته و انتقال آن به کشورهای اسلامی بصورت جدی پیگیری شود.

۳- دولت ها حتماً یک برنامه توسعه اقتصادی داشته باشند. سعی شود، با تشکیل مجالس قانون گذاری، برنامه های توسعه تدوین و پیگیری شود.

۳. نگرش علمی

مهمترین راه نیل به توسعه اقتصادی، وجود انسانهایی است که بتوانند، ابزارهای جدید را ابداع، اختراع و تولید کنند. به عبارت دیگر انسانهای خلاق می توانند، توسعه اقتصادی را به ارمغان بیاورند. اگر جامعه ای فاقد انسانهای خلاق باشد، توسعه اقتصادی در آن جامعه امکان پذیر نیست. از طرفی خلاقیت در نهاد همه انسانها نهفته است. زمانی توسعه اقتصادی محقق می شود که اکثریتی از افراد جامعه بتوانند، خلاقیت های نهفته درونی خود را فعال کنند. پیش زمینه فعال شدن خلاقیت، حاکم شدن نگرش علمی بر رفتار و کردار انسانها است. حاکمیت نگرش علمی یعنی: انسان ها باید به مجموعه آرای فرهنگی خود این تفکر را اضافه کرده باشند که وقوع هر حادثه، علت یا عللی دارد. انسان می تواند علت هر حادثه را کشف کند، سپس با دخالت در علت و معلول حوادث، آنرا به نفع خود تغییر دهد.

مثلا انسان کشف می کند که آب در ۱۰۰ درجه حرارت به بخار تبدیل می شود. وقتی آب به بخار تبدیل می شود. حجم بیشتری پیدا می کند. پس انسان می تواند با گرم کردن آب، ماشین بخار را تولید و بسیاری از کارهای سنگین را به ماشین بسپارد. به همین روش انسان عقل گرا، می تواند ابزارهایی برای دخالت در حوادث علت و معلولی ابداع، اختراع و تولید کند. از این طریق منافع انسانها، بیشتر و بیشتر می شود.

علاوه بر فرهنگ نگرش علمی، انسان مناسب توسعه، باید سه خصوصیت را بصورت همزمان داشته باشد. این سه خصلت عبارتند از: عالم، متفکر و عاقل باشد.

عالم بودن: منظور از عالم بودن، داشتن تحصیلات برای متخصص شدن در یک رشته علمی و یا داشتن یک مهارت خاص است. پس لازمه توسعه هر جامعه، وجود دانشگاهها و مراکز آموزش عالی معتبر در کلیه رشته های تخصصی و مهارت آموزی است. در ضمن سیستم آموزشی جامعه باید قادر باشد، هوش و استعداد دانش آموزان، را شناسایی و آنها را برای آموزش دوره های علمی، تخصصی و مهارتی آماده کند. به عبارت دیگر جامعه باید بتواند از کلیه امکانات انسانی جامعه بدرستی استفاده کند. در ضمن دانش آموزانی که بدلیل فقر والدین قادر به تحصیل نیستند، امکانات لازم برای آنها فراهم شود، تا آنها نیز به نسبت هوش و استعدادی که دارند، در یک رشته خاص، تخصص و مهارت لازمه را کسب کنند.

متفکر بودن: منظور از متفکر بودن، به معنی اندیشه، تدبر و رسیدن به درک، فهم و شناخت پدیده های اطراف است. تفکر و تدبر به معنی دنبال کردن موضوعی و شناخت کامل آن است. تفکر فرایندی است که در آن گزاره و یا پدیده ای، تجزیه، تحلیل، نقد، استدلال، استنتاج و قضاوت می شود و در انتها خلاقیتی کسب می شود. به عبارت دیگر کسی متفکر است که توانایی، مشاهده، تحلیل، نقد، استدلال، استنتاج و قضاوت گزاره یا پدیده را داشته باشد و نگرش صحیحی از وضعیت آینده آن گزاره و پدیده بدست آورد.

معمولاً انسانهای متفکر، کسانی هستند که خصلت‌هایی مانند، تعصب، پیش‌داوری، قضاوت سریع، سطحی‌نگری، سوگیری، زود باوری و پافشاری بیش از حد و طرفداری بی‌مورد از گزاره یا پدیده‌ای را ندارند. وقتی از متفکر بودن صحبت می‌شود، شاید همه بگویند که من هم جزء متفکرین هستم و خودش را به نوعی متفکر بداند. ولی فکر کردن کار بسیار سختی است. اگر کسی می‌خواهد بداند که متفکر هست یا نه، باید به رفتار خود توجه کند و موارد زیر را انجام ندهد. چون انجام موارد زیر به معنی بی‌فکری است.

۱- کسانی که سریع عصبانی می‌شوند، آدم‌های بی‌فکری هستند. به عبارت دیگر نیروی فکر و تفکر خود را بصورت دست نخورده و آکبند در گوشه‌ای بایگانی کرده‌اند. بطور طبیعی اتفاقات مختلفی در اطراف انسانها واقع می‌شود. این حوادث و اتفاقات می‌تواند خوشایند و ناخوشایند باشند. انسانهای متفکر وقتی یک اتفاق ناخوشایند حادث می‌شود، سعی می‌کنند، با کمترین هزینه و کمترین انرژی پی‌آمدهای حادثه ناخوشایند را کاهش و یا کاملاً از بین ببرند. کسی که سریع عصبانی می‌شود، معمولاً با وقوع اتفاق ناخوشایند، تعادل فکری خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند پی‌آمدهای حوادث ناخوشایند را کاهش و یا حذف کند. گاهی انسان‌های عصبانی، پی‌آمدهای حوادث ناخوشایند، را چندین برابر افزایش می‌دهند.

۲- کسانی که آداب اجتماعی اطراف خود را رعایت نمی‌کنند، آدم‌های بی‌فکری هستند. انسانهای بی‌ادب، کسانی که سخنان رکیک می‌زنند، کسانی که در روابط اجتماعی خود نمی‌توانند از الفاظ بهتری استفاده کنند، آدم‌های بی‌فکری هستند. معمولاً انسانها برای حل مشکلات خود نیاز به همفکری و همکاری دیگران دارند. کسانی که آداب اجتماعی را رعایت نمی‌کنند، نمی‌توانند، همکاری و همیاری اطرافیان خود را جلب کنند.

۳- قهر و زود رنجی انسانها نشان از بی‌فکری دارد. کسانی که سریع قهر می‌کنند و روابط اجتماعی خود را با اطرافیان از بین می‌برند. کسی که تنها باشد، نمی‌تواند در دنیای فعلی پیشرفت کند. در دنیایی که علم پیشرفت کرده، اکثر مشاغل تخصصی و کارها بصورت تخصصی تقسیم می‌شود. لذا انسان برای پیشرفت کار خود نیاز به دیگران و ارتباطات مستمر با دیگران دارد. ارتباطی که هیچ‌گاه نباید قطع شود. پس انسانهای زود رنج، نمی‌توانند بعنوان یک جزء در خدمت کل جامعه انسانی باشند.

۴- آدم‌های متعصب، آدم‌های بی‌فکری هستند، تعصب نسبت به هر چیزی و هر موضوعی به معنی عدم فکر اطراف آن موضوع است.

۵- کسانی که نسبت به درستی و یا نادرستی، گزاره یا پدیده‌ها شک نمی‌کنند، آدم‌های بی‌فکری هستند. لازمه فکر کردن، شک کردن، در مورد درستی و نادرستی مسائل، اتفاق افتاده پیرامون است. البته شک کردن بسیار یا شکاک بودن بسیار هم دلیل بی‌فکری است. چون شکمی که موجب هدایت نشود، خودش یک نوع بی‌فکری است.

۶- کسانی که روی نظر و عقیده خود بیش از حد پافشاری می‌کنند، آدم‌های بی‌فکری هستند. خلاصه هر عقیده‌ای هر چند درست هم باشد، باز هم ممکن است در مواردی نتواند درستی خودش را اثبات کند.

۷- عدم درک متقابل در روابط اجتماعی، از بی‌فکری انسان‌های حکایت دارد. هر انسانی در روابط اجتماعی خود باید بتواند طرف مقابل خود را درک کند و خود را جای طرف مقابل قرار داده و با او همفکری کند.

۸- ندانستن اصول اولیه مذاکره، دلیل بی‌فکری انسانها است. هر انسانی باید بتواند با مذاکره و صحبت کردن مسائل و مشکلات خود را حل و فصل کند. برای این موضوع باید اصول اولیه مذاکره و تفاهم با انسانهای اطراف خود را یاد بگیرد. اگر فردی اصول مذاکره را نداند، سعی می‌کند در روابط اجتماعی خود از ابزارهای خشونت آمیز استفاده کند. که این اقدام نشانه بی‌فکری است.

۹- اسراف و زیاده روی در مصرف کالاها و خدمات نشانه بی‌فکری انسانها است. مصرف صحیح و به اندازه کالاها نشان از فکر انسانها دارد. کسانی که کالاها را بصورت صحیح استفاده نمی‌کنند و یا اینکه به اندازه استفاده نمی‌کنند، آدمهای بی‌فکری هستند. کسانی که مواد و کالاهای با ارزش را به هدر می‌دهند، آدمهای بی‌فکری هستند.

۱۰ - انتقاد پذیری افراد، درجه تفکر آنها را نشان می‌دهد، انسانهای متفکر، معمولاً از نقد دیگران خوشحال می‌شوند. لذا اگر کسی از او انتقاد کند، به انتقاد او گوش می‌دهد. در ضمن سعی می‌کند، نقاط ضعف خود را از بین ببرد. ولی آدمهای بی‌فکر از نقد و انتقاد دیگران عصبانی و ناراحت می‌شوند و گاهی نیز با نقد کننده درگیر می‌شوند.

۱۱- مشورت نکردن، علامت بی‌فکری است. کسانی که با دیگران مشورت نمی‌کنند، آدمهای بی‌فکری هستند. آدمهای بی‌فکر، مشورت خواستن از دیگران را نوعی حقارت می‌پندارند. البته مشورت خواستن از دیگران شرایطی دارد. یکی از شرایط این است که طرف مقابل که مشورت گیرنده باشد، احاطه کاملی نسبت به موضوع داشته باشد و در ضمن در آن موضوع منتفع نباشد.

۱۲- سؤال نکردن، نشانه بی‌فکری است. کسی که هیچ سؤالی نمی‌کند، نشان می‌دهد که او اصلاً فکر نمی‌کنند. به عبارت دیگر عقل و فکر خود را دست نخورده تعطیل کرده است. یعنی سؤال نکردن مساوی فکر نکردن است.

البته افراد جامعه نمی‌توانند کلیه ملاکهای بالا را بصورت یکجا داشته باشند و یا یکجا نداشته باشند. یعنی آدم بی فکر کامل وجود ندارد، بلکه، ممکن است بعضی از ملاک های فوق را با درجاتی انجام دهند. پس برای بی فکری هم می‌توان درجات مختلفی تعریف کرد. بطور کلی انسانها سعی می‌کنند موارد فوق را نداشته باشند. اگر کسی چنین باشد، آن فرد به عنوان یک متفکر شناخته می‌شود.

عادل بودن: عادل بودن به معنی داشتن قدرت تشخیص است. انسان عاقل کسی است که در تصمیم گیری شخصی و اجتماعی، اولاً بتواند بین خوب و بد را تشخیص دهد و در درجه دوم، بین دو خوب بتواند خوب و خوبتر را از هم جدا کند و بین دو بد، بتواند بد و بدتر را از هم تفکیک کند.

پس انسان عاقل کسی است که اولاً برای هر کار خود هدفی تعیین می‌کند. سپس برای رسیدن به آن هدف، راههای مختلف و گزینه‌های مختلف برای رسیدن به آن هدف را بررسی و در انتها راهها و گزینه های مختلف را درجه بندی کند. سپس بهترین گزینه را انتخاب می‌کند.

نشانه آدمهای عاقل این است که پدیده ها و گزاره های مختلف پیش روی خود را با ابزارهای علمی درجه بندی و رتبه بندی می کنند. سپس سعی می کند، بهترین را انتخاب کند. به عبارت دیگر فرد عاقل همیشه قادرند بهترین ها را انتخاب کند.

انتخاب بهترین بین انسانها متفاوت است. چون هر انسانی ممکن است انتخاب هایی داشته باشد که با دیگران متفاوت باشد. یعنی ممکن است یک نفر بهترین انتخابش یک راه باشد و نفر دیگری انتخابش راه دیگر. این تفاوت نشان از بی عقلی نیست. ولی نداشتن رتبه بندی و درجه بندی پدیده ها و انتخاب ها، نشان از بی عقلی است. آدمهای کم عقل یا بی عقل هم می تواند مشخصاتی داشته باشد، که عبارت است از:

۱- نداشتن هدف مشخص در زندگی: انسانهایی که برای آینده خود هدف مشخصی تعیین و دنبال نمی کنند، آدمهای کم عقلی هستند.

۲- هدف انسانهای کم عقل معمولاً قابلیت اجرایی ندارند. بعضی از اهداف عینی نیستند، بلکه بیشتر ذهنی هستند، و یا اینکه اهداف هپروتی است.

۳- ممکن است اهداف، عینی و قابل حصول باشند، ولی برای رسیدن به هدف تلاش های لازمه را انجام ندهد.

۴- اهداف تعیین شده، توسط آدمهای کم عقل سنخیتی با توانایی او ندارد.

۵- آدم کم عقل راهها و گزینه های مختلف برای رسیدن به هدف را بررسی نمی کنند. راه رسیدن به یک هدف ممکن است زیاد باشد. ولی معمولاً آدمهای کم عقل فقط یک راه را می شناسند و از بررسی سایر راهها و گزینه ها پرهیز می کنند. آنها مسائل را بصورت سیاه و سفید می بینند. معمولاً برای رسیدن به هدف یک راه سخت و غیر قابل دسترس را انتخاب و اگر آن راه نشد، دیگر همه درهای دنیا بسته می شود. در صورتیکه بین سیاه و سفید رنگهای دیگری نیز وجود دارد. و قطعاً راههای دیگر و اهداف دیگری نیز وجود دارد.

۶- آدمهای کم عقل، قادر به تحلیل هزینه و فایده، تصمیم گیریها نیستند. معمولاً هر آدم عاقلی باید تحلیل هزینه و فایده راههای رسیدن به هدف را بداند. لذا کسی که تحلیل هزینه و فایده را نمی داند، آدم عاقلی نیست.

۷- آدمهای کم عقل، نمی توانند، متغیرهای کیفی را به متغیرهای کمی تبدیل و آنرا رتبه بندی کنند.

حال با دانستن این تعاریف، رفاه، آرامش و توسعه اقتصادی زمانی محقق می شود که انسانها در فضای فرهنگی بینش علمی، عالم، متفکر و عاقل باشند. چنین انسانهایی تنها از سیستم های صحیح آموزشی بیرون می آیند. به عبارت دیگر: اگر سیستم های آموزشی صحیح نباشد، پرورش چنین انسانهایی محال است. البته ممکن است سیستم آموزشی وجود داشته باشد. یک نفر در این سیستم آموزشی، مدارج بالای

علمی را طی کند، ولی نتواند کاری برای خود دست و پا کند. سپس این آدم متوسل به رمال و کف بین شود. این به معنی نبود سیستم آموزشی صحیح است. چنین جامعه ای با این مشخصات هیچ گاه توسعه پیدا نمی‌کند. بطور کلی یک جامعه زمانی توسعه پیدا می‌کند که انسانهایی در فضای بینش علمی، عالم، متفکر و عاقل باشند، تا این انسانها بتوانند، ابزارهای بیشتری اختراع، ابداع، تولید و بکار گیرند. تا با بکار گیرایبزارهای پیشرفته، کالاها و خدمات بیشتری تولید و مصرف کنند.

نگرش علمی از نظر قرآن

در این مورد قرآن در سوره بقره آیه ۲۶۹ می‌فرماید

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

ترجمه: خدای متعال حکمت را به هر کسی که بخواهد می‌دهد و کسی که خداوند به او حکمت عطا کند، قطعاً خیر کثیری داده است. و این حقیقت را متذکر نشوند مگر کسانی که صاحب فهم و درک هستند.

در این آیه، قرآن به صراحت گفته که افزایش علم و دانش باعث خیر کثیر می‌شود. خیر کثیر می‌تواند به افزایش اموال و دارایی و رفاه تعبیر شود.

پیامبر اکرم (ص) در ده سال حکومت خود، پیروان خود را به علم آموزی، خواندن و نوشتن تشویق می‌کردند. قبل از حکومت ایشان تعداد افرادی که خواندن و نوشتن می‌دانستند کمتر از انگشتان دست بود ولی بعد از حکومت ۱۰ ساله ایشان تعداد با سوادان خیلی زیاد شدند. در نتیجه دین اسلام، ملاک نگرش علمیرا تأیید و تأکید کرده است. بطوریکه این ملاک می‌تواند بعنوان تشخیص انحراف در جوامع اسلامی مد نظر قرار گیرد. یعنی در جامعه ای که دانشگاه ها رونق نداشته باشد، اسلام بصورت انحرافی حاکم است. و بلعکس اگر جامعه ای ادعای اسلامی بودن کرد، حتماً دانشگاه ها و مراکز علم آموزی در آن باید رونق داشته باشد.

انحراف از بینش علمی

بطور طبیعی در علوم تجربی مبنای تحقیق و پژوهش، موضوع تکرار پذیری و آزمایش پذیری پدیده ها است. اگر علم بخواهد پیشرفت کند. همه باید مسائل مربوط به علوم تجربی را بخوبی درک کنند.

در علوم تجربی برای اثبات پدیده ها از آزمایش پذیری، و تکرار پذیری استفاده می‌شود. اگر پدیده ای بصورت تکراری اثبات شود، می‌توان یک قانون علمی را ثابت کرد.

بعضی از علمای اسلامی وقتی روش تحقیق علوم تجربی را می‌خوانند. به ذهنشان می‌آید که یک جوری با همین ادله خدا را هم اثبات کنند. برای اثبات خدا مجبور می‌شوند، از طریق علوم تجربی، علوم عقلی را اثبات کنند و با اثبات علوم عقلی و ابطال بعضی از قوانین علوم تجربی خدا را ثابت می‌کنند.

اگر این افراد ضمن پذیرش قوانین علوم تجربی که باعث پیشرفت جامعه بشری است، بیایند خدا را هم اثبات کند. این موضوع شاید قابل پذیرش باشد. در نتیجه این موضوع تا به همین جا پایان می پذیرد. شخصی که دانشمند علوم تجربی است می تواند، بگونه ای خدا را هم اثبات کند و به خدا هم معتقد باشد. در نتیجه این موضوع در همین جا تمام می شود.

یعنی افراد در حوزه علوم تجربی مسائل مادی خود را حل و فصل می کنند و در حوزه عقلی به اثبات خداوند می پردازند.

ولی این افراد بعد از اینکه خدا را اثبات کردند، وارد حوزه عرفان می شوند. در حوزه عرفان نمی توان مسائل را با قوانین علوم تجربی و علوم عقلی نقد و بررسی کرد. این موضوع را خود عارفان هم معتقدند و می گویند « در عرفان پای استدلالیان چوبین بود ». یعنی در عرفان قوانین علوم تجربی و علوم عقلی کارایی لازم ندارد. چون پای آنها از چوب ساخته شده و نمی تواند در این حوزه حرکتی از خود انجام دهد. در حوزه عرفان، مسائل و موضوعات بصورت رابطه عاشق و معشوقی بین انسان با خدا مطرح می شود.

حالا اگر یک نفر مثبت اندیش باشد می تواند هر سه حوزه را بصورت جمع داشته باشد. کارهای مادی خود را با علوم تجربی حل و فصل کند، خدا را با علوم عقلی اثبات کند و یک رابطه عاشق و معشوقی هم با خدا داشته باشد.

هر چند برای گزاره فوق می توان، نقدهای فراوانی نوشت، که در انتها به آن توجه می شود. ولی می توان این گزاره را به همین شکل پذیرفت و با آن مشکلی نداشت. لذا در این گزاره موضوعات عرفانی خلاف عقل و منطق جلوه نمی کند. و می توان روابط عرفانی انسانها با خدا را پذیرفت. این پذیرش می تواند با شواهدی قابل اتکا مطرح شود. نمونه بارز آن امام خمینی (ره) است. ایشان در عرفان به درجات بالایی رسیده بودند. ایشان در کارهای خود، کارهای خلاف عقل و خلاف علوم تجربی انجام ندادند. در ضمن درجه بالای عرفانی هم داشتند.

ولی همیشه اینگونه نیست. در بیشتر مواقع موضوع عرفان بصورت خطرناکی مطرح می شود. آنجایی که افرادی می خواهند با ابزارها و روش های رابطه بین انسان و خدا که در حوزه عرفان قرار دارد، مسائل مادی و دنیوی را بصورت خارق العاده و خارج از قوانین طبیعی حل و فصل کنند.

لذا دیده می شود، افرادی به نام درویش، صوفی، رمال و یا با هر اسم مذهبی دیگری که برای خود قائل هستند، جلو می افتند و ادعا می کنند که کل مراحل عرفان و رابطه با خدا را تا آخرش پیموده است. حالا هر کسی هر مشکلی دارد به نزد او بیاید، تا برایش دعایی، وردی یا رملی و.... انجام دهد تا مشکلیش حل شود.

لذا دیده می شود، مردم عادی و بیسواد دور و بر یک نفر مدعی که اسمی بجز کلاش نمی توان بر آن گذاشت، جمع می شوند. آن آدم کلاش می شود، مراد و بقیه مردم باید مرید باشند. هر چه مراد می گوید، مریدان باید چشم بسته انجام دهند.

گاهی مطالبی به این افراد کلاش نسبت داده می شود که خود پیامبر اکرم (ص) هم مدعی چنین چیزهایی نبوده است. مثلاً می گفتند فلان آدم چشم برزخی دارد و آدمها را مانند صفاتشان می بیند. اگر کسی خوک صفت باشد. این کلاش آن آدم را بصورت خوک می بیند. و یا اینکه اطاعت از این کلاش، اطاعت از خداوند است. چون این آدم کلاش با خدا رابطه نزدیک دارد.

با این اوصاف دیده می شود که عملاً یک نفر کلاش بعنوان رهبر و مراد مطرح می شود و بقیه مردم مجبورند خرافه پرست باشند. اگر کسی در این اجتماعات پیدا شود که خرافات را قبول نداشته باشد، سریعاً توسط پیروان همین آدم کلاش نابود می شود.

وضعیت اسفبار زمانی رخ می دهد که افراد قدرتمند برای رسیدن به قدرت و ثروت از افراد کلاش در جهت منافع خود استفاده می کنند. یک فرد قدرت طلب به دنبال افرادی نادان و پیرو می گردد. اگر فردی بتواند چند نفر نادان و پیرو را جمع و جور کند، حتماً قدرت را بدست می گیرد.

بقول همین افراد کلاش، ارزش یک پیرو نادان بیشتر از ۱۰۰ تا روستا و شهر است.

لذا خیلی صریح می گویند که کار فکر کردن را به همین افراد کلاش بسپارید. او بجای همه شما فکر می کند. شما فقط پیروی کنید. وظیفه مردم پیروی کردن و اجرای دستورات است.

اثبات خدا و عرفان جنبه های منفی دیگری هم دارد. شخصی که می خواهد خدا را اثبات کند، ابتدا در مورد نا کارآمدی روش های تجربی بحث می کند. یعنی خواننده اول باید روش های علوم تجربی که مبنای پیشرفت جامعه بشری است را انکار کند. بعد از آن وارد مسائل عقلی می شود که خدا را اثبات می کند. بعد از اثبات خدا وارد عرفان می شود. در عرفان دیگر مسائل عقلی هم کارآمدی ندارد. در نتیجه فردی که مخاطب قرار می گیرد، برای رابطه با خدا باید کلیه قوانین علمی و عقلی را منکر شود. بطوریکه در انتها یک فرد خرافه پرست باقی می ماند.

این روش استدلال خسارت زیادی به جامعه اسلامی زده است. بطوریکه هر دانشمندی که در علوم تجربی کاری انجام داده است به دهری، کفر و ارتداد متهم شده است. چون اگر کسی بخواهد در حوزه علوم تجربی تحقیقاتی انجام دهد، الزاماً نمی تواند، وارد حوزه اثبات خدا و عرفان شود. اولین قانون یک دانشمند تجربی این است که تا چیزی را با تجربه و تکرار آزمایش نکند نمی تواند بپذیرد.

خیلی جالب است. بدانیم که ابوعلی سینا در زمان زندگی و حیات، به داشتن عقیده دهری متهم بوده است. ولی بعد از مرگش دیگر کسی نمی گوید او دهری است و کافر بوده است. بلکه از نظرات او استفاده می کنند.

شاید اگر این موضوع تا به همین جا خاتمه یابد مشکلی ایجاد نمی کند ولی مهمترین عامل عقب افتادگی مسلمانان از همین جا شروع می شود. وقتی یک نفر به دهری بودن متهم می شود. خودبخود به کفر و ارتداد

هم متهم می شود. لذا این شخص عالم، واجب القتل می شود. وقتی عالمان با این روش به قتل برسند. دیگر جامعه، هیچ وقت روی توسعه بخود نخواهد دید.

نکته جالب توجه این است که این عالمان بدست کسانی کشته می شوند که اصلاً اهل کتاب و علم هم نیستند. بطور مثال: در سال ۱۹۹۴ پس از صدور فتوای کفرتوسط یکی از مفتیان افراطی مصرعلیه نجیب محفوظ، نویسنده شهیر معاصر مصری (۲۰۰۶-۱۹۱۱) و برنده جایزه نوبل ادبی (۱۹۸۸)، یکی از جوانان "غیور و متعصب" چاقوی خود را در سینه نویسنده ۸۳ ساله فرو کرد. محفوظ از این سوء قصد جان سالم بدر برد، اما دوسال طول کشید تا بار دیگر توانست قلم به دست گیرد.

محمد سلماوی، نویسنده مصری، پس از این رویداد با آن جوان به گفت و گو نشست و نخست از او پرسید: "چرا به نجیب محفوظ حمله کردی؟" مرد جوان جواب داد: چون او کافر است. سلماوی پرسید: مطمئن هستی؟ مگر از او چیزی خوانده‌ای؟ و پسر جواب داده بود: "پناه بر خدا! من خوشبختانه سواد ندارم تا این کفریات را بخوانم."

نتیجه گیری این است: فتوی کفر و ارتداد باید از بین برود. پیامبر اکرم (ص) و صحابه ایشان، کسی را به کفر و ارتداد متهم نکردند و کسی را هم به قتل نرساندند.

در ضمن در زمان حکومت حضرت علی (ع) جنگهای مختلفی بر ایشان تحمیل شد. ایشان هیچ گاه کسی را به ارتداد و کفر متهم نکرد. و کسی را ترور نکردند.

موضوع بعدی این است، اگر کسانی می خواهند عرفان را تبلیغ و یا اینکه خدا را اثبات کنند. نباید کلیه روش های علوم تجربی و عقلی را مردود کند و آنها را ناقص جلوه دهند. اگر این روش های علمی را مردم قبول نداشته باشند پیشرفت علم و تکنولوژی امکان ندارد.

دیگر اینکه اثبات خدا و اثبات عرفان برای اقشار کم سواد اصلاً مطرح نشود. بطور طبیعی یک نفر بعد از گرفتن مدرک کارشناسی ارشد اولین تحقیقات تجربی اش را انجام می دهد. فهم روش های تجربی در دوره دکتری انجام می گیرد. لذا بحث پیرامون اثبات خدا و رد قوانین تجربی برای افرادی که در این حد تحصیلی نیستند، خطرناک است. این بحث ها باعث می شود، مخاطبین خرافه پرست شوند.

اصولاً بحث عرفان برای افراد مبتدی، مانند یک سم خطرناک است. چون افراد را به ورطه خرافه پرستی می اندازد. یک فرد تصور می کند می تواند با خدا رابطه برقرار کند و یک کار خارق العاده انجام دهد. در صورتیکه در عرفان این موضوع مطرح نیست.

در انتها خداوند برای اثبات خود هیچ گاه به روش های فلسفی و علمی متوسل نشده است. خداوند برای اثبات خود، قرآن و صداقت پیامبر اکرم (ص)، روش تحدی در قرآن را پیش گرفته است. تحدی یعنی مبارزه طلبی. خداوند در قرآن به همه افرادی که در موضوع دین شک دارند، فرموده است: اگر شک دارید، مانند قرآن را بیاورید. در ضمن نفر سومی را هم بعنوان داور قرار نداده است. داور و قاضی هم همان فرد شک

کننده است. در اینجا یک وظیفه برای علمای دینی قائل شده است. هر کسی که در این زمینه شک کرد. عالم اسلامی وظیفه دارد، قرآن را به او یاد بدهد. لذا یک عالم اسلامی برای اثبات خدا و حقانیت پیامبر اکرم (ص) نیازی به استفاده از روش های عقلی و فلسفی ندارد. بلکه وظیفه اش، تدریس و آموزش قرآن است. فرد شک کننده هم، بعد از آموزش، مسئول فکر کردن و یافتن پاسخ برای خودش است. خداوند داور و قاضی را خود فرد شک کننده قرار داده است. درضمن خداوند اجازه اعمال خشونت آمیز و تعرض به چنین افرادی را نداده است.

حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی در ایران

در قانون اساسی جمهوری اسلامی آموزش علم در مقاطع مختلف تحصیلی برای همه افراد رایگان است. بر همین اساس بعد از انقلاب اسلامی ایران، دبستانها، دبیرستانها، دانشگاهها توسعه زیادی یافت. مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری که در قبل از انقلاب در بعضی از رشته ها اصلاً وجود نداشت و در بعضی از رشته ها بصورت محدود برگزار می شد. گسترش یافته بطوریکه برای کلیه رشته های علمی و تخصصی مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری فعال است.

از طرفی امام خمینی (ره) به درجات بالای عرفانی دست یافته بودند، ولی هیچ گاه مسائل عرفانی را دست مایه خرافه گرایی نکردند. ایشان هیچگاه در سخنرانی ها و اقدامات خود به عرفان رجوع نکردند.

در ضمن در سخنرانی ها و موضع گیریهای خود، همیشه بر اتحاد فرق مختلف اسلامی تأکید کردند. ایشان هیچ گاه از مسائل اختلاف بر انگیز بحثی به میان نیاوردند.

امام خمینی (ره) با ترور چه در قبل از انقلاب اسلامی و چه در بعد از انقلاب اسلامی مخالفت می کردند. بجز یک مورد (حکم سلمان رشدی) حکم تکفیر صادر نکردند.

تنها حکم صادره در مورد تکفیر، حکم تکفیر سلمان رشدی است. البته حکم ایشان زمانی صادر شد که در اعتراض به پخش کتاب سلمان رشدی گروهی از مسلمانان در هند و پاکستان با پلیس درگیر و کشته و زخمی شده بودند. صدور حکم تکفیر امام خمینی (ره) باعث شد تا از کشتار مسلمانان جلوگیری شود و سلمان رشدی خوب خود از گردونه مطبوعات حذف شود. یعنی حکم تکفیر ایشان باعث جلوگیری از نا آرامی و کشتار مسلمانان در هند و پاکستان شد.

گسترش علم آموزی در کشور جمهوری اسلامی با شدت و قدرت تمام دنبال شد. ولی با گسترش علم آموزی و مقاطع تحصیلی برای رشته های مختلف، بکارگیری نیروهای متخصص در جامعه با مشکلات زیادی روبرو شده است. بطوریکه گروه عمده ای از فارغ التحصیلان کشور چند سالی را بصورت بیکار در کشور سرگردان می مانند و در انتها گزینه مهاجرت از کشور را انتخاب و علم و تخصص خود را در اختیار کشور های دیگر قرار می دهند.

این مشکل باید هر چه زودتر حل شود. حل این مشکل در قسمت حاکمیت قانون و اجماع آراء نخبگان بررسی می شود.

پیشنهاد

موضوع تکفیر و حکم قتل افراد از فتوای شخصی افراد خارج و به یک جمع سپرده شود. پیشنهاد خاص این است که یک مجمعی در جهان اسلام که در آن علمای تراز اول حضور داشته باشند، بتوانند چنین فتوایی را صادر کنند. لذا چنین فتواهایی باید از افراد مختلف سلب و به یک مجلسی سپرده شود.

در مورد ایران هم مشکل عدم بکار گیری نیرو های متخصص به ساختار دولتی فعالیت های صنعتی مربوط می شود. عمده کارخانه های اتومبیل سازی، لوازم خانگی، صنایع ماشین سازی، صنایع نفت و صنایع سنگین در تملک دولت قرار دارد. دولت فقط این صنایع را اداره می کند. این روش باعث شده کشور ایران هیچ گاه نتواند به توسعه اقتصادی دست یابد. در توسعه اقتصادی رشد تکنولوژی و پیشرفت تکنولوژی باید بصورت دائم و مستمر انجام گیرد. در صورتیکه کشور ایران تکنولوژی را وارد می کند و آنرا فقط اداره می کند. این تکنولوژی در یک پروسه زمانی مستهلک می شود. وقتی این تکنولوژی مستهلک شود، از نظر اقتصادی، ادامه فعالیت این تکنولوژی هزینه بر و مقرون به صرفه نخواهد بود. لذا هزینه تولید در داخل کشور بیشتر از واردات آن می شود. پس واردات و اداره صنایع کشور باعث شده، توسعه اقتصادی و صنعتی هیچ گاه در کشور شکل نگیرد.

برای خروج از این وضعیت، تأسیس و راه اندازی موسسات تحقیقاتی ضرورت دارد. این موسسات با جذب نیروهای متخصص، از خروج نیروهای متخصص جلوگیری می کند. در ضمن این موسسات باید بتوانند، روش های جدیدتر که مستلزم کاهش هزینه تولید و بهره وری بیشتری است را به صنایع مربوطه ارائه کنند. این موضوع با یک مثالی توضیح داده می شود.

صنایع اتومبیل سازی ایران سابقه ۵۰ ساله دارد. این صنایع همیشه تکنولوژی را وارد و آنرا اداره کرده اند. آنها با وارد کردن تکنولوژی ساخت یک اتومبیل از کمپانی های خارجی ابتدا آنرا بصورت کامل منتاژ و در یک پروسه زمانی تعدادی از قطعات آنرا تولید داخل کرده اند. لذا مشاهده می شود، در کارخانه های اتومبیل سازی ایران، یک برند خاص اتومبیل برای ۳۰ سال در کشور تولید شده است.

این روش تولیدی باعث شد تا با اعمال تحریم، این صنایع تقریباً به مرز ورشکستگی برسند. برای خروج از این وضعیت، باید هر کارخانه اتومبیل سازی را موظف به راه اندازی یک موسسه تحقیقاتی کرد. در این موسسه تحقیقاتی حداقل ۵۰۰ نفر تحصیل کرده های مختلف مشغول بکار شوند. این موسسه تحقیقاتی با جذب تحصیل کرده ها قادر خواهد بود، تکنولوژی جدید و کم هزینه را به کارخانجات اتومبیل سازی پیشنهاد کند. در ضمن این موسسات قادر خواهند بود، طراحی جدید و کم هزینه را جایگزین طراحی های قبلی کنند.

هزینه این موسسات هم باید از طریق ۳ درصد ارزش ناخالص فروش این کارخانجات تأمین شود.

حال اگر در سایر گروه کارخانجات مانند، کارخانجات تولید لوازم خانگی، کارخانجات تولید موتورسیکلت، کارخانجات ماشین سازی، کارخانجات صنایع الکتریکی، کارخانجات صنایع الکترونیکی، صنایع نفت و پتروشیمی، صنایع غذایی و..... هم موسسات تحقیقاتی شکل گیرد. این موسسات از محل ۳ درصد ارزش ناخالص فروش هزینه های خود را تأمین و روش های جدید با هزینه کمتر و بهره وری بیشتر را پیشنهاد کنند. توسعه اقتصادی در صنایع و فعالیت های کشور محقق می شود. در ضمن از خروج نیروهای متخصص به خارج از کشور جلوگیری می شود.

۴. اعتقاد به برابری انسان ها

مهمترین ویژگی فرهنگی مناسب برای توسعه اقتصادی برابری انسانها است. نابرابری های اجتماعی در نتیجه شغل، ثروت، نژاد و غیره، توسعه را با مشکلات مختلفی روبرو می کند.

منظور از اعتقاد به برابری انسانها این است که افراد بر اساس زادگاه یا طبقه خاص، تقسیم بندی نشوند. البته، معنی برابری این نیست که فرد با تلاش بیشتر، یا کسانی که از هوش و استعداد بالایی برخوردارند با فرد دیگری که فاقد این صفات است، پاداش برابری دریافت کنند، بلکه منظور این است، امکانات و ظرفیتها بصورت مساوی در اختیار همه قرار داشته باشد. اما چرا اعتقاد به برابری افراد در توسعه اقتصادی موثر است؟

توسعه اقتصادی، حاصل حرکت جمعی و اجتماعی تک تک افراد جامعه با هر مذهب و نژاد برای تولید بیشتر بصورت مستمر و فزاینده است. اگر این حرکت عمومی و اجتماعی نباشد، تولید بیشتر بصورت مستمر و فزاینده امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر بدون مشارکت همه جانبه مردم، توسعه امکان پذیر نیست. مشارکت همه جانبه مردم، موقعی امکان پذیر است که آنها احساس مشترک برای نیل به اهداف توسعه داشته باشند تا بدین وسیله بتوانند جامعه را متحول سازند. اگر از ابتدا و بدون دلیل عده ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض آمیز باعث خواهد شد تا قسمتی از افراد جامعه در فرآیند توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه همسو نباشند، و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند. در این بین ممکن است عده ای از نیروهای جامعه حذف شوند. اگر طبقه ای از افراد جامعه خود را ممتاز بدانند، این افراد، بجای تولید بیشتر، نیروی خود را صرف حذف دیگران می کند. به عبارت دیگر هم نیروی خود را از بین می برند و هم نیرو و توان دیگران را حذف می کنند. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری ضد توسعه بشمار می رود. علاوه بر این با نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض آمیز، گروهی از افراد جامعه تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارآیی خود را از دست می دهند. این اقدام، ضد توسعه ای است.

مهمترین مسئله در برابری انسانها، این است که هر انسان یک تولید کننده بالقوه است، اگر توان بالقوه همه افراد جامعه بالفعل شود، تولید جامعه افزایش می یابد و توسعه اقتصادی و رفاه محقق می شود. در غیر اینصورت توسعه با مشکل مواجه می شود. برای بالفعل شدن توان جامعه ابتدا باید امکانات سرمایه ای برای همه افراد بصورت مساوی فراهم گردد. برای این منظور، قانون بانکها و قوانین دولتی بگونه ای تنظیم شود که دسترسی به سرمایه و کسب و کار برای همه افراد جامعه یکسان باشد. در ضمن فضای کسب و کار در جامعه تسهیل شود. بطوریکه، هر کسی بتواند، به راحتی برای خود، کسب و کاری راه اندازی کند. لذا برای توسعه اقتصادی و تولید بیشتر لازم است، فضای راه اندازی کسب و کار تسهیل شود و قوانین بانکها برای اعطای وام برای همه تسهیل شود. اگر شرایط اعطای وام به فعالین اقتصادی، تبعیض آمیز باشد، توسعه اقتصادی محقق نمی شود.

اسلام و تساوی بشر

به طور طبیعی و منطقی حقوق آنجا پدید می آید که انسانها برابر با یکدیگر فرض شوند. این برابری در قرآن به وضوح منعکس شده است. قرآن همه انسانها را از یک ریشه دانسته و برابر می داند.

قرآن در سوره انعام آیه ۹۸ می فرماید .

و هو الذی أنشأکم من نفس واحدہ؛

اوست آن کسی که شما را از یک نفس آفریده است.

منشا پیدایش همه آدمیان یکی است از این رو هیچ کس بر کس دیگری برتری ذاتی ندارد. تنها برتری در نزد قرآن به میزان تقوای انسانها بستگی دارد. قرآن در جایی دیگر می گوید: همه انسانها از یک پدر و مادر آفریده شده اند. این موضوع به تساوی ذاتی همگان دلالت دارد. در نگاه قرآن، جامعه از افراد تشکیل شده و هر کس به تنهایی تجلی گاه ارزش هایی است که جامعه دارد. قرآن به فرد انسانی توجه خاصی دارد. بدان گونه که اگر کسی یک نفر را به قتل برساند همانند این است که همه مردمان را به قتل رسانده و اگر موجبات احیا و زندگی یک نفر را فراهم نماید، همانند این است که همه مردم را احیا کرده است؛ خداوند در آیه مبارکه سوره مائده آیه ۳۲ می فرماید.

من قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا.

برابری انسانها در سنت پیامبر اسلام(ص) نیز وجود دارد. ایشان در خطبه معروف حجه الوداع، به مسئله برتری جویی بین اعراب آن زمان و نیز تحقیر سیاه پوستان اشاره می کند و تنها ملاک برتری را تقوا می داند. ملاکی که در نزد خداوند است و هیچ گونه امتیازی برای صاحبش به همراه ندارد.

با توجه به این تأکیدات، می توان نتیجه گرفت: ملاک برابری انسانها، می تواند نشانگر انحراف و عدم انحراف از دین اسلام باشد.

انحراف از برابری انسانها در فرقه های دینی

بعضی ها عدم برابری انسانها را با دین اسلام تبلیغ می کنند. آنها انسانها را به چهار گروه تقسیم می کنند.

۱- کافر و غیر مسلمان، ۲- مسلمان مجاهد خواص، ۳- مسلمان خواص معمولی، ۴- مسلمان عوام

۱- **کافر:** در کتابها و متون، کافر را اینگونه تعریف می کنند. کافر یعنی کسی که خدا، یا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را قبول ندارد، یا برای خدا شریکی قرار می دهد. کافر بنابر احتیاط نجس است. انسان کافر هرچند به یکی از ادیان آسمانی، مانند آیین یهود و نصاری ایمان داشته باشد، باز هم نجس است.

یا در جایی می نویسند، کسی که ضروری دین اسلام یعنی چیزی را که همه مسلمانان می دانند (مانند معاد روز قیامت و واجب بودن نماز و روزه و امثال آن) رامنکر شود، چنانچه ضروری بودن آن را بداند، کافر است و اگر در ضروری بودن آن شک دارد کافر نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که از او اجتناب شود.

علمای شیعه معتقدند: هرگاه کسی - پناه بر خدا - به خدا، یا پیامبر(صلی الله علیه و آله) یا یکی از ائمه معصومین(علیهم السلام) یا فاطمه زهرا(علیهم السلام) دشنام و ناسزا گوید یا عداوت داشته باشد، کافراست. در مقابل علمای اهل سنت، معتقدند: کسی که به خلفای سه گانه فحاشی کند و آنان را سب کنند، قتلش واجب است.

در ضمن هر دو گروه علما معتقدند: بچه های کفار به حکم آنها هستند و بچه های مسلمانان حتی بچه ای که فقط پدرش مسلمان است پاک است، اما اگر فقط مادرش مسلمان باشد، احتیاط، اجتناب است.

مطالب فوق بصورت فراوان در کتابهای تمامی فرقه های اسلامی وجود دارد. ولی روحانیون وهابی یک گام جلو تر رفته اند. آنها معتقدند کسانی که کافرنند باید با آنها جنگید و آنها را کشت.

وهابیون معتقدند، کلیه کسانی که مسلمان نیستند کافرنند. حتی یهودیان و مسیحیان هم کافرنند. کافران را به چند دسته تقسیم می کند و در انتها می گوید حکم تمامی این دسته از کفار این است که مسلمانان با آنان بجنگند و آنان را از میان بردارند.

در ضمن مسلمانان سایر فرق را هم مشرک می داند، چون هر کس از عالمی پیروی کند، که حرام را حلال و حلال را حرام بداند، هم عالم مشرک است و هم پیروان او مشرک است. در نتیجه افراد مشرک هم باید کشته شوند.

با این استدلال فقط خودشان و کسانی که از آنها پیروی می کنند، مسلمان هستند. بقیه همه کافر و مشرک هستند که باید به نحوی کشته شوند.

نجس خواندن غیر مسلمان به معنی انزوای کامل مسلمانان در بین کل جامعه جهانی است. و احکام وهابیون هم به منزله اعلام جنگ به کلیه جمعیت جهان است.

نجس دانستن پیروان سایر فرقه های اسلامی هم به معنی، جنگ و درگیری بین مسلمانان و تخریب جامعه اسلامی است.

در نقد این گفتار باید دید این افکار از کجا بوجود آمده است.

قرآن کریم در آیه ۲۸ سوره توبه می فرماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَاَمِهِمْ هَذَا وَ إِنَّ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

"ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان نجسند و بعد از امسال دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از فقر می ترسید زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و شایسته کار است."

در این آیه خداوند مشرکان را نجس خوانده و فرمان داده است که وارد مسجدالحرام نشوند. یعنی نجس بودن مشرکان و غیر مسلمانان این است که نباید وارد مسجدالحرام شوند. ورود به مسجد الحرام برای مسلمانان تابع شرایط خاصی است. یعنی فرد باید قبل از ورود به شهر مکه غسل کند، ذکر خاصی را بر زبان جاری کند و لباس احرام بپوشد. و بعد وارد مسجد الحرام شود و مناسک حج تمتع یا عمره را بجا آورد.

در قرآن غسل کردن و وضو گرفتن برای ورود به مسجد را طهارت گفته است. پس اگر کسی می خواهد وارد مسجد الحرام شود باید، کارهایی که باعث طهارت می شود را انجام دهد. اگر کسی با شرایط گفته شده وارد مسجد الحرام شود. پس این آدم یک فرد مسلمان و پاکیزه است. چون اعمال طهارت را انجام داده است. حال اگر کسی مسلمان نباشد، در نتیجه الزامی برای انجام اعمال طهارت برای ورود به مسجد الحرام را ندارد. در اینجا قرآن می فرماید این شخصی که الزامی به طهارت ندارد، نجس است و نباید وارد مسجد الحرام شود.

حالا اگر به فرض محال شخص غیر مسلمان وارد شهر مکه و مسجد الحرام شد. او دلیلی ندارد که مناسک خانه خدا را بجا بیاورد. در نتیجه وقتی مناسک مسلمانان را مشاهده کند، بهترین حالت برای او این است که هیچ کاری انجام ندهد ولی ممکن است متعجب و یا اعمال و مناسک را تمسخر کند که در هر حالتی موجب مزاحمت برای مسلمانان می شود. در ضمن شهر مکه و مسجدالحرام هیچ امکانات اقتصادی خاصی ندارد، که فرد غیر مسلمان بخواهد وارد این شهر شود. لذا ورود شخص غیر مسلمان که اعمال طهارت را انجام نداده و کاری هم در مسجدالحرام ندارد، بی معنی است. لذا خداوند دستور داده چون نمی خواهند اعمال طهارت را انجام دهند پس نجس هستند و نباید وارد مسجد الحرام و شهر مکه شوند.

با این مقدمه باید به این سوال پاسخ داد: آیا حکم عدم ورود شخص به مسجد الحرام می تواند، موجب عدم معاشرت با آنها و یا صدور جواز قتل این گونه افراد باشد؟

پاسخ: نه این چنین نیست. چون روش زندگی پیامبر اکرم (ص) اینگونه نبوده است. پیامبر اکرم (ص) ساعتها و روزها با کافران و غیر مسلمانان معاشرت می کرده است. و با آنها بحث و گفتگو می کرده و با آنها غذا می خورده و آنها را به دین اسلام دعوت می کرده است. پیامبر اکرم (ص) هیچ گاه منزوی نبوده است.

نه تنها پیامبر اکرم (ص) بلکه حضرت علی (ع) و صحابه گرامی ایشان هم چنین کاری انجام نداده اند. در هیچ جای تاریخ ننوشته است که یک صحابی با کافری قهر کرده و صحبت نکرده و او را کافر دانسته و در پی قتل او برآمده است. چنین چیزی در تاریخ اسلام وجود ندارد. مطالب مطرح شده در قرآن در مورد جنگ با کفار و مشرکین هم مربوط به زمانی است که غیر مسلمانان به جنگ مسلمانان آمده اند.

در ضمن اگر کسی مسلمان باشد و از عالمی پیروی کند، که نظراتش با دیگران متفاوت است. اگر این گروه اعلام جنگ نکند، نمی توان با آنها جنگید. بلکه باید با آنها بحث کرد و مسائل انحرافی را روشن تا همه به راه راست هدایت شوند.

جنگ و جهادی که پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و صحابه سابقون، انجام داده اند دفاعی بوده است. طبیعی است، وقتی عده ای خود را مہیای جنگ و کشتار کنند، هر کس موظف است از خود دفاع کند، جنگهای پیامبر اکرم (ص) نوعاً دفاعی بوده است. اگر غیر مسلمانان به جنگ آن حضرت نمی آمدند، آن حضرت دلیلی برای جنگ با آنها نداشت و اگر غیر مسلمانان پیمانی را نمی شکستند، و یا جنگی را شروع نمی کردند، پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) هیچ گاه با آنان نمی جنگیدند. و کسی را به قتل نمی رساندند.

۲- مسلمان خواص و عوام: موضوع بعدی که برای عدم برابری انسانها مطرح می کنند این است که انسانهای مسلمان را به دو دسته تقسیم می کنند، خواص و عوام. خواص کسانی هستند که علوم اسلامی را خوانده اند و به درجه اجتهاد رسیده اند. عوام کسانی هستند که به درجه اجتهاد نرسیده اند.

اگر تقسیم بندی انسانها بر اساس معلومات آنها از علوم اسلامی باشد، این موضوع، برابری انسانها را نقض نمی کند ولی این تقسیم بندی باعث یکسری تقسیم بندیها و مزایایی می شود که هرچند تعدادی از علما می گویند چنین چیزی نیست ولی عملاً این مزایا باعث، عقب ماندگی جامعه اسلامی شده است که به آن اشاره می شود. اگر آنها مدعی هستند که چنین چیزی نیست، پس باید از اقداماتی که در زیر به آن اشاره می شود جلو گیری کنند. این مشکلات عبارتند از:

اول: جنگ شرک و کفر در جامعه اسلامی. بحث خواص و عوام از جایی شروع می شود، که اسلام شناسی را نوعی تخصص محسوب می کنند. وقتی اسلام شناسی تخصص محسوب شود. فرد متخصص، خودش را اسلام محض می داند. در بعضی مواقع خودش را واسطه بین خدا و خلق هم می دادند. بدتر از این گاهی اینها به خدا دستور هم می دهند. وقتی فردی واسطه بین خدا و خلق می شود، همه مردم باید از او پیروی کنند، اگر مردم بروند از یک نفر دیگر و یا متخصص دیگری (اسلام شناس دیگر) پیروی کنند، چون آن اسلام شناس حلال و حرام این فرد را قبول ندارد، لذا آن شخص مشرک و کافر می شود. طبق بعضی از فتواها مشرک و کافر همگی باید کشته شوند.

به عبارت دیگر هر متخصص در جهان اسلام برای خودش یک فرقه راه اندازی می کند. در بینش رئیس این فرقه، دین و شریعت صحیح اسلام، در همان فرقه خلاصه می شود، و سایرین همه بر طریقت کفر و ضلالت هستند.

بر همین اساس مشاهده می شود، دین اسلام، با یک قرآن و یک پیامبر، به فرقه های مختلفی تقسیم بندی شده است، هر فرقه خودش را اهل هدایت و سایرین را به کفر و ضلالت متهم می کند. این طرز تفکر باعث شده تا در دنیای اسلام یک جنگ آشکار و گاهی هم نهفته بین فرق اسلامی وجود داشته باشد.

دوم دستور دادن به خداوند: در مقابل خواص، مردم عادی قرار دارند که عوام محسوب می شوند. مردم عوام فقط باید تقلید کنند. اصلاً کاری جز تقلید و اطاعت ندارند. همانطور که انسانها وقتی بیمار می شوند به پزشک مراجعه می کنند، وقتی که مشکل فقهی پیدا کردند باید به فقیه یا همان رئیس فرقه مراجعه کنند. لذا انسانهای عوام از خود اختیاری ندارند. بطور مثال خودکشی و ترور در اسلام وجود ندارد. ولی می گویند اگر رئیس فرقه، چنین دستوری دهد، عوام باید آنرا اجرا کنند و آن آدم عوام بدلیل انجام آن به بهشت می رود. این موضوع، اگر دستور دادن به خدا نیست. پس چه می تواند باشد؟ خداوند خودکشی و ترور را محکوم کرده است. چطور ممکن است، کسی خودش را در خیابانی منفجر می کند و به بهشت برود؟ چنین چیزی امکان ندارد و با سیره پیامبر اکرم (ص) مخالف است.

سوم: اعطای مجوز حکومت و مدیریت. برخورد تخصصی با علوم اسلامی باعث شده، تا فرد متخصص به واسطه بین خدا و خلق تبدیل شوند. این واسطه گری مشکلات زیادی برای جوامع اسلامی پدید آورده است. یکی از مهمترین مشکلات ناشی از تخصصی شدن علوم اسلامی بحث حکومت در کشورهای اسلامی و اعطای مجوز حکومت به افراد است. قانون تکلیف شرعی برای پذیرفتن مدیریت توسط عده ای، مشکلات زیادی برای جامعه بوجود آورده است. یک نفر مدیریتی را بدست گرفته که در انجام آن ناتوان است و کارهای خلاف زیادی انجام می دهد. اگر مردم عادی اعتراض کنند. این شخص می گوید، من این مسئولیت را نمی خواستم بپذیرم. این مسئولیت توسط یک فرد عالم به من تکلیف شده است. لذا مشاهده می شود، با همین موضوع تکلیف شرعی کارهای خلاف زیادی انجام می گیرد که هیچ کدام از این کارها با دین اسلام نقطه اشتراکی ندارد. می گویند چون به ما امر و تکلیف شده این کار را انجام داده ایم و جواب گوی کارهای خلاف هم همان فرد متخصص است. چون این موضوع خیلی مهم است، لذا بحث بصورت جدا گانه در قسمت های بعدی به آن می پردازیم. ولی سایر مشکلات در همین قسمت به آن پرداخته می شود.

چهارم: افتادن در چنبره فتوای عجیب و غریب. این موضوع را با یک فرض شروع می کنیم. تصور کنید یک پیامبر در حال حاضر ظهور کند. نوشتیم بحث حکومت نیست. یعنی پیامبر در ابتدای کار خود است و می خواهد افراد را به دین دعوت کند. بطور معمول پیامبر به دنبال شبکه های اجتماعی و رساندن پیام خود به گوش همه جهانیان می رود. اولین کار، یک پیامبر این است که به سراغ رسانه های مختلف برود و پیام خود را برای همه بفرستد. یک پیامبر در شبکه های اجتماعی با افراد مختلفی به بحث و گفتگو می نشیند و دین خود را تبلیغ می کند. همین کاری که پیامبر اکرم (ص) در ۲۳ پیامبری خود انجام داد. در ضمن اکثر پیامبران موفق به تشکیل حکومت نشدند. لذا کار اصلی پیامبران تبلیغ بوده است. آنان با افراد مختلف بحث می کردند و در پایان به بعضی ها می گفتند که ایشان فقیه شده اند و دین را می فهمد. شخصی که دین را فهمیده بود فقیه بود و قضیه در همین جا تمام می شد.

ولی متخصصین اسلامی اینگونه نیستند. اولین فتوای آنها این است که کلیه رسانه ها حرام است. رادیو حرام است، تلویزیون حرام است، روزنامه حرام است، اینترنت حرام است، شبکه اجتماعی حرام است و باید فیلتر

شود، ماهواره حرام است. شاید عده ای آنرا طنز بدانند، ولی این حقیقتی است که طالبان در کشور افغانستان آنرا بصورت کامل انجام دادند. و در کشورهای اسلامی دیگر هم کمابیش از این فتواها یافت می شود.

حالا این آقای متخصص علوم اسلامی چه کاری می خواهد انجام دهد؟ تنها کاری که این متخصص می تواند انجام دهد، یک سخنرانی ساده است. مطالب عنوان شده این آقا، همگی از گذشته است. و هیچ راه و روش زندگی را به یک انسان امروزی ارائه نمی کند. رفتار این چینی باعث می شود، افراد تحصیل کرده از اطراف این آقا کنار می روند. افراد تحصیل کرده با دانستن فتوای عجیب و غریب مانند: حرام دانستن کلیه رسانه های جمعی، سعی می کنند خودشان را از این آقا دور نگه دارند. به عبارت دیگر فتوای عجیب و غریب موجب بیزاری و دوری افراد از این فرد متخصص می شود که می خواهد دین را تبلیغ کند.

در ضمن همین فتوای عجیب و غریب بعنوان دلیلی بر مشرک بودن این آقا توسط علمای سایر فرق می شود. همین امر باعث می شود، هر متخصص علوم اسلامی بجای هدایت مردم، جستجو کند و چند نفر آدم بیسواد پیدا کند و آنها را برای جنگ با سایر فرقه ها آماده کند. لذا عملاً مشاهده می شود، دین اسلام بجای اینکه صلح و آرامش را به ارمغان بیاورد، به وسیله ای برای جنگ و زد و خورد تبدیل می شود.

۳- مجاهد: در کتاب یکی از فرق اسلامی نوشته شده بود. کلیه صحابه پیامبر اکرم (ص) مجتهد بودند. جنگ هایی که در صدر اسلام بین صحابه پیامبر اکرم (ص) رخ داده بر اساس اجتهاد خودشان بوده است. اگر آنها اشتباه کردند، اشتباه مجتهد یک ثواب و پاداش دارد و اگر درست انجام دهد دو ثواب و پاداش دارد. لذا جنگ های صدر اسلام که بر اساس اجتهاد انجام شده اند. مشکلی ندارد. پس در آن جنگها قاتل و مقتول هر دو به بهشت می روند و مشکلی ندارند. تا اینجای بحث مشکلی ندارد. یک موضوع تاریخی را عنوان می کند، برای اینکه خودش را از تحلیل برهاند، همه را خوب توصیف می کند و کل قضیه جنگهای صدر اسلام را به خیر خوبی به پایان می رساند.

ولی بعد از آن یک نتیجه می گیرد، می گویند: کسانی که برای دین خدا مجاهده کنند و به جنگ بروند نیز مانند صحابه هستند و اینها هم اگر بکشند و کشته شوند به بهشت می روند.

این مطلب با یک شرط مشکلی ندارد. اگر مجاهدان در جنگهای دفاعی شرکت کنند، طبق فتوای کلیه فقها به بهشت می روند.

ولی موضوع زمانی خطرناک می شود، که اینها اقدامات فدایی انجام می دهند، آنها می گویند انجام اقدامات فدایی، ثوابشان صد برابر می شود. یعنی اگر جلیقه انفجاری به تن کنند و خودشان را در یک جمعی منفجر کنند، صد برابر ثواب و پاداش دریافت می کنند. به عبارت دیگر این آدم از صحابه هم جلو می زند.

اگر کسانی که مجاهد هستند، عالم هم باشند، در این صورت، شخص فوق بشری می شود. مدیریت، امیری و ریاست حق این فرد است. در ضمن این افراد، هر کاری انجام دهند به اجتهاد خودشان انجام داده اند. کسی

حق ندارد، آنها را بازخواست کند. بیشتر کسانی که در حکومت طالبان به مقام والی شهر می رسیدند و یا اینکه در حکومت داعش به امیری یک شهر می رسند، اینگونه هستند.

مثلاً امیر شهر حمص (یکی از شهرهای سوریه که در اختیار جبهه النصره بود) هر روزه ۳۰ الی ۴۰ نفر را در یک شهر کوچک گردن می زد و می کشت. کسی هم متعرض او نمی شد. در همان جبهه النصره خیلی ها مخالف عملکرد او بودند ولی چون این شخص اختیار تام داشت، کسی متعرض او نمی شد.

به عبارت دیگر عده ای مصونیت از قانون پیدا می کردند.

۴- جمع بندی و نظرات نویسنده: علوم اسلامی یک تخصص نیست. چون اگر یک تخصص باشد، وقتی عده ای آن تخصص را یاد گرفتند، دیگر نیازی نیست بقیه آن تخصص را یاد بگیرند. در صورتیکه خداوند در قرآن آموزش و فهم قرآن و علوم اسلامی را بر همه واجب کرده است. از طرف دیگر در مفاهیم اسلام، عالم اسلامی وجود دارد. در هیچ یک از مفاهیم دینی متخصص اسلامی وجود ندارد. فردی که علوم اسلامی را به دیگران می آموزد، عالم اسلام و معلم اسلام است. این شخص متخصص نیست.

موضوع تقلید هم پیروی محض و بی چون چرا نیست. چون هر کسی مسئول اعمال خودش است. اگر از این دنیا برود هیچ کس مسئولیت کار دیگری را بهعهده نمی گیرد. اگر فردی کار خلاف انجام داده باشد، دیگری را مجازات نمی کنند. آدم کشی، کار پسندیده ای نیست. اگر کسی برود یک آدم بی گناه را در خیابان ترور کند، قطعاً خداوند پاداش به او نخواهد داد. این در هیچ کجای قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) وجود ندارد.

مسئله این است که خداوند یک کتاب فرستاده و در ابتدای آن گفته است: این کتاب (قرآن) بدون تردید راهنمای تقوا پیشگان است. به عبارت دیگر اگر کسی می خواهد به فلاح و رستگاری برسد باید قوانین این کتاب را یاد بگیرد. در ضمن در حین یاد گیری باید تقوا پیشه هم باشد.

علمای اسلامی فقط آموزش کتاب هدایت را بهعهده دارند. علما کتاب خداوند را آموزش می دهند تا همه مردم هدایت شوند. ولی یک شرط برای هدایت عنوان کرده است که فرد باید تقوا پیشه باشد. به عبارت دیگر فرد باید واجبات را انجام دهد و کارهای حرام را انجام ندهد. در اینجا فردی که بعنوان معلم هدایت مطرح است. مجبور است کارهای حرام و واجبات را قبل از تعلیم و در حین تعلیم توضیح دهد. تا فردی که کتاب خدا را یاد می گیرد هدایت شود، وقتی فرد هدایت شد و دستورالعمل هدایتی را کاملاً یاد گرفت. او خودش اعمال واجبات و اعمال حرام را تشخیص می دهد. پس تعلیم و تربیت هم تمام می شود.

بر همین اساس کسی که معلم کتاب هدایت است، دستور العمل کارهای واجب و حرام را به دانش پژوهان خودش چه قبل از آموزش و چه در حین آموزش به آنان ارائه می کند.

معنی تقلید این است: کسانی که قبل از آموزش و یا در حین آموزش کتاب هدایت قرار دارند، مجبورند، دستور العمل هدایت را از فرد مجتهد و معلم خود دریافت کنند. دریافت دستور العمل تقوای پیشگی در قبل از آموزش و حین آموزش به معنی تقلید است. در ضمن هر کسی در نهایت باید مجتهد شود و کتاب هدایت را بخوبی درک کند. و بر اساس اجتهاد و فهم خودش کارهای واجب و حرام را انجام دهد. چون هر کسی مسئول اعمال خودش است. تقلید برای یک مدت زمان محدود است.

در بحث تقلید تفاوت اندکی بین دو مذهب اصلی مسلمان یعنی شیعه و سنی وجود دارد، که هر دو روش صحیح می باشد.

انشعاب این دو مذهب بعد از شهادت امام حسن عسکری (ع) انجام گرفت. بعد از شهادت امام حسن عسکری کسی بعنوان مرجع برای تشخیص حق و باطل و واجب و حرام و مستحب وجود نداشت.

افراد مختلفی، فتوای متفاوتی بعنوان اسلام صادر می کردند. جامعه مسلمان برای حفظ وحدت رویه، نظرات چهار نفر از فقیهانی که امام صادق (ع)، امام کاظم (ع)، امام رضا (ع) و امام جواد (ع) را درک کرده بودند و در زمان خودشان توانسته بودند، ملاک حرام از غیر حرام را بشناسند، و در زمینه فقه، کتاب مفصلی هم نوشته بودند، بعنوان مرجع انتخاب کردند. این چهار فقیه عبارتند از امام ابوحنیفه، امام مالکی، امام شافعی و امام حنبلی.

این چهار نفر در زمان حیات خود کتاب مفصلی از احادیث و احکام را جمع آوری کرده بودند. آنها در کتاب خود احادیث جعلی را از غیر جعلی شناسایی کرده بودند، احادیث صحیح را جمع آوری کرده بودند، نظرات امامان معصوم را در موارد مختلف سؤال کرده بودند و پاسخ آنها در کتاب خود نوشته بودند.

وقتی کتابهای فقهی این چهار بزرگوار بعنوان مبنا انتخاب شد، در همه جهان اسلام اعلام شد، اگر کسی بخواهد تکالیف دینی خود را بگونه ای انجام دهد که در این چهار کتاب نباشد، تکالیفش بر اساس دین اسلام نیست. لذا از دین خارج شده است. در این زمان کلمه رافضی را برای کسانی که تکالیف مذهبی خود را بر اساس این چهار کتاب انجام نمی دادند، بکار گرفته می شد.

بیش از ۹۰ درصد مطالب این چهار کتاب یکسان است. گاهی مطالب مطرح شده در این کتابها بگونه ای است که یک مطلب در یک کتاب ولی توجیه و تفسیر آن در کتاب دیگری است. یا در یک کتاب انجام فریضه مشخصی را در یک شرایطی نوشته است. ولی در کتاب دیگری همان فریضه را با شرایط متفاوت توضیح داده است. کمتر از ۱۰ درصد مطالب اختلافی هم مطالبی نیست که با یکدیگر مخالف باشند، بلکه نظرات آنها در یک موضوع با هم متفاوت است، ولی همه آنها هدف واحدی را دنبال می کنند.

کلاً این چهار کتاب یک فضای کلی برای انجام فرائض دینی ترسیم کرده است.

کسانی که خود را مقید به انجام فرائض طبق یکی از این کتابها بدانند، به او سنی مذهب گفته می شود. مذهب اهل سنت به چهار دسته بر اساس کتاب فقهی تقسیم می شوند.

در کنار مذهب اهل سنت، مذهب شیعه هم وجود دارد. یک شیعه مذهب، هم کلیه تکالیف دینی خود را در فضای کلی، همان چهار کتاب انجام می دهد. با این تفاوت که کلیه احکام دینی را از یک نفر مجتهد زنده اخذ می کند. لذا در فقه شیعه بیشتر از ۹۰ درصد احکام و فرائض دینی با اهل سنت یکسان است و کمتر از ۱۰ درصد فرائض هم نظرات ترکیبی است که از همان چهار کتاب استخراج شده است.

لذا تکرار می کنم شیعه، انجام فرائض خود را خارج از فضای کلی فرائض ترسیمی مسلمانان نمی داند. لذا شیعه کسی است که فرائض خود را یا طبق فتوای مجتهد که همان معلم، کتاب خدا باشد، انجام می دهد و یا اینکه وقتی مجتهد شد، بر اساس یافته خود که باز هم از فضای ترسیمی آن چهار کتاب خارج نیست انجام می دهد.

با گذشت زمان و تغییر شرایط محیطی، مسائل جدیدی مطرح شده است، بطوریکه علمای اهل سنت، سعی می کنند با ترکیبی از نظرات چهار فقیه، فتوای جدیدی صادر کنند. اخیراً یکی از علما اهل سنت در دفاع از نظرات خود می گفت: که انجام یک تکلیف را، بر اساس ترکیبی از نظرات امام ابوحنیفه و امام شافعی توصیه می کند. لذا در دفاع از نظر خود می گفت این نظریه بر اساس امام حنفی است. یعنی ترکیبی از نظرات آن دو امام است.

حال اگر یک عالم سنی مذهب، بخواهد از نظرات ترکیبی امامان استفاده کند، و فتوای جدیدی در همان فضای کلی ترسیم شده ارائه دهد، با شیعه تفاوتی ندارد.

در نتیجه هر فردی باید دین خود را یاد بگیرد. برای این کار نیاز دارد، کتاب خدا و حداقل احادیث معتبری که برای توجیه و تفسیر آیات قرآن وجود دارد را هم بداند. با این پیش فرض، مسلمانان به گروه های مختلفی از نظر سطح دانش قرآنی تقسیم می شوند.

گروه اول کسانی هستند که قرآن و احادیث را کاملاً می دانند و به تدریس آن مشغول هستند،

گروه دوم کسانی هستند که در حین یاد گیری علوم قرآنی و حدیثی هستند. اکثر مسلمانان در این گروه جای می گیرند.

گروه سوم نداریم. و اگر باشد هم مسلمان نیست. به عبارت دیگر هر فرد مسلمان باید برای یادگیری علوم قرآنی کوشش کند که مجتهد بشود و بر اساس نظرات خودش تکالیفش را انجام دهد. چون طبق گفته خداوند، هرکسی مسئول اعمال خودش است. و کسی را بجای دیگری مجازات نمی کنند.

بر اساس مطالب بالا، هیچ گاه انسانها به خواص و عوام تقسیم نمی شوند. فقط انسانها به عالم و غیر عالم تقسیم می شوند.

در ضمن کسی نمی تواند به دلیل داشتن اجتهاد، حکم قتل دیگران را صادر کند. مجاهد هم کسی است که برای گسترش امنیت در جامعه مسلمانان تلاش می کند. اگر کسی به جنگ فرد مجاهد نیامده باشد و یا اینکه امنیت مسلمانان را تهدید نکرده باشد، حق درگیر شدن را ندارد. اگر فرد مجاهد تشخیص دهد کسی کاری انجام داده که خلاف قانون است، فقط می تواند او را به محکمه قانونی تحویل دهد، چون تنها در محکمه قانونی با حضور دادستان، وکیل مدافع و قاضی است که می توان انجام یک جرم را به یک نفر تفهیم کرد و برای انجام آن جرم حدی جاری کرد. یک نفر به تنهایی نمی تواند بجای چهار نفر تصمیم بگیرد. یعنی هم فرد مجرم را دستگیر کند و هم مانند دادستان، جرمی را منتسب کند و هم مانند قاضی جرمی را به یک نفر تفهیم و رأی صادر کند و در انتها خودش حد را جاری کند.

در ضمن مدیریت یک جامعه هم حق کلیه انسانها است که بوسیله انتخابات مشخص می شود. کسی حق ندارد به صرف مجتهد بودن افراد فاقد صلاحیت را به حکومت برساند و یا کسی را برای پذیرش مسئولیت تکلیف شرعی کند که کار خلافی انجام دهد.

لذا همه انسانها با هم برابر هستند، مسلمانان فقط می توانند دین خود را برای غیر مسلمانان تشریح و تبلیغ کنند، علمای اسلامی هم وظیفه دارند، دانسته های خودشان را به سمع و نظر دیگران برسانند و بر مسلمانان واجب است که علوم اسلامی را یاد بگیرند. همین و بس.

وضعیت ایران در مورد برابری انسانها

مهمترین سخنان امام خمینی (ره) در بد ورود ایشان به ایران در بهشت زهرا(س) انجام شد. ایشان در سخنرانی خود فرمودند: «ما نمی خواهیم کسی نوکر باشد ما می خواهیم که همه آقا باشند.»

از طرف دیگر موضوع برابری انسانها در قانون اساسی ایران نیز تصریح شده است. ولی در اجرا با انحرافات زیادی روبرو شده است.

برای نشان دادن انحراف از برابری انسانها و رعایت حقوق دیگران به سه موضوع اشاره می شود. اول نابرابری در دریافت حقوق، دوم مشکل بانکها و تأمین سرمایه برای کار آفرینان و سوم شاخص های کسب و کار است.

اول : نابرابری در دریافت حقوق : معمولاً نابرابری های اجتماعی در نتیجه شغل، ثروت، نژاد و غیره بوجود می آید. در حال حاضر افرادی که به مدیریت دولتی کشور برسند، می توانند درآمد بالاتری داشته باشند. این درآمد تا ۳۰۰ برابر هم دیده شده است. یعنی حقوق و مزایای دریافتی یک مدیر به نسبت یک کارمند ساده ۳۰۰ برابر بوده است

این نابرابری دریافت حقوق و دریافت مزایا از دولت و از بیت المال کشور یک انحراف بزرگ از عقاید و باورهای اسلامی محسوب می شود.

این انحراف کاملاً مغایر با اصول و مبانی اسلام شیعه است. تصور کنید اگر حضرت علی (ع) تفاوت دو برابری را برای مدیران و غیر مدیران در تقسیم بیت المال پذیرفته بودند. در آن صورت حضرت مجبور نبود در مدت ۵ سال با سه جبهه معاویه، طلحه و زبیر و خوارج بجنگد.

راستی مهمترین عامل شهادت امام حسین (ع) چه بود؟

پاسخش آسان است. امام حسین (ع) قبل از شهادت در خطبه عرفات گفته بود. چرا اموال بیت المال در دست عده ای می چرخد و فقرا در کوچه و خیابانها رها شده اند. پخش این سخنرانی باعث شد تا عوامل حکومت یزید، به این نتیجه برسند، که اگر امام حسین (ع) را رها کنند، به زودی جمعیتی از فقرا را به دور خود جمع می کند و آنگاه مقابله با ایشان مشکل می شود. لذا تا زمانی که این سخنان کاملاً پخش نشده و فقرا به ایشان ملحق نشده اند باید با ایشان جنگید و ایشان را شهید کرد.

پس در کشور ایران انحراف بزرگی از دین اسلام در آن بوجود آمده است. که این موضوع با دین سازگاری ندارد. از طرف دیگر این انحراف با قواعد توسعه هم مخالف است. به عبارت دیگر این انحراف دو طرفه است. هم انحراف از مفاهیم دین اسلام است و هم انحراف از قواعد توسعه اقتصادی است. این رفتارها نه در کشور های غربی قابل مشاهده است و نه در احکام دینی نشانی از آن می توان یافت. این انحراف اساس کشور و اسلام را تهدید می کند.

نکته قابل توجه در این موضوع برخورد مجلس شورای اسلامی و دولت با قضیه فیش های نجومی است. در سالهای نه چندان دور تفاوت کمترین حقوق دولتی با بیشترین حقوق دولتی ۳ برابر بوده است. یعنی قانون حداقل حقوق ۴۰ هزار تومان بود. حداکثر حقوق دولتی هم ۱۲۰ هزار تومان محاسبه شد.

بعد از چند سال به افزایش حقوق مدیران اعتراض شد. بجای اینکه مدیران و افزایش حقوق ها محدود شود، قانون این تفاوت حقوق را به ۷ برابر رساند. به عبارت دیگر حداکثر حقوق مدیران دولتی می توانست ۷ برابر حداقل حقوق تعیین شده باشد.

ولی با مسائلی که در سال ۱۳۹۵ بوجود آمد. دوباره مجلس شورای اسلامی بجای حل مسئله، این مقدار را افزایش داد. بطوریکه تفاوت حداقل حقوق و حداکثر را ۲۲ برابر تصویب کرده است. یعنی حداقل حقوق ماهیانه ۹۰۰ هزار تومان و حداکثر ۲۰ میلیون تومان.

این مصوبه و تصمیم مجلس شورای اسلامی، اقدامی ضد توسعه و ضد اسلامی بشمار می آید.

دوم: وضعیت بانکها در تجهیز سرمایه برای کارآفرینان:

در ایران بانکها به سختی منابع سرمایه ای را در اختیار کار آفرینان قرار می دهند. نرخ سود بانکی معمولاً بالای ۱۸ درصد بوده است. در این نرخ بهره معمولاً واحدهای تولیدی نمی توانند، سرمایه مورد نیاز را جذب کنند.

مسئله بعدی بانکها، اعطای وام به کارمندان و مدیران بانکها است. این امر باعث شده تا کلیه منابعی که بانکها از محل سپرده های دیداری و سپرده های قرض الحسنه جمع آوری می کنند، در اختیار مدیران بانکها قرار گیرد. کارمندان بانکها هم با وام دریافتی نمی توانند یک واحد تولیدی راه اندازی کنند. چون در بانکها مشغول بکار هستند. لذا این وامها بیشتر در فعالیت های واسطه گری بکار گرفته می شود که یک نوع انحراف در تخصیص منابع محسوب می شود.

سوم: وضعیت شاخص کسب و کار :

بانک جهانی هر ساله شاخص های کسب و کار را تعیین و کشورها را رتبه بندی می کند. در بین کشورهای اسلامی، مالزی، ترکیه و امارت متحده عربی، رتبه ای کمتر از ۶۰ را بین ۱۸۰ کشور دارند. مابقی کشورهای اسلامی رتبه ای بالای ۱۰۰ و معمولاً در اواخر جدول رتبه بندی قرار دارند.

در مورد کشور ایران در جدیدترین گزارش خود با صعود ۱۲ پله ای ایران رتبه ۱۱۸ را بین ۱۸۹ کشور به دست آورده است.

بر اساس ارزیابی این نهاد بین المللی که بر پایه آمار مربوط به یک ساله منتهی به ژوئن ۲۰۱۵ (خرداد ۹۴) تهیه شده است فضای کسب و کار در ایران بهبود نسبی داشته است.

در گزارش سال گذشته بانک جهانی رتبه جهانی ایران از نظر فضای کسب و کار ۱۳۰ اعلام شده بود که در گزارش امسال این رقم به ۱۱۸ اصلاح شده است.

بر این اساس در مجموع رتبه ایران ۱۲ پله بهبود داشته است.

شاخص کلی فضای کسب و کار بر پایه ۱۰ شاخص کوچکتر با عناوین آغاز کسب و کار، کسب مجوز، ثبت داراییها، کسب اعتبارات، حمایت از سرمایه گذاری، مالیات، تجارت، اجرای قراردادها و ورشکستگی و دریافت انرژی برق محاسبه می شود. این شاخص در واقع نشان دهنده سهولت و مناسب بودن هر کشور برای انجام فعالیت های اقتصادی و تجاری است.

نمره ایران در شاخص کلی فضای کسب و کار ۵۷.۴۴ درصد اعلام شده است. در سال گذشته نمره ایران ۵۶.۷۴ بوده است. در جهان سنگاپور با نمره ۸۷.۳۴ رتبه نخست از نظر فضای کسب و کار را به خود اختصاص داده است و نیوزیلند و دانمارک به ترتیب رتبه های دوم و سوم را ازین نظر به خود اختصاص داده اند. کشور آفریقای اریتره نیز در رتبه آخر قرار گرفته است.

*** شاخص آغاز کسب و کار:** این شاخص در ایران سخت‌تر شده است. بر اساس این گزارش، سختی آغاز کسب و کار در ایران طی یک سال گذشته بیشتر شده است. ایران از لحاظ شاخص آغاز کسب و کار در رتبه ۸۷ قرار دارد که نسبت به سال گذشته ۵ پله نزول داشته است. ایران از این نظر در گزارش سال گذشته در رتبه ۸۲ جهان قرار داشت. شاخص آغاز کسب و کار بر پایه چهار فاکتور محاسبه می‌شود که عبارتند از تعداد رویه‌های قانونی لازم برای آغاز کسب و کار، زمان لازم برای آغاز و راه اندازی یک کار، هزینه متوسط آغاز یک کار و حداقل سرمایه لازم برای آغاز یک کارسنجیده می‌شود. در ایران تعداد رویه‌های قانونی لازم برای آغاز کسب و کار ۸ مرحله، زمان لازم برای آغاز کسب و کار ۱۵ روز و هزینه آغاز کسب و کار معادل ۲.۷ درصد درآمد سرانه ملی محاسبه شده است. به علاوه حداقل سرمایه لازم برای راه اندازی کسب و کار معادل صفر درصد درآمد سرانه اعلام شده است.

*** شاخص سهولت دریافت مجوز:** ایران از نظر دریافت مجوزهای ساختمانی در رده بندی جهانی ۲۹ پله صعود داشته است که نشان می‌دهد سازوکار دریافت مجوزهای ساختمانی در ایران طی یک سال گذشته آسان‌تر شده است، در حالی که ایران از این نظر در سال گذشته در رتبه ۹۸ جهان قرار داشت در گزارش جدید بانک جهانی رتبه ۶۹ را به دست آورده است. تعداد رویه‌های قانونی لازم برای کسب مجوزهای ساختمانی ۱۵ مرحله بوده است. مدت زمان اخذ مجوزهای ساختمانی نسبت به سال گذشته کاهش قابل توجه داشته و از ۳۱۸.۵ روز به ۹۷ روز کاهش یافته است. میزان هزینه لازم در این زمینه نیز معادل ۲.۱ درصد ارزش خانه مربوطه برآورد شده است که این رقم در سال گذشته بیش از ۵ درصد بود. نمره ایران از نظر شاخص کنترل کیفیت ساختمان نیز ۸.۵ اعلام شده است.

*** شاخص سهولت ثبت دارایی‌ها:** از نظر ثبت دارایی‌ها رتبه جهانی ایران ۲ پله سقوط داشته است. در سال گذشته رتبه ایران از این نظر ۸۹ بود اما طی سال جاری جایگاه ایران به رتبه ۹۱ نزول یافته است. ثبت دارایی‌ها در ایران بیش از ۱۲ روز زمان می‌برد و هزینه ثبت دارایی‌ها در ایران نیز معادل ۶.۱ درصد ارزش دارایی بوده است. همچنین برای ثبت دارایی‌ها و اموال در ایران باید به ۷ سازمان و ارگان دولتی مراجعه کرد. نمره ایران از نظر شاخص کیفیت مدیریت زمین نیز ۱۵ اعلام شده است.

*** شاخص دریافت وام:** رتبه جهانی ایران از نظر سهولت دریافت وام و مطلوبیت قوانین و مقررات مربوط به آن سخت‌تر شده است. در حالی که ایران از این نظر در سال گذشته در رتبه ۹۰ قرار داشت در سال جاری به جایگاه ۹۷ تنزل یافته است. شاخص‌هایی که بر پایه آنها این رتبه تعیین شده است، عبارتند از شاخص قدرت حقوق قانونی که ایران در آن از ۱۲ نمره ۲ را به دست آورده است؛ شاخص عمق اطلاعات اعتباری که نمره ایران از ۸ نمره ۷ اعلام شده است، همچنین میزان پوشش ثبت اعتبارات معادل ۴۹.۱ درصد بزرگسالان در ایران بوده است.

*** شاخص حمایت از سرمایه‌گذاران:** از نظر حمایت از سرمایه‌گذاران رتبه جهانی ایران طی یک سال گذشته ۱ پله نزول داشته است. در گزارش جدید بانک جهانی رتبه ایران از نظر حمایت از سرمایه‌گذاران ۱۵۰ اعلام شده که نسبت به سال گذشته ۱ پله نزول داشته است. ایران در سال گذشته رتبه ۱۴۹ را از این نظر به خود اختصاص داده بود.

*** شاخص پرداخت مالیات‌ها:** در ایران افراد حقیقی و حقوقی باید ۲۰ نوع مالیات به صورت مستقیم و غیرمستقیم بپردازند که نسبت به سال گذشته تغییری نداشته است. همچنین برای محاسبه و پرداخت مالیات در ایران بیش از ۳۴۴ ساعت زمان لازم است. نرخ کلی مالیات در ایران در سطح ۴۴.۱ درصد سود برآورد شده است. این رقم در سال گذشته نیز ۴۴.۱ درصد اعلام شده بود. بر اساس این گزارش رتبه ایران از نظر پرداخت مالیات‌ها ۱ پله نزول کرده و به ۱۲۳ رسیده است. رتبه ایران در سال گذشته از این نظر ۱۲۲ بوده است.

*** شاخص سهولت تجارت:** کیفیت تجارت کالا در ایران نیز کاهش داشته است و رتبه جهانی ایران از این نظر ۱ پله نزول داشته است. ایران از نظر کیفیت تجارت کالا در سال گذشته رتبه ۱۶۶ را به دست آورده بود که در سال جاری به رتبه ۱۶۷ نزول پیدا کرده است. زمان لازم برای صادرات کالا از طریق مرزها در ایران ۱۰۷ روز برآورد شده است. هزینه صادرات برای هر کانتینر نیز ۵۶۵ دلار برآورد شده است. برای واردات کالا از طریق مرزهای ایران نیز به ۱۴۸ روز زمان نیاز است. هزینه واردات کالا به ایران نیز برای هر کانتینر ۶۶۰ دلار اعلام شده است.

*** شاخص سهولت اجرای قراردادهای تجاری:** برای نهایی شدن و اجرای قراردادهای تجاری در ایران بیش از ۵۰۵ روز زمان نیاز است و از نظر کیفیت رسیدگی قضایی از ۱۸ نمره، ایران ۶.۵ نمره را کسب کرده است. رتبه ایران از نظر سهولت اجرای قراردادهای تجاری در سطح جهان نسبت به سال گذشته تغییری نداشته و در سطح ۶۲ باقی مانده است.

*** شاخص تعطیلی شرکت‌ها:** بر اساس این گزارش رتبه ایران در زمینه ورشکستگی و پایان یافتن یک فعالیت تجاری سه پله نزول داشته و از ۱۳۷ در سال گذشته به ۱۴۰ در گزارش امسال رسیده است. زمان مربوط به تعطیلی یک کارگاه اقتصادی در ایران ۶.۵ سال اعلام شده است. در شاخص کیفیت مقررات اعلان ورشکستگی نمره ایران از ۱۶ نمره، ۷ اعلام شده است. در شاخص مدیریت دارایی‌های فرد یا شرکت ورشکسته نیز نمره ایران از ۶ نمره، ۳ اعلام شده است.

*** شاخص دریافت اشتراک برق:** ایران از نظر شاخص دریافت انرژی برق توسط شرکت‌ها نیز رتبه ۸۸ را به خود اختصاص داده است. ایران در گزارش سال قبل از این نظر رتبه ۹۴ را به دست آورده بود که بدین ترتیب امسال ۶ پله از این نظر صعود داشته است. تعداد رویه‌های لازم در این زمینه ۱۶ عدد، زمان لازم ۷۷ روز و هزینه لازم ۸۲۳.۴ درصد درآمد سرانه برآورد شده است. بر این اساس از ۱۰ مؤلفه تعیین‌کننده وضعیت

فضای کسب و کار در ایران، طی یک سال گذشته رتبه ایران در هفت شاخص نزول داشته و تنها دو شاخص با بهبود مواجه شده است. یک شاخص نیز نسبت به سال قبل تغییری نداشته است.

پیشنهاد :

اول : موضوع نجس و پاک بودن انسانها باید از بین برود. نجس بودن افراد فقط برای ورود به مسجدالحرام است. آیه قرآن هم بر انجام غسل پوشیدن لباس احرام اشاره دارد. چون غیر مسلمان ملزم به انجام این طهارت برای ورود به مسجد الحرام نیستند. پس نباید وارد مسجدالحرام شوند. این موضوع نباید منجر به جنگ و درگیری شود.

دوم: فرقه های مختلف مسلمان هم مشرک و کافر و واجب القتل نیستند. اگر کسی کار اشتباهی انجام داد. فقط می توان او را نصیحت کرد. همین و بس . اگر انجام کار یک نفر باعث خسارت به جامعه مسلمان می شود. باید او را به دادگاه معرفی کرد.

سوم: اختلافات بین فرقه های مختلف اسلامی باید کم رنگ شود. علما باید بر وحدت بیشتر تأکید کنند. اختلافات نباید منجر به جنگ و کشتار شود.

چهارم :کلیه کشورهای اسلامی باید وضعیت عدالت اجتماعی را سر لوحه کارهای خود قرار دهند. کشورهای اسلامی باید وضعیت شاخص های کسب و کار را بهبود بخشند.

پنجم: شاخص های کسب و کار سه کشور ترکیه ، مالزی و امارات متحده عربی مناسب است. هر چند حدود ۱۳ سال است که از طرف بانک جهانی شاخص کسب و کار محاسبه و اعلام می شود. این شاخص ها نشانگر وضعیت نامناسب کشورها اسلامی و کشور ایران از نظر عدالت اجتماعی است. شاخص های نامناسب کسب و کار زیبنده جامعه اسلامی نیست. دولت های اسلامی و کشور ایران باید هر چه زودتر برای بهبود شاخص ها اقداماتی را در دستور کار قرار دهد.

ششم: حل مشکلات حقوق های نجومی، وضعیت بانکها و بهبود شاخص های کسب و کار باید در دستور کار قرار گیرد. در غیر اینصورت توسعه اقتصادی ممکن نیست. این شاخص های نامناسب نشانگر غیر اسلامی بودن دولت و دولتمردان است.

۵. اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی بیان

یکی از ویژگی فرهنگی مناسب برای توسعه پایدار اعتقاد به آزادی بیان در جامعه می باشد. در این مورد کتابهای زیادی نوشته شده است. کتاب توسعه به مثابه آزادی^۱ نوشته آمارتیا سن^۲ یک شاهکار به شمار می رود. او معتقد است، توسعه عصاره امکان های آزادی است. اعتقاد و باور به آزادی سیاسی و اعتقاد به بحث و گفت و گو و سعی در یافتن تفاهم عمومی باید بخشی از ارزش های فرهنگی جامعه باشد. اگر چنین اعتقاد فرهنگی در هر جامعه ای حاکم شود، انسانها اجازه تسلط افراد خود کامه را بر جامعه نمی دهند. اگر افرادی در فضای آزادی بیان قرار بگیرند، قادرند، مسئولین جامعه را کنترل کنند. لذا در چنین جامعه ای مسئولین اجازه کوچکترین اشتباه را نخواهند داشت. وقتی مسئولین بهترین انتخاب را برای جامعه داشته باشند، پیشرفت و توسعه امکان پذیر می گردد. جامعه آزاد، به هیچ کسی اجازه نمی دهد تا به هر بهانه ای چوب حراج به منابع و ثروت ملی بزنند، چرا که مورد بازخواست مردمی قرار خواهند گرفت. در جامعه آزاد، تخلفات به حداقل ممکن می رسد. چون همه چیز و همه مسائل تحت کنترل عموم مردم قرار دارد. کوچکترین تخلف در جامعه منعکس و با او برخورد می شود.

در غیر اینصورت، رواج فساد مالی راه پیشرفت اقتصادی را سد می کند. سطح بالای فساد مالی موجب، خارج شدن فعالیت های سرمایه گذاری از شکل مولد آن به سوی فعالیت های زیر میزی می شود. هم چنین، فساد مالی می تواند موجب پرورش سازمانهای رعب آوری مانند مافیا و باندهای قدرت شود.

هر چند پدیده فساد مالی جدید نیست و در طول تاریخ شواهد فراوانی وجود دارد که فساد مالی و قانون شکنی را ثبت کرده است، و راه هایی برای برخورد با آن نیز پیشنهاد شده است. ولی هیچ کدام از راه های پیشنهادی نمی تواند، فساد مالی را مانند آزادی بیان از بین ببرد.

حتی قانونی که می گوید، اگر حاکمی اصیل و صادق باشد، مسئولینی شریف در دولت او خدمت خواهند کرد و افراد رذل به حاشیه می روند، و اگر حاکمی صادق نباشد افراد مودی و فرصت طلب در آن حکومت راه یافته و انسان های وفادار به گوشه ی عزلت پناه می برند، نیز نمی تواند راهی برای کاهش و از بین بردن فساد باشد. این قانون شاید درست باشد. ولی اگر حاکمی صادق و امین باشد، باز ممکن است، افراد تحت امر او صادق و امین نباشند و برای منافع خودشان تلاش کنند. البته این قانون در دنیای قدیم تا حدودی کارآیی داشت. چون در دنیای قدیم، وظیفه دولت زیاد نبود و به تبع آن تعداد مدیران هر جامعه اندک

¹ -Development as freedom

²-Amartya Sen

بودند، در این صورت یک حاکم صادق و امین با تعدادی مدیر که معمولاً کمتر از انگشتان دست بود، کار می‌کرد. کنترل این تعداد از مدیران شاید مشکل نباشد. ولی وقتی وظیفه دولت زیاد می‌شود و مدیران بیشماری در دولت خدمت می‌کنند، یک نفر نمی‌تواند بیش از ۱۰ هزار نفر مدیر را کنترل کند. لذا قانون حاکم صادق و امین در حال حاضر نمی‌تواند جنبه اجرایی داشته باشد.

وقتی مدیران یک جامعه زیاد می‌شود، حاکم صادق و امین فقط می‌تواند از طریق رسانه‌های آزاد، مدیران تحت فرمان خود را کنترل کند. در نتیجه اگر در جامعه‌ای فرد صادق و امین حاکم باشد و آزادی بیان در جامعه وجود داشته باشد. امکان کنترل مدیران تحت امر امکان پذیر است. در غیر اینصورت، حاکم صادق و امین نمی‌تواند مدیران تحت امر خود را کنترل کند.

در ضمن اگر آزادی بیان وجود داشته باشد، در حکومت‌های جمهوری، مردم به طور طبیعی به کسی رأی می‌دهند که صادق و امین باشد. ولی اگر آزادی بیان وجود نداشته باشد، هر شخصی می‌تواند با تبلیغات گمراه کننده حکومت را بدست گیرد. پس نتیجه انتخابات مردم زمانی می‌تواند، توسعه کشور را رقم بزند که آزادی بیان وجود داشته باشد تا اولاً شخصی که حکومت را بدست می‌گیرد، حاکم امین و صادق باشد و دوماً کنترل مدیران تحت امر او امکان پذیر باشد. در این صورت افرادی حکومت را بدست می‌گیرند، که شریف و طرفدار منافع عموم مردم باشند. در غیر اینصورت حاکمیت افراد رذل و پست دور از انتظار نیست.

پس جامعه خواهان توسعه، ابتدا باید به دولتی که در آن حاکم است، توجه کند، آیا حکومت، توسعه گرا است یا نه؟ نشانه توسعه گرا بودن هم میزان بالای آزادی بیان در جامعه است. اگر آزادی بیان در جامعه‌ای نباشد، و یا کم باشد قطعاً مسئولین آن کشور افراد رذل و پستی هستند. اگر آزادی بیان وجود داشته باشد، مسئولین کشور افراد شریف، صادق و امین هستند. در اینصورت امکان توسعه اقتصادی برای جامعه وجود دارد.

در جامعه‌ای که آزادی بیان وجود دارد، همیشه، کسی حکومت را بدست خواهد گرفت که امین و صادق باشد. در ضمن افراد تحت امر او هم اگر امین و صادق نباشند، نمی‌توانند در قدرت باقی بمانند. اعمال و رفتار آنها توسط رسانه‌ها کنترل می‌شود و سریع کنار زده می‌شوند.

مهمترین مؤلفه آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها، روزنامه‌ها و... هستند. آزادی این رسانه‌ها موجب کنترل پذیر شدن نهادهای دولتی توسط مردم می‌شود. لذا آزادی رسانه‌ها نقش بسیار مؤثری در کاهش فساد دولتی دارد.

روش کسب آزادی بیان در جوامع : آزادی یک نیاز انسانی است. انسانی می‌تواند توسعه و رشد تولیدات را در جامعه افزایش دهد که از آزادی‌های کافی بر خوردار باشد. در ضمن آزادی بیان باید بتواند، فساد دولتی را به حداقل برساند، اجرای این دو اصل باعث افزایش تولید و توسعه اقتصادی در جامعه می‌شود.

ولی گاهی آزادی بیشتر موجب کاهش تولیدات و ایجاد خسارت به دیگران می شود. در اینجا آزادی را نمی توان از بین برد، بلکه برای آن مکان مناسبی تعریف کرد. مثلاً انسان آزاد نیاز دارد که با صدای بلند فریاد بکشد. فریاد کشیدن در یک کتابخانه موجب بهم خوردن آرامش فکر دیگران و تحمیل ضرر و زیان می شود. در اینجا، فرد آزاد نیست که فریاد بکشد. ممنوعیت فریاد کشیدن نمی تواند بعنوان یک قانون در همه جا مطرح شود. چون جامعه برای فریاد کشیدن انسانها باید مکانی را مهیا کند. محیط باز و یا در کنار دریا می تواند برای فریاد کشیدن مناسب باشد. لذا انسانی که می خواهد فریاد بکشد، این آزادی را در محیط مناسبش انجام می دهد.

پس جوامع نباید به دنبال ممنوعیت آزادی ها باشند، بلکه برای آزادی هامکان خاصی تعریف کنند. تعیین چارچوب خاص برای آزادی ها با توجه به مصلحت بین فرد و اجتماع، تعیین و تکلیف می شود.

تعیین چارچوب برای آزادی هم باید هدفی داشته باشد. شاخص ترین هدف برای آزادی، افزایش تولید در جامعه و توسعه اقتصادی است. به عبارت دیگر اگر گسترش چارچوب یک آزادی موجب افزایش تولید شود. پس چارچوب آن آزادی گسترش می یابد. و یا اینکه ممکن است گسترش یک آزادی موجب کاهش تولید شود در این صورت چارچوب آن آزادی محدود تر می شود.

در این الگو، کلیه آزادیهای مورد نیاز انسانها وجود دارد. هیچ آزادی حذف نمی شود. بلکه آزادی ها در چارچوب خاصی انجام می گیرد. تا تولید و خدمات جامعه افزایش یابد و توسعه اقتصادی محقق گردد.

هدف از آزادیهاافزایش تولید و رفاه اجتماعی است. در ضمن هر گونه آزادی که موجب، خسارت به دیگران و کاهش رشد تولید شود، محدود می گردد. انواع آزادی افراد که منجر به قتل و صدمه مالی و جانی به دیگران می شود، محدود می شود.

اگر آزادی موجب، ضرر و زیان و صدمه مالی و جانی به دیگران شود، آن آزادی ممنوع نمی شود، بلکه برای آن آزادی چارچوبی تدوین می شود که آن آزادی موجب ضرر و زیان و صدمه مالی و جانی به دیگران نشود. آزادی باید هدف داشته باشد. اگر برای آزادی هدف و چارچوب تعریف نشود، نشر آزادی منجر به هرج و مرج می شود. این قضیه محدود به آزادی نیست بلکه هر موضوعی بدون چارچوب و هدف، مشکلات زیادی برای کشور بوجود می آورد.

با این مقدمه مردم هر کشور برای بدست آوردن آزادی چه کاری باید انجام دهند؟ چرا بعضی از کشورها با وجود انقلابات نتوانسته اند آزادی بیان را در کشور خود نهادهند؟

اگر برای سؤال دوم پاسخی یافت شود، می توان سؤال اول را هم پاسخ داد. پاسخ سؤال دوم این است که بطور طبیعی آزادی بیان موجب هرج و مرج می شود. مگر اینکه عقلای قوم برای آن آزادی چارچوبی تدوین کنند. چون اولین مشکل هر کشور، مدیریت حاکم بر آن است. بطور معمولکسانی که مدیریت کشور را بدست می گیرند، قدرتمند تر می شوند، افراد قدرتمند هم سعی می کند، منابع مالی بیشتری برای افزایش

هر چه بیشتر قدرت خود کسب کنند. پس بطور طبیعی هر مدیر دولتی سعی در جذب منابع مالی از دولت به نفع خود می کند. معمولاً مدیران دولتی جذب منابع مالی دولت را حق خود می دانند، در صورتیکه مردم منابع دولتی را متعلق به عموم مردم می دانند.

حال اگر آزادی بیان در جامعه وجود داشته باشد، اولین مطالب عنوان شده از طرف مردم میزان حق و حقوق مدیران دولتی است. مردم حق و حقوق مدیران دولتی را مانند خودشان فرض می کنند. در صورتیکه مدیران دولتی حق و حقوق خودشان را بیش از آن مقداری که مردم فرض می کنند، در نظر می گیرند.

در اینجا اولین مطلبی که از طرف مردم عنوان می شود، چسباندن، عنوان دزدی، اختلاس، اموال باد آورده، حقوق نجومی و ... به مدیران دولتی است. از طرف مدیران دولتی هم مطالبی مانند، تهمت، تشویش اذهان عمومی، نقض امنیت عمومی، خیانت به کشور، اراذل و اوباش وابسته به بیگانگان و به مردم نسبت داده می شود.

اگر درگیری بین مردم و مدیران جامعه ادامه یابد، امنیت فیزیکی و روانی در جامعه کاهش می یابد. وضعیت جنگ و درگیری بین مردم و مدیران جامعه، به ضرر همه افراد جامعه تمام می شود. چون در این حالت هم مردم و هم مدیران ضرر می کنند. مدیران دیگر نمی توانند، منافعی که برای خود در نظر گرفته اند، ایفا کنند و مردم هم با هرج و مرج مواجه می شوند که نمی توانند از مال و جان خود دفاع کنند. لذا این وضعیت نا پایدار است. هر جوری شده این وضعیت باید خاتمه یابد.

گاهی فشارهای مردمی افزایش می یابد و مدیران مجبور به ترک قدرت می شوند.

مردم تصور می کنند اگر این گروه از مدیران رفتند و گروه دیگری بر سرکار آمدند، وضعیت بهتر می شود. در صورتیکه طبیعت هر انسانی، اقتضا می کند، وقتی مدیریت جامعه را بدست گرفت، سعی در تثبیت و افزایش قدرت و ثروت خود، داشته باشد. با این پیش فرض، مدیر جدید هم مانند مدیر قبلی خواهد بود. یعنی او هم سعی در جذب منابع دولتی برای خود می کند. مدیر جدید هم مانند مدیر قبلی این دریافتی را حق و حقوق طبیعی خود می داند. مدیر جدید هم بجای اینکه منابع کشور را صرف توسعه اقتصادی و پیشرفت کشور کند، آنرا به نفع خود مصادره می کند. لذا دیده شده که انقلاب مردمی در کشورهای مختلف، نتیجه محسوسی برای مردم نداشته و توسعه اقتصادی در جامعه ایجاد نشده است.

اگر مردم به دلایل مختلف نتوانند، فشارهای لازمه را برای تغییر مدیران وارد کنند در اینصورت دولت ها یا بطرف دیکتاتوری خودکامه متمایل می شود و یا حکومت در اختیار باندهای قدرت قرار می گیرد.

اگر دولتهای دیکتاتور و یا جمهوری در اختیار باندهای قدرت قرار گیرد، راحت ترین گزینه، حذف آزادی بیان در کشور است. دیکتاتورها و باندهای قدرت، تأسیس و راه اندازی رسانه ها را محدود، مطالب عنوان شده در رسانه ها را کنترل می کنند، لذا فضای خفقان آوری بر جامعه حاکم می شود.

حذف آزادی بیان و ایجاد فضای خفقان، بستن رسانه ها، کنترل های بی و حد و حصر دولت بر رسانه ها موجب افزایش فساد دولتی، عقب ماندگی و شورش های اجتماعی و در نهایت عدم توسعه می شود.

لذا مشاهده شده مردم در کشور های جهان سوم همیشه در یک دور باطل انقلابات و شورش های مردمی قرار می گیرند. شورش های مردمی، انقلابات، اختلاس ها، حقوق های نجومی و باعث می شود، کشور در یک بحران فزاینده فرو رود. ورود هر کشور به بحران فزاینده موجب می شود کشور هیچ گاه پیشرفتی نداشته باشد. نمونه آن کشور سومالی است که در بحران فزاینده ای فرو رفته و هیچ امیدی برای برون رفت از آن قابل تصور نیست.

در نتیجه اگر کشوری به دنبال توسعه اقتصادی و پیشرفت است، به هیچ وجه نباید به دنبال انقلاب و شورش باشند. ایجاد شورش در هر سطحی به زیان جامعه تمامی می شود. چون باعث می شود، دولت نتواند به درستی کار خود را انجام دهد، در ضمن کشورهای خارجی که معمولاً بر سر منابعی، رقیب کشور هستند، کل منافع بین المللی کشور را به نفع خود مصادره کنند. به عبارت دیگر ایجاد شورش نه تنها موجب ضرر و زیان های زیادی برای کشور می شود. بلکه ممکن است کشور را به ورطه بحران های فزاینده هدایت کند که اصلاً به نفع کشور نیست.

لذا آزادی بیانی که بتواند توسعه و پیشرفت را به دنبال داشته باشد، دارای اصولی است و این آزادی باید یکسری محدودیت ها و قیودی را بپذیرد، اگر مردمی می خواهند از شر حکومت های دیکتاتوری رها شوند و آزادی بیانی که موجب پیشرفت اقتصادی می شود در جامعه خود نهادینه کنند، چاره ای ندارند جز اینکه شش اصل آزادی بیان را اجرا کنند. این شش اصل به شرح زیر است.

اصل اول آزادی بیان: هیچ گاه آزادی بیان نباید به شورش و گلوله منجر شود. چون هیچ گاه توسعه اقتصادی از گلوله تفنگی خارج نمی شود. شورش ها و انقلابات موجب عقب افتادگی کشور می شود. هیچ کشوری نباید هوس انقلاب و شورش را به ذهن خود راه دهد. تفنگ فقط یک جا می تواند مورد استفاده قرار گیرد، آن هم اجرای قانون است. مردم هر جامعه ای از افراد تفنگ بدستش باید بخواهد که قانون را اجرا کند. همین و بس. هیچ کس حق ندارد با افراد تفنگ بدست جامعه درگیر شود. نه بصورت فیزیکی نه بصورت کلامی و نه بصورت رسانه ای. روی این موضوع در رسانه ها باید، بر اجرای قانون پافشاری شود و از افراد تفنگ بدست خواسته شود که قانون را بدرستی اجرا کنند.

شاید گفته شود، تفنگ بدستان، طرفدار حکومت و مجری قوانین حکومتی هستند، لذا اگر بخواهیم قانون را اجرا کنند، وضعیت بدتر می شود.

پاسخ این است که شاید در کوتاه مدت اینگونه باشد. ولی باید بین فرماندهان و افراد عادی نظامیان تفاوت قائل شد. یک نظامی اگر فرمانده نباشد، بطور معمول سعی می کند، قانونی را اجرا کنند که منافع مردم در آن لحاظ شده باشد. ولی فرماندهان ممکن است طرفدار مدیران حکومتی باشند. ولی به احتمال زیاد ممکن است، فرماندهان نظامی هم مانند، بقیه نظامیان طرفدار منافع ملی باشند و از هر مدیر حکومتی که در

اختلاس و حقوق نجومی و... دخالت دارد، دفاع نکنند. با احتمال قریب به یقین کلیه نظامیان کشورهای مختلف، حتی نظامیان در اختیار دیکتاتورها هم به منافع ملی فکر می کنند. لذا اگر در جایی موضوع منافع ملی باشد به آن کمک می کنند. البته این موضوع یک شرط دارد. عمده ترین شرط این است که مردم با نظامیان درگیر نشوند و نظامیان احتمال درگیری در جامعه را ندهند.

چون وقتی مردم با نظامیان درگیر می شوند، نظامیان سعی می کنند از خود دفاع کنند، و پیروزی در جنگ و درگیری با کسی است که ابزار قدرتمندی دارد. ولی وقتی مردم با آنها درگیر نشوند، ولی منافع ملی را از حکومت در خواست کنند، در آن صورت، به احتمال زیاد آنها هم با مردم همراه و همدل می شوند. مانند انقلاب مصر که نظامیان طرفدار مردم شدند.

در ضمن نظامیان یک وظیفه ذاتی دارند، وظیفه ذاتی آنها ایجاد امنیت است. در بیان خواسته ها و آزادی بیان نباید به وظیفه ذاتی نظامیان خدشه ای وارد شود. چون اگر امنیت در جامعه خدشه دار شود، به نفع هیچ کس نیست. همه متضرر می شوند. لذا مردم همه باید در گفتار و رسانه ها، به نظامیان کمک کنند که امنیت در جامعه بصورت حداکثری برقرار شود.

اصل دوم آزادی بیان : در همه حکومت های غیر توسعه ای مانند حکومت های دیکتاتوری و یا جمهوریهای در اختیار باندهای قدرت، مشکل اصلی، نامناسب بودن قانون برای توسعه است. لذا آزادی بیان مردم باید با هدف تغییر و اصلاح قانون انجام گیرد. مردم باید درخواست کننده باشند و بر درخواست خود پافشاری کنند. مردم باید بطور شفاف بگویند چه قانونی باید اجرا شود. متأسفانه در بیشتر مواقع مردم نمی گویند که چه چیزی می خواهند. بلکه می گویند چه چیزهایی نمی خواهند. اگر مردم بگویند چه چیزهایی نمی خواهند. در این صورت، یک فرد چماق بدست و گردن کلفت به قسمت مدیریت منتقل می شود. این فرد با چماق خود، آن چیزی را که مردم نمی خواهند را از بین می برد. ولی اگر مردم بگویند که چه چیزی می خواهند. در آن صورت، فردی به قسمت مدیریت منتقل می شود که می تواند کاری انجام دهد. لذا مدیریت کشور در اختیار یک فرد مدیر توانمند قرار می گیرد که می تواند آن خواسته را انجام دهد.

لذا مردم همیشه باید در خواست کننده باشند و بطور صریح بگویند که چه چیزهایی می خواهند. وقتی مردم بر خواسته های خود اصرار ورزند. افرادی که در مدیریت قرار دارند، یا می توانند خواسته ها را انجام دهند. در اینصورت مردم به خواسته خود رسیده اند و اگر نتوانند آن کار را انجام دهند. مدیریت خودبخود عوض می شود و مدیریت در دست افرادی قرار می گیرد که بتوانند آن خواسته را انجام دهند.

اصل سوم آزادی بیان: اولین قانونی که باید مردم درخواست کنند و بر اجرای آن پافشاری کنند، قانون میزان حقوق و دریافتی مدیران مختلف است. مردم باید از مسئولین خود بخواهند، میزان حقوق و دریافتی مدیران مختلف را بطور قانونی تصویب و آنرا به اطلاع عموم برسانند.

اصل چهارم آزادی بیان: دومین قانون درخواستی مردم، شفافیت مدیران دولتی است. به عبارت دیگر مدیران دولتی باید دریافتی و هزینه های زندگی خود را بصورت شفاف به اطلاع مردم برسانند. در اینصورت مردم قادر خواهند بود، میزان دریافتی قانونی و غیر قانونی مدیران را تشخیص دهند. اگر مدیران هر کشوری این دو اصل را بپذیرند، آن مدیران می توانند به فکر توسعه و پیشرفت مردم باشند. ولی اگر مدیران جامعه میزان حقوق خود را بصورت قانونی به اطلاع مردم نرسانند و در ضمن درآمد و هزینه خود را بصورت شفاف به مردم گزارش نکنند. از توسعه اقتصادی و پیشرفت خبری نخواهد بود.

اصل پنجم آزادی بیان: رسانه ها و مردم، باید خواسته های خود را بگونه ای عنوان کنند که همیشه در پشت میز قانون روی صندلی قاضی و دادستان بنشینند. به عبارت دیگر آزادی بیان باید بر انجام قانون پافشاری کنند. و هیچ گاه نباید خواسته های خود را بگونه ای عنوان کنند که در مقابل میز قانون و روی صندلی متهم قرار گیرند.

اصل ششم آزادی بیان: کسی باید مدیریت جامعه را بدست گیرد که برنامه ای برای توسعه اقتصادی داشته باشد. در ضمن در ابتدای کار برنامه خود را به اطلاع مردم رسانده باشد و قانون و برنامه های اجرایی مدیران او نقد و بررسی شده باشد.

جمع بندی: اگر مردم کشوری این شش اصل را اجرا کنند، هر نوع حکومتی که داشته باشند، گامی بطرف جلو برداشته اند. فرض کنیم یک حکومت دیکتاتوری پادشاهی مطلق وجود دارد. وقتی این شش اصل در آزادی بیان اجرا شود. این حکومت به یک حکومت مشروطه تبدیل می شود. اگر حکومت جمهوری در اختیار باندهای قدرت باشد، به یک جمهوری مردمی تبدیل می شود. با این روش هر دولتی به یک دولت توسعه خواه تبدیل می شود.

در انتها برای اینکه شش اصل در آزادی بیان به درستی اجرا شود، پیشنهاد می شود: برای نقد عملکرد مسئولین دولتی، مکان و چارچوب خاصی قائل شوند. یکی از مکانهای نقد عملکرد دولت، احزاب و رسانه ها هستند. هر فردی که نسبت به عملکرد مسئولی انتقاد دارد و یا اینکه فساد دولتی را مشاهده کرده است، به احزاب مراجعه می کند. در احزاب معمولاً افراد مختلفی جمع شده اند. آنها با شنیدن مطالب، سعی می کنند، این مطالب را بگونه ای که شش اصل فوق رعایت شود اجرا کنند. از این طریق کلیه نقد ها و اطلاعات در جامعه پخش می شود و امنیت در جامعه هم کاهش نمی یابد.

اگر کشوری یا جامعه ای بخواهد آزادی بیان خود را حفظ کند چاره ای جز، تشکیل احزاب قدرتمند و رسانه های قوی ندارد.

مهمترین نشانه وجود آزادی بیان، احزاب قدرتمند، رسانه های قوی و کاهش فساد دولتی است.

در هر جامعه ای که فساد دولتی کم باشد، معلوم است که مردم آزادی بیان دارند، احزاب قدرتمند هستند و رسانه ها قوی هستند.

شاخص آزادی بیان با شاخص شفافیت و فساد دولتی بصورت معکوس حرکت می کند. در جایی که فساد دولتی زیاد باشد، رسانه ها ضعیف و بی هویتو مردم از ابتدایی ترین حق آزادی بیان محروم هستند. وقتی در جامعه خفقان حاکم باشد، مدیران دولتی به راحتی بودجه عمومی کشور را به نفع خود مصادره می کنند.

نظر اسلام در مورد آزادی بیان

آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد، که با بررسی محتوا و دلالت آنها و با مراجعه به تفاسیر مختلف، اهتمام قرآن به آزادی بیان در جامعه روشن می گردد. در اینجا به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

در سوره زمر آیات ۱۷ و ۱۸ قرآن کریم می فرماید:

«...فَبَشِّرْ عِبَادَ ؛ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ». خداوند متعال با بشارت به کسانی که نظریات مختلف را می شنوند و پس از بررسی، بهترین آنها را انتخاب می کنند و همچنین با کنایه زدن از اینان به «أُولُوا الْأَلْبَابِ» و اینکه اهل هدایت هستند، مهر تأییدی بر این روش نهاده است. استماع اقوال مختلف و پیروی از بهترین آنها قطعاً بدون بیان این نظرات از ناحیه افراد مختلف با دیدگاه های متفاوت امکان پذیر نیست و این امر وقتی میسر است که افراد جامعه، دارای آزادی بیان بوده و فضایی امن برای ابراز عقاید آنان ایجاد شده باشد. در غیر این صورت این روش که از دیدگاه قرآن کریم ممدوح است، متروک باقی خواهد ماند. در سوره آل عمران آیه ۶۴ آیه دیگر می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»

مخاطب خداوند متعال در این آیه شریفه اهل کتاب هستند که با عبارت «تعالوا» از آنان دعوت نموده تا با مسلمین با بیان نقطه نظرات خود به وجه مشترکی دست یابند. پس قرآن در صدد ایجاد فضایی آزاد و امن در جامعه اسلامی، برای اظهار نظر مخالفین عقاید الهی برآمده و البته روشن است که همه سخنان اهل کتاب، حق نیست، ولی قرآن با دعوت از ایشان به آنها اجازه داده برای رسیدن به نقاط مشترک در اندیشه ها و عقایدشان با مسلمین به بیان افکارشان پردازند. واضح است «كَلِمَةٍ سَوَاءٍ» وقتی محقق می گردد که هر دو گروه آزادانه سخنان یکدیگر را بشنوند و احساس ناامنی نکنند.

خداوند در یک آیه قرآن به پیامبر(ص) و مسلمین دستور می دهد تا با هم مشورت کنند، همچون آیه ۱۵۶ سوره آل عمران که می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». همچنین آیه ۳۸ سوره شوری که دستور به شورا داده است.

«... وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...».

غرض از مشورت در یک مسأله، آن است که شخص، با استفاده از تجارب و افکار دیگران، با بررسی تمام جوانب یک امر، بهترین گزینه را انتخاب نماید. بنابراین بر اساس غرض و حقیقت استشاره باید افراد در بیان نظراتشان آزاد باشند و گرنه در صورتی که خود را مثلاً ملزم به بیان نظرات همسو با مشورت شونده بدانند، غرضی را که قرآن از مشورت بر آن تأکید نموده است حاصل نمی گردد.

قرآن کریم با امر به مشورت پیامبر با مسلمین، پدیده آزادی بیان را تأیید و با اهتمام بر آنچه که در سوره شوری آیه ۳۸ فرموده «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» آنرا به عنوان یک نهاد مدنی جامعه اسلامی معرفی و تحسین نموده است.

قرآن کریم، معجزه الهی است و در آیات متعددی به تحدی پرداخته از جمله آیه ۸۸ سوره اسراء که می فرماید:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

و چون اجزاء آن نیز همچون مجموعه اش معجزه است این تحدی را نسبت به سوره نیز جاری دانسته و فرموده :

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

و با این هدف، خداوند متعال، همه ی غیر خدا را به آوردن مثل قرآن، دعوت نموده و فراخوان عمومی کرده است. با توجه به اینکه قرآن کریم افکار عمومی انسان های لجباز و شکاک را به مبارزه طلبیده، این درخواست رقابت در میدان کلام و بیان است، که البته در صورتی معنای واقعی رقابت خواهد داشت که رقیب در بیان خود از آزادی کامل برخوردار باشد؛ و گرنه منطقی نیست که به رقیب اجازه سخن گفتن نداد و از او درخواست مسابقه در میدان سخنوری نمود، چونان کسی که در میدان جنگ با وجود موانعی که برای دشمن ایجاد نموده ندای «هل من مبارز» سر داده و در صورت عدم استجابتش از ناحیه رقیب، ادعای پیروزی نماید، اینکه قرآن کریم فرموده «وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ» (یونس، ۳۸) به معنای آزاد گزاردن رقبای فرضی در میدان مبارزه است، تا هر چه می توانند یکدیگر را فراخوانده، کمک و پشتیبانی نمایند و در این حال است که نتوانستند مانند قرآن بیاورند، پیروز مطلق تحدی و مبارزه طلبی قرآن کریم خواهد بود.

انحراف از آزادی بیان

در جوامع اسلامی اتفاقات زیادی رخ می دهد تا آزادی بیان شکل نگیرد.

برای روشن شدن مطلب فوق به یک طنز تلخ تاریخی اشاره می کنم. هر چند مطلب بصورت طنز است و لی یک واقعیت تلخ است. در اوایل انقلاب اسلامی ایران گفته شد، دانشجویان در محوطه دانشگاه، آزادند عقاید و نظرات خودشان را بیان کنند. با اعلام این مطلب، عده ای گشتند چند تا سنگ یا پاره آجر پیدا کردند و شیشه های دانشگاه را شکستند.

یا وقتی که با هم بحث می کردند. در پایان بحث نمی توانستند نظرات طرف مقابل را بپذیرند. لذا با لنگه کفش به جان هم می افتادند.

نمونه دیگر تاریخی این است که در انقلاب مشروطه ایرانیان، روزنامه ها آزاد شدند تا هر چه دلشان می خواهد بنویسند. بیشترین مطالب این روزنامه ها به فحش هایی اختصاص می یافت که گروه های مختلف به یکدیگر می دادند.

در روزنامه ها انواع و اقسام تهمت و افتراء و دروغ هایی را به یکدیگر نسبت می دادند. بیشتر مواقع روزنامه ها با انتشار بعضی از مطالب سعی می کنند، در جامعه آشوب و درگیری ایجاد کنند. لذا ایجاد فضای آزادی بیان در ابتدای کار بجای اینکه موجب اعتلای افکار و عقاید جامعه شود، موجب هرج و مرج می شود.

ولی هر جامعه ای که بخواهد پیشرفت کند، باید این فضای آزادی بیان را در خود نهادینه کند هر چند که در ابتدا ممکن است، این امر موجب ضرر و زیان هایی به جامعه شود. به عبارت دیگر ضرر و زیان های ناشی از فضای آزادی بیان در ابتدای خود نباید موجب محدودیت در فضای آزادی بیان شود.

از همه مهمتر نقد و انتقاد مسئولین دولتی موجب برآشفته گی بعضی از مسئولین دولتی می شود. این موضوع باعث می شود، دولت سعی در محدودیت آزادی بیان داشته باشد.

علاوه بر مطلب فوق ، که بطور طبیعی در هر کشوری چه مسلمان و چه غیر مسلمان، مشکل آفرین است. یک عامل انحرافی به نام کفر گویی و ارتداد در میان مسلمانان باعث تشدید محدودیت آزادی بیان در میان مسلمان شده است.

در صدر اسلام، حکومت پیامبر اکرم (ص)، صحابه و حضرت علی (ع) تأکید زیادی بر نقد و انتقاد از حاکمیت داشتند. ولی حکومت های بعد از حضرت علی (ع) اعتقادی به آزادی بیان و نقد و انتقاد از حکومت نداشتند. لذا حکومت های بعدی اگر کسی حرفی می زد، سریع او را به کفر گویی و ارتداد متهم می کردند و با او برخورد خشنی می کردند. لذا فرهنگ آزادی بیان بعد از شهادت حضرت علی (ع) کاملاً از بین رفت.

در حال حاضر کلیه کشورهای اسلامی بصورت دیکتاتوری اداره می شود که دیکتاتورها معمولاً میانه خوبی با آزادی بیان و فضای نقد و انتقاد ندارند.

حکومت طالبان در افغانستان، کلیه رسانه ها از جمله تلویزیون را حرام اعلام کرد. یعنی رسانه ای که می توانست، مکانی برای تضارب افکار و آزادی بیان باشد، حرام و بسته شد. حکومت داعش هم، تنها از پیروان خود اطاعت از خلیفه را می خواهند. مردم باید دستورات خلیفه را مبنی بر عملیات انتحاری اجرا کنند.

بطور کلی انجام عملیات انتحاری نشانگر عدم وجود فضای آزادی بیان و امر به معروف و نهی از منکر است.

وضعیت آزادی بیان در ایران

هر چند در قانون اساسی به آزادی بیان تصریح شده است ولی در عمل انحراف بزرگی رخ داده است. بطوریکه کارکرد آزادی بیان بسیار محدود شده است. مهمترین کارکرد آزادی بیان پایین آمدن جرم و فساد در جامعه است. ولی این آزادی در رسانه های وابسته به دولت خیلی کم رنگ است ولی با توجه به گسترش رسانه های جمعی و اجتماعی، آزادی بیان نسبی وجود دارد. ولی این آزادی بیان باعث کاهش تخلفات در دولت اعم از حقوق های نجومی و اختلاس ها نشده است.

در این رابطه گاهی عملکرد قوه قضائیه بگونه ای است که باعث تشویق و ترغیب جرم و فساد می شود. بطور مثال : حداقل ۴ بار سردبیر روزنامه کیهان بدلیل اعتراض به مفاصد اقتصادی در دولت دهم به دادگاه احضار شدند. ایشان به دادگاه رفتند و پاسخ گو بودند. مدارکی به دادگاه نشان دادند، باعث شد تا ایشان تبرئه شود. سؤال این است، اگر جرمی و فساد رخ داده است که روزنامه کیهان آنرا افشا کرده اند، پس قوه قضائیه باید مفسدین را باز خواست کند و آنها را بازداشت کند. ولی قوه قضائیه عملکردش بگونه دیگری بوده است. قوه قضائیه و دادگاه ها سر دبیر روزنامه را بازداشت و به دادگاه احضار کرده است. بعد از گذشت چندین سال هنوز مفسد اصلی برای خود در جامعه بصورت آزادانه به اعمال فساد و اختلاس خود مشغول است. دادگاه هیچ گاه نخواسته و یا نتوانسته است شخص مفسد را به دادگاه احضار کند. این موضوع یعنی قوه قضائیه هیچ استقلالی از خود ندارد.

موضوع بدتر این است که در همه دنیا وقتی افشاگری می شود، اول سراغ مفسد می روند و از او تحقیق می کنند و گزارش تکمیلی را به مردم ارائه می کنند. ممکن است خبرنگاری در مورد انجام یک مفسده حدسی بزند و حدس خود را هم بنویسد. متعاقب آن قوه قضائیه با همین حدس سراغ کسانی می رود که ممکن است مفسده را انجام داده باشند. تحقیق می کنند. اگر هیچ مشکلی نبود ، ابتدا به مردم می گویند که هیچ مشکلی نبوده ، سپس از رسانه مذکور و خبرنگار می خواهند که تکذیبیه را بصورت کامل پخش کند. وقتی یک روزنامه و یا یک رسانه دائم مطالب خود را تکذیب کند، روزنامه وجه و اعتبار خود را از دست می دهد. لذا از آن به بعد سعی می کند دیگر مطالب کذب ننویسد.

ولی در ایران، یک روزنامه نگار به نام حسین شریعتمداری از کسی مدرک داشته است. این مدرک را پخش می‌کند، آن فرد مفسد به دادگاه مراجعه می‌کند و ادعا می‌کند که آبرو حیثیتش از بین رفته و پامال شده است. و از خبرنگار به جرم تهمت و افترا شکایت می‌کند، قوه قضائیه هم خبرنگار را بازداشت می‌کند. آن فرد مفسد با کمال آزادی به دادگاه می‌رود و از خبرنگار می‌پرسد، این اطلاعات را از کجا آورده‌ای؟ لذا در دادگاه‌های ایران جای مفسد و مصلح عوض می‌شود. جای مدعی و پاسخ‌گو عوض می‌شود. اگر کسی مفسده‌ای را افشا کند باید پاسخ‌گو باشد. این موضوع یعنی فرو رفتن کشور در فساد سیستمی، این کار یعنی گسترش فساد که در آینده به هیچ وجه قابل اصلاح نیست. این فساد یعنی تورم دو رقمی، یعنی بیکاری جوانان، یعنی بی‌خان و مان شدن گروهی از مردم.

لذا مبارزه با مفاسد و آزادی بیان باید از قوه قضائیه شروع شود. اگر افشاگری انجام شد. ابتدا قوه قضائیه تحقیقات خود را انجام می‌دهد. اطلاعیه انجام تحقیقات در مورد افشاگری باید توسط همان رسانه و همان خبرنگار پخش شود. بعد از تحقیق هم باید نتایج تحقیق از طریق همان رسانه به گوش همه برسد.

اگر این اتفاق بیافتد دیگر هیچ رسانه‌ای یا روزنامه‌ای مطالب خلاف واقع پخش نمی‌کند. چون مجبور می‌شود بعد از آن در همان روزنامه عذرخواهی کند. این کار موجب از دست رفتن مخاطبین روزنامه و رسانه و بی‌اعتباری خبرنگار می‌شود.

ولی دستگیری خبرنگار و محدودیت رسانه‌ها موجب گسترش فساد سیستمی می‌شود.

پیشنهادهای

الف: مردم یک جامعه برای گسترش آزادی بیان، باید بر خواسته‌های خود تأکید و پافشاری کنند. از این طریق مدیران تعویضی در هر حکومتی کارآمدتر از مدیر قبلی می‌شود.

ب: اگر مردم بر نخواستن‌های خود تأکید، این نخواستن‌ها باعث می‌شود، مدیر تعویضی بدتر از مدیر قبلی باشد. چون در نخواستن‌ها فقط چماق بدستان در مدیریت قرار می‌گیرند.

ج- مهمترین خواسته‌های مردم باید، روشن شدن دریافتی مدیران و قانونی شدن دریافتی باشد. در ضمن دریافتی مدیران باید بصورت شفاف به سمع و نظر مردم برسد.

د- از دستگیری و بستن روزنامه‌ها و رسانه‌ها بشدت پرهیز شود. دستگیری روزنامه‌نگران و صاحبان رسانه‌ها باعث فساد سیستمی در کشور می‌شود. اگر رسانه‌ای مطلب به دروغ هم گفته باشد. باید دروغگویی او را اثبات و آن رسانه را مجبور به عذرخواهی نمود.

۶. باور حفاظت از محیط زیست

باور حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی این است که انسان ها باید بصورت یک فرهنگ بپذیرند که محیط زیست را نباید تخریب کنند. چون تخریب محیط زیست موجب بروز بیماریهای مختلف می شود. قطع درختان جنگلی، آتش زدن جنگلها موجب از بین رفتن پوشش گیاهی می شود. این اقدامات میزان بارندگی ها را کاهش می دهد. کاهش بارندگی، اقلیم کشورها را برای سکونت نامساعد می کند. گرم شدن زمین باعث رخ دادن حوادث گوناگونی مانند: بروز خشکسالی، قحطی، بحران آب شرب و کشاورزی، از بین رفتن جنگلها و مزارع، نابودی گونه های گیاهی و جانوری، جاری شدن سیل، سقوط بهمن و می شود. برای اینکه این حوادث کمتر در اطراف زندگی انسانی رخ دهد، انسانها باید باور داشته باشند از تخریب محیط زیست جلوگیری کند.

حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی باید به فرهنگ جامعه اضافه شود، بطوریکه تک تک افراد خود را مسئول حفاظت از محیط زندگی شان بدانند. باور عمومی به حفاظت از محیط زیست، تا آنجا باید در اعتقاد و باور مردم رسوخ کرده باشد که همگی خود را پلیس یا نگهبان منابع طبیعی بدانند. اگر مردم جایی که پلیس و نگهبان باشد، محیط زیست را تخریب نکنند ولی اگر در جایی تنها باشند، محیط زیست را تخریب کنند. و یا اینکه وقتی وارد جنگل می شوند، آتش روشن کنند و جنگل را آتش بزنند. این اتفاق نشان می دهد، حاکمیت فرهنگی و باور علمی برای محیط زیست پدید نیآمده است. حاکمیت نگرش فرهنگی زمانی رخ می دهد که فرد چه در تنهایی و چه در جمع خود را مسئول حفاظت از محیط زیست اطراف خود بداند.

اگر مردم فکر کنند، وقوع سیلاب شیوع حصه و وبا، سقوط بهمن و دیگر حوادث، یک بلای آسمانی است که بشر برای جلوگیری از آن کاری نمی تواند بکند. این انسان از نگرش توسعه ای به دور مانده است. این انسانها خرافی هستند. جامعه ای که خرافی باشد، هیچ گاه نمی تواند خلاقیت و پیشرفت داشته باشد.

باور فرهنگی به حفظ منابع طبیعی یکی از مهمترین پارامترهای توسعه است. توسعه با رشد متوازن رخ می دهد. منابع طبیعی در حالت عادی یک توازن در محیط زیست ایجاد کرده است. اگر این منابع تخریب شوند، توازن محیطی از بین می رود، لذا توسعه رخ نخواهد داد. فرهنگ مناسب برای توسعه توجه به طبیعت از بعد کیفی آن است. ارزش درختان به میوه و الواری که از آن به دست می آید نیست. بلکه ارزشهای دیگری نیز به انسانها ارائه می کنند. مانند آرامشی که برای روح و روان انسان، تأثیری که روی احساسات، خلق آثار هنری و سایر منافع معنوی که برای جامعه بشری دارد. اگر این اعتقاد در جامعه به فرهنگ تبدیل شود، انسان ها نسبت به تمام جلوه های طبیعت به دیده احترام می نگرند و در محافظت از این نعمت خدادادی نهایت سعی و تلاش خود را به کار خواهند برد.

از طرف دیگر تخریب محیط زیست، موجب شیوع انواع بیماریها می شود، که جامعه برای درمان این بیماریها، هزینه های سرسام آوری باید بپردازد. گسترش بیماریها، امید به زندگی افراد یک جامعه را کاهش می دهد. کاهش امید به زندگی باعث فعالیت کمتر افراد می شود. اگر فردی در منطقه ای زندگی کند که محیط زیست تخریب نشده باشد، این فرد قادر است تا سن ۸۰ سالگی در عرصه های اقتصادی فعال باشد. ولی همین فرد در محیط زیست تخریب شده، نمی تواند تا سن ۵۰ سالگی در عرصه های اقتصادی فعال باشد. فعالیت پایین انسانها، توسعه اقتصادی را با مشکل مواجهه می سازد.

به عنوان مثال: بسیاری از بیماریهای شایع، ناشی از آلودگی محیط زیست است. امراضی مانند حصه، وبا، هپاتیت، انواع و اقسام سرطان ها و غیره، ناشی از آلودگی های آباست. نقص عضوها، انواع سرطان ها و بیماری های پوستی ناشی از آلودگی های محیطی است که اثرات زیانبار آن صدها هزار سال باقی خواهد ماند.

اسلام و حفاظت از محیط زیست

نظر اسلام در مورد آباد کردن زمین و پایداری محیط زیست در قرآن اینگونه آمده است: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ» یعنی خداوند شما را در زمین خلق کرد و شما را به عمارت و آباد کردن زمین گماشت. در این رابطه پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «ان قامت علی احدکم القیامه و فی یده فسیله فلیغرسها»، یعنی اگر قیامت برپا شود و در دست نهالی باشد باید آن را بکارد.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» یعنی ما هر چیز را به اندازه خلق کردیم. پس هر چیز مقدار و حدودی دارد و بایستی بطور صحیح و درست بهره برداری شود تا نابود و منهدم نگردد. چرا که این ثروتهای طبیعی فقط به یک نسل تعلق ندارد. بلکه این اندوخته ها به نسلهای بعدی نیز تعلق دارند.

از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است که حضرت فرمود: «تحفظو من الارض فانها امکم» یعنی از زمین حفاظت کنند به درستی که آن مادر شماست. اسلام برای نظافت و بهداشت اهمیت فوق العاده ای قائل است و آن را از نشانه های ایمان می داند.

حفاظت محیط زیست در ایران

علیرغم تأکید قانون اساسی و امام خمینی (ره) مبنی بر حفاظت محیط زیست، بزرگترین تخلفات زیست محیطی در حال وقوع است. این تخلفات بگونه ای است که باعث تغییر اقلیم ایران و خشک شدن تدریجی کشور ایران شده است. بی توجهی به محیط زیست باعث کاهش بارندگی و کمبود آب در کشور می شود. این عوامل باعث غیر قابل سکونت شدن کشور ایران می شود.

عوامل بارندگی در ایران: کشور ایران مابین ۲۵ تا ۴۰ درجه عرض شمالی و ۴۴ تا ۶۳ درجه طول شرقی واقع شده است. اگر سرزمین ایران فاقد ارتفاعات بلند بود و همچنین در مسیر ورود بادهای مرطوب غربی قرار نمی گرفت شرایط خشکی با تفاوت اندک، مشابه آنچه در سرزمین های مجاور دیده می شود، در سرتاسر ایران حاکمیت می یافت. یعنی آب و هوایی مانند اردن، مصر لیبی و عربستان داشت. پس سرزمین ایران در کمربند خشک جهان قرار دارد. ولی دو عامل ارتفاعات و قرار گرفتن در مسیر بادهای مرطوب غربی باعث شده تا متوسط بارش سالانه کشور ۲۵۰ میلی متر و کمتر از یک سوم متوسط بارش سالانه کره زمین یعنی ۸۶۰ میلی متر باشد. در داخل کشور هم مناطق مختلف آن به واسطه موقعیت جغرافیایی خاص خود دارای ویژگی های بارشی متفاوتی می باشند. به طوری که هر چه از مناطق شمالی و غربی کشور به طرف مناطق جنوبی و شرقی پیش برویم: الف- از میزان بارش کاسته می شود. ب- وقوع بارش با تأخیر صورت می گیرد. ج- نوسانات بارش بیشتر می شود. د- بارش ها بیشتر به صورت رگباری و حجم عظیمی از آنها در زمان کوتاهی از سال می بارد.

سرزمین ایران در مجموع سرزمین نسبتاً بلند و ناهمواری است که، در مفهوم پیکر شناسی «فلات ایران» نام دارد. این فلات ارتباط طبیعی فلات آناتولی در شمال غربی با فلات پامیر در شمال شرقی را فراهم ساخته و ارتفاع متوسط آن حدود ۱۲۵۰ متر است. پست ترین نقطه آن در دشت لوت ۵۶ متر و بلندترین نقطه آن قله دماوند ۵۶۷۱ متر ارتفاع دارد. فلات ایران را حصارهای کوهستانی بلند از همه طرف احاطه کرده است. ارتفاع این کوهها در طول مسیر از ۲۵۰۰ متر بیشتر است و در روی آنها ارتفاع چند کوه از ۴۰۰۰ متر تجاوز میکند. حصارهای کوهستانی، واحد جغرافیایی مشخص و مستقلى در بخش داخلی این سرزمین به وجود آورده که دسترسی به آن تنها از طریق گردنه های صعب العبور و بعضی گلوگاه های طبیعی امکان پذیر است. ناهموری ها و پستی و بلندی های سرزمین ایران به عنوان یک سری از عوامل محلی و جغرافیایی نقش قاطع و تعیین کننده در پراکندگی عناصر آب و هوای از جمله عنصر بارش دارند. ناهمواری های اصلی ایران به دو طریق برآب و هوا و عناصر آن از جمله بارش اثر میگذارند: ۱- ناهمواریها به دلیل مرتفع بودن نسبت به سرزمینهای اطراف سبب تغییر بعضی از ویژگیهای هوا (کاهش دما) می گردند. ۲- به صورت سدی در مقابل حرکت توده های هوا (مرطوب از شمال، شمال غرب، غرب و جنوب غرب به داخل ایران) قرار می گیرند و سبب نا یکنواختی در پراکندگی مکانی عناصر آب و هوایی مانند بارش میشوند. با افزایش ارتفاع به دلیل کاهش دما (افزایش هر ۱۰۰۰ متر ارتفاع از سطح دریای آزاد دمای محیط حدود ۶ درجه سلسیوس کاهش می یابد) و رسیدن دما به نقطه شبنم میزان بارش افزایش می یابد، هر چند اثر ارتفاع بر افزایش بارش در مناطق مختلف کره زمین یک جور نیست. در مناطق حاره حداکثر بارش تا ارتفاع ۲۰۰۰ متری است و از آن پس در قله ها کاهش می یابد، چرا که در این مناطق لایه پایینی جو سر شار از رطوبت است ولی لایه میانی از نظر رطوبتی بسیار فقیر است. حرکات همرفتی به لایه پایینی جو محدود می شود. از این رو در نواحی حاره بارش تا ارتفاع ۱۰۰۰ تا ۱۹۰۰ متری افزایش و از آن پس رو به کاهش می گذارد، اما در مناطق برون حاره مقدار بارش تا قله کوه و تا ارتفاع ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ متری افزایش می یابد.

کشور ایران در مناطق برون حاره ای قرار دارد. لذا ارتفاعات نقش تعیین کننده ای در بارش دارد. ولی شکل کوه های ایران موجب شده تا بارش ها، نا همگون باشد. رشته کوه زاگرس از شمال غربی به جنوب شرقی ایران کشیده شده است. این رشته کوه همانند سدی جلوی ورود رطوبت به قسمت های داخلی کشور را می گیرند. بطوریکه شهرهای غربی در کوهستان زاگرس بارش بیشتری نسبت به شهرهای واقع در شرق کوه های زاگرس دارد. مثلاً بارش سالانه در شهر قصرشیرین با ارتفاع ۳۰۰ متر ۵۷۰ میلی متر است، ولی شهر قم واقع در دامنه شرقی زاگرس کمتر از ۲۱۹ میلی متر است.

ولی رشته کوه البرز در ایران کاملاً از غرب به طرف شرق ادامه دارد. این ارتفاعات باعث بارش در منطقه شمال ایران می شود. بارندگی در دامنه شمالی البرز بیشتر از دامنه جنوبی آن است. چون دامنه شمالی البرز در مجاورت دریای مازندران قرار دارد. این مجاورت باعث شده در مجموع بارندگی دامنه شمالی رشته کوه البرز بیشتر از دامنه جنوب آن باشد.

سایر عوامل بارندگی

پوشش گیاهی و جنگلی: علاوه بر ارتفاع و عبور بادهای مرطوب غربی عوامل دیگری هم موجب، کاهش و افزایش بارش می شود. در حدود ۲۰۰۰ سال پیش نواحی جنوبی دامنه البرز هم مانند دامنه شمالی آن سرسبز و جنگلی بوده است. در آن موقع در دامنه های جنوبی البرز هم دریا و دریاچه وجود داشته و هم کوه های دامنه جنوبی سرسبز و پوشش جنگلی داشته است. در ضمن شهرهای بزرگی هم در دامنه های جنوبی وجود داشته که هم اکنون امکان وجود چنین شهرهایی نیست. در نزدیکی شهر سمنان، یک شهر بزرگ به نام صد دروازه وجود داشته است. در همین سالها، دامنه جنوبی البرز پوشش جنگلی داشته است. پوشش جنگلی باعث افزایش بارش در کشور می شده. افزایش بارش در ناحیه جنوبی باعث پرآب شدن رودخانه ها و دریاچه های این استان شده بود. به تدریج درختان جنگلی از بین رفتند. بطوریکه در حال حاضر خبری از پوشش جنگلی در این مناطق نیست. در نتیجه بارندگی هم کاهش یافته و امکان وجود شهر بزرگی مانند صد دروازه وجود ندارد.

افزایش گازهای گلخانه ای: افزایش گازهای گلخانه ای و در پی آن گرم شدن کره زمین که به پدیده تغییر اقلیم مشهور است، باعث تغییر توزیع زمانی و مکانی بارش می گردد. این رخداد پیامدهای زیر را در برخی مناطق در پی خواهد داشت.

الف- افزایش تناوب خشکسالی ها(یا در برخی مناطق دیگر ترسالی ها) ب- تغییر نسبت تبخیر به بارش

ج- تغییرات بارش جامد و مایع یعنی برف و باران به ضرر ریزش برف د- ذوب زودرس برف

آلودگی هوا: آلودگی های زیست محیطی به ویژه انتشار آلاینده ها در هوا به افزایش دما و اختلال در قوانین طبیعی و اقلیمی و در نهایت کاهش بارندگی منجر می شود. صرف نظر از موضوع گازهای گلخانه یی که باعث افزایش دمای زمین می شود و خود موضوعی پیچیده و قابل بحث است، مبحث جدید و قابل توجه ممانعت ذرات آلاینده هوا از تشکیل باران و برف است که از میزان بارندگی در شهرهای صنعتی و آلوده می کاهد.

بررسی های محققان در این زمینه نشان می دهد، جریان های مه دودهای شیمیایی و ذرات غبار و گازهای آلاینده ناشی از نیروگاه ها و صنایع فلزی، کارخانه ها و پالایشگاه ها از مهم ترین عوامل ایجاد این معضل زیست محیطی است. به طوری که ذرات منتشر شده و آلودگی ها مانع تجمع ذرات بسیار ریز بخار و هدایت آن به سوی زمین و تشکیل قطرات باران می شود. این موضوع اولین اثر سوء آلودگی هوا در تغییرات اقلیمی است.

عمده دلیل اینکه آلودگی هوا از تشکیل باران و برف جلوگیری می کند، این است که ذرات آلاینده باعث عدم تغلیظ و تجمع بخار آب شده و قطرات آب کوچک تر از حد معمول (که برای تشکیل باران لازم است) باقی می مانند چرا که ریزش باران نیازمند برخورد و آمیختن میلیون ها ذره بخار آب است تا جاذبه زمین بتواند آنها را به سمت زمین برباید، در حالی که طبق قانون گازها قطرات بسیار ریز آب که به صورت پراکنده در هوا معلق هستند، شانس نزول به زمین را نخواهند داشت. در مورد تشکیل بلورهای برف و تگرگ نیز وضعیت به همین صورت خواهد بود. قطرات کوچک بخار آب که به دلیل وجود آلاینده های هوا قابلیت تجمع و تشکیل قطره های بزرگ تر را ندارند، به کندی به بلورهای یخ یا کریستال های برف تبدیل می شود، بنابراین بارش تگرگ و برف کمتر از انتظار خواهد بود.

نکته بعدی که باید به آن اشاره کرد، گرمای بیش از حد زمین و جزایر حرارتی موجود در کلانشهرهای بزرگ نظیر تهران است. این معضل بزرگ زیست محیطی بیشتر به دلیل جمعیت زیاد در شهر و تردد خودروها و مصرف بی رویه انرژی است. این معضل باعث افزایش دمای هوا بیش از حد طبیعی است. به طوری که اختلاف محسوسی بین دمای هوای مرکز شهر، حاشیه و بیرون شهر وجود دارد. بنابراین در صورت تشکیل برف در لایه های بالای جو شهرها، قبل از رسیدن به سطح زمین تبدیل به باران خواهد شد. این اتفاق ساده به راحتی از بروودت هوا و خاصیت برف و سرما که تعادل فصول سال و تضمین چرخه آب و در کل حیات زیست محیطی را با مشکل مواجه می کند.

اما دخالت آلاینده های هوا در اقلیم و طبیعت به اینجا ختم نمی شود. تحقیقات اخیر دانشمندان ثابت کرده است که دود ناشی از سوختن درختان و گیاهان هنگام آتش سوزی جنگل ها، به طور طبیعی، مانع خاموش شدن آتش توسط باران می شود. این دود که نوعی آلاینده را برای هوا به دنبال دارد، در برخی شرایط

ریزش باران را از ابرها متوقف و با مشکل مواجه می سازد. به نظر می رسد پاره یی از ابرها نسبت به آلاینده ها حساس بوده و در مدت زمان کمی از بین می روند. البته عده یی معتقدند این مساله می تواند به کاهش توفان ها و بارندگی های شدید کمک کند. اما نظریه دیگر دانشمندان نشان می دهد، آلودگی هوا موجب بر هم خوردن تعادل طبیعت و رخ دادن توفان ها و تندبادها، می شود.

دانشمندان در گذشته به منظور تکمیل اطلاعات خود در خصوص ساختار ابرها و چگونگی بارندگی مجبور به نمونه برداری از ابرها با استفاده از هواپیما و پرواز در میان آنها بودند. اما امروزه ابزارها و تجهیزات پیشرفته این امکان را فراهم آورده تا ضمن بررسی ساختار میکروسکوپی ابرها و قطرات آب یا شبیه سازی مدل های رایانه یی به میزان ریزش نزولات جوی ابرها نیز دست یابند. این تحقیقات با استفاده از پرتوهای مادون قرمز و تابش آن در میان ابرها و سنجش بازتاب و طیف نوری آن توسط سنسورهای ماهواره های ویژه هواشناسی برای محاسبات اقلیمی تکمیل و ارائه می شود.

البته امروزه با توجه به بحران خشکسالی و کم آبی، به ویژه در اقلیم خشک و نیمه خشک نظیر کشور ما، روش هایی برای آماده سازی ابرها و باردار کردن آنها به منظور بارش، شناسایی و آزمایش شده است، اما این راهکارهای انسان ساخت هرگز نمی تواند خسارات وارد شده به طبیعت و چرخه حیات طبیعی را جبران کند، چرا که این خود انسان است که با توسعه صنعت، نظام طبیعت را دچار زلزله و دگرگونی می کند و دوباره می خواهد با روش هایی نه چندان کارآمد همان نقص را در طبیعت شبیه سازی و به نوعی جبران کند.

پیشنهاد:

- ۱- موضوع حفاظت محیط زیست، بعنوان یکی از مهمترین دروس دبستانی و دبیرستانی در مقاطع مختلف تحصیلی گنجانده شود. در ضمن تأکیدات مذهبی نیز بر آن اضافه شود.
- ۲- از تخریب جنگلها، آتش زدن جنگلها، قطع درختان بشدت پرهیز شود. در ضمن نهضت درخت کاری در همه جای کشور گسترش یابد.
- ۳- ساماندهی حمل و نقل عمومی شهرها و کاهش آلاینده های زیست محیطی و کاهش آلودگی هوا در دستور کار قرار گیرد.
- ۴- با گسترش آلاینده ها امکان ادامه زندگی در شهرهای فعلی از بین می رود.
- ۵- مبلغان مذهبی موضوع کاهش آلودگی ها و حفاظت از محیط زیست را بطور جدی تبلیغ کنند.

۷. حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی

هرچه حضور فعال زنان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بیشتر باشد، تولید افزایش، و کشور توسعه یافته تر می شود. در جوامع توسعه نیافته، نیمی از جمعیت را زنان تشکیل می دهند که اکثراً بیکارند. به این ترتیب نیروی انسانی فعال در این کشورها به نصف کاهش می یابد. وقتی نصف جمعیت فعال نباشد، تولید کل کشور هم به نسبت کاهش می یابد. لذا جامعه ای می تواند توسعه یابد که حضور فعال زنان در عرصه های اجتماعی را بپذیرد. در غیر این صورت با بیکاری نصف جمعیت، توسعه و پیشرفت امکان پذیر نخواهد بود.

آزادی زنان برای یافتن کار در بیرون از خانه یکی از مهمترین موضوعات کشورهای توسعه نیافته است. این آزادی به طور خود کار در بسیاری از فرهنگ ها نفی شده، که در این کشورها توسعه اقتصادی رخ نخواهد داد. افزون بر اثر مثبت و مستقیم آزادی ورود به بازار کار و استقلال اقتصادی زنان، کار خارج از خانه به زنان کمک می نماید سهم بیشتری از هزینه خانواده را تحمل کنند. در این صورت رفاه اجتماعی خانوارها بصورت چشم گیری افزایش می یابد. افزایش رفاه اجتماعی موجب کاهش سوء تغذیه و افزایش امید به زندگی در خانوارها می شود. هر چند کار زنان در خانه بسیار طاقت فرساست، ولی به ندرت به آن توجه شده است. در ضمن رابطه مستقیمی بین بهبود کار در خانه با کار زنان در خارج از خانه وجود دارد.

جلو گیری از کار کردن زنان در خارج از خانه به طوری ناپسندی و با شدت زیاد در بسیاری از کشورها دنبال می شود. در موارد دیگر، ممانعت از کار زنان در خارج از خانه به طور تلویحی و در شکل شدید در سنت ها، آداب و رسوم و عرف قرار قرار گرفته. گاه ممکن است ممانعتی برای مشارکت آزاد زنان در بازار کار وجود نداشته، ولی زنان که با ارزش های سنتی پرورش یافته اند از شکستن سنت ها هراس دارند.

نقش فاعلی زنان در تغییرات اجتماعی و توسعه در بیشتر کشورهای جهان بسیار مهم است. زنانی که در بیرون از خانه کار می کنند، شناخت بیشتری از دنیای خارج خود دارند، با این شناخت آنها قادر خواهند بود، فرزندان را بهتر تربیت کنند و با درآمدی که خارج از خانه کسب می کنند، وسایل کمک آموزشی مناسب تری برای فرزندانشان تهیه کنند. لذا آنها می توانند، انسانهای مناسب تری برای توسعه و پیشرفت کشور تربیت کنند.

نظر قرآن در مورد فعالیت زنان

در قرآن، آیاتی وجود دارد که بیانگر فعالیت اجتماعی زنان می باشد، از جمله: حضور در تصمیم گیریهای سیاسی که در مسئله اصلی آن بیعت زنان با پیامبر (ص) است. در این زمینه قرآن کریم در سوره ممتحنه آیه ۱۲ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند در حالی که با تو بیعت کنند که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و هیچ تهمتی را نیاورند که آن را بین دست‌هایشان و پاهایشان برافته اند و در هیچ [دستور] پسندیده ای نافرمانی تو را نکنند، پس با آنان بیعت کن و برای آنان از خدا طلب آمرزش کن که خدا بسیار آمرزنده [و] مهربور است».

آیه بالا به مسئله بیعت با حکومت، این بارزترین مظهر عمل سیاسی، اشاره و ضمن بیان حکم بیعت زنان مؤمن با رسول خدا، شروطی را برای آنان تعیین می کند که بعضی میان زنان و مردان مشترک است، مانند شرک نورزیدن و نافرمانی نکردن از رسول خدا در کارهای نیک و بعضی فقط به زنان ارتباط می یابد، مانند دوری جستن از سرقه، زنا، کشتن اولاد و فرزندان دیگران را به شوهر نسبت دادن تأکید شده است. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است: « وقتی رسول خدا (ص) مکه را فتح نمودند با مردان بیعت کردند، سپس زن ها آمدند که با حضرت بیعت نمایند و خداوند آیه ۱۲ سوره ممتحنه را نازل فرمود» بیعت پیامبر با زنان نشان می دهد که بر خلاف ادعای مخالفان اسلام که می گویند: اسلام برای زنان ارزشی قائل نشده، دقیقاً آن ها را مهم ترین مسایل از جمله مسئله بیعت به حساب آورده است، آنان نیز در این امر مهم شرکت نموده اند و شرایط مربوط به آن را پذیرفته اند

در صدر اسلام یکی دیگر از مسایلی که حضور زنان را در اجتماع نشان می دهد، شرکت زنان در نهضت بزرگ اجتماعی- سیاسی هجرت می باشد. مهاجرت در صدر اسلام برای گسترش پایگاه های اسلام و حفظ دین بسیار حائز اهمیت بوده است و در این امر بین زن و مرد هیچ تفاوتی نبوده است و پیامبر، هم از زنان و هم از مردان می خواستند که هجرت کنند. در سوره نساء آیه ۹۷ و ۹۸ می فرماید.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»

«در واقع کسانی که فرشتگان، [جان‌های] ایشان را به طور کامل گرفتند، در حالی که به خویشتن ستمکار بودند، (فرشتگان به آنان) گفتند: «در چه [حالی] بودید؟» (در پاسخ) گفتند: «ما در زمین، مستضعف بودیم.» (فرشتگان) گفتند: «آیا زمین خدا، وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟! «پس آنان مقصدشان جهنم است و بد فرجامی است. مگر مستضعفانی از مردان و زنان و کودکان، که توان چاره جویی ندارند و به هیچ راهی رهنمون نمی شوند». این آیه نیز به موضوع هجرت می پردازد که از حرکت های اجتماعی و سیاسی می باشد. در هجرت مسلمانان به حبشه و مدینه، زنان نیز هم پای مردان حضور داشتند. قرآن کریم در سوره قصص آیه ۲۳ تا ۲۶ از دختران شعیب در حال انجام فعالیت اقتصادی- اجتماعی یاد می کند و شرم و حیای آن‌ها را در حین عمل و کار بیان می کند و می فرماید:

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ*»

«چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (دام های خود را) آب می دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که (گوسفندان خود را) دور می کردند. (موسی) گفت: «منظورتان (از این کار) چیست؟» گفتند: (ما به گوسفندان خود) آب نمی دهیم تا شبانان (همگی گوسفندانشان را) برگردانند و پدر ما پیری سالخورده است». پس برای آن دو، (گوسفندان را) آب داده، آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: «پروردگارا، من به هر چیزی که سویم بفرستی سخت نیازمندم». پس یکی از آن دو زن- در حالی که به آرم گام بر می داشت، نزد وی آمد و گفت: «پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسفندان) برای ما، مزد دهد» و چون (موسی) نزد او آمد و سرگذشت (خود) را بر او حکایت کرد، (وی) گفت: «ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی. هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است».

آیات مزبور، به برخی از فعالیت ها و رفتارهای اجتماعی زنان اشاره دارد؛ زیرا رفتن به بیابان، شبانی و چوپانی، آب دادن به گوسفندان در کنار مردان و سخن گفتن با موسی (مرد بیگانه)، جایز دانسته شده است و دختران شعیب با رعایت عفت و حجاب این اعمال و رفتار را انجام می دادند و از اختلاط با مردان جلوگیری می نمودند حتی زمانی که به سوی موسی می رفتند، با شرم و حیا راه می رفتند.

در سوره احزاب آیه ۵۹ ای هم که خداوند در مورد حجاب آورده اینگونه گفته است.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّلزَّوْجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛»

«ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلبابها (روسری های بلند) خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه به (پاکدامنی) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است (و اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.»

در این ایه هم خداوند وقتی به حجاب خانم ها توصیه می کند. دو دلیل می آورد، یکی اینکه به پاکدامنی شناخته شوند و دیگر اینکه اذیت نشوند. فضایی که این دو دلیل برای حجاب مطرح می شود، کار و فعالیت در اجتماع است. به عبارت دیگر می رساند که خداوند به زنان می فرماید، که در کار و فعالیت اجتماعی، حجاب خود را رعایت کنید تا به پاکدامنی شناخته شوید و مورد اذیت و آزار قرار نگیرید. وقتی زنان به پاکدامنی شناخته شوند و اذیت نشوند، بهتر می توانند، فکر کنند، فعالیت اقتصادی کنند و بهتر می توانند تولید کل جامعه را افزایش دهند. در آیه فوق، خداوند حد حجاب را نیز تعیین کرده است. از فضای نزول آیه قرآن این چنین برداشت می شود، در آن زمان، لباس زنان عرب مانند لباس کنونی مردان عرب بوده است. زنان هم مانند مردان یک روسری بزرگ بر سر داشتند و یک لباس بلند می پوشیده اند. البته در مراسم رسمی مردان عرب، یک عبا بدوش می گذاشتند و زنان نیز، همان عبا را بصورت چادر بسر می کردند. ولی آیه قرآن اشاره ای به لباس رسمی مردان و زنان نکرده است. تنها اشاره قرآن این است که زنان همان روسری که بر سر دارند، جلوی آن را ببندند. در صورتیکه برای مردان چنین امری نشده است. لذا حجاب نمی تواند، یک لباس غیر متعارف باشد. لباسی غیر متعارف لباسی است که امکان هر گونه فعالیت اقتصادی و فکری را از زنان سلب کند. در بعضی از جوامع مسلمان لباسهای غیر متعارف به نام حجاب بر زنان تحمیل می شود، که این تحمیل ربطی به دستور خداوند ندارد.

حد حجاب و فعالیت اقتصادی برای زنان از نظر تئوری نه تنها ضد توسعه نیست بلکه روند توسعه را شتاب می بخشد. این موضوع هر چند از نظر تئوری درست بنظر می رسد. ولی در دنیای متمدن کنونی در جایی اجرا نشده است. در کشورهای غربی، زنان در فعالیت های اقتصادی و سیاسی شرکت می کنند، ولی حجاب را کنار گذاشته اند. در ضمن قسمتی از فعالیت زنان در جوامع غربی در زمینه تبلیغات و بازاریابی و فروش است. عکس و پوستر های تبلیغاتی آنها بی حجابی را به آنها دیکته می کند. در جوامع اسلامی هم حضور زنان با حجاب در جایی تجربه نشده است.

در زمان پیامبر اکرم (ص) وضعیت زنان نسبت به دوره های قبل خیلی بهتر شد. امنیت زنان بیشتر شد. حقوق سیاسی و اقتصادی آنان به رسمیت شناخته شد، زنده بگور نشدند.

به عبارت دیگر حکومت پیامبر اکرم (ص) در زمان خودش در مورد حقوق زنان، یک حکومت توسعه گرا بوده است. چون حقوق و شأن زنان نسبت به قبل بیشتر شد. ولی ملاک داشتن حجاب و فعالیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیشتر تا کنونی در دنیای متمدن امروزی جایی تجربه نشده است. بطور کلی اسلام با این ملاک مشکلی ندارد. یعنی فعالیت زنان در جامعه را با حجاب توصیه کرده است.

انحراف از فعالیت اجتماعی زنان

هر چند در حکومت پیامبر اکرم (ص)، زنان توانستند در عرصه های اجتماعی فعال ظاهر شوند. ولی با گذشت زمان، محدودیت هایی بر فعالیت زنان اعمال شد. بطوریکه در حال حاضر در اکثر کشورهای مسلمان، زنان از حضور در عرصه های اجتماعی محروم هستند. حتی در بعضی از کشورها بر خلاف دستور صریح قرآن، زنان اجازه تحصیل هم ندارند. این کشورها با قوانین خودساخته که معمولاً آنها را به اسلام نسبت می دهند، حتی اجازه رانندگی هم به زنان داده نمی شود. قوانین عجیب و غریب، کشورهایی مانند عربستان، داعش و طالبان، به روشنی این موضوع را نشان می دهد. خانه نشین شدن زنان، عدم حضور در عرصه های علمی و فنی، عدم حضور در عرصه های اجتماعی و تولیدی باعث می شود، نیمی از توان و پتانسیل جامعه نتواند کمکی به تولید علم و ثروت در جامعه کند، خانه نشین شدن زنان باعث می شود، آنها نتوانند کودکان خود را به درستی تربیت کنند. لذا عملاً رشد و توسعه اقتصادی در جوامعی که چنین رفتاری با زنان داشته باشند امکان پذیر نیست.

ایجاد محدودیت های اضافی برای زنان توسط گروه های داعش و طالبان ربطی به دین اسلام ندارد. ولی به هر حال آنها اقدامات خود را با یکی از آیات قرآن توجیه می کنند. آیه قرآن به شرح زیر است. آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

هرچند از این آیه قرآن برای خانه نشین کردن زنان استفاده می شود. ولی این آیه نمی تواند مجوز خانه نشین شدن زنان باشد. چون اول: این آیه قرآن خطاب به همسر و فرزندان پیامبر اکرم (ص) است. دوم: همه معتقدند که آیات قرآن باید بتواند برای هر زمان و مکان مورد استناد قرار گیرد. لذا این آیه را برای جامعه امروزی و زنانی که در این جوامع زندگی می کنند، مورد بررسی قرار می دهیم.

محدوده بررسی در این مقاله تنها جنبه مشارکت زنان در تولید علم و ثروت است. زنانی که از خانه خود بیرون می آیند، می توانند دو هدف داشته باشند، هدف اول این است که برای کار و فعالیت علمی و تولیدی از خانه بیرون می آیند. در این صورت این آیه قرآن نمی تواند محدودیتی برای کار و فعالیت علمی و تولیدی او ایجاد کند.

هدف دوم این است که برای خود نمایی و نشان دادن خود بیرون می آید. این نوع بیرون آمدن زنان از خانه را قرآن دوران جاهلیت می نامد. به عبارت دیگر زنانی که برای این هدف بیرون می آیند، می خواهند

خودشان را به دیگران نشان بدهند، لذا این زنان نمی خواهند از عقل و علم خود استفاده کنند و مانند یک فرد جاهل که از عقل خود هیچ استفاده ای نمی کند، رفتار می کند. در انتها خداوند روابط جنسی زنان و مردان را تنها در محدوده خانواده پذیرفته است. و هر گونه رابطه خارج از خانواده را پلیدی می داند. حال اگر زنی که با هدف خود آرایی از خانه بیرون آمده است، به دام روابط جنسی خارج از خانواده بیافتد، این موضوع را خداوند به پلیدی تعبیر کرده است. رواج پلیدی موجب به خطر افتادن ارکان خانواده و افزایش فساد و تباهی در جامعه می شود، لذا زنانی که برای نشان دادن خود بیرون می آیند، نه تنها کمکی به افزایش علم و تولید ثروت نمی کند، بلکه موانع جدی برای یاد گیری علم و تولید ایجاد می کند.

در نتیجه اگر این آیه قرآن را با زاویه تولید علم، کالا و خدمات بررسی کنیم، آیه مانعی برای فعالیت زنان در امور اقتصادی و اجتماعی ایجاد نمی کند، بلکه موجب می شود زنان تنها برای هدف علم آموزی و تولید کالا و خدمات بیرون بیایند. که این امر توسعه بیشتر را به همراه خواهد آورد. پس هدف از این آیه قرآن، خانه نشینی محض برای زنان نیست. بلکه بیرون آمدن زنان فقط برای فعالیت های علمی و تولیدی است. در ضمن قرآن بیرون آمدن زنان برای خود نمایی و خود آرایی را نوعی جهل و کنار گذاشتن عقل و علم می داند.

وضعیت زنان در ایران

در قانون اساسی فعالیت زنان در امور اجتماعی، تحصیل علم و فعالیت تولیدی به رسمیت شناخته شده است. در ضمن تعداد زیادی از زنان در دانشگاه های کشور تحصیلات خود را به پایان برده اند. که بزرگترین مشکل یافتن شغل مناسب برای آنان است. بسیاری از زنان با داشتن مدارک تحصیلی بالا بیکار هستند.

پیشنهاد:

- ۱- فعالیت زنان در امور اقتصادی، اجتماعی و علمی بصورت جدی توسط اسلام پذیرفته شده است.
- ۲- تنها محدودیت زنان، داشتن حجاب و برای مردان توجه به همسران خود است.
- ۳- این دو محدودیت برای استحکام خانواده است. از آنجایی که هر انسان در ۲۰ سال ابتدای زندگی خود نیاز به پشتیبانی و حمایت خانواده دارد. لذا این دو محدودیت مانع توسعه محسوب نمی شود.
- ۴- گاهی مشاهده می شود، در جوامع اسلامی انواع توهین و تحقیر ها را نسبت به زن انجام می دهند که این امر مورد تأیید اسلام نیست.

۸. دولت مقتدر و انعطاف پذیر در عرصه بین المللی

در حال حاضر کلیه فعالیت های تولیدی و خدماتی، بصورت مداوم و پیوسته متحول و تکنولوژی بهتری را بکار می گیرند. این تحول با ارتباطات خارجی و ارتباط با دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی تمامی کشورها امکان پذیر می گردد. لذا همه تولید کنندگان و افراد محقق نیاز دارند با امکانات و یافته های تحقیقاتی خارج از کشور آشنا شوند. این موضوع در صورتی میسر است که ارتباطات خارجی در حداکثر خود برقرار گردد.

از طرف دیگر بدلیل تقسیم کار بین المللی بین کشورها، امکان تولید کلیه کالاها در داخل کشورها منتفی است. لذا هر کشوری می تواند تعدادی از کالاها که در آن مزیت دارد را تولید کند. سپس مقداری از کالاهای مازاد بر نیاز خود را صادر و سایر کالاهایی که نمی تواند در داخل تولید کند و یا اینکه در تولید آن محدودیت دارد، از کشورهای خارجی وارد کند.

صادرات و واردات انبوه در کشور باعث می شود، منافع کشور با کشورهای خارجی پیوند بخورد. اشتراک منافع با کشورهای خارجی نیازمند دولتی مقتدر است که بتواند منافع کشور را حفظ کند. در ضمن این دولت باید بتواند با مذاکره و بستن قرار دادهای مختلف، نقل و انتقال کالا و پول از خارج کشور به داخل و بلعکس را تسهیل کند.

اگر کشوری مقتدر نباشد، نمی تواند از منافع خود دفاع کند. لذا در قرار دادهای بین المللی مجبور است، از قسمتی و یا کل منافع خود چشم پوشی کند.

علاوه بر اقتدار اگر دولت در سطح بین المللی انعطاف پذیر نباشد؛ نمی تواند با کشورهای دیگر رابطه داشته باشد. عدم رابطه با کشورهای خارجی منجر به محرومیت از منافع حاصله از پیشرفت علمی و تجارت بین الملل می شود. کشوری که نتواند این دو منفعت را کسب کند، قادر نخواهد بود از مزایای پیشرفت تکنولوژی استفاده و از منابع حداقلی در دسترس جامعه، استفاده حداکثری کند. به عبارت دیگر کشوری که در مسائل بین المللی منعطف نباشد، نمی تواند از منابع موجود استفاده اقتصادی کند. پس توسعه اقتصادی هر کشوری به اقتدار و انعطاف پذیری آن کشور در سطح بین المللی بستگی دارد.

مؤلفه های اقتدار کشور

مهمترین مؤلفه های اقتدار هر کشور عبارتند از :

۱- حمایت همه جانبه ملت از دولت: بطور طبیعی هر ملتی، برای انجام کارهای عمومی خود، دولتی را انتخاب و بر عملکردش نظارت می کند. در مقابل دولت هم منافع ملت را تأمین می کند. هرچه منافع تأمین شده مردم توسط دولت بیشتر باشد، مردم هم سعی می کنند از دولت خود حمایت بیشتری کنند تا این دولت در اهداف خود موفق شود. هر چه حمایت مردم بیشتر باشد، اقتدار آن کشور بیشتر می شود.

اقتدار و حمایت های مردمی به معنی نداشتن مخالف نیست. بصورت طبیعی هر دولتی که قدرت را در دست می گیرد، عده ای در داخل کشور و یک سری دولت های خارجی با آن مخالف هستند. اگر دولت کشوری نتواند خواسته های اکثریت یا عموم ملت را تأمین کند، گروه های داخلی مخالف دولت، سعی می کنند، از میان مخالفان، طرفداران بیشتری برای خود جذب کنند، تا از این طریق دولت فعلی، را کنار و خودشان قدرت را بدست بگیرند.

دولت های خارجی هم خواهان منافع بیشتری در تعاملات بین المللی هستند. حال اگر دولت مقتدر باشد، دولت های خارجی نمی توانند، منافع خود را با این کشور حداکثر کنند. ولی اگر دولت ناتوان باشد، دولتهای خارجی سعی می کنند، با روشهای مختلفی منافع خود را در تعاملات با این دولت افزایش دهند. آنها سعی می کنند در تعاملات بین المللی امتیازهای بیشتری دریافت کنند.

دولت های دیکتاتوری و یا دولت هایی که گروه های ناراضی در آن کشور در اکثریت هستند، معمولاً دولت های ناتوان و ضعیف ارزیابی می شوند. کشورهای ضعیف در تعاملات بین المللی مجبور به واگذاری امتیازات بیشتر و دریافت منافع کمتر هستند. لذا دولت هایی که حمایت مردمی را با خود ندارند، نمی توانند، منافع بین المللی را کسب و توسعه یابند. دولت های ضعیف همیشه ضد توسعه هستند. لذا مشاهده می شود، در کشورهایی که دولتهای دیکتاتوری حاکم است، توسعه اقتصادی اتفاق نمی افتد.

گروه های داخلی هم اگر دولت را ناتوان ارزیابی کنند، بجای کمک به دولت و سازندگی بیشتر در کشور سعی می کنند، اقدامات تخریبی و خشونت بار خود را افزایش دهند. در نتیجه امنیت و رفاه جامعه بشدت کاهش می یابد. لذا دولت های دیکتاتور و ضعیف نمی توانند برای کشور توسعه به ارمغان بیاورند.

با این مقدمه دولت های ضعیف دو مشخصه بارز دارند، اول: نوع دولت ها. در دولت های ضعیف معمولاً یک نفر تصمیم گیر است. تصمیم گیری در دولت های ضعیف بصورت جمعی انجام نمی گیرد. دوم: تعداد مخالفان و ناراضیان دولت زیاد هستند.

شمردن مخالفان یک دولت غیر ممکن است. ولی حدس آن زیاد مشکل نیست. دولتی که مخالفان زیادی نداشته باشد، از روزنامه ها و رسانه ها نمی ترسد. این دولت ها به گفته ها و سخنان مخالفان توجه می کنند و معمولاً پاسخ قانع کننده ای برای مخالفان خود دارند. ولی اگر دولتی مخالفان زیادی داشته باشد، این دولت از روزنامه ها و رسانه ها می ترسند. لذا در این دولتها کنترل و بستن روزنامه ها و توقیف رسانه ها یک امر عادی است. پس یکی از مهمترین نشانه های دولت ضعیف، ترس دولت ها از رسانه ها است. اگر دولتی منافع اکثریت مردم را تأمین کرده باشد، از رسانه ها و روزنامه ها نمی ترسد.

دولت برای اینکه بتواند حمایت مردم را کسب کند، باید بتواند سه کار را همزمان انجام دهد. اول: دولت یک برنامه منسجم توسعه اقتصادی برای خود تعریف کرده باشد. دوم: دولت برای مدت محدودی قدرت را در دست داشته باشد. سوم: تصمیم گیری بصورت جمعی انجام گیرد.

پس با سه مؤلفه: انتخابی بودن، محدودیت زمانی برای دولت و داشتن برنامه منسجم اقتصادی، می توان درجه حمایت های مردمی از یک دولت را تشخیص داد. اگر دولتی هر یک از این مؤلفه ها را نداشته باشد، بعنوان دولتی که مهمترین مؤلفه حمایت های مردمی را ندارد، شناخته می شود. دولت هایی که از طرف مردم حمایت نشوند در عرصه بین المللی و داخلی مشکلات زیادی خواهند داشت.

۲- ایجاد قدرت تکنولوژیکی بر اثر توسعه اقتصادی: مهمترین مؤلفه اقتدار، نیروهای نظامی هر کشور است. اقتدار نیروهای نظامی هم با ابزارآلات و سلاح هایی که در اختیار دارد شناخته می شود. هر کشوری که توانسته باشد، از نظر تکنولوژی پیشرفت کند، می تواند ابزارها و سلاحهای پیشرفته تری برای نیروهای نظامی خود بسازد. از این طریق کشورها، اقتدار لازم را در داخل و بین المللی کسب می کند. دولت هایی که نمیتوانند، سلاح و ابزار آلات را در داخل تولید کنند، با توسل به کشورهای پیشرفته سعی می کنند این ابزارآلات و اسلحه را از خارج کشور تهیه کنند. این کار موقتاً می تواند، اقتدار موقتی برای آنان تأمین کند ولی این اقتدار پایدار، دائمی و بلند مدت نیست.

لذا یکی از مؤلفه های اقتدار کشورها، داشتن تکنولوژی ساخت ابزارآلات و اسلحه مورد نیاز نیروهای نظامی و انتظامی کشور است.

۳- ایجاد قدرت اقتصادی: داشتن اقتصادی قوی که بتواند، کالاهای مورد نیاز مردم را ارزانتر و بیشتر تولید کند، از مؤلفه های مهم اقتدار کشورهای مختلف است. قدرت اقتصادی هر کشوری فقط و تنها فقط از طریق، ایجاد فضای توسعه اقتصادی امکان پذیر است. لذا کشوری که نتواند، فضای توسعه را در کشور ایجاد کند و یک دولت توسعه گرا بر کشور مسلط نباشد، افزایش قدرت اقتصادی امکان پذیر نخواهد بود.

مؤلفه های انعطاف پذیری در تعاملات بین المللی

علاوه بر اقتدار، یک کشور باید تعاملات بین المللی خوبی داشته باشد تا بتواند، منافع کشور را تأمین کند. بوجود آوردن تعاملات بین المللی کار سهل و آسانی نیست. برای اینکه یک کشور بتواند در تعاملات بین المللی، منافع کشور را تأمین کند، اول: رهبران کشور باید اراده لازم برای تعاملات بین المللی را داشته باشند. دوم: دیپلمات های کار آزموده و مسئول در مقابل منافع ملی در وزارت خارجه آن کشور حضور داشته باشند.

گاهی ممکن است رهبر کشوری، نسبت به تعاملات بیشتر بین المللی تمایل داشته باشد. آنها سعی می کنند تعامل بیشتر با کشورهای خارجی را در دستور کار خود قرار دهند، ولی بدلیل نداشتن دیپلمات های کار آزموده و یا غیر مسئول در مقابل منافع ملی، نمی تواند، تعاملات بین المللی لازم را برقرار کند.

کشورهایی که در سطح بین المللی توانسته اند، تعاملات خوبی برقرار کنند، کشورهایی هستند که اولاً دانشگاه های آنها در زمینه تربیت دیپلمات فعال هستند. در ضمن با شرکت بیشتر و فعالتر در سازمانهای بین المللی، اصول مذاکره و رفتار با طرفهای خارجی را به دیپلمات های خود آموزش می دهند. داشتن دیپلمات های زیاد، در زمینه کاری مختلف، امکان غیر مسئول بودن دیپلمات ها برای منافع ملی را کاهش میدهد.

مثلاً: سازمان جهانی تجارت، یک سازمان بین المللی است. در اجلاس های این سازمان هر کشور بنا به دلایل مختلف تعداد ۵ تا ۲۰ نفر از دیپلمات های خود را برای مذاکرات در این سازمان می فرستد. ولی کشور آمریکا معمولاً یک لشکر ۲۰۰۰ نفری برای اجلاس اعزام می کند. افرادی که اعزام می شوند، پسرعمو و پسر خاله وزیر و رئیس جمهور نیستند. بلکه اکثر آنها دانشجویان دوره دکتری روابط خارجی هستند که در این اجلاس ها روش مذاکره با کشورهای مختلف و حفظ منافع بین المللی را یاد می گیرند. از طرفی در انتها، متن قرار دادهای انعقاد شده، منتشر می شود. پس دانشگاههای مختلف، و دانشجویان می توانند روی تمامی کلمات، قرار دادهای مطالعه کنند. در این صورت تصمیم گیری جمعی و منافع ملی حفظ خواهد شد. اگر کسی با قراردادی مخالفت کند، پاسخ گوی این مخالفان هم وجود خواهد داشت. لذا برای کشور آمریکا احتمال اینکه در مذاکرات منافع ملی اش در نظر گرفته نشود نزدیک به صفر است.

ولی کشورهایی که ۵ الی ۶ نفر، آن هم از بستگان وزیر در اجلاس شرکت می کنند. اولاً آنها نحوه نگارش قراردادها و مذاکرات را نمی دانند. و در آخر قرار دادهای، کلیه متن ها محرمانه تلقی و در دسترس مردم قرار نمی گیرد. لذا در این کشورها دیپلمات ورزیده تربیت نمی شود. از طرف دیگر محرمانه بودن قرار دادهای، احتمال، عدم تأمین منافع ملی کشور را بالا می برد. حال اگر یک نفر از طریقی به این قراردادها دست پیدا کند و آنرا منتشر کند. و بر آن نقدی بنویسد، کسی نمی تواند از این قرار داد دفاع کند.

لذا اگر کشوری می خواهد تعاملات بین المللی خود را افزایش دهد، حداقل باید در یک برنامه بلند مدت ۲۰ ساله و با مشارکت دانشگاههای داخلی و حضور وسیع در سازمانهای بین المللی، دیپلمات های کار آزموده و مسئول در مقابل منافع ملی کشور تربیت کند. در ضمن تصمیم گیریها بصورت جمعی انجام گیرد.

نظر اسلام پیرامون اقتدار و انعطاف پذیری

شاید در این مورد نیاز به ادله تئوری نباشد. فقط می توان با شواهد تاریخی بحث کرد. در کشور عربستان فعلی قبل از اسلام هیچ دولتی وجود نداشته است. دولت ها بعد از اسلام تشکیل شده است. پس تشکیل دولت مقتدر در کشور عربستان برای اولین بار توسط پیامبر اکرم (ص) انجام شده است.

پیامبر اکرم (ص) برای تعقیب اهداف خود در نخستین سالهای ظهورش یعنی دعوت بشر به تعالیم الهی از دیپلماسی استفاده کرد. پیامبر اسلام پس از انعقاد صلح حدیبیه در سال ششم هجری سفیران خود را به سوی روسای دولت های مجاور فرستاد و پیام کتبی خویش را به آنان اعلام کرد. این نامه ها به جانب قیصر رم، کسرای فارس، مقونس امپراتور مصر، نجاشی پادشاه حبشه، منذر غسانی در شام، منذرین ساوی در بحرین و ملوک یمن و عمان ارسال شد. موضوع همگی آن ها دعوت به اسلام بود. ارسال نامه ها به سران ممالک، نقطه آغاز روابط خارجی دولت اسلام با بیگانگان بود که تحلیل آن ماهیت روابط سیاسی مسلمانان با غیر مسلمانان را از دیدگاه اسلام روشن می کند.

هرچند در آغاز دیپلماسی، اسلام به صورت ساده و به دور از تشریفات اعمال می شد و قاعده مند نبود. اما رفتار عملی پیامبر اکرم (ص) قوانین و آداب دیپلماسی را در دوره های بعدی آشکار کرد. پادشاهان برخی از ممالک همراه نامه ها، هدایائی برای حضرت فرستادند که وی نیز با کمال میل آن ها را پذیرفت. همین امر سیره عملی و مبنای جواز قبول هدایای اهل حرب، نزد فقهای اسلامی تلقی شده و از سوی دیگر یکی از آداب دیپلماسی اسلام در عصر خلفای بعدی به اجرا در آمد.

از نخستین روزهای تشکیل دولت، پیامبر اکرم (ص) به دیپلماسی اسلام با اهدافی، چون نشر الدعوه الاسلامیه، تبادل الفداء الاسری، تحقیق و تفحص درمورد علاقه های مشترک، تحکیم و گسترش روابط فرهنگی و تجاری توجه شده است. این دیپلماسی، عمدتا برای نشر دعوت دینی به کار می رفت که از طریق مذاکره جهت انعقاد صلح، دفاع از اسلام و توسعه تعالیم دینی دنبال می شد.

این سیره پیامبر می تواند بعنوان یک ملاک قلمداد شود. یعنی دین اسلام موافق دولت مقتدر و دیپلماسی انعطاف پذیر است. بر همین اساس این ملاک می تواند بعنوان یک ملاک انحراف از دین اسلام مدنظر قرار گیرد. یکی از مهمترین ملاک های دولت مقتدر، تفکر جمعی و مشورت است که در صدر اسلام در زمان حکومت پیامبر اکرم (ص) به خوبی اجرا می شد.

انحراف از دولت مقتدر و انعطاف پذیر

طالبان حدود ۱۰ سال بر کشور افغانستان حاکم بود. گروه داعش هم هنوز تسلط کاملی بر کشوری پیدا نکرده است، هر دو گروه نتوانستند دولت مقتدري ایجاد کنند.

گروه طالبان در طی ۱۰ سالی که بر افغانستان حکومت می کرد، اولاً حمایت های مردمی که در ابتدا با شعارهای اسلامی و حکومت اسلامی کسب کرده بود، رفته رفته از دست داد، در ضمن در طول حکومت خود نتوانست قدرت تکنولوژیکی و قدرت اقتصادی را در کشور افغانستان بهبود بخشد. این گروه نتوانست هیچ توسعه ای در علم و تکنولوژی در افغانستان ایجاد کند، کشور افغانستان، در دوره طالبان مخروبه تر تحویل دولت بعدی شد.

گروه داعش، در ابتدای ظهور از حمایت های مردمی گسترده ای برخوردار بود. ولی با رفتارهای غیر منطقی خود، رفته رفته حمایت های مردمی را از دست داد. در ابتدای تشکیل، این گروه تقریباً توسط کلیه سنی مذهببان عراق و سوریه حمایت می شدند، عشایر عراق و سوریه حمایت های زیادی از گروه داعش به عمل می آوردند. ولی با گذشت زمان و رفتار های غیر منطقی و خشونت آمیز، رفته رفته حمایت های مردمی از این گروه کمتر و کمتر شد.

در مورد انعطاف پذیری در عرصه بین المللی، نیز گروه طالبان ابتدا توسط کشورهای مختلف به رسمیت شناخته شد، ولی این گروه ها نتوانستند رابطه خوبی با کشورهای مختلف بر قرار کنند. در انتها با واقعه یازدهم سپتامبر این گروه توسط آمریکائیه از قدرت بر کنار شدند. در مورد گروه داعش هم وضعیت به همین گونه است. ابتدا این گروه توسط کشورهای مختلف تأیید شد ولی با راه اندازی ترور در کشورهای اروپایی در حال حاضر این گروه جایگاه خاصی در روابط بین المللی ندارد.

موضوع اصلی این است که این رفتارهای غیر منطقی و خشونت آمیز داعش و طالبان از کجا آمده است؟

آیا این خشونت ها از دین گرفته شده اند و یا اینکه این خشونت ها از جایی دیگر آمده و خود را به دین چسبانده است. با یک بار قرائت قرآن می توان به سادگی تجویز، قصاص، قطع دست سارق، شلاق زدن فرد زناکار، تنبیه زن از جانب مرد بدلیل نشوز، نظریه جهاد ابتدایی، کشتن کفار و مشرکین، قتل یا اعدام فرد محارب، قطع دست و پا به جهت خلاف و گردن زدن و سربریدن کفار را مشاهده کرد. ولی باید آنطرف قضیه را هم دید، این کتاب را حضرت محمد (ص) آورده است. و مجری این دستورات برای اولین بار خود ایشان بوده است. دین اسلام، از دل و جان یک متفکر و مصلح یعنی حضرت محمد (ص) برخاسته است،

سؤال اصلی این است وقتی آیات قرآن که در آن به خشونت تصریح شده بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد. ایشان چه کاری کردند؟ آیا ایشان به این خشونت ها عمل کردند؟ اگر عمل کردند چگونه این کار را انجام دادند؟

وقتی قانون قصاص به ایشان نازل شد، اولین کاری که ایشان انجام دادند، خارج کردن این امور از نظام عرفی و انتقال آن به نظام حقوقی جامعه بود. قانون قصاص قبل از پیامبر اکرم (ص) هم وجود داشت. اگر کسی کشته می شد، قبیله او به خونخواهی بر می خواست. این قبیله اگر می توانست قاتل را می کشت و اگر نمی توانست، یکی از بستگان قاتل را به قتل می رساند. این قتل در یک نظام عرفی انجام می گرفت. پیامبر اکرم (ص) در قانون خود، این قانون عرفی را حذف کردند. ایشان اجرای این قانون را به یک نهاد حقوقی منتقل کرد. اگر کسی کشته می شد، حق قصاص برای بستگان او محفوظ است ولی، حکم قصاص باید توسط یک قاضی صادر شود. در ضمن اگر بستگان مقتول در مقابل دریافت پول از حق قصاص خود می گذشتند، بسیار پسندیده است. مطلوب ترین حالت هم زمانی رخ می داد که بستگان مقتول، قاتل را می بخشیدند. قاتل هم بعد از آن مجبور به ۶۰ روز، گرفتن روزه بود. با این روش اجرایی در زمان حکومت ۱۰ ساله پیامبر اکرم (ص) کسی قصاص نشد. به عبارت دیگر پیامبر اکرم (ص) این هنرمندی را در خود داشت که یک اقدام خشونت آمیز در میان قبایل را با ظرافت خاصی از بین ببرد. و یا نظام برده داری را از مطلق گرایی به آداب برده داری تبدیل کند، بطوریکه راههای محو برده داری هموار گردد.

اگر روش پیامبر اکرم (ص) را بپذیریم. پس باید گروههای طرفدار هم این روش را اجرا کنند. ولی گروه های طرفدار این روش را اجرا نمی کنند. بلکه سعی می کنند با استناد به آیات قرآن، خشونت را در جامعه فراگیر کنند.

چرا اینگونه شده است؟

پاسخ این است. هم اکنون پیروان پیامبر اکرم (ص) به دو گروه عمده تقسیم شده اند. یک گروه شیعه و دیگری گروه اهل سنت. هر گروه برای خود قانون و فقه خاصی تدوین کرده است. این دو گروه هر چند قوانین یکسانی دارند، چون از یک متن فقهی استفاده می کنند (کتاب قرآن آنها یکی است. منابع فقهی آنها هم تا ۹۰ درصد، همان چهار کتاب نوشته شده توسط امام ابو حنیفه، امام مالکی، امام شافعی و امام حنبلی است) ولی مشاهده می شود، آنها قوانینی برای تقابل با یکدیگر ساخته و پرداخته اند. هر چند سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ شلتوت، آیت الله بروجردی، امام خمینی و سایر علمای حاضر شیعه و سنی تلاش های زیادی برای حذف این قوانین تقابلی کرده اند. بطوریکه این قوانین را غیر اسلامی می دانند.

ولی در این قوانین تقابلی، حق کشتن افراد گروه مخالف را بدون انجام تشریفات قانونی در دادگاه ها تجویز می کند. مثلاً سنی مذهب می گویند اگر یک شیعه دیده شود حتماً باید کشته شود. و فرد کشنده به بهشت می رود. در مقابل چنین احکامی هم در میان شیعیان وجود داشت.

این قوانین ساخته و پرداخته افراد است و ربطی به اسلام ندارد. این قوانین ساخته و پرداخته افکار خوارج است.

با این مقدمه، داعش و طالبان به عنوان یک گروه حامی دین خود را مُلَزَم به متون دینی، تفسیری و فقهی «اهلسنت» می داند. به عبارت دیگر این گروه خود را سنی مذهب می دانند. ولی در عمل رفتار خوارج و بنی امیه را انجام می دهد. قانونی که با روح اسلام و سیره پیامبر اکرم (ص) کاملاً مخالف است. لذا این مطالب انحرافی هستند که به دین چسبیده شده است. علاوه بر این، مطالب انحرافی دیگر نیز وجود دارد که آنها به دین چسبانده اند که در قسمت بعدی به آن اشاره می شود.

قوانین انحرافی

گروه سنی و شیعه مطالب زیادی به دین چسبانده اند که هیچ کدام ربطی به دین ندارد، که به شرح زیر است.

۱- جا ماندن در تاریخ : هر چند داعش در قرن ۲۱ میلادی و یا ۱۵ هجری زندگی می کند ولی رفتار آنها بگونه ای است که انگار در ۱۵ قرن پیش زندگی می کنند. آنها در تاریخ زندگی می کنند، تاریخی که برای یک بار واقع شده و بدون بازگشت است. داعش سرمدار و فرمانده خود را کسی می داند که ریش بلند دارد و بر منبر سخن از حجیت کلام جناب ابوبکر (خلیفه اول) و جناب عُمر بن خطاب (خلیفه دوم) می گوید. انتخاب این موضوع برای ایجاد یک نوع ضدیت با گروه شیعه است. چون درمبانی کلامی شیعه، حجیت خلفای راشدین وجود ندارد. طرح این موضوعات، جا ماندن در تاریخ است. چون طرح اینگونه مطالب مربوط به حکومت بنی امیه و حکام جور در صدر اسلام است. در صدر اسلام برای مخالفت با حکومت های جور، موضوع عدالت حضرت علی (ع) مطرح می شد. حکومت های جور هم در مقابل، حضرت علی (ع) را لعن و برای توجیه و تفسیر کارهای خود، به سه خلیفه قبلی توسل و تمسک می جستند. با این استدلال هر کسی که دوستدار حضرت علی (ع) بود سرکوب و کشته می شد. این کار خلفای جور برای توجیه و تفسیر و ادامه حکومت خود بود. ولی در حال حاضر حرفهایی که داعش در اجتماع تحت سیطره خود بیان می کنند، انگار در حال و هوای دوران خلفای جور و حکام ستمگر زندگی می کنند.

خلیفه گروهک داعش در مبانی نظری خویش به متون «اهلسنت» توسل می کند. البته ایشان فقه اهل سنت را هم بدرستی نمی شناسد. چون شناخت و فهم فقه اهل سنت نیاز به ۲۰ سال مطالعه دارد. چطور می شود، فردی با یک سال تحصیل در یک مکان ناشناخته به درجه اجتهاد و فتوی برسد؟ و برای خودش فتوی صادر کند. فتواهایی که علمای اهل سنت با آن مخالف هستند.

جا ماندن در تاریخ مشکل بزرگی است که جمعیت مسلمانان به آن دچار شده اند. تاریخ هر چه بوده تمام شده و رفته و دیگر به هیچ وجه بر نمی گردد.

از طرف دیگر، تاریخ نمی تواند مشکلات جامعه امروزی را حل کند. مطالعه تاریخ فقط می تواند برای درس گرفتن و عبرت گرفتن باشد. کسی که در این قرن زندگی می کند، تاریخ را مطالعه می کند. اگر مطالب تاریخی برایش سودمند باشد، آنرا انتخاب و اگر برایش سودی نداشته باشد آنرا رها می کند. در ضمن وقایع تاریخی هم مانند وقایع زمان حال، با تفسیرها و توجیهات مختلفی روبرو هستند. در حال حاضر اگر اتفاقی رخ دهد هر کسی بنا بر منفعتی، که از آن اتفاق می برد، اتفاق را طوری توجیه و تفسیر می کند. گاهی اتفاقی که انسان خود، شاهد ماجرا بوده، ولی بعد مشاهده می کند که توجیه و تفسیرهای متضادی بر آن واقعه نوشته اند. وقایع تاریخی هم اینگونه هستند. مورخین، تاریخ را آنجوری نوشته اند، که بتوانند، منافع خودشان را تأمین کنند. در نتیجه، بشر امروزی برای اتفاقی که در تاریخ واقع شده، هیچ کاری نمی تواند انجام دهد. بشر امروزی، تاریخ را با هر تفسیر و توجیهی مطالعه می کند، آن قسمت از تفسیرتاریخ که می تواند منفعت او را بالا ببرد، انتخاب و بقیه را رها می کند. نقل حوادث و تفسیرهایی که هیچ منفعتی برای بشر امروزی ندارد، کنار گذاشته می شود.

از طرف دیگر پیامبر اکرم(ص) و دیگر بزرگان در زمینه نقل حدیث و تاریخ حرف روشنی دارند. آنها گفته اند: مطالبی که بدست شما می رسد، آنرا با قرآن مقابله کنید. اگر مطابق قرآن بود آنرا بپذیرید و اگر نبود آنرا کنار بگذارید. یعنی از نظر اسلام مطالعه حوادث و توجیه و تفسیرها اگر منجر به فهم بیشتر قرآن شود انتخاب و بقیه کنار گذاشته می شود.

بطور مثال: تاریخ، زندگی پیامبر اکرم(ص) و یا یکی از صحابه را با توجیه و تفسیرهای مختلفی بیان می کند. جا ماندن در تاریخ این است که یک توجیه و تفسیر را بعنوان مقدسات قبول کنیم. و جستجو کنیم اگر کسی آنرا قبول ندارد، او را کافر و مشرک قلمداد کنیم. بدتر اینکه با همین توجیه و تفسیر یک جنگ بی پایان در میان مسلمانان پایه گذاری شود. در صورتیکه تاریخ هر چه بوده تمام شده است. تنها توجیه و تفسیرهایی مورد قبول است که بتواند آیات قرآن را توضیح دهد و مشکلی از مشکلات جوامع فعلی را رفع کند.

ولی معضل بزرگ مسلمانان علی الخصوص گروه داعش و طالبان جا ماندن در تاریخ است. بر همین اساس هر کسی که نخواهد به تاریخ برگردد، باید کشته شود. اگر یک نفر در قرن ۲۱ میلادی یا ۱۵ هجری بخواهد یک نفر در قرن اول هجری را نقد کند، این فرد نقد کننده باید کشته شود. چون این فرد نقد کننده به آن فرد توهین کرده است. این مشکل باعث شده تا گروه کثیری از مردم بی گناه بدست این گروه ها کشته شوند. جا ماندگی در تاریخ باعث فرقه گرایی و قتل و غارت در جوامع مسلمانان می شود. حالا در هر حکومتی، اگر افراد به دلایل واهی بقتل برسند، حکومت، نمی تواند، دوام و قوام داشته باشد. لذا مشاهده می شود. افرادی که در کشورهای اسلامی به درجه بالای علمی رسیده اند، نمی توانند در این کشورها زندگی کنند. این افراد سریع به فکر مهاجرت به کشورهای غربی می افتند. در مورد گروه داعش، وضعیت اسفبار است. بر همین اساس ایجاد حکومت مقتدر با جا ماندن در تاریخ امکان پذیر نیست. دولت مقتدر نیاز به افراد

تحصیل کرده دارد. افراد تحصیل کرده هم نمی توانند در تاریخ زندگی کنند. از طرف دیگر کسی که در تاریخ زندگی می کند نمی تواند، ابزار جدیدی اختراع کند و تولید را افزایش دهد.

۲- طرحی جنگی با کل جهان: داعش ابتدا با طرح جهاد ابتدایی شروع کرد. جهاد در فقه دینی به معنی تلاش و مبارزه برای بپاداشتن اسلام است. این مطالب در منابع فقه سنتی شیعه و اهل سنت بصورت یکسان وجود دارد.

یکی از فقهای در تعریف جهاد میگوید :

"من الجهد بالفتح لغة التعب والمشقة، أومنه بالضم كذلك أيضا الوسع و الطاقة، وشرعا بذل النفس و ما يتوقف عليه منا لمال في محاربة المشركين أو الباغين على وجه مخصوص، أوبذل النفس والمال ووسع في إعلاء كلمة الاسلام و إقامة شعائر الايمان".

فقهائ «جهاد» را دارای ثواب اخروی و فضائل دنیوی میدانند و آنرا از بهترین کارها می دانند و درباره این موضوع کتابهای بسیاری نوشته اند. همچنین در منابع جامع حدیثی و فقهی همواره بخشی با عنوان کتاب «جهاد» یا «سیر» به احکام جهاد اختصاص داشته است .

"جهاد ابتدایی" به معنی جنگ با مشرکان و کفار و غیرمسلمین خارج از اسلام برای دعوت به اسلام و توحید است، در این نوع از جهاد، مسلمین شروع کننده جنگ برای گسترش دین الهی هستند .

یکی از فقهای می گوید: نسخها قوله تعالى : «واقتلوهم حيث ثقتموهم» ثم نسخ هذا قوله : «اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم». فيجوز الابتداء بالقتال في الحرم .

فقهائ جهاد ابتدایی را در صورت مصلحت اسلام با دستور "حاکم" و یا "فقیه وقت" واجب دانسته اند و وجوب آن را همانند نمازهای پنج گانه می دانند، قیاس جهاد ابتدایی با نمازهای یومیّه از این جهت است که این فقهاء جهاد ابتدایی را همگانی می دانند یعنی با عمل دیگری سلب مسئولیت از بقیه افراد نمی شود بلکه جمیع مردم مسلمان باید در این جهاد ابتدایی شرکت نمایند . از نظر این فقهاء، پیش از آغاز و شروع جنگ لازم است با نامه و پیغام مردم کشور مورد نظر را به اسلام دعوت نمایند . از نظر این فقیهان در صورت آمادگی سپاه مسلمین، جهاد ابتدایی حداقل سالی یکبار واجب همگانی است .

گروهی از فقهاء جهاد ابتدایی را جایز دانسته لیکن احیای آن را منوط به اذن پیامبر اکرم (ص) و موافقت امام معصوم می دانند. این گروه از فقهاء با این شرط جهاد ابتدایی را در عصر حاضر که پیامبر و امام معصوم حضور عینی ندارد، تعطیل می کنند.

یکی از فقها می گوید: "وَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَغْزُو بِنَفْسِهِ أَوْ بِسَرَايَاهُ، فِي كُلِّ سَنَةٍ دَفْعَةً حَتَّى لَا يَتَعَطَّلَ الْجِهَادُ - بر امام واجب است که یا خود بشخصه به جنگ با کفار و مشرکین برود، یا اینکه جماعات و سریه‌هایی را بفرستد تا با آنان قتال نمایند . و بر عهده امام است که این عمل را در هر سالی لااقل یک بار انجام دهد تا اینکه جهاد تعطیل نشود".

یکی از فقها می گوید: یکی دیگر از وظایف حاکم اسلامی این است که پیوسته مردمی را مجاهد فی سبیل الله تربیت کرده و آنها را به جهاد بفرستد. نه اینکه تنها تعلیم و تربیت برای جهاد باشد؛ بلکه باید جهاد عملی و خارجی صورت بگیرد. زیرا جهاد از ارکان اسلام است ... و به إطلاق آیات، جهاد در زمان مجتهد عادل جامع الشرائط که حکومت بر او مستقر شده است واجب است؛ و ترک جهاد موجب از بین رفتن و شکست اسلام می‌باشد. و مقصود ما از جهاد که اکنون درباره آن بحث می‌کنیم دفاع نیست؛ زیرا دفاع احتیاجی به دلیل شرعی ندارد ... جهاد یعنی حرکت ابتدائی به سمت دشمن. یعنی بدون اینکه دشمن به آنها حمله ور شده باشد، جماعتی تحت سرپرستی یک فرمانده به سوی دشمن حرکت نمایند و آنان را به اسلام دعوت کنند؛ و در صورت استنکاف، با آنان بجنگند ... لذا بر عهده مجتهد است در زمانی که حکومت برای او متحقق شد، و شأنیّت حکومت به مرحله فعلیّت رسید، و مسلمین با او برای حکومت بیعت کردند و مقام ولایت الهیه بر وی مسلم شد، تشکیلاتی را برای جهاد ایجاد کند".

از نظر فقها، جهاد ابتدایی در مقابل سه گروه واجب است :

۱. باغیان به جهت خروج از پیمان و بیعت با امام و واداشتن آنان به بیعت مجدد .
۲. جهاد با کفار غیرکتابی با هدف گسترش اسلام . کفار در این جنگ دو راه دارند : پذیرش اسلام یا تن دادن به جنگ .
۳. جهاد با کفار کتابی به جهت گسترش اسلام، کفار در این جنگ سه راه دارند : مسلمان شوند و یا در دین خود باقی بمانند ولی جزیه بدهند یا اینکه به جنگ تن بدهند .

در نتیجه از نظر فقها «جهاد ابتدایی» امری مشروع و حتی واجب شرعی است که باید حداقل سالی یکبار انجام شود . گروهک داعش در نفس الامر، خمیرمایه کارشان جهاد ابتدایی بوده است که این عملشان مستند به متون فقهی می باشد . داعش خود را مروج فقه شیعی نمی داند تا بخواهد در جهاد خود ملزم به اخذ اذن امام معصوم باشد . فقه مورد قبول خلیفه داعش، فقه سنی است. در نظر این گزارش فقهی جهاد ابتدایی جدای از واجب همگانی بودنش نیازمند صلاحدید حاکم است . در نظر اهل سنت حاکم چیزی ورای امام معصوم است . اینکه خلیفه داعش صلاحیّت دادن این حکم را داشته یا خیر منفصل از بحث حاضر است

ولی این مسلم است که در واقعیت، نفس الامر عمل داعش جهاد ابتدایی بوده و این جهاد ابتدایی به دستور خلیفه داعشی ها صورت گرفته که در متون شیعه و سنی وجود دارد. پس با این وجود گروه داعش سعی می کند، جنگ و درگیری خود را امری مشروع قلمداد کند.

موضوع مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که فهم دین و اجرای احکام دین نمی تواند همگانی باشد. بلکه این موضوع به مجتهدین و مفتیان سپرده شده است. مجتهدین و مفتیان که حداقل ۲۰ سال در متون اسلامی مطالعه کرده اند. همانطور که قبلاً گفته شد، داعشیان از چنین مطالعاتی محروم هستند. لذا همانطور که مشاهده می شود، وقتی گروهک داعش از سوریه به عراق حمله کرد، هیچ کدام از مراجع تقلید شیعه یا مفتیان اهل سنت نه تنها عمل داعش را تأیید نکردند بلکه آنها بر علیه داعش فتوا دادند. که در این مورد فتوای مراجع شیعه و مفتیان اهل سنت عراق بر علیه داعش قابل توجه است. از آنجایی که داعش مبانی فکری خود را اهل سنت می داند و بر علیه شیعیان تبلیغ می کند، لذا این گروه نتوانست در بین شیعیان پایگاهی ایجاد کند. ولی توانست طرفدارانی بین اهل سنت عراق برای خود دست و پا کند. طرفداری این گروه از اهل سنت باعث ویرانی و کشته شدن بسیاری از اهل سنت بدست این گروه منحرف شد.

اگر از مبانی فکری داعش بگذریم، در جهان امروزی یک ذهن معیوب می تواند این تصور را داشته باشد که با جنگ و کشتار، می توان یک غیر مسلمان را به یک مسلمان تبدیل کرد. و یا با کشتار و خشونت می توان حکومت مقتدری ایجاد کرد. بشر امروزی سعی می کند، دین و آیینی داشته باشد که منافعش حداکثر شود. اگر دین اسلام بتواند در منطقه ای از جغرافیا منافع و رفاه مادی مردم را بالا ببرد، قطعاً بعد از گذشت چند سال همه دنیا مسلمان می شوند. ولی اگر کسی بخواهد به جنگ دنیا برود، بطور قطع نابود می شود.

۳- مطلق گرایی: از ویژگی های مهم و قابل توجه گروهک مسلمانان داعش تلقی خاص آنان از دین و دیانت است. آنها عقیده دارند «هر آنچه که ما بگوییم عین دین است و اگر کسی خارج از تفکر ما عقیده داشته باشد کافر است و مسلمان نمی باشد». این نوع تفکر سابقه ای بس طولانی دارد. تلقی خاص از دین جزء مشترکات فقه اهل سنت و فقه شیعه است. گروهک داعش در تلقی خود از دین هرکسی که معتقد عملی یا نظری به «اسلام، محمد، خلفای راشدین، قرآن، سنت نبوی و خلفاء» نباشد را «کافر» دانسته و آنانی که مدعی اسلام هستند را با این فرض «خارج از اسلام» می داند، به عبارت دیگر گروهک داعش آنانی که مدعی اسلامند ولی با عقائد استنباطی داعشی ها از اسلام مخالفند را «مرتد» می خواند.

فقه های اهل سنت، شیعیان را به خاطر اینکه «خلفاء و سنت آنان» را قبول ندارند، منحرف از عقائد اسلامی می دانند. یکی از فقه های اهل سنت، شیعیان را به خاطر لعن و سب خلفای سه گانه از حق و حقیقت دور می داند و آنان را دارای گناهان بزرگ به سبب همین لعن ها می خواند، یکی از اساتید فلسفه دانشگاه مکه،

پایه و اساس نظام ایران را بر دشنام و لعن صحابه می داند، در ضمن سبّ و لعن شیعه به صحابه را بدعت می داند و آنان را به همین خاطر از دروغ گویان می شمارد، ایشان می گوید شیعیان را به دلیل اشکال وارد کردن به قرآن و ردّ احادیث صحیح و کافر دانستن اهل سنت و غلوّ درباره پیامبر و امامان، کافر و مشرک می داند، همچنین یکی از فقیهان مسجدالحرام در مصاحبه با شبکه خبرگزاری بی بی سی شیعیان را به دلیل قبول نداشتن خلیفه اول، مسلمان نمی داند و حکم به کفر آنان می دهد، چون طعنه زدن یا دشنام دادن به صحابه و خلفاء را خارج از دین و کافر و فاسق می خواند

یکی از فقیهان اهل سنت می گوید: سبّ و لعن کننده به خلفاء و صحابه را دجال و مورد لعن خداوند است . او عقیده دارد، سبّ کننده خلفاء باید سوزانده شود، و می گوید : «بل اذا ظن أنهم يستحقون السب، اعتقدنا أنه يستحق الحرق و زیاده».

یکی از فقهای اهل سنت می گوید. کسی که سبّ صحابه را کرده حکمش تعزیر است. بعضی از فقها هم عقیده دارند سبّ کننده صحابه باید کشته شود و حتّی اشکال به صحابه را موجب کفر و ارتداد دانسته و فرد اشکال کننده را واجب القتل می داند مگر اینکه توبه کند. یکی از فقهای اهل سنت، لعن شیخین را موجب شلاق و تعزیر دانسته است .

فقهای اهل سنت رافضی را کسانی می دانند که به ابوبکر و عمر دشنام دهد و یا آنان را لعن کند چنانکه یکی از فقهای اهل سنت می گوید:

قال سألت أبا عن الرافضی؟ قال : الذی یسب أبا بکر وعمر رضی الله عنهما - و سپس می گوید هرکس یک رافضی را بکشد بهشت بر او واجب می شود".

در مقابل این نظریات، فقهای شیعه عقیده به سبّ و لعن اهل سنت و شخصیت های مورد احترام آنان دارند . یکی از فقهای شیعه در دو قرن پیش بعد از حرام بودن غیبت و هجو مؤمن می گوید که مؤمن فقط شیعیان هستند و غیرشیعیان جزء مؤمنین نیستند و در جواز هجو و سبّ و لعن و دشنام دادن به مشرکین اختلافی نیست و ظاهر الحاق اهل سنت به مشرکین است چنانکه کفر اسلامی و کفر ایمانی یکی است . ایشان بعد از این فتوای خود، تصریح می کند که هجو کردن اهل سنت در اجتماعات از افضل عبادات است و اهل سنت را مجوس دانسته و آنان را بدتر از نصاری و پلیدتر از سگان می خواند . همچنین تصریح می کند که تعدادی از فقها، به کشتن اهل سنت و نظایر کشتن مانند شکنجه و ضرب فتوا می داده اند هم چنانکه این اعمال را نسبت به کفار روا دانسته اند .

یکی از فقهای شیعه در مبحث کسب های حرام در بحث غیبت آورده است که غیبت و لعن اهل سنت جایز است و این افراد جزء مؤمنین محسوب نمی شوند و احترام نداشتن اهل سنت را از ضروریات مذهب شیعه عنوان می کند و احکام اسلام را برای آنان جاری نمی داند. البته گوسفند و گاو ذبح شده توسط اهل سنت را برای قوام معاش شیعیان پاک می داند و حلیت ذبایح آنها را تأیید می کند

یکی از فقهای شیعه، ریختن خون و دماء و نفس کلیه غیر شیعیان را حلال می داند لیکن خون اهل سنت را حرام می داند و علت آن را خوف از وجود فتنه عنوان می کند.

یکی از فقهای شیعه، صریحاً تهمت به مخالفین شیعه و اهل سنت را جایز می شمارد طوری که اگر چیز بدی در آنان نباشد را بتوان به آنان نسبت داد و تصریح می کند که: «من البدیهی أنه لا إخوانه ولا عصمه بیننا و بین المخالفین» - از بدیهیات است که هیچ برادری و ارتباطی بین ما و اهل خلاف (اهل سنت) وجود ندارد. دروغ به اهل سنت و مخالفین شیعه و غیرخدایان را صریحاً جایز می شمارد. همچنین وی عایشه (رض) و طلحه و زبیر را جزء کفار می داند و تصریح می کند به کفر آنها لیکن آنان را بر اساس اغراض دنیوی نجس نمی داند.

این مسلمانان بجای اینکه حقیقتی را پیدا کنند، و آن حقیقت را به مردم جهان معرفی کنند، یک تفسیر و توجیه تاریخی را حقیقت می انگارند و با آن دیگران را به قتل می رسانند.

به عبارت دیگر این گروه ها تاریخ را هم به درستی مطالعه نمی کنند، بلکه سعی می کنند، به تاریخ برگردند و حقیقت را آن گونه که می خواهند در تاریخ دست کاری کنند. بعد از دست کاری در تاریخ هر کسی که مخالف آنان باشد باید کشته شوند.

۴- دامن زدن به اختلافات بیهوده: در میان مسلمانان مسائل بیهوده ای مطرح می شود و برای این مطالب یکدیگر را به قتل می رسانند. که این اختلافات عبارتند از:

اختلاف در طواف نساء: فقهای شیعی در کتب فقهی خود در کتاب الحج بابی دارند بنام «طواف النساء» که در آنجا تصریح و تأکید می کنند اگر مسلمانی و هرکسی که گرداگرد کعبه طواف می کنند این طواف را انجام ندهد بر همسرش حرام می شود این درحالی است که در فقه اهل سنت اصلاً حکمی به نام «طواف النساء» نیست؛ نکته جالب این حکم طواف آنجاست که اگر طبق فقه شیعه مسلمانی این طواف را انجام ندهد «همسرش بر او حرام می شود» و بالطبع فرزندی که بعد از آمیزش زن و مرد طواف نکرده به دنیا

بباید خود به خود حرام زاده است؛ پس طبق این فتوای شیعه، مسلمانانی که این طواف را انجام نمی دهند حرام زاده اند .

حج یک مراسم است. در این مراسم کارهایی باید انجام گیرد. کارهای انجام شده در این مراسم بجز این یک مورد کاملاً یکسان است. به هر حال هر کسی طبق دستورات خودش این مراسم را بجا می آورد. اگر این یک مورد جزء حج باشد، علما باید با هم بحث کنند و این حکم را اجرا کنند و اگر نیست آنرا به حال خودش رها کنند.

جایجا شدن ثواب و عقاب : عموم شیعیان بر اساس فتوای فقهاء که سب و لعن و هتک خلفاء و اهل سنت را «دارای ثواب بسیار» و «ضرورت مذهب شیعه» می دانند به دشنام دادن و لعن کردن اهل سنت می پردازند و نسل به نسل این سنت رشد می کند، هفته غدیر می گیرند و در آن هرکسی که پیشوایی علی(ع) را نپذیرفته باشد منحرف از مبانی اسلامی می خوانند و در زیارت های روزانه خود(مانند زیارت عاشورا) به خلفاء سه گانه اهل سنت لعن می فرستند و در ایام فاطمیه عمر بن خطاب و ابوبکر بن ابی قحافه را قاتل فاطمه زهرا(س) می دانند و آنان را لعنت می کنند .

بر اساس مشروعیت جهاد ابتدایی گروهک اسلامی داعش قیام می کند، نظریه فقهی آنان کشتن هرکسی است که :

۱. خلفاء را قبول ندارد ۲. یا آنان را سب و لعن و هتک می کند،

در قیام خود با مردمی روبرو می شوند که خلفاء و اهل سنت را یا سب و یا لعن و یا هتک حیثیت می کنند، در تلاقی حکم(کشتن سب کننده) و موضوع(سب شیعیان) گروهک داعش به فتوای خود عمل می کند چنانکه برخی از فقهای شیعه در مواجهه با اهل سنت فتاوی قتل آنان را داده اند .

از دید فقه سنتی، گروهک داعش در کشتار شیعیان نسبت حکم و موضوع را متناسب می سازد و بعد به حکم در ظرف موضوع عمل می کند . آنان شیعیان را می کشند چون به فتوای فقهای مقلدشان خلفای راشدین را سب و یا لعن و یا هتک حیثیت می کنند .

اختلاف در اذان: شیعیان از یک روش به یک جانب می روند و اهل سنت از سوی دیگر جانب دیگری را سفر می کنند . شیعیان عمر بن خطاب را به دلیل حذف و اضافه ای در اذان تحریف گر متون دینی می دانند لیکن خود بدون حذف، جمله «أشهد أن علیاً ولی الله» را به اذان و اقامه اضافه می کنند و گفتن آن را موجب ثواب و اجر اخروی می دانند، یا اینکه در تعلیل اضافه جمله شهادت ثالثه به اذان آن را شعار

مذهب شیعه قلمداد می کنند لیکن دست بسته نماز خواندن اهل سنت را که می تواند شعار مذهب آنان باشد را بدعت در دین می دانند .

اختلاف در ازدواج موقت : در این ازدواج مرد و زن برای مدت محدودی با هم ازدواج می کنند و بعد از مدت مربوطه از هم جدا می شوند. این نوع ازدواج در مذهب شیعه وجود دارد ولی در مقابل اهل سنت متعه را قبول ندارند و آن را حکمی منسوخ و بالطبع باطل می دانند و از نظر آنان متعه کننده و متعه دهنده «زنا» انجام می دهند و فرزندی که از متعه به وجود می آید را «حرام زاده» می دانند .

این اختلافات یک نوع اختلاف برداشت از متون فقهی است. دامن زدن به این اختلافات و کشاندن این اختلافات به دستگاه حکومتی و کشتن گروهی از مسلمانان بخاطر اختلاف سلیقه در برداشت از متون فقهی نشان از بی فکری و بی عقلی رهبران داعشی دارد. گروه اهل سنت و گروه شیعه عمده اختلاف آنها همین چهار مورد بیان شده است. انجام یا عدم انجام این اعمال اختلافی نمی تواند، موجب خروج از مسلمانی شود. چون هیچ آیه قرآنی به این اختلافات تصریح نکرده است. لذا انجام یا عدم انجام هر یک از این اعمال نباید موجب کشته شدن یک مسلمان شود.

اگر دولتی بخواهد مقتدر باشد نمی تواند همه اختلافات علمی که معمولاً در همه علوم وجود دارد. و وجود چنین اختلافاتی در برداشت فقهی هم امر طبیعی است، را به متن جامعه منتقل کند و موجب نا آرامی در اجتماع شود. نا آرامی اجتماعی هر دولتی را تضعیف می کند.

۵- کشتن انسان بجرم داشتن عقیده : تلقی خاص از دین از سوی هر دو گروه شیعه و سنی باعث شده است، تا آنها یکدیگر را «حرام زاده» و «کافر» و «منحرف از مبانی اسلام» بدانند، داعش در جهاد خویش بر اساس تلقی خود از دین شیعه را «منحرف از مبانی اسلام» و «مرتد» و «کافر» می داند. گروه داعش نه تنها شیعیان که کسانی که اهل سنت هستند و با آنها اختلاف عقیده دارند را نیز مرتد و کافر می دانند.

آنها به همین دلیل شیعیان و سنیانی که به آنها نپیوندند را گردن می زند، در این مورد به نصّ فقها استناد می کنند که در جنگ با کفار کتابی سه راه پیش روی آنان است :

۱. مسلمان شوند و به گروه جهادگر بپیوندند ۲. در دین خود باقی بمانند ولی جزیه بدهند ۳. به جنگ تن بدهند و کشته شوند .

اول: گروهک اسلامی داعش شیعیان را به خاطر بعضی از عقائدشان و سبّ شیخین و اهل سنت «منحرف از مبانی اسلام» و «کافر کتابی» می داند و سنیانی که با عقیده آنها مخالفند را نیز مرتد می داند .

دوم: این گروهک بر اساس فقه جهاد ابتدایی را جایز دانسته و به آن عمل کرده است.

سوم: فقها در جنگ با کافر کتابی سه راه پیش روی آنان می گذارند، یکی تسلیم و پیوستن به گروه جهادگر، دیگری جزیه دادن، و آخر اینکه جنگ کنند و کشته گردند. شیعیان و گروهی از اهل سنت در حمله داعش به خود نه حاضر به تسلیم بودند و نه حاضر به پرداخت جزیه، پس طبق همین متون فقهی اهل سنت که با فقه شیعی منطبق است. گروهک داعش شیعیان و سنیانی که با آنها مخالف باشند را «کافر کتابی» می دانند و گردن می زنند.

گروهک داعش مخالفین حکومت خود را بر اساس حکم فقهی «جهاد ابتدایی» مهدورالدم می داند.

کشته شدن افراد بدلیل عقاید، موجب تضعیف دولت ها می شود. با کشته شدن افراد برای عقاید، و ایجاد تفتیش عقاید، موجب می شود، پیشرفت های علمی در کشور ایجاد نشود. و افراد تحصیل کرده از کشور مهاجرت کنند. در نتیجه دولتها مقتدر نخواهند بود.

۶- مجوز دیکتاتوری مذهبی: از نظر برخی از فقها هر کسی که با «حکومت دینی» مخالفت کند یا باید کشته شود و یا اینکه حداقل به حبس و تعزیش رضایت می دهند. گروهک داعش برای احیاء و تحقق «حکومت اسلامی» نظریه «جهاد ابتدایی» را به میدان آورد و به وسیله آن قیام نمود، این گروهک حکومت ثبوتی خود را هرچند به اثبات در یک کشور نرسانده است لیکن چون هدف وی تشکیل یک «حکومت» با «قوانین اسلامی» است به همین دلیل مخالفت با آن عین مخالفت با حکومت اثباتی و تحقق یافته است. بجز نظریه جهاد ابتدایی و مهدورالدم بودن مخالفین پیوستن به گروه جهادی، می توان خیلی از مسائل دیگر را نام برد و مثال زد.

در دنیای امروزی حکومت های دیکتاتوری نمی توانند مقتدر باشند. حکومت های دیکتاتوری محکوم به شکست و زوال هستند.

۷- کشتن خبرنگار: خبرنگاری در مفاهیم قدیمی به عنوان «جاسوس» شناخته می شده است. خبرنگاری در امروزه این است که جدای از هدف خبرگذاری، خبرنگار اخبار روزانه را با صحت و سلامت خبر به خبرگذاری برساند. امروزه با پیشرفت تکنولوژی اخبار دست به دست بین مردم می چرخد و در اکثر اوقات نیازمند به وجود یک خبرنگار نیست. وجود احزاب در جامعه سیاسی امروز یک امر الزامی و مسلم هر ملتی است تا جایی که امروزه بعضی از فقهاء خود دارای احزاب هستند. استفاده از اخبار یک حزب توسط یک خبرنگاری برای نقد آن حزب امروزه یک روال عادی است که اگر خبر با صحت و سلامت نقل شود هیچ

اشکال حقوقی به آن نمی توان وارد ساخت هرچند بر اساس همان خبر صحیح؛ یک حزب، حزب دیگری را نقد یا محکوم کند .

در روایات موجود در منابع شیعه و اهل سنت «جاسوس» همان حکم و موضوع خبرنگاری را دارد . اینکه گروهک داعش چند خبرنگار آمریکایی را گردن زدند در مبانی فقهی شیعی و سنی چیز عجیبی نمی تواند باشد زیرا فقهای شیعه و اهل سنت گردن زدن و اعدام «جاسوس : خبرنگار» را واجب می دانند چنانکه عینی از فقهای اهل سنت صریحاً قتل جاسوس را تجویز می کند .

در کتابهای شیعه و سنی این جمله وجود دارد «الجاسوس و العین إذا ظفر بهما قتلاً - جاسوس و دیده بان هرگاه دستگیر شوند، کشته می گردند» از نظر این گروهک خبرنگاران آمریکایی و ... حکم جاسوس را داشتند به همین دلیل بر اساس همین متون روایی و فتاوایی فقهی آنان را گردن زدند .

۸- قتل و عام مخالفان : فقهاء باغی را کسی می دانند که «بر ضدّ امام و حاکم جامعه بشورد» ابن ادریس باغی را کسی می داند که با علم به عدالت حاکم قیام می کند شهیداول باغی را در مقابل امام معصوم می داند، یعنی حاکم عادل را به ائمه معصوم تخصیص می زند. باغی کسانی هستند که گروهی تشکیل داده اند و با احکام حکومتی مخالفت می ورزند و باغی کسی است که بر ضدّ امام جامعه قیام نماید و با او مخالفت نماید . پس باغی کسی است که حاکمی را عادل نداند و بر ضدّ او قیام نماید، فقهای شیعه، قائل به حبس باغی تا زمان بیعت با حاکم هستند لیکن بعض دیگر فقها، قائل به کشتن باغی هستند. فقهای اهل سنت قائل به حبس باغی شده اند، عده ای هم کشتن یا حبس را به نظر حاکم گذاشته اند .

پس طبق فقه سنتی شیعی و سنی و با توجه به تلقی خاص از دین و دیانت، حاکمی که خود را عادل می پندارد می تواند مخالفین خود(باغیان) را زندانی کند و یا گردن بزند . حال اگر گروهک داعش که ابر اساس تلقی خاص از دین خود را صد در صد عادل می دانند چنین اعمالی را با مخالفین خود انجام دهند آیا خلاف شرع و فقه سنتی کاری را انجام داده اند؟

بطور کلی داعش بر اساس فقه سنتی شیعه و سنی ،

۱. جهاد ابتدایی را جایز می داند و آن را برای احیای حکومت مدّ نظر خود عملی نمود .

۲. شیعیان را با توجه به تلقی خاص خود از دین «منحرف از مبانی اسلام» و «کافرکتابی» و «هتک کننده شیخین» می داند و به همین دلیل آنان را گردن می زند زیرا در جهاد ابتدایی وقتی «کافرکتابی» تسلیم نشود به نصّ فتوایی شیعی و سنی باید کشته شود، پس وقتی با توجه به تلقی خاص از دین که مشترک بین

شیعه و سنی است «شیعیان» کافر کتابی شناخته می شوند، زمانی که تسلیم عقائد جهادگران ابتدایی نگردند از نظر فقه سنتی کشتن آن افراد جایز است .

۳. مخالفین حکومتی که خود را عادل می داند ولی مخالفینش آن را عادل نمی دانند حق دارد مخالفین خود را یا حبس و یا تعزیز و یا اعدام کند .

۹- کشتار زنان و کودکان: اینکه چرا داعشیون زنان و بچه های بی گناه را می کشند نیز در فقه سنتی دلیل دارد . صبر کنید، عجیب است؟

همین الان برگردید و یکبار دیگر مبحث «تلقی خاص از دین» را بخوانید . در این گیرودار هرکسی مذهب و عقائد خود را مقدس می داند، چه شیعه و چه اهل سنت . هرکسی می گوید «من» درست می گویم . شیعه فقط راه خود را «صراط المستقیم» می داند و مخالفین شیعه نیز روش و عملکرد خود را حق مطلق می پندارد و هر کدام بر اساس همین تلقی خاص از دین یکدیگر را محکوم به فحش و ناسزا و لعن و هتک و حبس و اعدام می کنند .

داعش نیز که از شاخه های برآمده از فقه اهل سنت است نیز همین ایدئولوژی را تصریح می کند، یعنی او هم بر اساس همین تلقی خاص از دین خود را حق مطلق و دیگران را تابع خود می داند . جهاد ابتدایی در هر دو فقه شیعی و سنی جایز دانسته شده است . حبس و اعدام مخالفین حکومتی که خود را عادل می پندارد در هر دو گزارش فقهی تجویز شده است . داعش حرف جدیدی نمی زند بلکه دارد قدم به قدم فقه ۱۲۰۰ ساله شیعی و سنی را به نمایش جهانیان می گذارد، خارج از مباحث کلامی از لحاظ و دید فقهی داعش دارد مو به مو احکام و نظرات فقهی ۱۲۰۰ ساله اسلام را پیاده سازی می کند، داعش همانند علمای شیعی حکومت خود را «عدل مطلق» و مطابق با «شرع انور» دانسته و مخالفین خود را طرد می کنند و هرکسی از مخالفین خود را خارج از حقوق شهروندی می دانند .

اینکه گروهک اسلامی داعش بچه ها و زنان و ناتوانان مخالف حکومت خود را نابود می کند بر دو دلیل فقهی قائم است :

۱. در بحث «جهاد ابتدایی» گفتیم که فقهاء اعتقاد دارند مردمان جنگ زده از جنگ ابتدایی اگر کافر غیر کتابی باشند یا باید تسلیم جهادگران شوند یا اینکه کشته گردند و اگر کافر کتابی باشند یا باید تسلیم شوند و یا جزیه بدهند و یا اینکه کشته گردند، زنان و کودکانی که مقابل داعش که جهاد ابتدایی کرده بود نه تسلیم شدند و نه حاضر به پرداخت جزیه گردیدند، پس طبق فتوای فقهاء کشته شدند .

۲. اگر دلیلِ اوّل را فاکتور بگیریم، در بحثِ جهاد ابتدایی که تجویزش را فقهاء صادر کردند، اصلِ اوّلی عدم جواز کشتنِ زنان و کودکان و ناتوانان است :

«لایجوز قتل المجانین و لالصبيان و لالنساء منهم - کشتن دیوانگان، کودکان و زنان جایز نیست»، ولی در حکمِ ثانویه فقهاء فتوا دادند که اگر این زنان و کودکان و ناتوانان و دیوانگان سنگر شوند برای حفظِ شهر در مقابلِ جهادگران کشتن آنان جایز است :

«ولو تترسوا بالصبيان و المجانین أو النساء و لم یمكن الفتح إلّا بقتلهم جاز - اگر با کودکان و دیوانگان و زنان سنگر بگیرند و جز با کشتن آنها پیروزی ممکن نباشد کشتن آنان جایز است».

این دو مسئله چه تناقضی با یکدیگر دارند؟ فقهای اهل سنت فتوا به جوازِ قتلِ سبّ و هتک کننده خلفای راشدین(رض) دادند و در مقابل فقهای شیعه دشنام دهنده به ائمه شیعی(ع) را واجب القتل دانستند، درحالی که شأن(نه ویژگی) خلفای اهل سنت(رض) در نزد اهل سنت همطراز با شأن ائمه شیعی(ع) نزد شیعیان است .

در اینجا دو طرف بر اساس تلقی خاص از دین حکم به قتلِ سبّ کننده ائمه خویش را دادند و متقابلاً یکدیگر را باطل می دانند . اگر می بینید شیعیان در جهان کشته می شوند به سببِ «سبّ و هتک و لعن» خلفای راشدین(رض) و تکفیر غیرشیعیان است[البته بجز علی(ع)]. این سبّ کردن در فرهنگِ شیعه قدمتِ ۱۰۰۰ ساله دارد، چنانکه ابن کثیر دمشقی در حوادثِ سال ۴۰۷هـ ق می گوید گروهی از شیعیان بخاطر سبّ خلفاء(رض) کشته شدند.

با مطالبی که در بالا گفته شد، هیچ گاه یک حکومت مقتدر نمی تواند در میان مسلمانان ایجاد شود. چون حکومتی که بر اساس قتل و کشتار دیگران بخاطر عقاید شکل گیرد و هدفش جنگ با همسایگان باشد، هیچ گاه نمی تواند بصورت مقتدر ادامه حیات دهد. و اگر روزی چنین حکومتی بخواهد برقرار شود، توسط کشورهای همسایه نابود می شود.

دولت مقتدر و انعطاف پذیر در ایران

شاخصه های اقتدار هر کشور، بطور کلی در سه مؤلفه حمایت های مردمی، تجهیزات نظامی تولید داخل کشور و توان اقتصادی کشور خلاصه می شود. حمایت های مردمی از ابتدای انقلاب شکل گرفت، ساخت تجهیزات نظامی در حین جنگ و بعد از جنگ تکمیل شد. موضوع توان اقتصادی هم موضع این تحقیق است که امیدواریم با راه حال های مختلفی اقتدار کشور اسلامی ایران تثبیت شود. هر چند مؤلفه های اقتدار کشور از اول انقلاب اسلامی شروع و بالنده شد، ولی موضع انعطاف پذیری بین المللی کشور ایران به مؤلفه های مختلفی بستگی داشت که در اوایل انقلاب اسلامی، کشور ایران فاقد کلیه این مؤلفه ها بود. لذا امام خمینی (ره) عدم گفتگو با برخی از کشورها را توصیه کرد.

مهمترین مؤلفه تعاملات بین المللی، داشتن دیپلمات های متخصص، مسلط به زبان خارجی و مدافع منافع ملی است. اگر چنین افرادی در کشور وجود نداشته باشد، هر چند کشور اقتدار کافی هم داشته باشد، قادر نخواهد بود منافع بین المللی خود را کسب کند.

بهترین دلیل بر این مدعا اعمال تحریم های ظالمانه کشورهای غربی بر علیه ایران در سالهای اخیر است. اگر وزارت خارجه ایران توسط دیپلمات های متخصص، مسلط به زبان خارجی و مدافع منافع ملی اداره می شد، کشورهای غربی، قادر به اعمال تحریم به این وسعت بر علیه کشور نبودند.

بطور مثال: خانم کلینتون در خاطرات خود می نویسد، برای اعمال تحریم به کشور چین سفر کرده است. در آن سفر به طرف چینی گفته است، اگر ایران را تحریم نکنیم. کشور اسرائیل به کشور ایران حمله نظامی می کند، برای اینکه از حمله اسرائیل جلوگیری کنیم، بهتر است کشور ایران را تحریم را کنیم تا منطقه به آتش کشیده نشود.

اگر کشور ایران دیپلمات های مجربی در چین داشت می توانست جلوی این تبلیغات را بگیرد. و اعلام کند که اسرائیل قادر به حمله ایران نیست. و در مقابل تحرکات آمریکاییان و خانم کلینتون اقداماتی انجام می داد. اگر این کارها انجام شده بود، اعمال تحریم بر علیه ایران امکان نداشت.

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی وزارت خارجه کشور به یک پزشک سپرده شد. این انتخاب بخاطر نداشتن دیپلمات با خصیصه های بر شمرده در بالا بود. ولی با گذشت زمان، کشور توانست، دیپلماتهایی با خصیصه های بر شمرده، تربیت کند. لذا بنظر می رسد، دوران عدم مذاکره و انعطاف ناپذیری کشور ایران به سر آمده باشد.

مذاکرات هسته ای کشور با قدرت های جهانی جهت کاهش اثرات تحریمی، یک موفقیت برای دیپلمات های ایرانی محسوب می شد.

البته با توجه به اینکه در مقابل رفع تحریم ها که ظالمانه بر کشور وضع شده بود، مجبور به پذیرش محدودیت هایی در صنعت هسته ای شد، شاید این عمل یک خسارت برای کشور به شمار آید. یعنی کشورهای غربی با تبلیغات مختلفی، ایران هراسی به راه انداختند و سپس کشور را مجبور به پذیرش ایجاد محدودیت کردند، این یک خسارت بشمار می آید. ولی همینکه کشور توانست با مذاکره و تعامل بین المللی قسمتی از تحریم ها را رفع کند، نشان از توانایی دیپلماتیک کشور دارد. هر چند این توان در حال حاضر بسیار محدود است. ولی باید این توان دیپلماتیک تقویت شود. بطوریکه کشورهای غربی با تبلیغات و عدم حضور دیپلمات های ایرانی در کشورهای مختلف قادر به اعمال تحریم نباشند.

البته یک موضوع را باید بعنوان یک اصل بپذیریم. هر دولت یا کشور، معمولاً یک یا چند کشور رقیب یا دشمن در عرصه بین المللی و تعدادی رقیب و دشمن در داخل دارد. رقبا و دشمنان کسانی هستند که با دولت وقت در یک یا چند مورد اختلاف منافع دارند. حال اگر کشوری فاقد دولت مقتدر باشد، رقبا و دشمنان، کل منافع را دریافت می کنند. و این دولت می بایست، قسمتی یا کل منفعی که در عرصه بین المللی دارد، واگذار کند. حال اگر دولت مقتدر باشد ولی قادر به تعامل بین المللی نباشد در اینصورت هم نمی تواند منافع بین المللی کشور را تأمین کند.

مثلاً کشور ایران از لحاظ حمایت های مردمی و قدرت نظامی و تکنولوژیکی، کلیه شاخصه های اقتدار بین المللی را داشت. ولی قدرت دیپلماتیک خوبی نداشت. این امر موجب شد تا تحریم هایی بر علیه کشور ایران وضع شود. وقتی تحریم ها وضع شد، منافع بین المللی کشور قابل تأمین نبود. مثلاً عمده مخازن طبیعی نفت و گاز در خلیج فارس قرار دارد. این حوزه های نفت و گاز بصورت مشترک مورد بهره برداری قرار می گیرد. وقتی کشور ایران تحریم شود. کشور ایران نمی تواند سهم خود از نفت و گاز را استخراج و به فروش برساند. لذا کشور ایران با داشتن نیروی نظامی قوی و حمایت های مردمی کامل، نمی تواند منافع بین المللی خود را تأمین کند. لذا توجه به قدرت دیپلماتیک برای کشور ایران ضرورت دارد.

لذا پیشنهاد می شود، تربیت دیپلمات ها متخصص برای حفظ منافع بین المللی در دستور کار قرار گیرد.

در ضمن توافق نامه بر جام چه خوب باشد و یا نباشد، نتیجه یک مذاکره و تعامل بین المللی است. ممکن است این توافق به هر دلیلی خوب نباشد ولی باید از این نوع مذاکرات استقبال کرد و تعاملات بین المللی را افزایش داد تا کشور کمتر دچار خسارت شود.

پیشنهاد فصل:

مهمترین عاملی که موجب شده کشورهای اسلامی از اقتدار لازم برخوردار نباشند، مطلق گرایی و حق دانستن خودشان و باطل دانستن طرف مقابل است. حق و باطلی که بر اساس تفسیری از یک حادثه تاریخی نشأت گرفته است. این روش فکری باعث ایجاد جنگ های داخلی و عدم مذاکره و تفاهم با کشورهای خارجی است.

اگر کشورهای اسلامی بخواهند توسعه یابند، الزاماً مطلق گرایی را باید از ذهن و فکر و زندگی خود حذف کنند. در ضمن سعی کنند، اختلافات بیهوده و تاریخی را کنار بگذارند.

۹. مشارکت سیاسی بر اساس نهادهای مردمی

انسانها نیازهای مختلفی دارند. دولت ها موظفند سازو کار تولید این کالاها را برای مردم مهیا کنند. اگر سازو کار تولید کالاها و خدمات فراهم نشود، توسعه و پیشرفت امکان پذیر نیست. بطور کلی سازو کار تولید هر کالایی با دیگر کالاها متمایز است. لذا دولت های توسعه گرا موظفند، نهادهای مورد نیاز برای تولید کالاها را بصورت قانونی ایجاد و مسئولیت تأمین و توزیع آنها را از نهاد مربوطه پیگیری کنند.

پس اگر بخواهیم تعریفی از دولت توسعه گرا داشته باشیم:

دولت توسعه گرا، موسسه ای است، با وظیفه: دریافت قسمتی از اموال مردم تحت عنوان مالیات و یا هر عنوان دیگر و در مقابل: امنیت را برقرار، کالا و خدمات عمومی را ارائه، حداقل امکانات معاش برای اقشار فقیرا فراهم، و نهادهای مردمی را جهت ایجاد سازو کار بازار برای تولید و عرضه مستمر کالاهای مورد نیاز مردم، تشکیل می دهد. در این مقاله موضوع مالیات گیری و کسب درآمد دولت بحث نمی شود ولی سایر وظایف به شرح زیر است .

۱- ساز و کار بازار: بطور سنتی، بیشترین کالا و خدمات توسط بازار تولید و عرضه می شود. نهاد بازار بر اساس عرضه و تقاضا، کالاها و خدمات را قیمت گذاری می کند. در همین سیستم منابع بصورت کارا برای تولید کالاهای مختلف تخصیص می یابد.

نهاد بازار در بیشتر موارد با شکست مواجه می شود. مثلاً: تولید کنندگان گوشت مرغ و تخم مرغ در فصول سرد و فصول گرم سال جوجه ریزی ندارند. چون نگهداری مرغدر این فصول نیاز به دستگاه های حرارتی دارد. نصب دستگاه های حرارتی باعث بالا رفتن هزینه تولید می شود. در فصول معتدل نگهداری و پرورش مرغ نیاز به دستگاه های حرارتی ندارد. از آنجایی که هزینه دستگاه های حرارتی بالا است. لذا مشاهده می شود، در پایان فصول سرما و گرما عرضه گوشت مرغ کاهش می یابد. کاهش عرضه موجب افزایش قیمت گوشت مرغ در پایان فصول سرما و گرما می شود. از طرفی در فصول معتدل، عرضه گوشت مرغ افزایش می یابد و به تبع آن قیمت گوشت مرغ کاهش می یابد.

به عبارت دیگر عرضه و قیمت گوشت مرغ سالی دو بار افزایش و سالی دو بار کاهش می یابد. یعنی دائم قیمت گوشت مرغ در جامعه بالا و پایین می رود.

نوسان دائمی قیمت در بازار موجب شکست بازار این محصول می شود. شکست بازار یعنی اینکه بازار به تنهایی نمی تواند قیمت گوشت مرغ و تخم مرغ را برای تمامی فصول سال تنظیم کند. وقتی بازار در مورد عرضه محصول خاصی با شکست مواجه می شود، لازم است که دولت یا نهادهای مردمی در این بازار دخالت

کنند. یعنی در زمان افزایش عرضه، قسمتی از محصولات را خریداری و در انبار و سردخانه ذخیره گردد. این محصولات ذخیره شده در زمانی که عرضه کاهش می یابد، در بازار توزیع شود. با این روش می توان مشکل نوسان قیمت و عرضه را حل کرد.

در بعضی از کشورها، دولت یک موسسه دولتی را مأمور خرید، ذخیره سازی و توزیع گوشت مرغ و تخم مرغ می کند. این موسسه دولتی هزینه ای به بودجه عمومی کشور تحمیل می کند. دولت مجبور است این هزینه را از مالیات دهندگان اخذ کند.

موضوع شکست بازار برای سایر محصولات و خدمات هم وجود دارد. اگر دولت بخواهد برای ساماندهی هر کالایی یک موسسه دولتی تأسیس کند، دولت باید موسسات بی شماری بوجود آورد. در این صورت اندازه دولت خیلی بزرگ می شود. دولت برای اداره کشور نیازمند بودجه زیادی خواهد بود.

همه دولتها نمی توانند موسسه یا شرکت دولتی تأسیس و هزینه آنرا پرداخت کنند. چون قادر به تأمین هزینه موسسات و شرکت های دولتی نیستند.

راه حل دیگر این است که دولت کلیه تولید کنندگان گوشت مرغ و عمده فروشان گوشت مرغ را در یک نهاد مدنی به نام صنف، شرکت تعاونی و یا هر اسم دیگری جمع می کنند. سپس بصورت قانونی وظیفه خرید، ذخیره سازی و توزیع گوشت مرغ و تخم مرغ را به این نهاد واگذار می کند. این نهاد باید از نظر مالی مستقل باشد. برای همین منظور، دولت قانونی را تصویب می کند، که هر یک از تولید کنندگان و فروشندگان گوشت مرغ و تخم مرغ مبلغی را بعنوان حق عضویت به نهاد مدنی پرداخت کنند. این نهاد مدنی با درآمدی که بصورت قانونی کسب می کند، می تواند هزینه خرید، ذخیره سازی و توزیع گوشت مرغ و تخم مرغ را پرداخت کند.

در ضمن برای اینکه این نهاد مردمی کار خود را به درستی انجام دهد، دولت فقط بر کار این نهاد مدنی نظارت می کند.

چون تولید و عرضه همه کالاها با شکست بازار مواجه می شود. در نتیجه دولت برای هر کالایی یک صنف و یا یک نهاد مدنی را راه اندازی می کند. در نتیجه بازار کالاها توسط نهادهای مدنی مختلفی کنترل و اداره می شود.

تشکیل نهاد مدنی مزایایی نسبت به شرکت دولتی دارد. این مزایا به شرح زیر می باشد.

- **صرفه جویی در هزینه های عمومی** : دولت اگر خودش مسئول باشد، باید هزینه یک شرکت یا موسسه دولتی را پرداخت کند ولی در این حالت هزینه یک یا دو نفر که بر کار این نهاد مدنی نظارت می کنند، تقبل می کند.

- **کاهش مراجعات دولتی:** دولت وقتی مسئول تنظیم بازار باشد، کلیه تولید کنندگان و فروشندگان گوشت مرغ و تخم مرغ، به مسئولین دولتی برای سیاست تنظیم بازار مراجعه می کنند. با انتقال مسئولیت به نهاد مدنی، مراجعات جهت تنظیم بازار به آن نهاد مدنی منتقل می شود. از آنجایی که، تولید کنندگان و فروشندگان گوشت، تصمیم گیرندگان اصلی تنظیم بازار هستند، در نتیجه فروشندگان و تولید کنندگان برای حل مشکلات خود نیازی به مراجعه و یا رفتن به جایی را ندارند. در نتیجه رفت و آمدها و مراجعات بشدت کاهش می یابد. لذا هزینه های مردمی هم کاهش می یابد.

- **حذف اعتراض مردمی علیه دولت:** وقتی دولت مسئول تنظیم بازار باشد، کوچکترین نوسان قیمت، دولت متهم به کم کاری می شود. وقتی عرضه گوشت مرغ و تخم مرغ زیادی می شود، دولت موظف است، مقدار اضافه را خریداری کند. بطور معمول، قسمتی از گوشت های مرغ اضافی و تخم مرغ ها خریداری نمی شود. در این موقع تولید کنندگان، بعنوان اعتراض در جلوی ادارات کشاورزی، گوشت مرغ و تخم مرغ های فاسد شده را رها می کنند. و یا بلعکس ممکن است گوشت مرغ و تخم مرغ ذخیره شده کفاف بازار را ندهد لذا، عرضه تخم مرغ و گوشت مرغ در بازار با کاهش مواجه می شود. کاهش عرضه قیمت این محصولات را بشدت افزایش می دهد. در اینجا نمایندگان مجلس، مسئولین بخش کشاورزی را بعنوان کم کاری استیضاح می کنند.

ولی وقتی که یک نهاد مردمی مسئول تنظیم بازار باشد، زمانی که عرضه گوشت مرغ زیادی می شود، این نهاد به اعضای خود دستور می دهد که گوشت مرغ و تخم مرغ اضافه شده را به سرد خانه ها ببرند، سپس برای فروش آن می تواند، برای صادرات این کالاها برنامه ریزی کند. یا ممکن است، به اعضای خود که تولید کننده هستند، دستور دهد که میزان تولید خود را در دور بعدی کاهش دهند، تا کالاهای ذخیره شده به فروش برسد. لذا در این روش اعتراضات مردمی حذف می شود.

- **جلو گیری از اسراف:** در بیشتر مواقع، دولت برای پاسخ گویی به نیاز بازار مجبور به خرید و ذخیره سازی بیش از حد می شود. ذخیره سازی بیش از حد موجب عدم فروش آن و در نهایت فاسد شدن آن می شود. لذا هر ساله در خبرها دیده می شود، که مقداری گوشت مرغ، تخم مرغ یا سیب زمینی فاسد و امحا شد. این موضوع همیشه باعث اعتراضات مردمی می شود که چرا در دولتی که هزاران انسان گرسنه وجود دارد، این مواد نگهداری، فاسد و امحا می شود. در صورتیکه اگر این موضوع در دست نهادهای مردمی باشد، آنها می توانند، با یک دستور برای کاهش تولید در فصل بعدی و یا برنامه ریزی برای صادرات و یا توزیع آن در بین مردم نیازمند این مشکل را حل و فصل کنند.

- **جلو گیری از قاچاق کالا:** وقتی دولت مسئول تنظیم بازار باشد، هر کالایی به راحتی می تواند وارد بازار شود و توسط فروشندگان به مشتریان عرضه شود. ولی وقتی یک نهاد مردمی مسئول توزیع یک کالا باشد، آن نهاد

به راحتی می تواند به فروشندگان دستور دهد که از عرضه کالای قاچاق خود داری کنند و با کسانی که این قانون را اجرا نکنند، برخورد قانونی کند.

- جلو گیری از شیوع بیماریها: معمولاً کالاهای کشاورزی در هر منطقه با یک بیماری اپیدمی می شود. این بیماری برای تولید آن محصول در منطقه خاص مشکلی ایجاد نمی کند ولی اگر این بیماری به جای دیگری منتقل شود، تلفات زیادی وارد می کند. در مورد گوشت مرغ هم این موضوع صادق است. وقتی دولت متصدی تنظیم بازار باشد، قطعاً مقداری گوشت مرغ از طریق واردات تأمین می شود. این گوشت ها اگر در مجاورت مرغداریها مصرف شود، عامل بیماری که بصورت ویروس و یا میکروب است، به مرغداریها منتقل و تلفات زیادی به مرغداران تحمیل می کند. حال اگر نهاد مردمی مسئول تنظیم بازار باشد، آن نهاد سعی می کند، گوشت مرغ وارداتی را بصورت مجزا در مناطقی که به مرغداریها دسترسی ندارد، توزیع کند.

- حمایت بیشتر از تولید کنندگان: وقتی دولت مسئول تنظیم بازار باشد، کمتر به مشکلات مرغداران توجه می کند، ولی وقتی مسئول تنظیم بازار یک نهاد مردمی باشد، با تبادل اطلاعاتی که در این نهاد بین تولید کنندگان گوشت مرغ انجام می شود، حل مشکل مرغداران آسانتر انجام می گیرد.

اجرای سیاست های حمایتی: مهمترین اصل سیاست های حمایتی، کاهش وابستگی تولید کشور به خارج از کشور است. مثلاً در ایران بیشترین وابستگی مرغداران، تأمین ذرت از خارج از کشور باشد. وقتی دولت مسئول تنظیم بازار باشد، دولت نمی تواند برای تولید داخلی ذرت فکری کند. ولی نهاد مردمی می تواند با سفارش های و عقد قرار داد با کشاورزان در زمینه خرید، ذرت، وابستگی تولید گوشت مرغ به خارج از کشور را کاهش و یا حذف کند.

خطای مدیر و کارمندان دولتی: اگر دولت وظیفه تنظیم بازار را داشته باشد، ممکن است مدیر و کارمندان دولتی مرتکب یک خطا و کم کاری شوند، در اینصورت بازار کشور بهم می ریزد و قیمت ها بشدت بالا و پایین می شود و جامعه با بحران روبرو می شود. گاهی ممکن است، این اشتباهات موجب استیضاح وزیر، برکناری وزیر و یا برکناری کل دولت شود. ولی اگر مسئول تنظیم بازار، یک نهاد مردمی باشد. در صورت وقوع خطا، دولت بعنوان مدعی العموم وارد قضیه می شود و کارمند یا مدیر خاطی را تنبیه می کنند. لذا هیچ گاه کم کاریها و اشتباهات یا انجام نمی گیرد و یا اینکه در دولت هیچ بحرانی ایجاد نمی کند.

جمع بندی ساز و کار بازار: در بالا اثبات شد که دولت برای جلوگیری از شکست بازار، اقدام به تشکیل نهادهای مدنی می کند. تشکیل نهاد مدنی معایب کمتری نسبت به شرکت دولتی دارد.

از طرف دیگر علاوه بر گوشت مرغ، کالاهای زیادی در بازار وجود دارد که عرضه و تقاضای آن با شکست بازار مواجه است. اگر دولتی خود را موظف به تشکیل شرکت یا موسسه دولتی برای تنظیم بازار این کالاها

کند، دولت مجبور می شود، تعداد زیادی شرکت یا موسسه دولتی تأسیس کند. در اینصورت، یک دولت بزرگ و عریض و طویل بوجود می آید.

اگر دولت بیش از حد بزرگ باشد، تأمین بودجه برای این شرکتها مشکل و گاهی غیر ممکن است. در ضمن دولت نمی تواند سیاست های توسعه ای خود را اجرا کند. مثلاً اگر دولت بزرگ باشد هیچ گاه نمی تواند سیاست اقتصاد مقاومتی را اجرا کند. دولت برای اینکه بتواند سیاست های اقتصاد مقاومتی را اجرا کند، باید نهادهای مدنی را گسترش دهد. در ضمن دولت اگر بزرگ باشد هیچ گاه نمی تواند از تولید کنندگان کالا و محصولات حمایت کند، عدم حمایت از تولید کنندگان، کاهش تولید و کاهش اشتغال و شرمندگی مسئولان ارشد دولتی را به همراه می آورد.

وقتی دولت بزرگ باشد و نهادهای مدنی غیر فعال باشند، وعده های مسئولین در زمان انتخابات، همگی پوچ و بی معنی و توصیه های خیرخواهان نظام، راه بجایی نخواهد برد.

لذا دولت برای اینکه بتواند، بازار کالاهای مختلف را کنترل کند، مجبور است نهادهای مدنی بی شماری را بصورت قانونی تأسیس و راه اندازی کند، تا آنها عرضه محصولات مختلف را مدیریت کنند. در اینصورت دولت می تواند سیاست های توسعه ای خود مبنی بر اجرای سیاست های اقتصاد مقاومتی، افزایش تولیدات، حمایت از تولید کنندگان و مبارزه با قاچاق را بدرستی انجام دهد.

۲- تولید و عرضه کالای عمومی: منظور از کالاها و خدمات عمومی محصولاتی است که تولید آنها مانند هر کالایی مستلزم هزینه است اما مصرف آنها بر خلاف کالاهای معمولی معطوف به تملک خصوصی آنها نیست. به عبارت دیگر مصرف آنها نمی توان به شخص یا اشخاصی تخصیص داد. مثلاً پخش برنامه تلویزیونی، یک کالای عمومی است. نگاه کردن برنامه تلویزیونی، قابل تخصیص برای بینندگان نیست. تماشای برنامه توسط یک نفر خسارت یا هزینه ای به دیگر تماشاگران وارد نمی کند و اساساً نمی توان کسی را از استفاده کالای عمومی منع کرد.

این خصوصیت کالای عمومی باعث شده تا در تحلیل های اقتصادی، وظیفه تولید این گونه کالاها به دولت سپرده شود.

برای تولید و مصرف کالاهای عمومی، مکانیسم قیمتها (به عنوان نظام تخصیص منابع) نقش چندانی به عهده ندارد؛ از این رو، کنترل های خود جوش نظام بازار رقابتی در جهت کم کردن هزینه های تولید و بهبود کیفیت کالاها نمی تواند وجود داشته باشد. در ضمن مکانیسم های کنترل درونی که موجب می گردد، عملکرد اقتصادی تولید کنندگان بهبود یابد، برای تولید کالای عمومی وجود ندارد. لذا تنها راه باقی مانده برای کنترل و نظارت بر تولید کالاهای عمومی، شیوه اداری است. در جوامع مدرن این نظارت و کنترل از طریق نهادهای مردمی (مجلس ملی، مجالس استانی، شورای شهر، شورای شهرستان و شورای ده و شورای

محله) سپرده می شود. علاوه بر این، احزاب، مطبوعات آزاد، تشکل‌های حرفه‌ای و غیره هم در کنترل تولید این کالاها دخالت دارند. کارآیی در تولید کالای عمومی تابعی از عملکرد واقعی نهادهای مردمی است. اگر نهادهای مردمی، مانند شوراها، پارلمان‌های محلی وظیفه خود را بدرستی انجام دهند، تولید کالای عمومی، می تواند رضایت بیشتری به جامعه ارائه کند و اگر این نهادها وظیفه خود را بدرستی انجام ندهند، کالای عمومی رضایت کمتری به جامعه ارائه می کند.

کالاهای عمومی چند دسته هستند، برخی آنها بصورت ملی تولید و توزیع می شود و برخی بصورت محلی و منطقه ای تولید و توزیع می شود.

۳- کالای عمومی ملی و محلی و منطقه ای: نکته مهم در خصوص کالاهای عمومی این است که حتی الامکان میان کالاهای عمومی محلی و مرکزی (استانی و کشوری) باید تفکیک قایل شد. این تفکیک از این لحاظ اهمیت دارد که معین می کند هزینه کالاهای عمومی را بسته به نوع آنها چه کسانی باید بپردازند. به عنوان مثال تامین هزینه خدمات شهری از بودجه عمومی دولت از نظر اقتصادی نه مطلوب است؛ نه عادلانه. مطلوب نیست زیرا نهاد کنترل کننده و ناظر بر بودجه دولت، مجلس ملی است که عملاً نمی تواند به طور کارآمدی بر چگونگی انجام هزینه‌های خدمات شهری نظارت کند و از طرف دیگر عادلانه نیست زیرا در کشمکش میان گروه‌های ذی نفوذ درون دولت توزیع امکانات بودجه‌ای معمولاً به نحو متناسب و عادلانه‌ای صورت نمی گیرد و مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی در مقایسه با سهم واقعی خود نصیب بیشتری می برند.

حال اگر خدمات شهری از نوع کالاهای عمومی باشد، تامین هزینه آن توسط بودجه‌های شهری و با نظارت شورای شهر صورت می گیرد. اگر خدمات شهری از نوع کالاهای خصوصی باشد، بهتر است، تولید آن در چارچوب مکانیسم و سازو کار بازار انجام شود و شورای شهر بر آن نظارت کند.

برخی از کالاهای عمومی جنبه کاملاً ملی و همه شمول دارند مانند امنیت و حفاظت از حقوق و آزادی‌های افراد؛ اما برخی دیگر از کالاهای عمومی جنبه محلی و خاص دارند و همه شمول نیستند یعنی تنها عده خاصی به علت موقعیت مکانی، شغلی و یا دیگر شرایط معین از آنها استفاده می کنند مانند: احداث راه ارتباطی بین دو شهر، و یا حفاظت از محیط زیست یک منطقه، در اینجا شورای شهر نمی تواند این کالاها را ارائه کند. چون از محیط شهری خارج است. اگر دولت ملی بخواهد این کالاها را ارائه کند، با هزینه گزافی این کار به پایان می رسد. در اینجا یک پارلمان محلی یا شورای استان تشکیل می شود، این شورا کلیه کالاهای عمومی که در سطح شهرها و روستاها ارائه نمی شود، ارائه می کند.

برخی از کالاها مانند، امنیت عمومی جامعه و یا حراست از آزادیهای اشخاص توسط دولت مرکزی ارائه می شود. چون شورای شهر و شورای استان قادر به ارائه آن نیستند.

پس یک نهاد محلی مانند شورای ده نمی تواند، وظیفه یک نهاد ملی مانند شورای امنیت ملی را انجام دهد. اما آنچه اغلب از آن غفلت می شود این است که این عدم تناسب در جهت عکس نیز صدق می کند، یعنی

هیچ نهاد ملی قادر به شناخت و رفع و رجوع مسائل محلی به صورت کارآمد نیست. یعنی مجلس ملی نمی‌تواند، هزینه‌های مربوط به یک پارک و یا تعمیر یک خیابان را بررسی کند. در نتیجه چنین غفلتی، سازمانها و نهادهای دولتی بوجود آمده برای سرو سامان دادن به کالای عمومی محلی که در دولت مرکزی تشکیل می‌شود، بسیار گسترده و با هزینه بالایی اداره می‌شوند.

مخدوش شدن حد و مرز میان کالاهای عمومی ملی و محلی و نیز میان خدمات شهری عمومی و خصوصی در هر جامعه‌ای بسیار مشکل‌آفرین است. به عنوان مثال نگهداری و توسعه خیابان‌ها و اماکن عمومی شهری از نوع کالاهای عمومی محلی است و نه ملی. بنابراین تامین مالی هزینه‌های مربوط به آنها باید از طریق مالیات‌های محلی و با مسوولیت و نظارت حکومت‌های محلی مانند شورای شهر انجام گیرد. برای این مقصود لازم است که شورای شهر مستقل از دولت مرکزی، اختیارات کامل داشته باشد.

پس واضح است، شورای محلی مستقیماً در برابر شهروندان مسئول و پاسخگو خواهد بود. دخالت دولت مرکزی در وظایف شوراهای محلی موجب پدید آمده بورکراسی زاید دولتی می‌شود.

برای اینکه دولت بتواند، خدمات ارائه کالاهای عمومی خود را بصورت کارآمد ارائه دهد، نیازمند تشکیل نهادهای مردمی در سطح، منطقه‌ای (شورای استان و شورای شهرستان) در سطح محلی (شورای شهر و روستا) است. تشکیل نهادهای مردمی در سطح منطقه‌ای و محلی با دلایل مختلفی انجام می‌گیرد که به شرح زیر می‌باشد.

– **کاهش هزینه تولید کالای عمومی:** دولت مرکزی در همه کشورها، برای کاهش هزینه ارائه کالای عمومی و تولید کارآمد آن، سعی می‌کند، تولید کالاهای عمومی را به نهادهای مردمی در سطوح منطقه‌ای و محلی بسپارند و تنها، بر عملکرد آنها نظارت کنند. نظارت‌های مضاعف (شوراهای محلی و منطقه‌ای و نظارت عالی دولت) موجب می‌شود، کالاهای عمومی با هزینه کمتر و کارآمدی بیشتری تولید شود.

خدماتی مانند، خدمات بهداشتی، خدمات آموزشی، خدمات حمایت از تولید کنندگان محلی و احداث راه‌های ارتباطی بین شهرها و حمایت از اقشار فقیر، کالا و خدمات عمومی هستند، اجرای این خدمات توسط دولت مرکزی، با هزینه بالا و با کارایی کمتری انجام می‌گیرد. این کاهش هزینه‌ها و افزایش کارآمدی تولید کالا و خدمات عمومی به راحتی قابل کنترل و قابل حصول است.

شوراهای محلی و منطقه‌ای، با نظارت مستقیم خود، سعی می‌کنند از تحمیل هزینه‌های اضافی خود داری کنند. در نتیجه کالا و خدمات تولیدی که با نظارت مستقیم انجام گرفته با هزینه کمتر و کیفیت بالاتری انجام می‌گیرد.

از طرف دیگر دولت مرکزی با مقایسه هزینه پروژه‌های انجام شده و کالاها و خدمات ارائه شده در کل کشور با یکدیگر، می‌تواند بهترین شیوه‌های تولید کالاهای عمومی که با هزینه کمتر و کیفیت بالاتر تولید شده

را پیدا کنند. دولت مرکزی از طریق تبلیغ و اطلاع رسانی در مورد شیوه های تولید کالا با کارآیی بالا قادر خواهند بود، هزینه ها تولید کالای عمومی را کاهش دهند.

ولی زمانی که دولت خود مستقیم درگیر تولید کالای عمومی در مناطق مختلف باشد. مجریان تولید کالای عمومی دریافت هزینه بیشتر و کاهش کیفیت کالای عمومی را تبلیغ می کنند.

لذا به نفع دولت است که بیشتر خدمات و کالای عمومی را به نهادهای مردمی در سطح منطقه ای و محلی بسپارد.

– **تناسب نیاز با ارائه خدمت:** اگر دولت مرکزی مسئول ارائه کالای عمومی باشد، ممکن است برای مناطقی کالایی را ارائه کند که مردم آن منطقه نسبت به آن کالا یا خدمت احساس نیاز نکنند. مثلاً ممکن است مردم یک منطقه نیاز داشته باشند در آن منطقه یک پلی احداث شود، ولی دولت مرکزی در آن منطقه یک ورزشگاه تأسیس می کند. و یا بالعکس. در اینجا مردم تا نسبت به کالایی احساس نیاز نکنند از آن استفاده نمی کنند. ولی وقتی تصمیم گیری پیرامون کالای عمومی منطقه ای در اختیار همان منطقه باشد، از اتلاف منابع جلوگیری می شود. کالایی برای آنها تولید می شود که نیاز اول آن منطقه باشد. لذا تشکیل نهادهای مردمی در سطح منطقه می تواند نارضایتی عمومی را کاهش دهد.

– **اجرای سیاست های حمایتی:** سیاست های حمایتی برای کاهش اثرات تهدید های خارجی بر فعالیت های داخلی تنظیم می شود. معمولاً دولت مرکزی با مشکلات مختلفی روبرو است. وظیفه اصلی دولت مرکزی، تنظیم سیاست خارجی، ایجاد امنیت داخلی و ... است. بطور معمول ممکن است دولت در زمینه روابط خارجی با مشکلات زیادی روبرو شود. مثلاً مورد تحریم قرار گیرد. وقتی تحریم ها بر علیه کشور اعمال شد، کلیه پروژه هایی که توسط دولت مرکزی انجام می گرفت، متوقف شد ولی شبیه همان پروژه ها که در اختیار نهادهای مردمی بود مانند قبل ادامه یافت و به اتمام رسید. مانند: پروژه ساخت جاده چهارباند، تهران، فیروزکوه به قائم شهر که حدود ۹۵ درصد پیشرفت فیزیکی داشت، با اجرای تحریم ها به حال خود رها شد. ولی پروژه مشابه آن یعنی بزرگ راه امام علی (ع) در تهران که تحت نظر شورای شهر تهران بود، با شدت تمام ادامه یافت و پروژه در زمان قانونی خود به اتمام رسید.

اگر شورای استان در تهران و مازندران وجود داشت و این پروژه توسط استانداران و شورای این دو استان نظارت می شد. پروژه احداث جاده چهارباند، تهران، فیروزکوه به قائم شهر می توانست سریعاً به بهره برداری برسد و تنش های خارجی تأثیری بر اجرای پروژه های داخلی نداشته باشد. لذا دولت اگر بخواهد سیاست های اقتصاد مقاومتی را اجرا کند، بطوریکه تهدیدهای کشورهای خارجی بر فعالیت های داخلی تأثیر نداشته باشد، چاره ای جز ایجاد شورای استان ندارد.

۴- دخالت های بی مورد دولت: هر کالایی که توسط دولت تولید شود، الزاماً کالای عمومی نیست. حمل و نقل درون شهری و میان شهری، خدمات پستی، شبکه های ارتباطی و رسانه های عمومی در بعضی از

کشورها عمدتاً به طور کامل در انحصار دولت قرار دارند. در صورتی که ادامه این وضع موجب ناکارآمدی تولید و در نتیجه اتلاف منابع می‌شود. تولید این کالاها به طور کلی بهتر است در چارچوب نظام بازار رقابتی و یا در چارچوب نهادهای مردمی، منطقه ای و محلی صورت گیرد.

۵- جمع بندی: دولت توسعه گرا دولتی است که بتواند، کالاها و خدمات مورد نیاز شهروندان یک کشور را با کمترین هزینه و با کارآترین روش تولید کند. برای نیل به این هدف، کالاها و خدماتی که عمومی نیستند، توسط سازو کار بازار عرضه می‌شوند. در صورت شکست بازار، تصمیم‌گیری در زمینه تنظیم بازار این کالاها در اختیار نهاد های مدنی یا همان اصناف قرار می‌دهد.

کالاهای عمومی که در سطح محلی مورد نیاز جامعه است، با تشکیل شوراهای شهر و روستا در اختیار آنان قرار می‌دهد و با تصویب قوانینی، آنها قادر خواهند بود، درآمدشان را از همان شهر و روستا تأمین، و خدمات مورد نیاز آنها را تأمین کنند. نظارت بر شهرداران و دهداران را به نهادهای مدنی یا همان شوراهای شهر و روستا می‌سپارد.

کالاهای عمومی که در سطح استان یا ایالت قابل استفاده است، مانند خدمات آموزشی، راه سازی، و... را در اختیار استانداران و نظارت بر استانداران را در اختیار نهاد مدنی یا شورای استان قرار می‌دهد.

در انتها دولت مرکزی تنها کالا و خدمات عمومی که نهادهای مدنی بازار و نهادهای مدنی محلی و استانی قادر به تأمین آن نیستند در اختیار می‌گیرد. در ضمن نظارت کلی بر عملکرد کلیه نهادهای مدنی را نیز به عهده می‌گیرد، تا نهادهای مدنی در انجام وظایف خود کوتاهی نکنند.

پس یکی از مهمترین مشخصه های دولت توسعه گرا، مشارکت همگانی در تصمیم‌گیری ها و نظارت بر عملکرد دست اندرکاران اجرایی توسط نهادهای مردمی است. به عبارت دیگر یک دولت توسعه گرا، یک دولت کوچک، که تنها قسمتی از وظایف را که هیچ کس نمی‌تواند به عهده بگیرد انجام می‌دهد. و در ضمن بر عملکرد همه نهادهای مردمی نظارت می‌کند.

دولتی که متشکل از نهادهای مردمی باشد، نمی‌تواند یک دولت دیکتاتوری باشد. چون عملاً یک دولت دیکتاتوری منافعش اقتضا می‌کند که در قسمتی از بازار دخالت کند و منافع خود را از آن طریق تأمین کند. در نتیجه از دخالت اصناف در بازار جلو گیری می‌کند و یا اینکه قسمتی از منافعش از طریق مناطق و استانها تأمین می‌شود، بر همین اساس اجازه دخالت تصمیم‌گیری به شوراهای شهر و روستا و یا استان نمی‌دهد.

تشکیل و سپردن مسئولیت های مختلف به شوراها و نهادهای مردمی با مشکلات متعددی روبرو است. چون در ابتدا ممکن است، این شوراهای مردمی نسبت به تکالیف خود در انجام وظایف مشکل داشته باشند و

نشانند، مسئولیت های خود را انجام دهند. مانند: شورای اول شهر تهران. این شورا وقتی مسئولیت اداره شهر تهران را به عهده گرفت، نتوانست پروژه های عمرانی شهر تهران را ادامه دهد. لذا کلیه پروژه ها بصورت نیمه کاره و رها شده باقی ماندند. وقتی برای بار دوم انتخابات انجام شد و شورای شهر تهران تشکیل شد. این شورا نتوانست مسئولیت های خودش را بخوبی انجام دهد.

لذا پیشنهاد می شود، اصناف، تشکل های تولیدی و اتحادیه ها برای ساماندهی بازار تشکیل شود. در ضمن شورای استان و شورای شهرستان نیز تشکیل و کلیه پروژه ها و اقدامات اجرایی به این شوراها سپرده شود. در غیر اینصورت هیچ سیاستی قابلیت اجرایی ندارد. حتی سیاست های اقتصاد مقاومتی امکان اجرایی نخواهد داشت. اگر دولت می خواهد تهدید کشورهای خارجی بر فعالیت های داخلی را کاهش دهد، مجبور به تشکیل شورای استان، شهرستان و اصناف است.

با توجه به اینکه انتخابات ریاست جمهوری نزدیک است. این جمله می تواند کلام آخر را بیان کند. اگر نهادهای مردمی تشکیل نشود و اقتصاد کشور به مردم سپرده نشود، هر کسی با هر ایده ای که به ریاست جمهوری برسد، هیچ کاری نمی تواند انجام دهد، در ضمن کلیه وعده های او در زمان انتخابات وعده ای پوچ و تو خالی است. در ضمن کلیه نصایح و پیشنهادات خیر خواهان این کشور هم بجایی نمی رسد.

اسلام و مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی به لحاظ مفهومی، یک پدیده جدید و مختص به دولتهای مدرن عصر حاضر است؛ هر چند به لحاظ مصداقی، نمودهایی از آن را میتوان در نظامهای کهن گذشته نیز شناسایی کرد. تعاریف مختلف مشارکت سیاسی بیانگر عدم اتفاق نظر صاحب نظران در خصوص تعریف، شاخص ها و مؤلفه های آن است؛ اما در مجموع میتوان گفت؛ مشارکت سیاسی، مجموعه ای از فعالیتها و اعمال شهروندان برای «اعمال نفوذ بر حکومت» یا حمایت از نظام سیاسی است.

سوال اساسی این است که با توجه به ماهیت تاریخی فقه اسلامی و تازه بودن مفهوم مشارکت سیاسی، چه رابطهای میتواند میان اسلام و مشارکت سیاسی یافت؟

بنظر می رسد، یک سری مؤلفه هایی در زمان پیامبر اکرم (ص) وجود داشته است که در نوع خودش و در آن موقع مصداق مشارکت سیاسی بوده است. این موضوعات عبارتند از: بحث مساوات و برابری، مبحث النصيحة لائمة المسلمين، نظارت بر حکومت اسلامی، شورا، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون، بیعت، رضایت عمومی و ... با عنایت به اینکه پرداختن به هر یک از این موضوعات مجال وسیعی میطلبد. در سطور آتی به تبیین دو مفهوم «شورا» و «بیعت» میپردازیم و بحث پیرامون دیگر موضوعات را، به فرصتی دیگر وامیگذاریم.

۱- شورا: شورا و مشورت، یکی از آموزه‌ها و تعالیم دینی است که فرهنگ اسلامی، بر آن اهتمام و تأکید ورزیده است. مشورت به مفهوم تبادل آراء و افکار، به منظور دستیابی به تصمیم صحیح یا صحیحتر، از وظایف حکومت اسلامی و کارگزاران دینی شمرده شده است.

بی تردید، عینیت و تحقق چنین آموزه‌هایی با مبحث مشارکت سیاسی به مفهوم حضور مردم در تعیین سرنوشت سیاسی شان رابطه عمیقی خواهد داشت. هر چند شیوه‌های اجرایی «شورا» و «مشورت» هیچگاه روند مشخصی را طی ننموده است اما از مباحث نظری مقوله شورا؛ اهتمام فرهنگ سیاسی اسلام به نقش افراد و جامعه در تعیین سرنوشت شان به خوبی فهمیده میشود. بنابراین مشورت و شورا به مفهوم تضارب آرا و بهره‌گیری از نظرات متخصصان و کارشناسان برای رسیدن به تصمیم درست و شایسته، زمینه‌های جدی مشارکت سیاسی را در جامعه اسلامی فراهم می‌سازد.

هر چند در مورد سبک و شیوه اجرایی شورا و مشورت و آیات مربوط به آن اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد لیکن در بحث حاضر، شورا به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی که، زمینه ساز مشارکت سیاسی است، توجه می‌شود.

از طرف دیگر، فرهنگ مشورت و اشاعه آن در جامعه اسلامی، آثار و سودمندی‌هایی را به همراه دارد که در ادبیات سیاسی جدید به عنوان دست آوردهای مشارکت سیاسی عنوان میگردد.

بنابراین از منظر عملی و کارکردی نیز میتوان گفت: آنچه امروز از طریق مکانیزم مشارکت سیاسی شهروندان دنبال میگردد، در فرهنگ اسلامی با در نظر گرفتن اصل شورا و تشویق آن، مورد توجه قرار گرفته است.

۲- بیعت و مشارکت سیاسی: هر چند که در خصوص میزان تأثیر رأی و نظر مردم در مشروعیت حاکم و حکومت اسلامی، میان صاحب‌نظران و اندیشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد لیکن اصل این مطلب را نمیتوان منکر شد که پیشوایان دینی ما همواره به رضایت عمومی مردم و لزوم همراهی آنان در قالب بیعت اهتمام ویژه‌ای مبذول داشته‌اند.

روابط بیعت و مشارکت سیاسی، از نظر شرایط و زمینه‌های تحقق و عینیت حاکمیت دینی میتواند اوج مشارکت سازی در حکومت دینی را به نمایش گذارد. اگر سطح نازل اهمیت رأی مردم در مشروعیت حکومت را در نظر بگیریم و قایل به مقبولیت پیدا کردن حکومت با پذیرش از جانب مردم شویم باز هم اقبال و حضور آنان که امروزه در قالب مشارکت سیاسی طرح می‌شود از اهمیت جدی برخوردار بوده و مانع از اعمال حاکمیت سیاسی با استفاده از زور و اجبار می‌گردد.

حضرت علی(ع) هنگام بیعت مردم با وی، حق حاکمیت و تعیین حاکم را از حقوق اختصاصی و مسلم مردم عنوان نموده و تصریح میکند: «ای مردم! تعیین حاکم جزء حقوق شماست و کسی نمیتواند بر مسند حکومت بنشیند، مگر آنکه شما او را انتخاب کنید. من به عنوان حاکم، تنها امین و کلیددار شما هستم.»

این نمونه و نمونه های دیگری که مجال طرحشان نیست از مظاهر نقش و جایگاه مردم در نظام اسلامی است. حتی اگر مردم از روی جهالت و عدم تشخیص امام معصوم را نخواستند، حتی برای او در تحمیل ولایت خود به زور و اجبار وجود ندارد. این سیره مسلم کلیه ائمه معصوم است.

مقام معظم رهبری مشروعیت حکومت را مبتنی بر دو رکن دینی و مردمی دانسته و در مورد نقش مردم و اهمیت رضایت آنان می‌فرماید: «... رکن دوم قبول و پذیرش مردم است. اگر مردم آن حاکمی را، آن شخصی را که دارای ملاکهای حکومت است، نشناختند و او را به حکومت نپذیرفتند، او حاکم نیست ... پس قبول و پذیرش مردم، شرط حقیقی در حاکمیت است ...»

انحراف در مشارکت سیاسی

در مورد دین مغالطه های زیادی شده است. مغالطه آنقدر وسیع است که خود گوینده سرو ته حرفش را نمی‌تواند، جمع و جور کند. بطور مثال یکی از مغالطه های بزرگ متن زیر در مورد حکومت اسلامی است. در این متن با مغالطه های زیادی مشارکت سیاسی و نهادهای مدنی را کاملاً منکر می‌شود. متن زیر بصورت عینی آورده شده است و در انتها آن را نقد می‌کنیم. متن به شرح زیر است.

اولین موضوع تعریف حکومت و دولت است. منحرفین دولت و حکومت را اینگونه تعریف می‌کنند.

« حکومت ارگانی رسمی است که بر رفتارهای اجتماعی افراد جامعه نظارت داشته، و سعی می‌کند به رفتارهای اجتماعی مردم جهت ببخشد. اگر مردم از طریق مسالمت آمیز، جهت دهی را پذیرا شدند، مطلوب حاصل است وگرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می‌کند؛ یعنی اگر کسانی از مقررات وضع شده که برای رسیدن به هدف مورد نظر حکومت لازم است، تخلف کنند با کمک دستگاههای انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات می‌شوند. که این تعریف شامل حکومتهای مشروع و نامشروع می‌شود.»

معلوم نیست منحرفین این تعریف از حکومت را از کجا پیدا کرده اند؟ چرا آنها تعریف حکومت توسعه گرا را ندیده اند؟ اگر تعریف فوق و تعریف دولت توسعه گرا را که در ابتدای همین فصل نوشتیم با احادیث، آیات قرآن و عملکرد پیامبر و صحابه آنان مقایسه کنیم، تعریف دولت توسعه گرا به مفاهیم دینی نزدیکتر است. مثلاً در تاریخ نوشته اند در زمان ابوبکر خلیفه اول، خالد ابن ولید به میان قبایل مختلف می‌رفت. با قبایل پیمان می‌بست. متن پیمان نامه اینگونه بوده است. دولت در مقابل دریافت خمس و زکات از قبایل مسلمان و جزیه از قبایل غیر مسلمان، به مدت یکسال امنیت قبیله و کاروانهای قبیله را تضمین می‌کردند. در ضمن در پیمان نامه ذکر می‌کردند که اگر دولت نتواند این امنیت را برای قبایل تأمین کند، ملزم به عودت مبلغ دریافتی به قبایل است. این پیمان نامه که توسط یکی از صحابه پیامبر اکرم(ص) اجرا شده است، با تعریف دولت توسعه گرا یکی است. چرا منحرفین این پیمان نامه را نمی‌بینند.

در تعریف منحرفین، حکومت قرار نیست نیازهای مردم را برآورده کند و یا اینکه ساز و کار بازار تشکیل دهد و کالاهای مورد نیاز مردم توسط بازار تولید شود، بحث اشتغال نیست. بلکه بحث این است که دولت یکسری اهدافی دارد که برای رسیدن به اهدافش یک سری مقررات وضع می کند. اگر کسی از مقررات تخلف کند او را تنبیه می کند. حالا سؤال این است هدف دولت چیست؟

منحرفین هیچ تعریفی از اهداف دولت ارائه نمی کنند. البته با توجه به عملکرد آنها می توان اهداف حکومت را ترسیم کرد، که در قسمت اهداف استراتژیک حکومت، بصورت مبسوط به آن اشاره می شود. هدف حکومت را از بین بردن کفر، شرک و پلیدی می دانند.

با این اهداف تأمین کالاهای مورد نیاز مردم کلاً به فراموشی سپرده می شود. لذا دولت هیچ وظیفه ای برای ایجاد سازو کار مناسب بازار برای خود نمی بیند. دولت اگر در بازار دخالت کند، هدفش کسب سود بیشتر از بازار است. لذا قیمت کالاها دائم در حال نوسان هستند. هیچ ثباتی در بازار مشاهده نمی شود. اشتغال ایجاد نمی شود، بازار رقابتی تشکیل نمی شود.

در ضمن حکومت هیچ وظیفه ای در زمینه تأمین کالا و خدمات عمومی ندارد. هیچ گاه حکومت در پی تشکیل نهادهای مدنی محلی، شهری و استانی برای تأمین کالاهای مورد نیاز مردم نیست.

در همین کتابها، منحرفین دوباره خواننده های خود را به یک مغلطه می اندازند به جملات زیر توجه کنید:

«همه کسانی که به وجود خدا معتقد هستند، خدا را مالک و سلطان (دارای تسلط تکوینی بر مردم) می دانند. اگر خدا آفریدگار انسانهاست، چرا حق دستور دادن و حکم کردن نداشته باشد؟! از سوی دیگر کسانی که معتقد به وجود خدا هستند، بر این باورند که احکام الهی به سود خدا نیست، بلکه در جهت مصالح مردم است، همچنین این احکام عادلانه و مطابق با ارزشهای اخلاقی است. پس اگر خدا حکم کند، لزوم اطاعت از آن بدون اشکال است.

اگر خدا کسی را برای اجرای حکم الهی معین کند، او حق حاکمیت دارد. و حکومت او با اشکالی رو به رو نخواهد شد. حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) با نصب خاص الهی صورت گرفته است.»

جمله فوق می تواند درست باشد، درستی آن زمانی است که بگوییم، خداوند مالک و سلطان کل جهان است، ایشان حق دستور دادن و حکم کردن دارد. حکم خداوند این است که نهادهای مردمی را راه اندازی کنید، سپس کلیه نیازهای جامعه را توسط همان مردم تولید، تنظیم و توزیع کنند. پیامبر اکرم (ص) که حق حکومت دارد، وظیفه اش این است که این نهادهای مردمی را تشکیل و راه اندازی کند. کما اینکه در فصل قبل اثبات کردیم که پیامبر اکرم (ص) این کار را انجام داده است.

ولی نویسنده با توضیحاتی که بعد می دهد، کل این موضوع را منکر می شود. بلکه هدف از حکومت اسلامی را تعیین یک نفر اعلام می کند که یک جوری با خداوند رابطه داشته باشد و تعهدی هم به معیشت مردم و حقوق مردم نداشته باشد.

به مطالب بعدی توجه کنید، تا منحرف شدن را کاملاً درک کنید:

« باید توجه کنیم انتخابات و مراجعه به آرای مردم از دیدگاه عقیدتی ما هیچ گاه مشروعیت آور نیست، تا با منفی شدن آرای عمومی، مشروعیت نظام باطل گردد. گو اینکه آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق حاکمیت دینی است؛ یعنی اگر مردم موافق نباشند، حاکمیت دینی برقرار نمی گردد، چرا که چنین حاکمیتی با قهر و غلبه تحقق نمی یابد. انتخابات از نظر ما دو فایده دارد؛ یکی اینکه با برگزاری آن و توجه به آرای مردم، آنها خود را در ایجاد حکومت دینی سهیم خواهند دانست، و در نتیجه بیشتر و بهتر در حمایت از نظامی که به دست خودشان تحقق یافته، می کوشند، و آن گاه آرمانهای مهم حکومت دینی تحقق می یابد. فایده دیگر این است که مخالفان حکومت اسلامی را خلع سلاح کرد، زیرا آنان با تبلیغات مسموم خود قصد دارند نظام اسلامی را، مستبد جلوه دهند، ولی هنگامی که آرای مردم در نظام اسلامی مورد احترام و اهتمام باشد، حربه مخالفان از کار خواهد افتاد.»

انحراف از اینجا شروع می شود که هدف از انتخابات را حمایت مردم از نظام می داند و درضمن انجام انتخابات را از کار افتادن حربه مخالفان در جلوه دادن استبداد به نظام اسلامی می دانند. در ضمن هیچ هدفی برای حکومت تعریف نمی کند. وقتی هدف حکومت از تعریف آن مشخص نشود، کسی که قدرت را بدست می گیرد، اصلاً معلوم نیست می خواهد چه کاری کند. مانند حکومت طالبان در افغانستان. طالبان حدود ۴۰ است که در افغانستان برای حکومت می جگند. هر ساختمان و هر دیواری را خراب می کند. آخرش چه ؟

در صورتیکه مفاهیم اسلامی اینگونه نیست. همانطور که در فصل قبل بحث شد. در حکومت پیامبر اکرم (ص) اساس حکومت، بر رأی و نظر مردم بنا نهاده شد. به عبارت دیگر حکومت پیامبر اکرم (ص) هیچ شباهتی نه در هدف و نه در ماهیت با نظام استبدادی نداشت. البته حکومت پیامبر اکرم (ص) با حکومت های مردمی لیبرالی هم تفاوت داشت. ولی تفاوت حکومت پیامبر اکرم (ص) با حکومت های لیبرالی به درصد سهم مردم در حکومت مربوط می شود. اگر در حکومت اسلامی درصد ، مشارکت و رأی مردم ۱۰۰ باشد، درصد سهم مشارکت و رأی مردم در حکومت های لیبرالی در جهان کنونی چیزی حدود ۳۰ الی ۴۰ است. پس حکومت اسلامی یک نوع حکومت مردمی است. با درجه بالاتری از مشارکت مردمی. با این مقدمه نمی توان با نفی حکومت های لیبرالی، تئوری دیکتاتوری را برای حکومت های اسلامی نوشت.

از طرفی حکومت اسلامی هیچ گاه در جرگه حکومت های استبدادی و دیکتاتوری نمی گنجد، اگر کسی توانست با ملاکی حکومت اسلامی را با حکومت های استبدادی و دیکتاتوری مقایسه کند و نکته اشتراکی پیدا کند، سریع باید آن نکته اشتراک را از حکومت اسلامی حذف کرد.

در ضمن بشریت امروزی با تشکیل حکومت های لیبرالی حداکثر توانسته است مشارکت ۳۰ الی ۴۰ درصدی را برای مردم تأمین کند. این درصد مشارکت حاصل سازو کارهای مختلفی مانند انتخابات، تشکیل نهادهای مدنی و غیره است. ولی بنظر می رسد، برای تحقق حکومت اسلامی باید علاوه بر سازو کارهایی که در حکومت های لیبرالی بکار گرفته می شود، راهکارهای دیگری نیز اندیشیده شود تا سهم، مشارکت و رأی مردم در حکومت افزایش یابد.

ولی منحرفین، جوری مغلطه می کنند که سهم، مشارکت و رأی مردم را در حکومت نفی می کنند. نوشته های زیر مطالب انحرافی است که عنوان می شود.

« ۱. برخی می گویند: حکومت یا «لیبرالی» است و توسط آرای مردم مشروعیت پیدا می کند، و یا «فاشیستی» است و در آن مردم هیچ دخالتی ندارند. در نظام اسلامی باید آرای مردم را معتبر بدانیم، تا انگ فاشیستی به نظام زده نشود.

« ۲. معدودی از فقهای معاصر به عنوان احتمال گفته اند: در زمان غیبت امام معصوم، مشروعیت حکومت منوط به آرای مردم است.»

« ۳. برخی معتقدند: چون از طرف خدا برای حکومت - در زمان غیبت - حکمی صادر نشده و امر و نهی ای به ما نرسیده است، یعنی امر حکومت در عصر غیبت مسکوت مانده است، پس این امر به مردم واگذار شده و آنان باید به حاکمیت شخص و یا اشخاصی نظر بدهند، یعنی نظر و رأی مردم نقش تعیین کننده در مشروعیت نظام دارد.

« ۴. گروهی می گویند: چون توسط خدا به کسی حق حاکمیت اعطا نشده است، خود مردم باید تصمیم بگیرند زیرا مردم بر جان و مال خویش مسلط هستند (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم): مردم حاکمیت را - که حق آنان است - به شخصی واگذار می کنند و یا او را وکیل خود می گردانند. - تفاوت «توکیل» با «تفویض» این است که در اولی حق تجدید نظر داریم، ولی در تفویض نمی توانیم از رأی خود برگردیم، - پس مشروعیت حاکمیت در هر دو صورت، به آرای مردم است.

در نقد نظریه نخست باید گفت: به چه دلیل حکومت باید در دو شکل یاد شده منحصر باشد؟!

ما شکل سومی از حکومت را می شناسیم که در آن مشروعیت، با آرای مردم به دست نمی آید، بلکه مشروعیت آن با حکم الهی است، در همان حال هیچگونه تحمیلی هم بر مردم وجود ندارد، زیرا توسل به زور برای دستیابی به حکومت مورد نظر ما روا نیست.

درباره نظریه دوم باید توجه کرد اکثریت فقهای شیعه، مشروعیت حکومت در زمان غیبت را از ناحیه خدا می دانند، اگرچه پذیرش و بیعت مردم باعث عینیت بخشیدن به حکومت دینی خواهد شد. و اگر مشروعیت، بسته به آرای مردم باشد، اشکالاتی پیش خواهد آمد که در نقد نظریات دیگر مطرح می شود.

درباره نظریه سوم باید گفت: خدای متعال در مورد حکومت در عصر غیبت سکوت نکرده است؛ متون دینی می گویند: مردم در زمان غیبت باید تحقیق کنند و فقیه جامع شرائط را برای حکومت بیابند و حکومت را به او بسپارند.

درباره نظریه چهارم باید گفت: در بینش دینی حق حاکمیت از آن خداست، همه چیز مملوک اوست. هیچ کس حق تصرف در چیزی را مگر با اجازه خدا ندارد، حاکمیت بر مردم در صورتی مشروع است که با اذن خدا باشد. پس حاکمیت حق مردم نیست، تا بخواهند آن را به کسی واگذار کنند یا کسی را وکیل نمایند.

اشکالاتی - که در جای خود - بر «دموکراسی» وارد است، بر نظریه چهارم هم وارد است؛ از جمله اینکه اگر اکثر مردم حاکمیت را به کسی توکیل یا تفویض کردند، وظیفه مخالفان چیست؟ آیا باید اطاعت کنند؟ چرا؟! همچنان که می توان اشکال کرد چرا مردم حق حاکمیت را فقط به خلیفه مجتهد واگذار کنند؟! اگر حق مردم است، می توانند آن را به هر کس که بخواهند واگذارند. پس طبق نظریه چهارم ولایت فقیه یا خلافت ضرورت ندارد.»

نکته انحرافی در سخنان بالا این است که حق مردم را منکر می شود. به عبارت دیگر حق مردم در حکومت را کاملاً نفی می کند. و می گوید انسانها اجازه حق تصرف در چیزی را ندارند. با این اصل حق انتخاب را از مردم سلب می کنند. در صورتیکه حق مردم همان حق خداوند است و این دو با یکدیگر تفاوتی ندارد. حق خداوند زمانی اجرا می شود که سهم، مشارکت و رأی مردم در حکومت به حداکثر خود برسد.

در بالا حق مردم کلاً از بین می رود و حق به کسی می رسد که هیچ اعتقادی به رأی مردم ندارد و سهم و مشارکت و رأی مردم را از بین می برد. این یعنی حکومت دیکتاتوری و استبدادی،

در صورتیکه این گونه نیست. بلکه اسم حکومتی که سهم، مشارکت و رأی مردم کمتر از حکومت های لیبرالی باشد، نام استبدادی بر آن می گذارند و اگر بیشتر باشد نام آنرا اسلامی می گذارند. نه جور دیگری .

در نتیجه نمی توان با توسل با این مغلطه کل مشارکت مردمی در نهادهای مدنی را منکر شد. ولی به هر حال منحرفین منکر می شوند. که تا بحال با مغلطه این را اثبات می کنند.

مسئله بعدی نصب و عزل حاکم است. در حکومت های توسعه گرا، شخصی که به حکومت می رسد، باید بتواند، کارهای مردم را انجام دهد، اگر به هر دلیلی نتواند خواسته های مردم را تأمین کند، باید کنار برود. روش کنار زدن هم مشخص است.

اول اینکه فرد مورد نظر را برای سالهای محدودی انتخاب می کنند. اگر حاکم انتخاب شده توانست در همان سالها به خوبی از عهده مسئولیتش برآید، برای بار دوم هم انتخاب می شود. اگر باز هم از عهده مسئولیتش به خوبی برآمد، یک نفر دیگر از هم حزبی های او رأی می آورد. ولی هر گاه نتواند از عهده مسئولیتش برآید. برکنار می شود

دوم: یک مجلسی وجود دارد که بر عملکرد آن فرد نظارت می کند. هر گاه تشخیص دهد که فرد نمی تواند مسئولیتش را انجام دهد او را برکنار و دیگری را انتخاب می کند.

ولی در کتاب منحرفین، یک نفر مدیر و رئیس را جواری به خداوند وصلش می کنند، که مردم جرأت برکناری ندارند. به جملات زیر توجه کنید

« سنی مذهبان معتقدند حکومت بعد از پیامبر اکرم(ص) باید توسط خلیفه یا جانشین پیامبر اکرم(ص) انجام گیرد. شرایط تعیین خلافت همه به سه روش است. ۱- انتخاب مردم، ۲- انتخاب خلیفه قبلی و ۳- اهل حل و عقد هر کسی که با این سه روش انتخاب شود، مشروعیت دارد.

شیعیان هم می گویند: وقتی پیامبر اکرم(ص) و امام معصوم وجود نداشته باشد. خلیفه یا ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) با نصب عالم از طرف امام معصوم انجام شده است. که خود وی منصوب خداست. نصب عام هم یعنی انتخاب مجتهدان منتخب مردم (خبرگان) توسط مردم و انتخاب خلیفه یا ولی فقیه توسط مجتهدان منتخب مردم (خبرگان) انجام گیرد».

این دو روش انتخاب تقریباً یکی است. ولی هر دو گروه مشکل را حل نمی کنند. چون مشکل روش انتخاب نیست، بلکه مشکل اینجا است که اگر اشتباهی رخ داد، چگونه می توان اشتباه را تصحیح کرد. پیرامون این موضوع سؤالاتی مطرح است که عبارتند از:

اول: اگر همین خبرگان یا شورای حل و عقد اشتباه کردند و یک نفر را انتخاب کردند که نسبت به اجرای احکام اسلام اصرار نداشته باشد، آن موقع تکلیف چیست؟ در تاریخ موارد بی شماری وجود دارد. مثلاً نوشته اند: یک نفر خیلی قرآن می خواند و قرآن درس می داد. یک روز آمدند و به ایشان گفتند که شما به عنوان خلیفه انتخاب شده اید. ایشان هم کتاب قرآن را بست و گفت از این به بعد، دیگر باهم کاری نداریم.

دوم: اگر شورای حل و عقد و یا خبرگان با چنین آدمی برخوردند باید چکار کنند. و چگونه او را بر کنار کنند؟ برکناری باید به شکلی باشد که کمترین خسارت به جامعه وارد شود.

سوم: مردم چطوری می فهمند کسی از طرف خدا آمده یا نیامده است؟ نویسند چه تضمینی می دهد، جامعه ای که این الگو را اجرا کرد در مدت کمتر از ۱۰ سال به سعادت دنیا و آخرت نائل آید؟ سعادت دنیا هم این است که جامعه کاملاً توسعه یابد؟ یعنی جامعه اسلامی به یک کشور صنعتی پیشرفته تبدیل شود.

قطعاً نویسند نمی تواند چنین تضمینی بدهد. چون این حرفها، جدید نیست. قبلاً هم عده ای این حرفها را زده اند. تازه در مقاطعی این حرفها را اجرا هم شده است. نتیجه اش هم از نظر تاریخی قابل بررسی و مطالعه است. هیچ کدام از جوامعی که این الگوها را اجرا کرده اند، نه تنها توسعه نیافته اند که تخریب هم شده اند. در ضمن این مطالب با سیره و روش پیامبر اکرم (ص) نه تنها مطابقت ندارد که کاملاً در تضاد است.

تضاد اصلی این است که پیامبر اکرم (ص) از طرف خداوند، کتاب قرآن را آورد. پس مردم می دانستند که ایشان از طرف خدا آمده است. ولی بقیه چه؟ ما باید از کجا بدانیم، این شخص از طرف خدا آمده یا نیامده است؟ همه خلفایی که به حکومت رسیده اند، مدعی بوده اند که از طرف خدا حکومت را بدست گرفته اند. آیا آن خلفا واقعا از طرف خداوند آمده بودند؟ مثلاً یکی از خلفا ادعا می کرده که از طرف خداوند آمده است. و هر روز به سر پشت بام می رفته و بر سر و صورت مردمی که در کوچه بودند بول می کرده است. در زمان خودش کسی جرأت نمی کرد که به او بگوید چه دلیلی دارد که از طرف خدا آمده است. تازه عده ای، بول او را تبرک می کردند و می خوردند. حالا حق داریم که از خودمان بپرسیم واقعا آن خلیفه از طرف خدا آمده بود؟ یا نه؟

بله آلان که آن خلیفه مرده است، می گوییم آدمی که این کارها را کرده از طرف خدا نیامده است. ولی تا وقتی که زنده بود کسی جرأت نمی کرد بگوید از طرف خدا نیامده است.

چرا دور برویم. در انتخابات قبلی ریاست جمهوری، یکی از علما گفت دستورات رئیس جمهوری همان دستورات خداوند است. همین رئیس جمهوری کارهایی کرد و حرفهایی زد که در آخر همان عالم نزدیک بود او را تکفیر کند.

این طبیعت انسانها است اگر بگویی، با خدا رابطه دارد، حتماً فردای آن روز، هاله ای از نور می بیند، پس فردای آن روز با خدا به مهمانی می رود و..... خلاصه بعد از چندی متوهم می شود و حرفهای بی سرو ته می زند.

حالا مردمی که رئیس جمهور انتخاب می کنند، انتظار دارند او سازو کار بازار را تصحیح کند تا رفاه مردم افزایش یابد و در ضمن کالاهای عمومی را ارائه کند، تا مردم در آسایش باشند ولی یک فرد متوهم نه تنها

این کارها را انجام نمی دهد، بلکه یک سری حرفهای چرند و پرند می زند که مایه طنز و خنده خاص و عام می شود.

همه پادشان صفویه و قاجاریه مدعی بودند که از طرف خدا آمده اند. این آش آنقدر شور است که شاه اسماعیل اول صفوی ادعای الوهیت می کرد. حالا باید از خودمان بپرسیم واقعاً شاه اسماعیل صفوی مقام الوهیت داشت؟ ناصر الدین شاه چطور؟ راستی شیخ فضل الله نوری برای چه اعدام شد؟ دلیلش معلوم است. ایشان در مورد تصویب قانون بحث می کرد. می گفت، قانونی که تصویب می شود نباید از لحاظ شرعی مشکلی داشته باشد. لذا مشروطه باید مشروعه باشد.

ولی محمد علی شاه می گفت: حکومت مشروعه این است که تعدادی علمای مجتهد که اهل حل و عقد هستند باید به یک نفر اذن حکومت بدهند. چون مشروطه نمی تواند مشروعه باشد پس علما باید به پادشاه اذن حکومت بدهند تا حکومت مشروعه باشد.

وقتی که محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، مردم فکر می کردند، شیخ فضل الله نوری حکومت مشروعه را برای محمد علی شاه تجویز کرده است، و شرط مشروعه برای مشروطه پیش زمینه ای برای از بین بردن مشروطه است.

محمدرضا شاه هم در گفتگویی با اوریانا فلاچی ادعا کرد که با خدا رابطه مستقیم دارد. آیا واقعا اینگونه بود؟

جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، بعد از قتل عام مردم در عراق و افغانستان، مدعی بود که خداوند به او این حرفها را زده است.

تا بحال هر کسی که بر مردم حکومت کرده است یک جور خودش را به خدا وصل کرده است. حالا این مردم از کجا بدانند که این آقا از طرف خدا نیامده است؟

روش تعیین خلیفه، در اعتقادات اهل سنت، سالها است که اجرا شده است. حدود ۶۰۰ سال جامعه اسلامی خلیفه داشته است. در طول آن ۶۰۰ سال نه تنها اسلام از بین رفت، بلکه کل جامعه اسلامی تخریب شد.

الگوی ولایت فقیه و اختیارات ولی فقیه هم از زمان صفویه یعنی حدود ۵۰۰ سال بصورت ناقص اجرا می شد، یعنی هر کس که می توانسته پادشاه شود، چند نفری را به نام عالم و خبره و اهل حل و عقد دور خود جمع می کرده و اذن حکومت می گرفته است.

شاید نویسنده بگوید، پادشاهان به زور و تهدید، اذن حکومت الهی و دینی می گرفتند.

سوال این است چه تضمینی وجود دارد که بعد از این یک نفر با هر روشی اذن حکومت را از خبرگان بگیرد ولی در اجرا، هیچ یک از احکام اسلامی را اجرا نکند؟

آلان حدود ۴۰ سال است که حکومت بر مبنای ولایت فقیه تشکیل شده است ولی وضعیت حکومت ها با حکومت پیامبر اکرم (ص) فاصله زیادی دارد. چرا؟ چون تا زمانی که مردم هیچ کاره باشند، پیشرفتی اتفاق نمی افتد. حالا سؤال از نویسندگان این است. آیا زمان پیامبر اکرم (ص) مردم هیچ کاره بوده اند؟

پاسخ این است قطعاً نه. در زمان پیامبر اکرم (ص) مردم همه کاره بوده اند. مردم همه جور در امور سیاسی و اجتماعی دخالت می کرده اند.

پس اگر بخواهیم پیشرفت کنیم و در این دنیا و دنیا پس از مرگ رستگار شویم، تنها چاره بالا بردن مشارکت مردمی حکومت است. اگر بعد از ۴۰ سال مسائل و مشکلات جمهوری اسلامی حل و فصل نمی شود، بخاطر این است که مشارکت مردم در حکومت پایین است. اگر قانون شوراها را استانی اجرا می شد. وضعیت کشور خیلی بهتر از این بود.

ولی الگویی که این نویسندگان ارائه می کنند، مردم در آن هیچ کاره اند. در این الگو، عده ای می گردند و به یک نفر رأی می دهند. وقتی که آن طرف رئیس شد، می شود نماینده خدا.

حال اگر این آدم یک مقداری ضعیف النفس باشد، به یک آدم متوهم تبدیل می شود. آن موقع این آدم همه چیز می فهمد و ما بقی هیچ چیز نمی فهمند. وقتی اینگونه شد نه تنها احکام اسلام که اصلی ترین آن عدالت است اجرا نمی شود، بلکه کسی جرأت ندارد در مورد احکام اسلامی حرفی بزند، اسلام مجسم همان فرد متوهم است و ما بقی فقط باید اطاعت کنند. لذا کلیه احکام اسلامی معطل باقی می ماند.

وقتی این گونه باشد، مطرح شدن مشارکت مردم و نهادهای مدنی جرم تلقی می شود. وقتی مشارکت مردمی و نهادهای مدنی در کشوری ایجاد نشود، بحث از پیشرفت و توسعه صنعتی، بی معنی است. در نتیجه عمده ترین دلیلی که در رد مطالب بالا می توان گفت، این است که اجرای این توصیه ها و حرفها باعث توسعه صنعتی کشور نمی شود، پس سعادت و رستگاری انسانها در این دنیا اتفاق نمی افتد. لذا دستورالعملی که نتواند رستگاری این دنیا را به ارمغان بیاورد، مغایر دین اسلام و انحرافی است.

با رد مطالب بالا در این قسمت، الگوی جامعه مدنی و مشارکت مردمی در اسلام تبیین می شود و در فصل بعدی حکومت اسلامی در ایران مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.

الگوی مشارکت مردمی و نهادهای مردمی در قرآن وجود دارد. وقتی پیامبر اکرم (ص) یا نماینده خداوند حاضر باشد، او حتماً مشارکت مردمی را اجرا می کند، و زمانی که پیامبر و نماینده خداوند حاضر نباشد، باز هم باید حکومت طبق مشارکت مردمی اداره شود.

خداوند در سه آیه موضوع انتصاب هر حکومتی به خدا را روشن کرده است و اختیار آنرا هم به همان مردم واگذار کرده است. یعنی دستورالعمل وجود دارد. تصمیم گیر مردم هستند.

قرآن کریم در سوره توبه آیه ۷۱ می فرماید.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۖ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

مردان و زنان باایمان، ولیّ (سرپرست، رئیس، دوست) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

به عبارت دیگر وقتی یک مؤمن رئیس مؤمنان می شود، باید امر به معروف و نهی از منکر کنند یعنی باید با هم مشورت کنند و بهترین کار را انجام دهند. در مقابل در همان سوره توبه در آیه ۶۷ می فرماید

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۚ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند؛ و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند

حالا با این دستورالعمل مردم تکلیفشان معین است. اگر در جامعه ای امر به معروف و نهی از منکر بود، معلوم است که حکومت منتصب به خداوند است حالا این حکومت دینی یک الزام هم دارد. کسی که مدیر می شود باید معروف ها و منکرات را بشناسد. یعنی الزاماً کسی می تواند مدیر شود که مجتهد باشد و دین را بشناسد. پس حکومت اسلامی حکومتی است که مدیران آن مجتهد هستند و امر به معروف و نهی از منکر در آن انجام می شود.

در مقابل خداوند یک دستور نهی هم دارد، اگر آن حکومت معروف ها را اجرا نکرد ولی منکرات را اجرا و توصیه کرد. آن حکومت منافق است. یعنی کسانی که دم از دین می زنند ولی دین را اجرا نمی کنند منافق هستند. در آیه ۱۱ سوره بقره قرآن خطاب به منافقان می فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

و چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید گویند، ما اصلاح کننده ایم.

در نتیجه اگر حکومتی به نام اسلام تشکیل شد و معروف های اسلام را اجرا نکند و منکرات را اجرا کند، این حکومت منافقان است که موجب فساد و تباهی می شود. در این سه آیه خداوند تکلیف همه را معین کرده است. پس در حکومت اسلامی مردم همه کاره هستند.

وقتی که مردم همه کاره هستند پس نسبت به امر به معروف و نهی از منکر هم مسئول هستند. در نتیجه برای اینکه به تله منافقان نیافتند باید بتوانند، منافق را از مدیریت جامعه کنار بزنند. چون اگر منافق به مدیریت جامعه اسلامی برسد فساد می کند.

پس هر الگویی که برای حکومت ارائه می شود، باید راههای کنار زدن مدیر با کمترین هزینه را نیز بررسی کند. جامعه باید بتواند با کمترین هزینه، هر کسی که نتواند و یا نخواهد احکام اسلامی را اجرا کند کنار بگذارد. برای کنار گذاشتن افراد از پست های مدیریتی با کمترین هزینه الزاماً باید نهادهای مدنی تقویت شوند، و مشارکت مردم در نهادهای مدنی در جامعه حداکثر باشد. اگر در جامعه ای مشارکت مردم و نهادهای مدنی وجود نداشت، آن جامعه دچار نفاق می شود و از نفاق هم انتظاری جز فساد و تخریب نمی رود. بطور کلی برای جلوگیری از تله نفاق، حکومت اسلامی باید ماهیتی جمهوری داشته باشد. جمهوری که در آن نهادهای مدنی و مشارکت مردمی در آن حداکثر باشد. تا کنار گذاشتن مدیران با توان پایین با کمترین هزینه انجام گیرد. در حکومت های غیر جمهوری، امکان مشارکت مردم در نهادهای مدنی میسر نیست. لذا کنار گذاشتن مدیران نامناسب هزینه بر است. یعنی اگر بخواهند یک نفر را از مدیریتی عزل کنند، عده ای کشته و زخمی می شوند و خسارت زیادی به اموال مردم وارد می شود.

در ضمن مغلطه ها از جایی شروع می شود که عده ای حکومت دیگران را با حکومت پیامبر اکرم (ص) مقایسه می کنند. منحرفین می گویند:

همینطور که حکومت پیامبر اکرم (ص) از طرف خداوند بود، حکومت دیگران هم از طرف خداوند است.

این مطلب دو مشکل دارد. لذا نمی توان حکومت دیگران را با پیامبر اکرم (ص) مقایسه کرد.

اول : مهمترین سخن پیامبر اکرم (ص) این بود که من هم یک انسانی هستم مانند شما که فقط به من وحی می شود. یعنی ایشان برای خودش هیچ مزیت و برتری قائل نبود. وحی خداوند مشکل گشای حکومت ایشان بود. یعنی ایشان هر مشکلی که داشتند، از خداوند سؤال می کردند و خداوند هم پاسخ می دادند. ولی اگر مسئولین کشوری با مشکلی روبرو شوند چه کسی آنرا حل و فصل می کند؟ در جمهوری اسلامی ایران، موضوع قانون بانکداری بدون ربا مشکل آفرین است. طبق نظریات اقتصاد دانان فعلی برای اینکه جامعه دچار تورم و رکود نشود، باید طبق نظریه جان مینارد کینز، نرخ بهره بانکی شناور باشد. نرخ بهره شناور بانکی با آیه صریح قرآن در تناقض است. اگر کسی بتواند این تناقض را حل و فصل کند، یعنی اثبات کند که بدون شناور بودن نرخ بهره هم می توان رکود و تورم را مهار کرد، جایزه نوبل اقتصاد را می گیرد.

حالا باید چه بلایی بر سر این بانک آورد؟ هیچ کسی چیزی نمی داند!!!! خداوند هم با کسی رابطه ندارد که این موضوع را یک جوری حل و فصل کند.

دوم: اگر خداوند پیامبر اکرم (ص) را به حکومت نصب کرده است. مسئولیت انحراف او را نیز پذیرفته است. خداوند پیامبر اکرم (ص) را نصب کرده ، در آیه ۴۴ تا ۴۷ سوره الحاقه هم گفته که:

لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ «۴۴» لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ «۴۵» ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ «۴۶» فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ «۴۷»

و اگر پیامبر حتی یک کلمه از پیش خود جعل کند و به ما نسبت دهد (۴۴) با دست توانای خود او را می گیریم (۴۵) و سپس او را هلاک می کنیم (۴۶) آن وقت کسی از شما نمی تواند جلو ما را از او بگیرد (۴۷)

پس اگر خداوند کسی را نصب کرد جواب گوی اعمال او هم هست. اگر خداوند، پیامبر اکرم (ص) را نصب می کند جواب گوی اعمال او هم هست. اگر این پیامبر کار خلافی انجام دهد، خودش او را تنبیه می کند. ولی وقتی انسانها چه خبره و چه غیر خبره، چه اهل حل و عقد، یک نفر را انتخاب کردند، خداوند دیگر جوابگوی اعمال و کارهای مردم نخواهد بود. کما اینکه در طول سالیان طولانی نشان داده که کاری به آنها نداشته است. ظالمان بر مردم حکومت کرده اند و به عمر طبیعی هم از دنیا رفته اند. ناصر الدین شاه حدود ۵۰ سال بر مردم حکومت ظالمانه داشت و خداوند هم کاری به او نداشت. تا اینکه یک نفر او را ترور کرد.

البته حکومت ائمه معصومین (ع) هم می تواند منصوب به خداوند باشد. چون خداوند به ائمه معصومین (ع) توانایی جسمی و علمی خاصی عطا کرده است که نشان می دهد این فرد از طرف خداوند منصوب است. اگر مردم امام معصوم (ع) را مشاهده کردند، باید او را انتخاب کنند و او را به ریاست خود برگزینند. امام معصوم هم شرایطی دارد. که شناخت او آسان است. به عبارت دیگر امام معصوم عقل و علم مطلق است. یعنی امام معصوم قادر است، هر سؤالی را در هر حیطه تخصصی و علمی به درستی پاسخ دهد. پس امام معصوم کسی است که قادر است هر سؤالی را پاسخ دهد. وقتی اینگونه باشد، پس او می تواند مناسب ترین و بهترین راه حل ها را ارائه کند که موجب توسعه صنعتی و رفاه انسانها می شود. لذا اگر چنین شخصی یافت شود، مردم ملزم هستند او را به ریاست انتخاب کنند. تا به رفاه و آسایش کامل برسند.

ولی افراد غیر معصوم این حالت را ندارند. افراد غیر معصوم برای اجرای احکام اسلامی باید دائم خود را در فضای مشاوره و امر به معروف و نهی از منکر قرار دهد. تا اشتباهات او به حداقل برسد. در نتیجه حکومت غیر معصومین نمی تواند در دسته اول حکومت های دینی جای گیرد. یعنی این حکومت ها نمی تواند حکومت منصوب از طرف خداوند باشد.

پس حکومت ولایت فقیه یا حکومت خلیفه می تواند در دسته دوم حکومت های دینی قرار بگیرد. یعنی حکومتی که مردم می خواهند احکام دینی اجرا شود. در اینجا مردم به کسی که از طرف خداوند منصوب است، دسترسی ندارند.

البته این حکومت ها از طرف خداوند طرد هم نشده اند. همانطور که در قسمت مشارکت مردمی و نهادهای مدنی گفته شد. اگر در این حکومت ها امر به معروف و نهی از منکر انجام گیرد. این حکومت هم مورد تأیید خداوند است. قطعاً حکومتی که رؤسای آن عادل باشند و به احکام خداوند پایبند باشند، مانند حکومت پیامبر اکرم (ص) و آنها هم جانشینان به حق پیامبر اکرم (ص) هستند. اطاعت از آنان هم واجب است. اگر جنگی هم رخ دهد، مدافعان کشور جزء مجاهدان هستند و کشته شدگان آنها نیز شهید الی الله محسوب می شوند. ولی اگر در جامعه امر به معروف و نهی از منکر انجام نگیرد، و یا اینکه رؤسا به عدل رفتار نکنند. خداوند هم آنها را تأیید نمی کند.

در نتیجه پیشنهاد می شود. انتخاب رؤسا و مدیران، ابتدا توسط خبرگان و نخبگان شناسایی و سپس با رأی مردم برای مدت محدودی جهت حکومت انتخاب می شوند. در ضمن مردم باید ساز و کار، اصلاح اشتباه خود را هم داشته باشند. یعنی او را در معرض مشاوره و امر به معروف و نهی از منکر قرار دهند تا اشتباهات او در حکومت به حداقل برسد و اگر متوجه اشتباه خود شدند، بتوانند: او را عزل کنند.

سازو کار عزل هم می تواند به دو گونه باشد.

۱- شخصی را برای یک مدت زمان خاص انتخاب می کنند. مثلاً چهار سال، پنج سال و یا هفت سال. وقتی سال تمام می شود، این فرد برکنار و افراد دیگری در معرض انتخاب مردم قرار می گیرند.

۲- مردم به نمایندگان خود حق انتخاب، نصب و عزل بدهند. مثل همین کاری که در انگلستان انجام می گیرد. نمایندگان مجلس انگلستان نخست وزیر را انتخاب می کنند و بر کار او نظارت می کنند. هر موقع که تشخیص بدهند، نخست وزیر انتخابی در انجام وظایفش ناتوان است او را عزل می کنند و به یک نفر دیگر رأی می دهند.

این راه کار، نصب و عزل یک راهکار دموکراسی است، این روش برای انتخاب رهبر در جمهوری اسلامی ایران بکار گرفته می شود. به عبارت دیگر در ایران انتخاب رهبر با روش دوم و رئیس جمهوری با روش اول انتخاب می شود. اسم این نوع حکومت، جمهوری اسلامی است.

اگر این را بپذیریم، مطالب زیر یک مغلطه است.

« دلیل ناسازگاری دموکراسی غربی با اسلام: اما آیا مسلمانان هم ناچارند چنین کاری بکنند؟ آیا اسلام مانند مسیحیت تحریف شده است که نتواند درباره مسائل اجتماعی و حکومتی و بین المللی نظر دهد و

حکم کند؟ اگر اسلام مانند مسیحیت بود، ما دموکراسی را روی چشممان می گذاشتیم و با غریبه‌ها همدل و همنوا می شدیم، اما هرگز اسلام همچون مسیحیت نیست، بدون تردید اسلام به تمام جنبه های زندگی بشر عنایت دارد و متن قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) سرشار از دستورات اجتماعی و حکومتی است. آیا چنین اسلامی به ما اجازه می دهد فقط در مسائل فردی بنده خدا باشیم و در مسائل اجتماعی بنده مردم؟! آیا اسلام به ما اجازه می دهد فقط در مسائل نماز، روزه، زکات و مانند اینها به سراغ خدا برویم، اما در مسأله حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون را رأی مردم بدانیم؟!!

بهتر است روشنفکران جامعه ما، ابتدا اسلام را به درستی بشناسند، آن گاه اندکی تأمل کنند آیا اسلام با دموکراسی غربی قابل جمع است، آن گاه شعار دهند ما مسلمانیم و در عین حال دموکراسی غربی را می خواهیم!!

چرا ادعا می شود دموکراسی با دین ناسازگار است؟

برای ورود به هر بحث، در ابتدا باید مفردات آن بخوبی روشن شود. واژه دموکراسی - که از آن به «مردم سالاری» نیز تعبیر می شود - همچون واژه آزادی، توسعه، جامعه مدنی و... تعریف روشنی ندارد و مفهومی شناور و لغزنده را تداعی می کند. باید مقصود خود را از دموکراسی مشخص کنیم و به تعریف مشترکی از آن دست یابیم، سپس آن را با دین بسنجیم، تا به نتیجه درستی برسیم.

اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست. زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریع مختص به خداست؛ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالیتترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می نماید. بنابراین دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم.

بنابراین، اگر مردم کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند و رأی دهند - چنان که در برخی از کشورهای غربی این گونه است - در چنین موقعیتی قطعاً فرمان دین مقدم است، زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد. اگر رأی مردم را بر حکم خدا ترجیح دهیم، عملاً خدا را نپرستیده ایم و تابع فرمان او نبوده ایم و ربوبیت تشریعی خداوند را زیر پا گذاشته ایم، که این عمل با توحید منافات دارد.

دموکراسی غربی به معنای بی نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این دقیقاً سرپیچی از اطاعت پروردگار به شمار می آید. اهمیت دادن به رأی مردم در مقابل حکم الهی، روگرداندن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است، که باید با این بت پرستی جدید مبارزه شود.

حرفهای بالا یک مغلطه است. مغلطه ای از نوع منطقی، یعنی کسی که چنین حرفهایی می زند، به منطق توجهی ندارد.

برای روشن شدن این مغلطه اول باید دید دموکراسی چیست؟

دموکراسی یک سازو کار و یا یک روش است. روشی که در آن مردم قادر خواهند بود در امور سیاسی جامعه خود مشارکت کنند. روشی که در آن مردم سعی می کنند، سهم، مشارکت و رأی خود را در حکومت دخالت دهند.

با تعریف بالا سؤال اساسی این است، رابطه حکم خدا با نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی چیست؟ این رابطه می تواند چند حالت داشته باشد.

۱ - حکم خدا متضاد با نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی است

۲ - حکم خدا مخالف با نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی است

۳ - حکم خدا مشکلی با نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی ندارد

۴ - حکم خدا نسبت به نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی بی تفاوت است.

۵ - حکم خدا و نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی هم جهت است.

۶ - حکم خدا و نظریه مشارکت مردم در امور سیاسی بر یکدیگر منطبق هستند.

۷ - حکم خدا این است که مردم باید در امور سیاسی خود مشارکت داشته باشند.

سیره پیامبر اکرم (ص) نشان داده که باید گزینه ۷ را قبول کرد. یعنی حکم خدا این است که باید مردم در امور سیاسی خود مشارکت داشته باشند.

مغلطه دوم این است که شخص نویسنده فرق بین مفهوم اسلامی، احکام اسلامی و قوانین اسلامی را با هم نادیده گرفته است. مفاهیم اسلامی یعنی کلیه مطالبی که در قرآن و احادیث وجود دارد. احکام اسلامی یعنی باید ها و نبایدهایی که برای انجام وظایف شخصی و اجتماعی از مفاهیم اسلامی استخراج می شود. تدوین احکام، وظیفه فقیهان است. یعنی یک فقیه وظیفه دارد، مفاهیم اسلامی را به درستی بشناسد و آن را با توجه به شرایط مکان و زمان به احکام تبدیل کند. قانون یعنی احکام پیشنهادی فقها که در مجلس نمایندگان یک کشور تصویب و ابلاغ می شود. ممکن است فقها در مورد خاصی احکام متفاوتی صادر کرده باشند ولی این احکام تا زمانی که تصویب مجلسی نرسد نمی تواند به قانون اسلامی تبدیل شود. لذا ممکن است در یک مورد احکام مختلفی وجود داشته باشد ولی قانون یکی بیشتر نمی تواند باشد.

در کشور های غیر مسلمان، چون دین ندارند، همه چیز به رأی مردم واگذار شده است. هر چه مردم تصمیم گرفتند اجرا می شود. ولی در جامعه ای که مردم دین دارند و می خواهند احکام دین اجرا شود، نمایندگان مجلس مجبورند، قوانینی تدوین و تصویب کنند که در چارچوب احکام فقها باشد. آنها ملزم هستند تصمیمی بگیرند که با دین متضاد نباشد. لذا مغلطه بالا موضوعیت ندارد. اصلاً بحث کردن پیرامون چنین چیزی در جامعه مسلمانان بی معنی است.

در انتها هم باید گفت، بله مفاهیم اسلامی ممکن است کامل باشد و در هر زمینه ای یک مفهوم اسلامی وجود داشته باشد. ولی حداقل اینجانب ندیده ام فقهی آنها به احکام تبدیل کرده باشد. البته کتابهایی در زمینه حکومت اسلامی نوشته شده است. این کتابها در حد تبیین مفاهیم اسلامی است. از این مفاهیم تا کنون حکمی صادر نشده است. یا لاقلاً بنده ندیده ام. کتاب احکام یعنی کتابی که در آن تقریباً پیش نویس قانون حکومتی در آن نوشته شده باشد، بطوری که نمایندگان مجلس بتوانند در مورد آن بحث کنند و آنرا تبدیل به قانون کنند. چنین کتابی تا کنون نوشته نشده، یا حداقل بنده ندیده ام.

حرفهای بالا فقط باعث می شود، عده ای مشارکت مردمی و نظارت ها مردمی بر دولت ها که ضامن اجرای عدالت و اسلام است، را زیر پا بگذارند. لذا مغالطه بالا نه تنها به سود جامعه اسلامی نیست، بلکه کاملاً به ضرر اسلام و جامعه اسلامی است. از اینطریق حکومت اسلامی را یک نوع حکومت دیکتاتوری معرفی می کنند.

مشارکت سیاسی از نظر امام خمینی (ره)

سخنان امام خمینی درمورد مشارکت سیاسی به شرح زیر است.

«بدون پشتیبانی مردم نمی شود کار کرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم الله اکبر بگویند. پشتیبانی این است که همکاری کنند.» «باید همه زنها و همه مردها در مسایل اجتماعی، در مسایل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند. هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند. اظهار نظر بکنند. ملت باید الان همه شان ناظر امور باشند. اظهار نظر بکنند. در مسایل سیاسی، در مسایل اجتماعی، در مسایلی که دولت عمل می کند» «آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد.» «مملکت را باید خود ملت اداره کند.» «اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم.»

امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه می فرماید:

« حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.»

سخنان فوق در قانون اساسی در اصل سوم: بند ۸، اصل ششم، اصل هفتم و اصل بیست و ششم قانون اساسی بصورت زیر تجلی یافته است.

اصل سوم بند ۸- « مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.»

اصل ششم: در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر اینها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می گردد.

اصل هفتم: طبق دستور قرآن کریم: "و امرهم شوری بینهم" و "شاوهم فی الامر" شوراهای، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشورند. موارد، طرزتشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراهای را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می کند

اصل بیست و ششم: احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصولاستقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهور اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

هر چند در سخنان امام خمینی (ره) و قانون اساسی نهادهای مدنی به رسمیت شناخته شده اند. ولی بزرگترین انحراف، عدم اجرا و تشکیل این نهادها است.

عدم اجرا و تشکیل نهادهای مدنی تا کنون خسارت زیادی به کشور زده است. بطوریکه عمده ترین دلیل عدم پیشرفت کشور، به عدم تشکیل نهادهای مدنی بر می گردد.

همانطور که در فصل دوم عنوان شد، وضعیت نهادهای مدنی مختلف در کشور مورد بررسی قرار می گیرد.

اول: نهادهای مدنی محلی: در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نهادهای شورای استان، شورای شهرستان و شوراهای شهر و روستا، پیش بینی شده است. در سالهای بعد از انقلاب اسلامی، تنها شوراهای شهر و روستا تشکیل شده است. شورای استان و شورای شهرستان تشکیل نشده است. عدم تشکیل شورای استان مشکلات زیادی برای مردم بوجود آورده است که به قرار زیر است.

تصادفات جاده ای: وقتی دولت مرکزی وظیفه احداث جاده ها و راهها ارتباطی را داشته باشد، معمولاً احداث جاده با هزینه بالا و با کارآیی پایین تری ساخته می شود. این موضوع باعث کاهش کیفیت جاده ها و افزایش تصادفات جاده ای می شود. در همه کشورها نهادهای مدنی محلی وظیفه احداث جاده ها را بعهده دارند و دولت مرکزی، وظیفه تدوین استاندارد و اجرای استانداردهای لازم در مورد کیفیت جاده ها را بعهده دارد. این موضوع باعث بالا رفتن کیفیت جاده های احداث شده می شود. ولی در حال حاضر دولت مرکزی هم وظیفه احداث جاده و هم وظیفه نظارت بر استاندارد را بعهده دارد. جمع شدن این دو وظیفه در یک ارگان دولتی، موجب کم کاری و کاهش استانداردها می شود. لذا استاندارد جاده ها پایین و تعداد تصادفات در آن افزایش می یابد. یکی از راههای کاهش تلفات جاده ای در ایران تشکیل شورای استان و سپردن وظیفه اجرایی راهها به استانها می باشد.

بیکاری گسترده: یکی از راهها کاهش بیکاری در مناطق مختلف، تشکیل و حمایت از صنایع کوچک و متوسط است. هر چند این واحدها توسط بخش خصوصی اداره می شود، ولی این واحدها به حمایت های دولت هم نیاز دارند. هیچ گاه دولت مرکزی نمی تواند، مسائل و مشکلات یک واحد تولیدی در یکی از روستاهای دور افتاده که ۵ نفر در آن شاغل هستند را حل و فصل کند. لذا این وظایف به شورای شهرستانها سپرده می شود. وقتی شورای شهرستان ها فعال نباشد، بیکاری گسترده در مناطق مختلف دور از انتظار نیست. لذا برای برون رفت کشور از بیکاری گسترده لازم است شورای شهرستانها تشکیل شود، و این شورا موظف به رفع بیکاری در مناطق مختلف باشد. بطور کلی عدم تشکیل شورای استان و شهرستان باعث شده تا خدمات درمانی، آموزشی، حمایت از بخش کشاورزی و صنعت با مشکلات زیادی روبرو شود. اگر این شوراهای تشکیل شود، قطعاً توسعه منطقه ای در کشور بهتر انجام خواهد گرفت.

دوم: نهادهای تنظیم بازار: در همه کشورهای پیشرفته خدمات مربوط به بازار کالاها و تنظیم بازار به اصناف و شرکت های تعاونی ها و اتحادیه ها سپرده می شود. قانون اساسی اجازه تشکیل اصناف و اتحادیه های تعاونی را توصیه کرده است. در کشور ایران هم کما بیش اصناف و اتحادیه ها و شرکت های تعاونی تشکیل شده است. ولی این نهادها فعال نیستند. فعال شدن این نهادها نیاز به تدوین ساختار قانونی و نظارت های دولتی دارد. بطور مثال یکی از مشکلات کشور، تنظیم بازار گوشت مرغ و تخم مرغ است. این وظیفه بعهده دولت می باشد. هرچند موسسات و شرکتهای دولتی در این زمینه اقدامات خوبی انجام می دهند، ولی اگر کشور بخواهد این خدمات را بصورت مؤثر انجام دهد، باید این خدمات را به نهادهای مربوطه بسپارد. شاید این

نهادها در سالهای اولیه نتوانند، اقدامات خود را بدرستی انجام دهند ولی با گذشت زمان، و حمایت های دولت از این نهادها، آنها قادرند به نحو بهتری بازار را تنظیم و کنترل کنند.

برخورد مؤثر با قاچاق: وقتی یک صنف از تولید کنندگان و توزیع کنندگان یک کالای مشخص تشکیل شود. همین صنف موظف است برای تنظیم بازار، کنترل های لازم را بر کیفیت کالای تولید شده، توزیع آن، صادرات و واردات آن کالای خاص اعمال کند. اگر یک کالای قاچاق وارد کشور شود، این صنف به راحتی می تواند، کالای قاچاق را شناسایی و از چرخه توزیع کشور حذف کند. ولی در حال حاضر اصناف کشور اختیارات و مسئولیت لازم در این زمینه را ندارند. لذا کالای قاچاق به راحتی در کشور توزیع می شود، و تولید کنندگان هر روزه ورشکست می شوند. این موضوع باعث افزایش بیکاری و گسترش کالای قاچاق شده است. اگر دولت می خواهد بیکاری را کاهش دهد و مبارزه مؤثری با قاچاق داشته باشد، باید اصناف را تشکیل و آنها را به وظایف خود آشنا کند. تا آنها با پدیده قاچاق برخورد جدی تری داشته باشند.

سوم تعاونی های تولید: معمولاً تولید کنندگان در هر کشوری رقیب هم هستند. ولی این رقابت دلیلی بر نداشتن یک شکل تولیدی برای هماهنگی نیست. در حال حاضر تعداد زیادی کارخانه تولید لوازم خانگی، تعداد زیادی کارخانه تولید موتور سیکلت و تعدادی کارخانه تولید خودرو در کشور وجود دارد. بعضی از این واحدها تعطیل و تعدادی نیمه تعطیل هستند. اگر یک تعاونی تولیدی و یا هر تشکلی که بتواند این کارخانه ها را با هم هماهنگ کند، وجود داشته باشد، می توان همه آنها را فعال کرد. مثلاً: همه کارخانه های لوازم خانگی، تعداد زیادی از قطعات را خودشان تولید می کنند ولی یک قطعه را از خارج کشور وارد می کنند. وقتی که کشور با تحریم مواجه شد، همه برای واردات همان یک قطعه تعطیل شدند. در صورتیکه اگر آنها یک شکل فعال داشتند، سعی می کردند، برای تولید داخل نمودن قطعات وارداتی، اقدامی انجام دهند. مثلاً یکی از واحدهای تولیدی غیر فعال و نیمه فعال را موظف به ساخت همان قطعات وارداتی می کردند که مشکل کشور کمتر می شد. وضعیت تولید موتور سیکلت، خودرو و نیز همین گونه است.

لذا پیشنهاد می شود، هر گروه از فعالیت تولیدی در یک تعاونی و یا هر تشکلی جمع شوند، دولت مرکزی هم حل و فصل کلیه مشکلات آن گروه از کارخانه های تولیدی را به آن تشکل واگذار و حل آن را از همان تشکل بخواهد.

سوم هزینه زیاد خدمات آموزشی و بهداشتی: در حال حاضر دولت مرکزی مجبور است بودجه زیادی بابت خدمات آموزشی، (دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها) و خدمات بهداشتی (بیمارستانهای دولتی و ...) مصرف کند. این بودجه بقدری زیاد است، که عملاً دولت را از انجام سایر اقدامات عمرانی بازداشته است. در صورتیکه این اقدامات نیز باید در اختیار نهادهای مدنی قرار گیرد. پیشنهاد می شود، برای کاهش بودجه دولتی در این زمینه و ارائه مؤثر تر خدمات، کلیه دبستانها، دبیرستانها، دانشگاهها و بیمارستانهای دولتی به نهادهای مدنی سپرده شود.

نهاد مدنی متولی بیمارستانها: هر بیمارستان توسط یک هیئت امنا اداره شود. اعضا و ترکیب هیئت امنای بیمارستان عبارتند از ۱- نماینده وزیر بهداشت، ۲- نماینده شورای استان محل بیمارستان ۳- نماینده شورای شهر محل بیمارستان ۴- نماینده پزشکان بیمارستان ۵- نماینده پرستاران بیمارستان

نمایندگان وزیر بهداشت، شورای استان و شورای شهر از پزشکان متخصص شاغل بکار در همان بیمارستان انتخاب خواهد شد. وظیفه هیئت امنای هر بیمارستان، انتخاب ریاست بیمارستان، تصویب بودجه بیمارستان، و نظارت بر درآمد و مخارج بیمارستان خواهد بود. در ضمن کلیه بیمه های درمانی در وزارت بهداشت یک پارچه سازی می شود. لذا کلیه افرادی که بیمه درمانی می شوند، حق بیمه خود را به حسابی در وزارت بهداشت واریز می کنند. وزارت بهداشت علاوه بر حق بیمه های دریافتی، مبلغی را هم بعنوان کمک از دولت دریافت می کند. لذا کلیه بیمارستانهای که خدماتی به بیماران انجام می دهند، مدارک خود را به وزارت بهداشت ارائه و هزینه های مربوطه را دریافت می کنند. در ضمن منبع درآمد بیمارستانها، می تواند، دریافت از بیمه مستقر در وزارت بهداشت، دریافت کمک از دولت، دریافت از بیماران، دریافت کمک از شورای استان و دریافت کمک از شورای شهر باشد. از این طریق دولت می تواند مخارج بودجه ای که معمولاً از طریق بودجه عمومی پرداخت می شود را به مقدار زیادی کاهش دهد. در ضمن وابستگی بیمارستانها به بودجه عمومی را نیز کاهش دهد.

نهاد مدنی متولی دانشگاه ها: هر دانشگاه توسط یک هیئت امنا اداره شود که اعضای آن عبارتند از:

۱- نماینده وزارت علوم ۲- نماینده شورای استان ۳- نماینده شورای شهر ۴- نماینده اساتید. ۵- یکی از اساتید به انتخاب انجمن اسلامی دانشجویان.

در ضمن نماینده وزارت علوم، نماینده شورای استان و نماینده شورای شهر در دانشگاه از میان اساتید شاغل به کار همان دانشگاه خواهد بود. وظیفه هیئت امنای دانشگاه، تعیین ریاست دانشگاه و نظارت بر عملکرد بودجه دانشگاه خواهد بود. درآمد دانشگاه ها از محل شهریه پرداختی دانشجویان و کمک های دریافتی از طریق وزارت علوم، شورای استان و شورای شهر خواهد بود. دانشجویانی که در دانشگاه درس می خوانند یکی از سه حالت زیر را دارند

۱- توانایی پرداخت شهریه دانشگاه را بصورت کامل دارد. ۲- توانایی پرداخت قسمتی از شهریه دانشگاه را دارد. ۳- توانایی پرداخت شهریه دانشگاه را ندارد. ۴- نه تنها توانایی پرداخت شهریه دانشگاه را ندارد که نیاز به دریافت کمک هزینه تحصیلی هم هست.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هر چهار گروه از دانشجویان باید بتوانند، به تحصیل خود ادامه دهند. هر ساله وزارت علوم، میزان شهریه دریافتی دانشگاه ها را مشخص می کند. در ضمن وزارت علوم پرداخت شهریه دانشجویانی که نمی توانند، کلیه و یا قسمتی از شهریه خود را پرداخت کنند را نیز تقبل می

کند. دانشجویانی که نیازمند به کمک هزینه تحصیلی هستند به موسسات خیریه و یا وزارت کار و امور اجتماعی برای دریافت یارانه معرفی می شوند.

نهاد متولی دبستانها و دبیرستانها: اداره دبستانها و دبیرستانها نیز به هیئت امنا سپرده شود. هیئت امنا مدارس عبارتند از :

۱- نماینده سازمان آموزش و پرورش ۲- نماینده شورای شهر و روستا ۳- سه نفر از معلمان به انتخاب انجمن اولیاء و مربیان

نماینده سازمان آموزش و پرورش و نماینده شورای شهر و روستا هم از معلمان شاغل در همان مدرسه انتخاب می شود.

هیئت امنا : وظیفه انتخاب رئیس مدرسه و نظارت بر هزینه و درآمد مدارس را بعهده خواهد داشت.

درآمدهای مدارس از طریق شهریه دانش آموزان تأمین خواهد شد. دانش آموزان به هم به چند دسته تقسیم می شوند

۱- دانش آموزانی که توانایی پرداخت شهریه را دارند . ۲- دانش آموزانی که توانایی پرداخت قسمتی از شهریه را دارند. ۳- دانش آموزانی که توانایی پرداخت شهریه را ندارند. ۴- دانش آموزانی که توانایی پرداخت شهریه را ندارند و نیاز به دریافت کمک هزینه تحصیلی هم هستند.

بطور معمول سازمان آموزش و پرورش میزان شهریه دریافتی هر مدرسه را معین می کند. در ضمن هزینه شهریه دانش آموزانی که توانایی پرداخت شهریه را بطور کامل ندارند و یا نمی توانند قسمتی از آن را بپردازند را پرداخت می کند. در ضمن دانش آموزانی که نیاز به کمک هزینه تحصیلی دارند را نیز به موسسات خیریه و وزارت کار و امور اجتماعی برای دریافت یارانه معرفی می کند.

جمع بندی: دولت با واگذاری مسئولیت خود به نهادهای محلی ، صنفی، تعاونی ها و هیئت امنا ها می تواند تا ۶۰ درصد از بودجه عمومی خود صرفه جویی کند در ضمن می تواند خدمات بهداشتی، آموزشی و خدمات حمایتی از کارگاه ها را بصورت مؤثر تری ارائه کند. وقتی قسمتی از هزینه های مدارس توسط ارگانهای غیر دولتی تأمین شود. در نتیجه حقوق معلمان هم می تواند افزایش یابد. بدین ترتیب می توان خدمات آموزشی را ارتقاء بخشید.

اجرای قانون اساسی بر عهده دولت است. اگر دولت می خواهد مشکلاتش کمتر شود، چاره ای جز تشکیل نهادهای مدنی ندارد.

اولویت اول دولت، فعلی می تواند تشکیل شورای استان باشد. مناسب است شورای هر استان متشکل از نمایندگان مجلس شورای اسلامی آن استان و نمایندگان مجلس خبرگان رهبری همان استان تشکیل شود. بودجه استانها مستقل شود. در ضمن استاندار هم توسط شورای استان انتخاب و پس از تصویب هیئت وزیران، حکم انتصاب از طرف ریاست جمهوری صادر شود.

البته این روش، پیشنهادی تفاوت چندانی با روش فعلی ندارد. چون در روش فعلی وزارت کشور با رایزنی های مختلفی با نمایندگان مجلس شورای اسلامی هر استان و نمایندگان مجلس خبرگان یک نفر را بعنوان استاندار به هیئت وزیران معرفی و پس از بررسی حکم از طرف ریاست جمهوری صادر می شود.

ولی روش فعلی اولاً هزینه بر است. چون وزیر کشور باید با اشخاص مختلفی رایزنی کند که انی موضوع باعث تحمیل هزینه های مختلفی است. از طرفی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری خود را مسئول در انتخاب استاندار و عملکرد او نمی دانند. ولی روش پیشنهادی هم کم هزینه تر و هم مسئولیت پذیر تر است.

پیشنهاد

حکومتی که پیامبر اکرم (ص) پایه گذاری کرد، بر مبنای مشارکت حداکثری مردم بود. در حال حاضر مشارکت حداکثری مردم با ایجاد نهادهای مدنی امکان پذیر است. بگونه ای که نهادهای مدنی مانند شوراهای استانی، شهرستانی، شهر و روستا و محله ای تشکیل گردد. از طرفی روسای کشور با انتخاب مستقیم مردم، حکومت را بدست گیرند، در ضمن سازو کار عزل روسا هم توسط مردم وجود داشته باشد. ولی در حال حاضر، عده ای از فقها حکومت اسلامی را بصورت دیکتاتوری تعریف می کنند و با حکومت های دموکراسی مخالفت می کنند. این موضوع باعث ایجاد حکومت های دیکتاتوری در کشورهای اسلامی شده است. که حکومت های دیکتاتوری هیچ سنخیتی با اسلام ندارد.

در ایران هر چند اصل ۱۰۰ قانون اساسی در مورد قانون شوراهای استانی وجود دارد. ولی دولت در طی ۴۰ سال گذشته، امکان اجرای آن را فراهم نکرده است. اجرا نشدن قانون شوراهای استانی بشدت ضد توسعه ای و عامل عقب افتادگی کشور ایران است.

۱۰. قانون گرایی

قانون مجموعه‌ای از دستورالعمل‌هاست که از سوی موسسات به اجرا گذاشته می‌شود و به عنوان میانجی در پیوندهای اجتماعی بین گروه‌های مردم، بین افراد مردم با هم، بین دولت و مردم و بین مؤسسات و مردم عمل می‌کند.

قانون گرایی و حاکمیت قانون دارای یک معنای عام و یک معنای خاص است. در معنای عام، یعنی وجود نظم در کشور؛ به عبارت دیگر، وقتی افراد جامعه به گونه‌ای مشابه و با رعایت هنجارهای مشترک رفتار نمایند، به معنای آن است که قانون حاکم است.

حاکمیت قانون یعنی همه در مقابل قانون یکسان هستند. این گزاره بدان معنا است که هیچ فردی، چه رئیس جمهور و چه یک فرد عادی در مورد یک موضوع خاص طبق دستورالعمل تصویب شده مجلس عمل می‌کنند. و تخلف از دستورالعمل تصویب شده برای هر کس، جرم محسوب می‌شود. شخص مجرم باید به محاکم قانونی معرفی تا نسبت به تفهیم اتهام و صدور حکم اقدام شود.

قانون گرایی با دو مؤلفه قانون مؤثر و قوه قضائیه مستقل شناخته می‌شود. قانون مؤثر و خوب می‌تواند، وظیفه هر کس را نسبت به مسئولیت‌هایی که در جامعه دارد مشخص کند. وقتی وظیفه‌ها بصورت شفاف مشخص شود، مسئولین می‌توانند، عملکرد بهتری داشته باشند. از طرفی قوه قضائیه سالم و مستقل می‌تواند در توسعه اقتصادی یک کشور نقش اصلی ایفا کند. در فرایند توسعه اقتصادی قوه قضائیه مستقل می‌تواند به دولت توسعه گرا کمک کند.

لازمه توسعه اقتصادی، رقابت سالم است. حمایت از حق مالکیت معنوی چه در حوزه دانش و تکنولوژی و چه در حوزه هنر و ادبیات می‌تواند به کار آفرینان نوید فعالیت بیشتر را بدهد. قوانین ضد انحصار می‌تواند، به رشد اقتصادی کمک کند. قوانینیکه تخریب رقیب و رقابت ناجوانمردانه را بشدت مجازات کند باعث ایجاد فضای سالم اقتصادی می‌شود.

ایجاد فرصت‌های برابر در مقابل آحاد جامعه برای فعالیت اقتصادی، حذف رانت خواری و فساد اداری، توسعه اقتصادی را تسهیل می‌کند. وجود رانت خواری، بذر ناامیدی را در جامعه می‌افکند. افراد حس می‌کنند که بدون داشتن پارتی در دستگاه حاکمه و یا ایجاد سمپاتی از طریق دادن رشوه امکان فعالیت اقتصادی ندارند و راه‌ها بر روی آن‌ها بسته است. ایجاد جو یأس و ناامیدی باعث می‌شود کار آفرینان انجام فعالیت اقتصادی بزرگ را فی‌النفسه جرم تلقی کنند. این احساس، ریسک‌پذیری فعالین اقتصادی را کاهش و راه اندازی واحدها تولیدی جدید را با مشکل مواجهه می‌سازد.

همه کشورها مدعی قوه قضائیه مستقل هستند و معتقدند که همه در مقابل قانون یکسان هستند. لذا به صرف ادعا نمی توان استقلال قوه قضائیه را تأیید یا رد و یا با هم مقایسه کرد.

با یک سری از ابزارها می تواند میزان استقلال قوه قضائیه و قانون گرایی را اندازه گیری کرد. قانون در هر کشور چارچوبی را طراحی می کند که همه مردم در آن چارچوب می توانند، منافع خود را کسب کنند. حالا اگر اجرای قانون موجب شود

۱- اجرای قانون موجب نفع عده ای قلیل و ضرر عده ای کثیر شود. در این صورت قانون وجود دارد ولی این قانون اشکال دارد. چون قانون نتوانسته است، منافع همه مردم را تأمین کند. برای سنجش می توان به اختلاف درآمد گروه های مختلف مردم توجه کرد. ضریب جینی می تواند، قانون گرایی را در کشورهای مختلف با هم مقایسه کند. هر کشوری که ضریب جینی کمتری دارد، قانون گرایی بیشتر و کشورهایی که ضریب جینی بزرگتری دارند، قانون گرایی کمتر است.

۲- قانون وجود دارد ولی این قانون برای مردم مشکل درست می کند. برای این مورد شاخص، تعداد پرونده های دادگستری به کل جمعیت کشور می تواند ملاک خوبی باشد. اگر مردم بیشتر به دادگستری مراجعه کنند، قانون گرایی کمتر است و اگر این نسبت کمتر باشد قانون گرایی بیشتر است.

۳ - قانون وجود دارد ولی عده زیادی آنرا نقض می کنند. برای این منظور شاخص تعداد زندانیان کشور به جمعیت کل کشور می تواند، ملاک قرار گیرد. اگر این شاخص بزرگتر باشد، قانون گرایی کمتر و اگر شاخص عدد کوچکی را نشان بدهد، قانون گرایی بیشتر است.

۴- آیا رؤسا و مدیران کشور هم مشمول قانون می شوند. یا نه؟ برای این منظور باید دید در ۱۰ سال گذشته چند مدیر ارشد دولتی محاکمه شده است؟ آیا نسبت مدیران ارشد محاکمه شده به کل مدیران کشور با نسبت افراد محاکمه شده نسبت به جمعیت کشور یکسان است یا نه؟ اگر این دو نسبت یکی باشد، معلوم است که همه در مقابل قانون یکسان هستند در غیر اینصورت قانون برای همه یکسان نیست. زور مداران و زر مداران می توانند با قدرت و پولی که دارند از قانون فرار کنند. پس قوه قضائیه مستقل نیست و قانون حاکمیت کاملی ندارد.

جمع بندی مطالب بالا بدین گونه است. قوه قضائیه مستقل را می توان با شاخص های ضریب جینی، فساد اداری، شاخص تعداد پرونده های تشکیل شده در دادگستری ها، تعداد زندانیان، تعداد مدیران ارشد محاکمه شده اندازه گیری کرد. اگر این شاخص ها وضعیت مناسبی را نشان دهد، توسعه اقتصادی و پیشرفت اقتصادی محقق می شود ولی اگر این شاخص ها وضعیت خوبی را نشان ندهد، قوه قضائیه مستقل نیست و پیشرفت اقتصادی با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد.

اسلام و قانون گرایي

در این قسمت می خواهیم آزمون کنیم که اسلام گرایي ، با قانون گرایي چه رابطه ای دارد. برای این موضوع دو بحث بعنوان ملاک انتخاب شد. یکی امنیت داخلی و دیگر قوه قضائیه مستقل . این موضوع در مقام، ادعا، هرکسی می تواند مدعی قانون گرایي باشد. لذا موضوع قانون گرایي معمولاً از طریق عملکرد، فرد یا دولت مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد. عملکرد حکومت ۱۰ ساله پیامبر اکرم (ص) نشان می دهد که در این ۱۰ سال ، میزان امنیت شهر مدینه و مناطق تحت نفوذ پیامبر اکرم (ص) افزایش یافت. هر چند در دوران پیامبر اکرم (ص) جنگ های مختلفی روی داد ولی امنیت داخلی شهر مدینه نسبت به قبل از آن بسیار افزایش یافت.

در مورد قوه قضائیه مستقل، دلیل کوچک بودن جامعه در دوران پیامبر اکرم (ص) ، اختلافات افراد توسط شخص ایشان حل و فصل می شد. به عبارت دیگر رئیس حکومت، کار داوری و قضاوت بین افراد را هم انجام می داده است.

موضوع دیگری که نشان می دهد قانون گرایي در زمان پیامبر اکرم (ص) کامل بوده است این است که یک بار پیامبر اکرم (ص) به دادگاه و قاضی مراجعه کرده بودند. پیامبر اکرم (ص) برای اثبات حقانیت خود نیاز داشتند شاهی بر مدعی خود داشته باشند. در آن موقعیت پیامبر اکرم (ص) هیچ شاهی برای مدعی خود نداشتند. ولی یک نفر حاضر شد که به نفع پیامبر اکرم (ص) شهادت بدهد. آن فرد در محضر قاضی گفت که پیامبر اکرم (ص) راست می گوید. بعد از این شهادت آن صحابی گرامی به ذوالشهادتین معروف شد.

بعد از رحلت ایشان، مقام خلافت که همان ریاست حکومت باشد، بدست ابوبکر و کار قضاوت به عمر سپرده شد. در این دوران تاریخ نشان می دهد که برای کسی مشکلی پیش نیامد و کسی هم به قاضی رجوع نکرد. در زمان خلافت عمر، حضرت علی (ع) مقام قضاوت را بدست گرفت. در این زمان هم تا چند سال اول کسی به حضرت رجوع نکرد. ولی بعداً تعدادی مراجعه کردند، که ایشان هم بصورت مستقل رأی خود را صادر و خلیفه هم، نتیجه قضاوت را می پذیرفتند و آنرا قبول داشتند و دخالتی در حکم نمی کردند. این موضوع تا حکومت حضرت علی (ع) ادامه داشته است. در زمان خلافت حضرت علی (ع) یک بار حضرت علی (ع) زره خودشان را در دست یک نفر دیگر دید. و به قاضی مراجعه کرد و قاضی از حضرت ادله خواست که ایشان نتوانستند ادله لازم را ارائه کنند. و حضرت هم حکم قاضی را پذیرفتند.

در مورد حاکمیت قانون حضرت علی (ع) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه جمله جالبی دارد. ایشان می فرماید:

«فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَّ عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ» و ... و «أَعْظَمَ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ

لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَعَلَهَا نِظَامًا لِلْفَتَاهِمِ وَعِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أَتَتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَتَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا أَلْسُنُنُ فَصْلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَنْسْتَمَطِمُ الْأَعْدَاءُ وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجَحَفَالُ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجِلُ السَّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فَعَمِلَ فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ

محققا خدای سبحان برای من که ولایت بر شما دارم، حقّی بر شما، و برای شما نیز حقّی بر من، مقرر داشته است. بزرگترین حقّی که خداوند تعالی آنرا واجب گردانیده، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. این یک تکلیفی است که خداوند ادای آن را بر هر یک از دو طرف مقرر داشته و آن را سبب الفت میان ایشان و عزت و ارجمندی دین قرار داده است. پس وضعیت مردم به سامان نمی رسد، مگر اینکه والیان اصلاح شوند. و والیان اصلاح نشوند، مگر به راستی و درست کاری رعیت. زمانی که رعیت حق خود را نسبت به والی ادا کند و والی نیز حق خود را نسبت به رعیت بجا آورد، حق در میان مردم و دولت عزت یابد و پایه‌های دینشان استوار و نشانه‌های عدالت نمایان و سنتهای پیامبر (ص) در مسیر خود اجرا گردد. و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مأیوس گردند. و اگر رعیت بر والی خود چیره گردد یا والی بر رعیت ستم روا دارد، در این هنگام، میان آنها اختلاف کلمه پدید آید و نشانه‌های جور پدیدار آید و تباه‌کاری در دین بسیار شود و عمل به سنتها متروک ماند و به هوا و هوس کار کنند و احکام اجرا نگردد و دردها و بیماریهای مردم افزون شود و هیچ کس از پایمال شدن حق بزرگ و رواج امور باطل بیمی به دل راه ندهد. در این هنگام نیکان به خواری افتند و اشرار عزت یابند.

با جملاتی که حضرت علی (ع) فرموده، بهترین تعریف برای حاکمیت قانون و قانون گرایی این است که همه در مقابل قانون یکسان باشند، و نتیجه حاکمیت قانون هم جاری شدن عدالت و اصلاح امور است. و اگر همه در مقابل قانون یکسان نباشند، بطوریکه اعمال قانون موجب سود عده ای و ضرر عده ای شود. در این صورت باطل رواج پیدا می کند و نیکو کاران خوار و اشرار عزت می یابند.

در نتیجه ملاک قانون گرایی می تواند بعنوان یک ملاک برای انحراف و یا عدم انحراف از دین اسلام مورد استفاده قرار گیرد

انحراف از قانون گرایی

در قسمت قبل قانون گرایی، به قانون مؤثر و قوه قضائیه مستقل تعبیر شد. قانون مؤثر قانونی که در طی زمان بتواند کارآیی خود را نشان دهد. کشورهایی که با ثبات هستند، می توانند، کارآیی قانون های تصویب شده را آزمایش کنند، اگر قانون کارآیی خوبی نداشته باشد، آنرا اصلاح تا کارآیی قانون افزایش یابد. پس

قانون موثر زمانی می تواند وجود داشته باشد که : اولاً کشور دارای یک قانون باثبات باشد، دوم: کارآیی قانون طی یک زمان مشخص مورد آزمایش قرار گرفته باشد. برای این منظور ابتدا قانونی توسط مجلس نمایندگان مردم تدوین می شود. سپس آن قانون به مورد اجرا در می آید، در اجرا نقاط ضعف و نقاط قوت آن مشخص و سپس این قانون اصلاح می شود. وقتی قانونی اصلاح شد، کارآیی قانون افزایش می یابد.

حال با این مقدمه، به مطالب و سخنانی که مدعیان اسلام دارند توجه کنید.

« در حکومت اسلامی رای مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد نه در اصل انتخاب نوع نظام سیاسی کشورشان و نه در اعتبار قانون اساسی و نه در انتخابات مجلس، بلکه ملاک اعتبار قانونی تنها یک چیز است و آن رضایت حاکم اسلامی است»

در جای دیگری می گوید:

« حاکم اسلامی حق دارد و می تواند هر زمان که اراده کند و مصلحت بداند نوع دیگری از حکومت را که در آن چه بسا اصلاً به رای مردم مراجعه نشود انتخاب کند. مشروعیت حکومت نه تنها تابع رای و رضایت ملت نیست، بلکه رای ملت هیچ تاثیر و دخالتی در اعتبار آن ندارد.»

این نظریات کلاً باعث از بین رفتن ثبات قانونی می شود. ممکن است هر زمانی قانونی نقض شود و یا عوض شود. لذا ثبات قانونی وجود نخواهد داشت. وقتی ثبات قانونی نباشد، موضوع اصلاح قانون و مؤثر شدن قانون هم وجود نخواهد داشت. یک نفر همه قانون است. وقتی اینگونه باشد، قانون مؤثر نمی تواند شکل گیرد. اگر قانون مؤثری وجود نداشته باشد، واحدهای تولیدی و خدماتی نمی توانند به درستی عمل کنند. لذا رفاه اجتماعی کاهش می یابد و مردم فقیرتر می شوند.

مؤلفه دوم قوه قضائیه مستقل است. قوه قضائیه مستقل هم زمانی شکل می گیرد که اول قانون مؤثر و با ثبات وجود داشته باشد. این قانون بگونه ای تدوین شده باشد که در عمل بتواند، جلوی بزهکاریها را بگیرد و برای مردم عادی یا غیر بزهکار هم مشکلی درست نکند. حالا اگر قانونی وجود نداشته باشد، هرکسی که به ریاست قوه قضائیه برسد، چون قانونی وجود ندارد، حکم ها هم بصورت دلبخواهی خواهد بود. حکم دلبخواهی هم موجب هرج و مرج در جامعه می شود. موضوعی که حکومت طالبان در افغانستان و داعش در عراق و سوریه پدید آورده است. این گروه هر روز عده ای را گردن زده می زند و دلیل آن هم مشخص نیست. به عبارت دیگر بی قانونی بهتر از چنین قوه قضائیه ای است.

نظر اسلام نمی تواند اینگونه باشد. وقتی در اسلام اصل مشورت وجود دارد. پس یک مرجع قانون گذاری بر اساس رأی اکثریت هم باید وجود داشته باشد. در سایر حکومت ها در موقع تدوین قانون، به احکام اسلامی توجه نمی شود ولی در حکومت های اسلامی، مجلس شورا و مشورتی، قانون ها را با دین اسلام مقایسه

می‌کنند. لذا قانونی می‌نویسند که اهداف اسلام را هم برآورده سازد. و یا حداقل با اسلام مغایرت نداشته باشد. وقتی قانون وجود داشته باشد، اصلاح قانون هم می‌تواند وجود داشته باشد. اگر قانونی مشکلی داشته باشد، با مطالعه و یافتن راه کارهای بهتر، قانون اصلاح می‌شود. مرجع اصلاح و تدوین قانون هم نمایندگان مردم در مجلس هستند. در ضمن قوه قضائیه هم بر طبق قوانین مصوب مجلس عمل خواهد کرد. اگر قوه قضائیه بخواهد با احکام دلبخواهی با افراد برخورد کند، هرج و مرج و بی قانونی بهتر از چنین قوه قضائیه است.

قانون گرایی در ایران

مهمترین موضوع قانون گرایی وضعیت قوه قضائیه کشور است. کاربرد فعلی قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران فاصله زیادی با علم امروزی و مبانی اسلامی دارد. باز هم تکرار می‌کنم: قوه قضائیه فعلی نه بر مبنای علم امروزی و نه بر مبنای علوم اسلامی کار می‌کند، که توضیح آن به شرح زیر است.

اول: قانون مشکل دار: مهمترین معضل قوه قضائیه زیادی پرونده های ارجاع شده به قوه قضائیه است. ریاست قوه قضائیه اعلام کرد، حدود ۱۳ میلیون پرونده در قوه قضائیه وجود دارد. وقتی پرونده های زیادی به قوه قضائیه ارجاع می‌شود، معلوم می‌شود، قانون فعلی مشکل دارد. لذا گروهی باید مطالعه کنند و مشکلات قانون را حل کنند. وقتی تعداد زیادی پرونده بدلیل صدور چک به دادگاه مراجعه می‌کنند. معلوم است که قانون چک مشکل دارد. پس قانون چک باید تصحیح شود، تا تعداد پرونده ها کاهش یابد. و یا اینکه تعداد زیادی از مراجعه کنندگان به دادگاه بخاطر مسائل مربوط به انتقال مالکیت زمین و مسکن است. در اینجا باید قانون نقل و انتقال مالکیت مورد بحث قرار گیرد و مشکلات آن حل شود تا کمتر مراجعه کنند. لذا پیشنهاد می‌شود، یک مرکز مطالعاتی در قوه قضائیه تشکیل شود تا زمینه مشکلات قانون را بررسی و راه حل کاهش پرونده ها را بررسی کنند.

دوم: قانون جهت دار: وقتی فقر و بی چیزافزایش می‌یابد، پرونده های زیادی به دادگستری ها ارجاع می‌شود. در اینصورت معلوم است که قانون حاکم بر کشور موجب شده، عده ای از این قانون منتفع و تعداد زیادی از مردم متضرر شوند. این مشکل توسط ضریب جینی مشخص می‌شود. لذا ریاست قوه قضائیه باید نسبت به ضریب جینی کشور حساس باشد. اگر ضریب جینی کشور افزایش یافت، ریاست قوه قضائیه باید هشدارهای لازم را به رؤسای قوه مقننه و قوه مجریه بدهد، تا آنها اقدامات خود را تعدیل کنند.

سوم کاهش قانون گرایی: در حال حاضر حدود ۲۱۴ هزار زندانی در کشور وجود دارد. این به معنی عدم اطلاع افراد از قوانین کشور است که باید به دستگاههای فرهنگی و اطلاع رسانی هشدارهای لازمه داده شود.

راههای کاهش پرونده ها و جرم ها عبارتند از :

الف - در دنیای امروزی اگر جرمی بصورت مکرر اتفاق بیافتد، یک مرکز تحقیقاتی جرم شناسی وجود دارد که باید علل وقوع جرم را مشخص و راهکارهای عدم تکرار چنین جرم هایی را پیشنهاد کند. ولی در کشور ما هر روزه عده ای برای چک برگشتی بانکها، به قوه قضائیه مراجعه می کنند. مراجعه تعداد زیاد، افراد به جرم چک برگشتی نشان می دهد که قوانین صدور چک در کشور مشکل دارد. مشکل قانون صدور چک به بانک مرکزی بر می گردد که باید آنرا حل کند. یا تعداد زیادی از مراجعه کنندگان بخاطر مسائل ملکی و مشکلات خرید و فروش ملک و املاک به قوه قضائیه مراجعه می کنند. این موضوع نشانگر عدم قانون درست در قسمت ثبت اسناد است. که سازمان ثبت اسناد باید قوانین خودش را اصلاح کند تا مراجعات کاهش یابد.

ب- وجود قوانین و احکامی که در دین اسلام و دنیای امروزی سابقه ندارد. و این احکام قضائی بیشتر شبیه جک و طنز است. مانند زندانی برای عدم توانایی پرداخت مهریه همسر . طبق اعلام روزنامه ها حدود ۲۰ هزار زندانی در کشور وجود دارد که بدلیل عدم توانایی پرداخت مهریه در زندان هستند. معلوم نیست چه کسی چنین قانونی وضع کرده است. این قانون در کشورهای غربی اصلاً وجود ندارد. زن و مرد وقتی از هم جدا می شوند، هرکس می رود سراغ کار خودش. در صدر اسلام هم چنین چیزی وجود نداشته است. اگر وجود داشت، هیچ عربی مسلمان نمی شد چه برسد به سایر اقوام و ملل. هر چند این فکر می تواند یک طنز باشد ولی تصور کنید پیامبر اکرم (ص) می خواهد دینش را تبلیغ کند و بگوید یکی از قوانین و احکامی که آورده ام این است ، اگر کسی نتواند مهریه همسرش را پرداخت کند باید برود زندان. آیا آن کفار و مشرکین مسلمان می شدند؟

ج- دخالت های بی مورد در جرم های غیر عمد. در هیچ کشوری مجرمان غیر عمد که شامل تصادفات جاده ای است را با مجرمان جنایی در یک جا محاکمه نمی کنند. معمولاً مسئول جاده ها و تصادفات، سازمان راهنمایی و رانندگی است. مأمورین راهنمایی و رانندگی دارندگان خودرو را ملزم می کنند تا خودروی مورد استفاده خود را بیمه کنند. اگر تصادفی اتفاق بیافتد، شرکت های بیمه را ملزم به پرداخت خسارت می کند. وظیفه قوه قضائیه این است که بر احکام صادر شده در راهنمایی و رانندگی نظارت کند. بطور کلی کسی بخاطر تصادفات راهنمایی و رانندگی به دادگاه ها مراجعه نمی کند. بلکه خود سازمان راهنمایی و رانندگی یک دادگاهی دارد و آن دادگاه در همانجا مشکل را حل و فصل می کند و کسی به زندان نمی رود.

ولی در کشور ایران، تعداد قابل توجهی از زندانیان، بخاطر عدم توانایی پرداخت دیه ناشی از تصادفات در زندان هستند.

د- پولی شدن شکایت در محاکم قضائی . اگر کسی شکایتی داشته باشد، باید پولی پرداخت کند تا ابتدا پرونده تشکیل شود. لذا خیلی از کسانی که نمی توانند این مبالغ را پرداخت کنند از شکایت خود منصرف می شوند.

جمع بندی قانون گرایی

علمای مسلمان معمولاً تفاوت سه مفهوم را با یکدیگر مخلوط می کنند. در صورتیکه با هم تفاوت دارند. اول مفاهیم اسلامی، دوم احکام اسلامی، سوم قوانین اسلامی،

مفاهیم اسلام، کلیه مطالب و موضوعاتی است که در کتاب قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص)، سیره ائمه و سیره صحابه پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرين وجود دارد. این مطالب مفاهیم اسلامی هستند.

احکام اسلامی : در احکام بحث باید ها و نبایدها مطرح است. باید ها و نبایدها با توجه به شرایط زمان و مکان صادر می شود. یک فقیه با فهم کامل از مفاهیم اسلامی و شناخت شرایط زمان و مکان احکامی را صادر می کند. این احکام می تواند فردی باشد و یا این احکام اجتماعی باشد.

قانون اسلامی : وقتی یک مجلسی متشکل از نمایندگان مردم، حکمی را تصویب کنند، آن حکم به قانون تبدیل می شود. در هر کشوری تصویب قانون به عهده مجلس نمایندگان است. حال اگر قانونی که تصویب شده باشد، با احکام اسلامی مطابقت داشته باشد، قانون اسلامی است، در غیر اینصورت یک قانون مستقل است که فاقد ارزش گذاری دینی است. مثل قوانین راهنمایی و رانندگی که آن قانون فاقد ارزش گذاری دینی است. بعضی از قوانین می تواند متفاوت، مخالف، متضاد و ... از احکام اسلامی باشد.

یکی از علما می گفت که ما قانون حقوق بشر سازمان ملل را قبول نداریم و خودمان قانون حقوق بشر اسلامی داریم. در پاسخ به این فرد باید گفت: این قانون حقوق بشر اسلامی در کدام مجلس تصویب شده است؟ بطور قطع در هیچ مجلسی قانون حقوق بشر اسلامی تصویب نشده است. اگر منظورش احکام اسلامی باشد که توسط فقها تدوین شده است. تا کنون هیچ حکم فقهی که در زمینه حقوق بشر باشد، مشاهده نشده است. یعنی تا کنون نویسنده ندیده است. اگر منظور مفاهیم اسلامی باشد. در پاسخ باید گفت: مفاهیم زیادی وجود دارد ولی استخراج احکام و تصویب قانون چیز دیگری است.

در بحث حکومت اسلامی عده ای می گویند، حاکم اسلامی می تواند قوانین اسلامی را تغییر دهد. تغییر قانون حق هر حاکمیتی است. ولی این تغییر در مجلس هر کشور انجام می گیرد نه در جای دیگری .

موضوعی که در ایران وجود ندارد قانون مؤثر است. یعنی قانون نوشته شده و تصویب شده ولی قانون مشکل دارد. مشکلات قانونی باعث دردسر برای مردم شده است. در این زمینه حتماً باید یک موسسه تحقیقاتی در قوه قضائیه تشکیل شود. در این موسسات موضوعاتی مانند جرم خیزی، و اصلاح قوانین مد نظر قرار گیرد. تا از این طریق تعداد پرونده ها و مراجعات به دادگستری ها کاهش یابد.

پیشنهاد

پیشرفت و توسعه اقتصادی وابستگی کاملی به قوه قضائیه مستقل و قانون موثر و کارآ دارد. برای شناسایی قوه قضائیه مستقل از شاخص های ضریب جینی، فساد اداری، شاخص تعداد پرونده های تشکیل شده در دادگستری ها، تعداد زندانیان، تعداد مدیران ارشد محاکمه شده اندازه گیری می شود. در همه کشورهای اسلامی از جمله ایران، این شاخص ها وضعیت مناسبی را نشان نمی دهد. لذا یکی از مهمترین عوامل توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی قوه قضائیه مستقل است.

۱۱. شفافیت

دولت زمانی می تواند توسعه گرا باشد که از لحاظ مالی، قانون گذاری، تصمیم گیری بصورت شفاف عمل کند. برای این منظور یک سازمان بین المللی به عنوان شفافیت بین المللی نیز تشکیل شده است که میزان شفافیت دولت ها را محاسبه می کند.

سازمان شفافیت بین الملل (به انگلیسی: Transparency International) یک سازمان غیر دولتی است که در سال ۱۹۹۳ تأسیس شد و دفتر اصلی آن در برلین، آلمان قرار دارد. هدف این سازمان که در حدود ۱۰۰ کشور نمایندگی دارد تلاش برای مبارزه با فساد و افزایش آگاهی در مورد آن را بعهدده دارد. این سازمان به طور سالیانه اقدام به انتشار شاخص ادراک فساد می کند. سنجش فساد به استفاده از شاخص های نظیر فساد، اختلاس، رشوه گیری، خرید و فروش پست های دولتی، رشوه پذیری دستگاه قضایی، فساد مالی در میان سیاستمداران و مقام های دولتی و عدم مقابله کافی یا ناکارایی در پیکار علیه مواد مخدر است.

شفافیت یکی از پایه های اصلی دموکراسی و جمهوریت و ملازم با «حق دانستن» است. «شفاف سازی» را می توان به شفاف سازی اطلاعات، شفاف سازی مشارکتی و شفاف سازی پاسخگویی تقسیم کرد. از نتایج مهم شفاف سازی، ارتقای کیفیت تصمیمات متخذه، افزایش اعضای حلقه تصمیم گیری، کاهش فساد و سوء استفاده از موقعیت به منظور کسب منافع فردی یا جناحی، و اطلاع قانونمند مردم از فرایندهای تصمیم گیری است. حق دسترسی به اطلاعات در بسیاری از کشورها به صورت رسمی پذیرفته و در قوانین آنها درج شده است. گاه نیز این حق چنان بدیهی شمرده شده که نیازی به ذکر آن در قوانین دیده نشده است. این حق، استثنائاتی مانند رعایت منافع ملی را می پذیرد. ولی اینگونه استثنایها را باید به شکلی تفسیر کرد تا به حقوق شهروندان تعرض نشود.

یکی از شاخص های مهم، شفافیت در سیاست گذاری دولت است. این شاخص به عنوان یکی از عوامل تعیین کننده میزان رقابت پذیری اقتصاد کشورها مورد توجه سازمان های بین المللی قرار گرفته است. از بعد تئوریک و نظری، شفافیت در سیاست گذاری دولت را به اطلاع رسانی، درخصوص تغییر سیاست ها، مقررات و رویه های دولتی موثر بر فعالیت بخش خصوصی تعریف کرد. در نهایت اطلاع رسانی صحیح، منتج به افزایش توانایی فعالان اقتصادی در درک اهداف سیاست های اقتصادی دولت می گردد. این موضوع از آنجا اهمیت دارد که کوتاهی در این زمینه بر تصمیمات سرمایه گذاران تاثیرگذار بوده و عامل بازدارنده برای مشارکت بخش خصوصی در تولید می شود. در مجموع، هرگونه تدابیری جهت شفافیت در سیاست گذاری دولت فضای مناسبی را برای تلاش بیشتر در امر سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال مولد فراهم خواهد کرد.

شفافیت زمانی حاصل می شود که جریان آزاد اطلاعات وجود داشته باشد، به عبارت دیگر رسانه ها آزاد باشند. بتوانند مسائل را بازگو و تحلیل کنند. در روند مذکور اخبار نهادها و اطلاعات برای آگاهی یا اقدام در دسترس عوامل مربوط قرار گیرد.

شفافیت در اسلام

شفافیت بیشتر در زمینه دخل و خرج بیت المال مطرح می شود. شفافیت در زمان پیامبر اکرم (ص) بدین گونه بود که پیامبر اکرم (ص) مالیات حکومت که متشکل از خمس و زکات بود را دریافت و پس از کسر هزینه های مختلف، بقیه را بصورت مساوی بین همه تقسیم می کرد.

شفافیت را باید بصورت عملکردی مورد بررسی قرار داد. شفافیت دارای شاخص هایی است که مهمترین آن شاخص سنجش فساد است. در این شاخص از شاخص های نظیر فساد، اختلاس، رشوه گیری، خرید و فروش پست های دولتی، رشوه پذیری دستگاه قضایی، فساد مالی در میان سیاستمداران و مقام های دولتی و عدم مقابله کافی یا ناکارایی در پیکار علیه مواد مخدر محاسبه می شود.

عملکرد پیامبر اکرم (ص)، صحابه و حکومت حضرت علی (ع) نشان می دهد که موضوع فساد، اختلاس، رشوه گیری، رشوه پذیری دستگاه قضایی و فساد مالی، یا وجود نداشته است و یا اینکه در حداقل خود بوده است.

بر همین اساس ملاک شفافیت می تواند بعنوان یک ملاک قابل اتکا برای انحراف و یا عدم انحراف از دین اسلام برای عملکرد مدعیان مسلمانی مورد استفاده قرار بگیرد.

انحراف از شفافیت

در قسمت قبل گفتیم که طبق نظراتی که منحرفین اعلام می کنند. عده ای ما فوق قانون قرار دارند. خود را از قانون کشور متمایز می دانند. در این صورت آن عده حق خود می دانند که در بیت المال کشور هر جوری که دلشان می خواهد دخل و تصرف کنند. یا معتقدند که کلیه اموال از آن خدا است. و حاکم اسلامی به نمایندگی از طرف خدا می تواند در اموال مردم و اموال بیت المال هر جوری که دلش بخواهد دخل و تصرف کند و برای دخل و تصرف خود هیچ محدودیتی قائل نیستند. در نتیجه شفافیت در جامعه اسلامی به کلی انجام نمی گیرد.

برای نشان دادن شفافیت دولتها، اخیراً سازمانهای بین المللی شاخص هایی ساخته اند که متأسفانه دولت های اسلامی و حتی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه کارنامه خوبی ندارند. در صورتیکه اگر رهبران این کشورها خود را مسلمان و پیرو پیامبر اکرم (ص) می دانند، الراماً می بایست. وضع کشورهای مسلمان بهتر باشد. ولی اینگونه نیست.

شفافیت در جمهوری اسلامی ایران

سازمان شفافیت بین‌المللی هر ساله چند شاخص را برای بررسی میزان فساد اقتصادی و مالی در بیش از ۱۸۲ کشور و برای مناطق مختلف مثل اتحادیه اروپا، کشورهای عربی یا خاورمیانه، براساس اطلاعات ارسالی توسط خود کشورها و برخی تحقیقات میدانی و اطلاعات بین‌المللی محاسبه می‌کند و براساس این شاخص-ها کشورها را رتبه‌بندی می‌کند. این سازمان، شاخص ادراک فساد (CPI) را برای اقتصاد ایران از سال ۲۰۰۳ تاکنون منتشر کرده است. مطابق داده‌های سازمان شفافیت مربوط به سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۰۳ مشاهده می‌شود که بهترین وضعیت طی ۱۲ سال اخیر مربوط به سال ۲۰۰۳ می‌باشد که شاخص CPI عدد ۳۰ را نشان می‌دهد. پس از آن روند سلامت اقتصادی در ایران تا سال ۲۰۰۹ نزولی بوده است که در این سال با شاخص در سطح عدد ۱۸ فاسدترین وضعیت برای ایران رقم خورده است.

رتبه ایران از نظر سلامت اقتصادی در جهان به رتبه ۱۶۸ تنزل کرده است. پس از آن مجدداً روند فسادگریزی در ایران مثبت شد و در آخرین آمار ارائه شده در سال ۲۰۱۴ شاخص CPI عدد ۲۷ را نشان می‌دهد و رتبه ایران به ۱۳۶ بهبود یافته است. بررسی داده‌های کشورهای همسایه ایران مربوط به سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که موقعیت ایران حتی در منطقه از نظر فساد نامناسب است. در بین ۱۲ کشور همسایه ایران که داده‌های CPI آنها در دسترس بوده است فقط سه کشور افغانستان، عراق و تاجیکستان با CPI های ۱۲، ۱۶ و ۲۳ فاسدتر از ایران بوده است که به ترتیب رتبه های ۱۷۲، ۱۷۰ و ۱۵۲ را در بین کشورهای جهان به خود اختصاص داده‌اند. پاکترین همسایگان ایران، امارات و قطر بوده اند که با شاخص CPI به ترتیب ۷۰ و ۶۹، رتبه های ۲۵ و ۲۶ را در بین ۱۸۰ کشور به دست آورده‌اند

پیشنهاد می‌شود، در مجلس شورای اسلامی کمیته ای تشکیل شود و کشور را ملزم کند تا قوانین و دستورالعمل های خود را بگونه ای تغییر دهد که وضعیت کشور در زمینه شاخص های شفافیت و کسب و کار و غیره بهبود یابد.

عدم ارتقای شاخص های بین المللی در مورد ایران ، وضعیت پیشرفت و توسعه کشور را با مشکل مواجه کرده است. و اگر فکری به حال آن نشود، باید شاهد وضعیت اسف باری برای کشور باشیم.

در ضمن یکی از قوانین شفافیت، ماده ۱۴۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی است. این قانون تعیین و تکلیف، دارائی های مسئولین کشور در قبل ، حین و بعد از اتمام مسئولیت را مشخص می‌کند. هر چند تلاش هایی برای اجرای این قانون شده ولی تا کنون اجرایی نشده است.

پیشنهاد:

فساد دولتی، باعث می شود، کارآفرینان، نتوانند، تولید و اشتغال را در کشور افزایش دهند. دولت پایه گذاری شده توسط پیامبر اکرم(ص) در درجه بالای شفافیت بوده است. در حال حاضر یک سازمان بین المللی شاخص هایی برای شفافیت تعریف کرده است. نتایج اعلام شده نشان می دهد که کشورهای اسلامی در این زمینه وضعیت خوبی ندارند. در نتیجه قوانین و رهبران کلیه کشورهای اسلامی از نظر رفتاری و عملکردی تفاوت زیادی با رفتار و عملکرد پیامبر اکرم(ص) دارد.

در ایران ماده ۱۴۲ قانون اساسی تصریح کرده است. «دارایی رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط رئیس قوه قضاییه رسیدگی میشود که بر خلاف حق، افزایش نیافته باشد»

هر چند برای اجرای این قانون تلاش هایی شده است ولی تا کنون نتیجه محسوسی نداشته است. اجرای این قانون می تواند توسعه کشور را به همراه داشته باشد. عدم اجرای این قانون باعث می شود کشور ایران هیچ گاه روی توسعه به خود نبیند.

۱۲. اجماع آراء نخبگان

در دنیای کنونی، جامعه با مشکلات متنوعی روبرو است. این مشکلات جز با عقل جمعی قابل حل نیست. چون جامعه دارای بخش های مختلف با کارکردهای متفاوت است. کالاهای تولیدی و مصرفی جامعه بسیار متنوع است. برای اینکه جامعه بتواند بدرستی اداره شود، نیازمند عملکرد صحیح هر یک از بخشها و هماهنگی صحیح بین همه بخش ها برای رسیدن به اهداف کلان جامعه است.

کارکرد صحیح هر یک از بخش هادر گرو، هدف گذاریهای صحیح توسط متخصصین آن بخش و هماهنگی آن بخش با سایر بخش های جامعه است. بطور مثال بخش بهداشت و سلامت یک بخش است که گردانندگان آن معمولاً تخصص پزشکی دارند، کارکرد صحیح بخش بهداشت و سلامت در هدف گذاری صحیح در حوزه بیمارستانی، تغذیه، دارو سازی و رعایت موارد بهداشتی و... است. در ضمن این بخش با سایر بخشها مانند ساختمان (برای ساختن بیمارستان مناسب) کشاورزی (تغذیه مناسب) صنعت (برای ساخت تجهیزات پزشکی و ابزار آلات) و... در ارتباط است. بخش پزشکی زمانی می تواند، خدمات مناسبی به جامعه ارائه کند که اولاً در درون بخش خود یک انسجام و هدف گذاری درستی داشته باشد و دوماً بتواند یک هماهنگی خوبی با سایر بخش ها داشته باشد.

مابقی بخش ها هم اینگونه هستند. در نتیجه برای اینکه جامعه بدرستی اداره شود، باید تمامی بخش ها در درون خود یک انسجام و هدف گذاری درستی داشته باشند و دوماً بتوانند با سایر بخش ها هماهنگ باشند.

با این مقدمه جامعه چه زمانی به درستی اداره می شود؟ پاسخ این است که همه متخصصین جامعه در درون بخش خود انسجام داشته باشند و در کلان هم با یکدیگر هماهنگ باشند.

در نتیجه جامعه زمانی می تواند به خوبی اداره شود و مردم از دست اندرکاران خود راضی باشند، که بین متخصصین همه بخش های جامعه یک هماهنگی و وحدت نظری برای اداره جامعه وجود داشته باشد.

هماهنگی و انسجام متخصصین در بخش های مختلف را اجماع نخبگان می گویند. ایجاد، اجماع نخبگان در اجتماع کار بسیار سختی است، حکومت های دیکتاتوری و حکومت های موروثی و حکومت های جمهوری در اختیار باندهای قدرت، قادر به اجماع آراء نخبگان نیستند. لذا در حال حاضر مشاهده می شود، حکومت های دیکتاتوری یکی بعد از دیگری سرنگون و بجای آن حکومت های جمهوری و حکومت هایی بر مبنای رأی و نظر مردم تشکیل می شود.

البته تشکیل حکومت جمهوری، به معنی پیمودن کل راه نیست. کما اینکه دیده می شود، حکومت هایی بصورت جمهوری اداره می شود، ولی این حکومت ها نتوانسته اند، اجماع آراء نخبگان را کسب کنند. بعضی از حکومت های جمهوری بطرف حکومت های دیکتاتوری و عده ای هم در اختیار باندهای قدرت قرار گرفته اند.

اجماع آراء نخبگان جامعه از دو جهت اهمیت دارد. اول: برنامه ریزی، دوم: جهت دهی به انتخاب مردم

برنامه ریزی: برای همین منظور حضور نخبگان اجتماعی در احزاب، جهت ارائه راه حل مشکلات و برنامه ریزی برای رسیدن به اهداف مورد نظر ضرورت دارد. کشورهایی توانسته اند پیشرفت کنند که ابتدا نخبگان علمی و سیاسی، در مورد آینده کشور به اجماع نظر رسیده باشند. معمولاً در هر کشوری دو یا چند حزب، بصورت مسلط وجود دارد، که نخبگان برای برنامه ریزی و حل مشکلات کشور در آنجا دور هم جمع می شوند. نخبگان با تدوین برنامه خود را در معرض انتخابات مجلس و ریاست جمهوری قرار می دهند. اگر مردم به حزب متبوع آنان رأی دهند. حزب، برنامه های خود را اجرا می کند. و اگر هم رأی نیاورد با تشکیل دولت در سایه سعی می کنند، روند کارهای انجام شده توسط رقیب را نقد و بررسی کند. از این طریق برای دور بعدی که انتخابات انجام می گیرد، حزب می تواند برنامه بهتری ارائه کند. در این شیوه، هر حزب مسئول اجرای برنامه خود است. و برای اجرای برنامه ها و وعده هایی که مردم در موقع انتخابات داده، مسئول هستند. اگر نتوانند وعده های خود را عملی کنند، توسط احزاب رقیب مورد انتقاد قرار می گیرند و ممکن است در دور بعدی نتوانند، رأی کافی برای بدست گرفتن قدرت از مردم اخذ کنند.

بر همین اساس شکل حکومت توسعه گرا، بصورت دموکراسی و یا مردم سالاری است. در این کشورها بدست گرفتن قدرت معمولاً مشروط به یک دوره زمانی ۴ تا ۷ ساله است. احزاب با برنامه مشخصی طی ۴ تا ۷ سال برنامه های خود را به استماع و نظر مردم می رسانند و سعی می کنند در یک انتخابات آزاد، قدرت را بدست گیرند.

جهت دهی به انتخاب مردم: طبق تعریف دولت توسعه گرا، دولت موسسه یا نهادی است که موظف به برقراری امنیت، تأمین کالا و خدمات عمومی، ارائه امکانات حداقل معاش به اقشار فقیر، تشکیل و هدایت نهادهای مدنی جهت ایجاد سازو کار بازار برای تولید و عرضه مستمر کالاهای مورد نیاز مردم، می باشد.

پس زمانی یک کشور می تواند توسعه یابد که نخبگان بتوانند به یک اجماع دست یابند. این اجماع فقط از طریق برنامه ریزی و تشکیل احزاب قدرتمند حاصل می شود.

اسلام و اجماع نخبگان

در مورد اجماع نخبگان، در زمان پیامبر اکرم (ص) می توان به آیه شورا اشاره کرد. خداوند در قرآن در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می فرماید.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۚ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ۚ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

ترجمه:

به برکترحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

در آیه ۳۸ و ۳۹ سوره شوری می فرماید .

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ

و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را بر پا داشته و کارشان با مشورت میانشان انجام می گیرد و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. و کسانی که هرگاه به آنان ستمی رسد (تسلیم نمی شوند و) یاری می طلبند.

در تاریخ آمده است که طلحه و زبیر به حضرت علی علیه السلام گفتند: ما به شرطی با تو هستیم که در هر کار با ما مشورت کنی، زیرا حساب ما از دیگران جداست، حضرت فرمودند: «نظرتُ فی کتاب الله و سنّة رسولہ فامضیت ما دلّانی علیہ و اتبعته و لم احتج الی آرائکما فیہ ولا رأی غیرکما ولو وقع حکم لیس فی کتاب الله بیانه ولا فی السنّة برهانه و احتیج الی المشاوره فیہ لشاورتکما فیہ»***شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۱*** من در کتاب خدا و سنت رسول او نگاه می کنم هر چه بود پیروی می کنم و نیازی به رأی و مشورت شما و دیگران ندارم ولی هرگاه امری بود که در کتاب و سنت برهانی بر آن نداشتم و نیاز به مشورت بود با شما مشورت خواهم کرد.

در نتیجه اگر حکمی در دین مشخص باشد، آن حکم اجرا می شود. دیگر نیازی به مشورت نیست. ولی اگر آن حکم در دین نباشد و به آن تصریح نشده باشد. از طریق مشورت با نخبگان انجام می گیرد.

هر چند در صدر اسلام حزب و جامعه مدنی به شکل کنونی وجود نداشته است. ولی کلیه کارهایی که لازمه جامعه مدنی و دخالت مردم در سرنوشت خودشان باشد، انجام می گرفته.

لذا در مدینه شوراهای مختلفی برای انجام کارها تشکیل شده بود، که پس مشورت و رأی لازم اجرا می شد.

در حال حاضر که جوامع گسترده شده است و کارها بیشتر تخصصی شده است. وجود احزاب و گروه های علمی و تخصصی ضرورت دارد.

در نتیجه ملاک اجماع نخبگان می تواند بعنوان یک ملاک برای انحراف یا عدم انحراف از اسلام بکار گرفته شود. هر چند در صدر اسلام حزب و جامعه مدنی به شکل کنونی وجود نداشته است. ولی کلیه کارهایی که لازمه جامعه مدنی و دخالت مردم در سرنوشت خودشان است، انجام می شده است.

انحراف از اجماع نخبگان

برای اینکه نخبگان یک جامعه در مورد مسائل جامعه به اجماع برسند، نیاز است سازمانها، موسسات، انجمن های علمی، احزاب سیاسی، اصناف تشکیل شود. بطوریکه متخصصان امر در جایگاه خود قرار گیرند و بتوانند اظهار نظر کنند.

همانطوری که در قسمت قبل دیده شد، نظریه پردازان دینی با یک روش مشارکتی که اسمش دموکراسی است مشکل دارند و دائم آنرا رد می کنند. لذا دیگر سازمانها مجال تشکیل پیدا نمی کنند. خیلی راحت جملات زیر را می گویند.

در حکومت اسلامی رای مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد نه در اصل انتخاب نوع نظام سیاسی کشورشان و نه در اعتبار قانون اساسی و نه در انتخاب ریاست جمهوری و انتخاب مجلس های محلی و ملی ملاک اعتبار قانونی تنها یک چیز است و آن "رضایت حاکم اسلامی یا جانشین پیغمبر" است.

وقتی اینگونه است. یک نفر به نام والی قندهار، هر کاری که دلش می خواهد انجام می دهد. روزی سی الی چهل بمب منفجر می کند، و عده ای را هم گردن می زند. این شهر را به یک مخروبه کامل تبدیل کرده است. یا والی حمص روزی ۳۰ الی ۴۰ نفر را گردن می زند. و دلیل آن هم معلوم نیست. ولی چون رضایت والی مهم است. پس این کشتارها هم مشکلی ندارد. شهر حمص که روزگاری آباد بود. هم اکنون مخروبه ای بیش نیست. نوشتن چنین گزاره ای نتیجه ای بهتر از این نخواهد داشت.

این نوع حکومت ها استبدادی و دیکتاتوری است و اصولاً نخبگان در چنین حکومت هایی نمی توانند حضور داشته باشند. وقتی نخبگان در حکومت نباشند، دولت توسعه گرا وجود ندارد. دولتی که بر اساس عقل جمعی عمل نکند، دولتی ضعیف خواهد بود که دیر یا زود توسط مردم همان جامعه یا جامعه بین الملل حذف می شود.

کشور ایران و اجماع نخبگان

سازو کار انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی زمانی می تواند، پیشرفت کشور را در پی داشته باشد که به مسئله اجماع آراء نخبگان توجه شود. در غیر اینصورت انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی به دام گروه ها و باندهای قدرت گرفتار می شوند. گرفتار شدن نمایندگان انتخابی مردم در

دام گروه ها و باندهای قدرت، کلیه محاسن و مزایای حکومت های مبتنی بر رأی مردم و دموکراسی را از بین می برد، رؤسای حکومت با انتخابات بر اریکه قدرت قرار می گیرند ، ولی کار کرد این نوع حکومت ها از حکومت های دیکتاتوری بدتر است.

چون در حکومت های دیکتاتوری، همه منافع جامعه در دست یک گروه خاص قرار دارد ولی ، در حکومت های دموکراسی که گروه ها و باندهای قدرت بر آن سیطره داشته باشند، منافع جامعه در اختیار گروه ها و باندهای مختلفی قرار می گیرد. این باندها و گروه ها دائم بر سر تصرف منابع کشور با یکدیگر در حال جنگ و کشمکش هستند. به عبارت دیگر در حکومت دیکتاتوری یک گروه منابع را می برد و هیچ درگیری در آن مشاهده نمی شود. ولی در حکومت های دموکراسی که مدیریت آن در اختیار باندهای قدرت قرار می گیرد، علاوه بر غارت منابع، درگیری و کشمکش هم وجود دارد.

مهمترین شاخصه دموکراسی رفتار باندهای قدرت، نداشتن یک برنامه مدون توسعه ای در کشور است که با اتکای آن بتوان رفاه عمومی جامعه را بالا برد. ممکن است دولت برنامه داشته باشد ولی اعتقادی به اجرای آن نداشته باشد. مانند اتفاقی در سالهای ۹۲-۱۳۸۴ (۱۳-۲۰۰۵) در کشور ایران اتفاق افتاد.

دولت نهم از سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) شروع بکار کرد. برنامه چهارم توسعه توسط مجلس شورای اسلامی تصویب شده بود، ولی دولت نهم اعتقادی به اجرای برنامه چهارم نداشت. لذا برنامه چهارم اجرا نشده به حال خود رها شد. در دولت نهم و دهم برنامه پنجم توسعه تدوین و به تصویب مجلس رسید ولی این برنامه هم در دولت دهم و یازدهم اجرا نشد. دولت یازدهم ، اعتقادی به اجرای برنامه پنجم از خود نشان نداد. در نتیجه برنامه پنجم هم اجرا نشده به حال خود رها شد. در حال حاضر (سال ۱۳۹۵) (۲۰۱۶) دولت یازدهم هنوز نتوانسته است برنامه ششم را به تصویب مجلس برساند. این وضعیت باعث شده تا دولت یازدهم عملاً طی چهار سال با هیچ برنامه ای کار نکند.

حال اگر همه مدیران دولتی پاکدامن باشند، نداشتن برنامه به معنی انجام نگرفتن اقدامات عمرانی است. و اگر بعضی از مدیران منافع خود را جستجو کنند، در این صورت عدم شفافیت، اختلاس ها، حقوق های نجومی مدیران دولتی ، تورم دور رقی و رکود اقتصادی بصورت طبیعی گریبانگیر جامعه را خواهد گرفت.

گرفتاری کشور در تله باندهای قدرت را می توان با شاخص های دیگری مانند شایسته سالاری، مسئولیت پذیری ، پاسخ گوئی، شفافیت، قانون پذیری مسئولین دولتی، و..... اثبات کرد ولی همه شاخص های گفته شده، تقریباً تابعی از نداشتن برنامه توسط دولت است.

طبیعی است ، اگر دولت برنامه ای برای اجرا داشته باشد، مدیران کلان، مدیران میانی و مدیران جزء سعی می کنند، برنامه ابلاغی را اجرا و منافع خود را با اجرای برنامه حداکثر کنند. به عبارت دیگر وقتی یک

سازمان هدف خاصی را دنبال می کند، مدیران سعی می کنند، منافع خود را با منافع سازمان هماهنگ کنند. در این صورت، مدیران با کار بیشتر منتفع می شوند، کار بیشتر باعث نفع جامعه هم خواهد بود.

ولی اگر دولت برنامه ای نداشته باشد، و یا اینکه اصراری بر اجرای برنامه نداشته باشد. در اینصورت سازمانها هدف خاصی را دنبال نمی کنند.

مدیران سازمان های دولتی هم هر کاری که انجام دهند، آن اقدام به نفع جامعه نخواهد بود. لذا دیده می شود که مدیران سعی می کنند کاری انجام ندهند. این همان گرفتار شدن مدیریت جامعه در تله گروه ها و باندهای قدرت است.

وقتی حاکمیت گروه ها و باندهای قدرت بر مدیریت کشور افزایش می یابد، این پدیده موجب پدیده فساد سیستمی در ارکان دولتی می شود، که توسعه اقتصادی و پیشرفت در آن امکان پذیر نیست.

از طرفی در چنین جامعه ای نه تنها بخش دولتی را کد می شود، بلکه بخش خصوصی هم از بین می رود. چون فضای کسب و کار بخش خصوصی نیز با مشکلات مختلفی روبرو می شود. لذا بنگاه های تولیدی تشکیل نمی شود، در نتیجه متخصصین کشور سعی می کنند، از کشور مهاجرت کنند و گروه های اجتماعی که قادر به مهاجرت نیستند زیر بار رکود و تورم در جامعه له می شوند. عمده ترین دلیل نداشتن برنامه ریزی توسط دولتها به تشکیل احزاب و برخورد شورای نگهبان به انتخابات ریاست جمهوری و مجلس بر می گردد. لذا اگر می خواهیم این معضلات ریشه کن شود، باید شورای نگهبان در رفتار خود در انتخابات ها تجدید نظر کند. حال که همه مشکلات در نتیجه رفتار شورای نگهبان بوجود آمده، سؤال این است که شورای نگهبان چه کارهایی باید انجام دهد که انجام نمی دهد؟

پاسخ : عمده ترین کاری که شورای نگهبان انجام نمی دهد فرامین مقام معظم رهبری است. مقام معظم رهبری در سفر خود به کرمانشاه، فرمودند انتخابات ریاست جمهوری می تواند توسط سازو کار مجلس شورای اسلامی انجام گیرد.

در حال حاضر یک ماه مانده به برگزاری انتخابات افراد می توانند خود را کاندیدای ریاست جمهوری کنند. افراد زیادی کاندیدای ریاست جمهوری می شوند. شورای نگهبان هم همه را بجز تعداد معدودی رد صلاحیت می کند. این موضوع باعث اعتراض مجامع بین المللی حقوق بشر در مورد رد صلاحیت های گسترده می شود. در ضمن کاندیداها هم در مدت زمان کم، امکان تدوین برنامه ندارند.

برای رفع مشکل پیشنهاد می شود، شورای نگهبان با یک قانون داخلی، اعلام کند: هر کسی که می خواهد کاندیدای ریاست جمهوری شود، هشت ماه قبل از انتخابات کاندیدا توری خود را با امضاء حداقل ۱۰ نماینده مجلس به شورای نگهبان اعلام کند. در اینصورت، تعداد زیاد کاندیداهای ریاست جمهوری موضوعیت نخواهد داشت.

با این روش نمایندگان مجلس می توانند حداقل ۵ نفر و حداکثر ۱۰ نفر را برای بررسی صلاحیت های عمومی به شورای نگهبان اعلام کنند. شورای نگهبان هم بعد از بررسی صلاحیت های عمومی نتایج را به نمایندگان مجلس اعلام می کند.

در مدت زمان هشت ماه قبل از انتخابات، کاندیداهای تأیید صلاحیت شده، موظفند، برنامه های اجرایی خود را برای ۴ سال ریاست جمهوری تدوین کنند.

دو ماه قبل از انتخابات، کاندیدهای ریاست جمهوری موظفند برنامه های تدوین شده خود را به مجلس شورای اسلامی برای بررسی و تصویب ارسال کنند. کاندیدهایی که برنامه هایشان توسط مجلس شورای اسلامی تأیید شده باشد، دو باره به شورای نگهبان معرفی می شوند. شورای نگهبان هم با مطالعه برنامه کاندیدها، آن را تأیید می کند. یا اگر اشکالی داشته باشد، آنرا اعلام و تصحیح آن را در خواست می کند. این اقدامات تا ۱۵ روز قبل از انتخابات بطول می کشد.

حدود ۱۵ روز قبل از انتخابات کاندیدهایی که برنامه آنها تأیید شده باشد، می توانند در رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری شرکت کنند. در اینجا هر کسی که رأی بیاورد، بعد از بدست گرفتن پست ریاست جمهوری، با برنامه ای که خودش نوشته و آن برنامه توسط مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تأیید شده، شروع بکار می کند.

چون با روش گفته شده، کاندیدای ریاست جمهوری برای نوشتن و تدوین برنامه مجبورند، به مدت ۴ تا ۵ ماه به نخبگان جامعه مراجعه کنند. آنها را جمع آوری کنند تا بتوانند برنامه بهتری بنویسند. لذا برنامه های کشور با اجماع آراء نخبگان تدوین می شود.

در این صورت احزاب هم می توانند فعال شوند. عده ای که دور هم جمع شده اند و برنامه برای کشور نوشته اند می توانند تشکیل حزب بدهند.

در انتخابات مجلس شورای اسلامی هم، شورای نگهبان اعلام کند، احزاب کاندیدهای خود را حداقل شش ماه قبل انتخابات اعلام کنند. تا شورای نگهبان بتواند، صلاحیت آنها را در زمان بیشتری بررسی کند. در ضمن اگر کسی را رد صلاحیت کرد، آن حزب بتواند نفر جایگزینی برای او معرفی کند. در ضمن احزاب وقتی می خواهند بصورت لیستی کاندیدای خود را به جامعه معرفی کنند، مجبور باشند، برنامه خود را نیز اعلام کنند، تا مردم به برنامه ها رأی دهند نه به قیافه افراد.

حال اگر کاندیدهای مردم قبل از انتخابات برنامه داشته باشند، بطور قطع، کشور از بی برنامه گی رنج نخواهد برد. و مشکلات بصورت ریشه ای حل می شود.

پیشنهاد:

اجماع آراء نخبگان تنها در حکومت های دموکراسی با حضور احزاب سیاسی قدرتمند شکل می گیرد. نخبگان هر جامعه در احزاب سیاسی برنامه ای برای اداره کشور تدوین و پس از بدست گرفتن قدرت آنرا اجرا می کنند. در حکومت های دیکتاتوری و جمهوری های فاقد احزاب قدرتمند، اجماع آراء نخبگان و برنامه ریزی برای جامعه محقق نمی شود. لذا مدیریت این کشورها در اختیار باندهای قدرت قرار می گیرد. در کشورهای اسلامی، دموکراسی و احزاب قدرتمندی وجود ندارد، لذا موضوع اجماع آراء نخبگان و توسعه اقتصادی موضوعیت ندارد. در کشور ایران، برخورد شورای نگهبان قانون اساسی با انتخابات باعث شده تا اجماع آراء نخبگان شکل نگیرد. لذا مهمترین عامل عدم توسعه کشور ایران عملکرد شورای نگهبان است.

۱۳. رعایت حقوق بشر

بصورت تاریخی، دو مقوله حکومت خوب و رعایت حقوق بشر همزاد یکدیگرند و در بیشتر موارد نزدیک ترین ارتباط را با یکدیگر داشته اند. منظور از تساوی، مساوی بودن همه انسانها (اعم از نژاد، قوم، دین، مسلک و....) در مقابل قانون است. و منظور از حقوق بشر، حفظ آبرو، اموال، جان و آزادی عمل تمامی انسانهای تابع آن حکومت است. با یک مفهوم بهتر افراد باید آزادانه و بدون ترس از دستگیری، شکنجه یا تبعیض بتوانند دیدگاههای خود را مطرح نمایند.

یک دولت توسعه گرا و حکومت خوب، حقوق انسانها را در حد اعلای خود رعایت می کند. رعایت حقوق بشر در گرو ایجاد زیر بناهای حقوقی در یک کشور است. این زیر بناها عبارتند از:

اولین زیر بنای حقوقی: وجود قانون اساسی است که حفظ آبرو، مال، جان و آزادی افراد را به رسمیت بشناسد.

دومین زیر بنای حقوقی: وجود محاکم قانونی است. بطوریکه هیچ تعرضی به آبرو، مال، جان و آزادی افراد انجام نمی گیرد، مگر اینکه در یک محکمه قانونی، حکمی صادر شود.

سومین زیر بنای حقوقی: حکم صادر شده از طرف محاکم قانونی (دادگاهها و ...) حتماً باید بر اساس قانون مصوب نمایندگان مردم باشد، که در آن نمایندگان مردم، نوع جرم و جزای جرم را تعیین کرده باشند. به عبارت دیگر اگر قانونی در مجلس تصویب نشده باشد، نمیتواند مورد استناد قرار گیرد و به موجب آن به آبرو، مال، جان و آزادی عمل انسانی تعرضی صورت گیرد.

چهارمین زیر بنای حقوقی: هیچ کسی حق ندارد، جرمی را به کسی نسبت دهد. مگر اینکه آن جرم در یک محکمه قانونی و در حضور، دادستان، وکیل مدافع و قاضی به او تفهیم اتهام شده باشد و بر اساس تفهیم اتهام، جرم توسط رأی قاضی در دادگاه به آن فرد نسبت داده شود. البته برای بعضی از جرمها، حضور شاهد، هیئت منصفه و کارشناسان هم ضروری است.

پنجمین زیر بنای حقوقی: وجود نیروهای انتظامی و امنیتی است که بتواند امنیتی کاملی برای شهروندان تأمین کنند. بطوریکه افراد یک جامعه قادر نباشند، به یکدیگر تعرض نمایند.

ششمین زیر بنای حقوقی: داشتن ساز و کار قانونی و مکان های مشخص برای اعتراضات و تظاهرات مسالمت آمیز مردم برای بیان خواسته های خود است.

یکی از مهمترین راه شناسایی اهداف برنامه های توسعه ای، توجه به خواسته های قانونی مردم است. هر گاه گروهی از مردم، خواسته مشترکی داشته باشند و در چارچوب قانون فعلی نتوانند، به خواسته های خود برسند، یک تظاهرات یا اعتراض مسالمت آمیزی ترتیب می دهند. در این تظاهرات خواسته های خود را عنوان می کنند. از طرف مقابل دولتها برای جذب آراء مردم، سعی می کنند خواسته های مردم را استخراج و برای حل آن برنامه ای تدوین کنند. اگر یک ساز و کار قانونی و یک مکان مناسب برای بیان اعتراضات وجود داشته باشد، دولت ها سعی می کنند، خواسته های معترضین را در اهداف برنامه های خود قرار دهند. به این ترتیب هم مشکلات مردم حل و فصل می شود و هم محبوبیت دولت بین مردم بیشتر می شود. ولی اگر سازو کار قانونی و مکان مناسب برای اعتراضات مسالمت آمیز وجود نداشته باشد، خواسته های مردم بیان نمی شود، لذا اقدامات دولتها با خواسته های مردم متفاوت خواهد بود. مردم یک خواسته دارند ولی دولت کار دیگری برای مردم انجام می دهد. گاهی دولت ها کارهایی انجام می دهند که مردم نیازی به آن کار ندارند. این یک نوع ائتلاف منابع است. از طرف دیگر اگر این اعتراضات در طول زمان، عنوان نشود، بصورت متراکم روی هم انباشته و تبدیل به شورش اجتماعی می شود. شورش اجتماعی و سرکوبی معترضین موجب فرار سرمایه ها و کاهش تولید می شود. در نتیجه رفاه و آرامش بیشتر حاصل نمی گردد.

برای تظاهرات مسالمت آمیز سه موضوع مهم است. اول: مکان مناسب دوم: سازوکار قانونی سوم: نقد و بررسی خواسته های معترضین

مکان مناسب تظاهرات مسالمت آمیز: تظاهرات مسالمت آمیز نمی تواند در هر مکانی انجام گیرد. خیابان ها، جا های که عده ای به کسب و کار مشغولند و یا در نزدیکی ساختمان های دولتی مکان مناسبی برای تظاهرات مسالمت آمیز نیست. بطورقطع وقتی تظاهرات در این مکانها انجام گیرد، عده ای از درون تظاهرات به ساختمانهای بخش خصوصی و دولتی صدمه می زنند. ایجاد صدمه مالی و جانی در تظاهرات مسالمت آمیز موجب می شود، تظاهرات مسالمت آمیز به اهداف خود نرسد. چون تظاهرات مسالمت آمیز، موجب صدمه و ضرر و زیان به عده ای می شود. وارد شدن صدمه به انسانها و خسارت به اموال دولتی و خصوصی باعث از بین رفتن امنیت و خسارت فیزیکی به عده ای می شود که اقدامی کاملاً ضد توسعه ای است. معمولاً دولتها، یک پارک عمومی در اطراف شهر را بعنوان مکان تظاهرات مسالمت آمیز انتخاب می کنند. بطوریکه در آن تظاهرات مسالمت آمیز، به کسی آسیبی وارد نشود و خسارتی به جامعه تحمیل نشود.

سازو کار قانونی تظاهرات مسالمت آمیز: در هر کشوری یک ارگانی یا موسسه دولتی مسئول برگزاری و اعطای مجوز تظاهرات مسالمت آمیز است. قبل از شروع تظاهرات، رهبران تظاهرات خواسته های خود را کتباً عنوان می کنند و از موسسه مربوطه درخواست مجوز می کنند. این موسسه دولتی بعد از بررسی و موافقت خود را به رهبران تظاهرات اعلام می کند. این موسسه از رهبر تظاهرات می خواهد که حداقل ۵۰ نفر را برای برقراری نظم و امنیت تظاهرات به موسسه معرفی کند. موسسه دولتی بعد از آموزش های لازم به افراد مسئول نظم و امنیت، موافقت خود را برای برگزاری تظاهرات در مکان مناسب اعلام می کند.

نقد و بررسی خواسته های معترضین: این موضوع باید در رسانه های دیداری، شنیداری و مکتوب انجام گیرد. عده ای کارشناس، سخنرانی ها و شعارهای معترضین را بررسی و تحلیل کنند.

هفتمین زیر بنای حقوقی: دولت منافع خود و جامعه را در شروع جنگ با همسایگان و دیگران تعریف نکند. به عبارت دیگر دولت نه تنها نباید هیچ گاه شروع کننده جنگی باشد، بلکه اگر احتمال جنگ از یک کشور خارجی را احساس کرد، با تمهیدات مختلفی سعی کند، طرف مقابل را از شروع جنگ منصرف کند، البته اگر جنگی به کشور تحمیل شد، اجباراً دفاع از کشور باید سر لوحه کار قرار گیرد. موضوع دفاع و اقتدار دولت موضوع مهمی است.

اسلام و حقوق بشر

عملکرد پیامبر اکرم (ص) در دوره ۱۰ ساله حکومتش، نشان داد که ایشان کاملاً مقید به تساوی حقوق انسانها بودند. ایشان در این دوره کلیه امتیازاتی که اشخاص و نژادها برای خود قائل بودند را از بین بردند. ایشان برتری انسانها را فقط در تقوی و پرهیزگاری می دانستند.

عملکرد ۱۰ ساله حکومت ایشان در زمینه حقوق بشر بی نظیر بود. ایشان در این دوره نه کسی را کتک زدند، نه کسی را به زندان انداختند، نه کسی را کشتند. نه کسی را سرزنش کردند. با توجه به فقر گسترده ای که آن موقع گریبانگیر جامعه عربستان بود، کسی از گرسنگی و تشنگی نمرد. ایشان با تشویق به انفاق، سعی کردند، یک مقدار حداقلی معاش برای افراد جامعه فراهم سازند.

لذا ملاک تساوی انسانها و حقوق بشر می تواند بعنوان یک ملاک مهم جهت انحراف از اسلام مورد استفاده قرار گیرد. در ضمن قبل از اسلام، مجازات های قصاص و غیره بصورت عرفی انجام می شد. بزرگترین اقدام پیامبر اکرم (ص) خارج کردن کلیه مجازات ها از حالت عرفی به یک ساز و کار قانونی بود. بطوریکه در این ساز و کار قانونی امکان تخفیف و یا حذف مجازات وجود داشته باشد.

انحراف از حقوق بشر

دین اسلام، یک سری مفاهیم و احکام است که خداوند نازل کرده و پیامبر اکرم (ص) آنرا اجرا کرده است.

در دین اسلام احکامی مانند، حدود و قصاص و وجود دارد، ولی پیامبر اکرم (ص) در طول دوره ۱۰ ساله حکومت خود هیچ کدام از این احکام را اجرا نکرد. ایشان در دوران حکومت خود کسی را سرزنش نکرد، کسی را شتمت نکرد، کسی را کتک نزد، کسی را حد نزد، کسی را قصاص نکرد، کسی را به زندان نینداخت با همه رفتاری خوب داشتند.

ولی عده ای با همین احکام خداوند روزی گردن چندین هزار نفر را قطع می کنند. مثلاً داعش در عراق و سوریه هر روز عده ای را اعدام می کند. چرا؟ آیا بین فهمی که این افراد از دین دارند با پیامبر اکرم (ص) تفاوت دارد؟

اگر سیره پیامبر اکرم (ص) درست باشد، گروه هایی که این کارهای غیر انسانی را به اسم اجرای احکام اسلامی انجام می دهند، منحرف هستند. مطلب دیگری که دائم می گویند، تفاوت بین حقوق بشر غربی و حقوق بشر اسلامی است. ولی وقتی سوال می شود: تفاوت بین حقوق بشر غربی و حقوق بشر اسلامی چیست؟ در چه مواردی با یکدیگر فرق دارند و در چه مواردی با هم مشترک هستند. پاسخ درستی دریافت نمی شود. برای روشن شدن تفاوت بین مفهوم اسلامی، احکام اسلامی و قوانین اسلامی ذکر می شود.

تفکیک بین مفاهیم دینی، احکام اسلامی و قوانین اسلامی

مفاهیم دینی، کلیه مطالبی است که در قرآن و احادیث معتبر به آن تصریح شده است. مانند: نیکوکاری، صبر، دوری از زشتی و پلیدی و ... این مفاهیم پایه و اساس یک دین تلقی می شود. این مفاهیم قابلیت اجرایی ندارد. وظیفه ای که فقها و علمای اسلامی دارند این است که این مفاهیم اسلامی را به احکام اسلامی تبدیل می کنند. در احکام باید ها و نبایدها مشخص می شود. معین می گردد، انسانها چه کارهایی را باید انجام دهند و چه کارهایی را نباید انجام دهند. مجازات و تاوان کارهایی که انجام داده و یا انجام نداده مشخص می گردد. بطور کلی احکام اسلامی و دینی دو گونه هستند: احکام اجتماعی و احکام فردی. احکام فردی به روابط انسان و خدا می پردازد. این احکام از همان اوایل دعوت پیامبر به انسانها ابلاغ می شود. احکام اجتماعی بر خلاف احکام فردی بعد از تشکیل حکومت نازل می گردد. در هیچ کجای قرآن به پیامبر دستور تشکیل حکومت داده نشده و تشکیل حکومت پس از پیمان عقبه و با خواست مردم صورت گرفت. بعد از آن قوانینی برای اداره کشور مورد نیاز بود. لذا احکام و مفاهیمی برای اداره حکومت از سوی پروردگار نازل شد. در واقع اگر تاریخ جور دیگری پیش می رفت و حکومتی تشکیل نمی شد، مفاهیم و احکام اجتماعی هم وجود نداشتند.

احکام اجتماعی دوسطح دارد یکی روح و دیگری ظاهر. روح می تواند همیشگی باشد ولی ظاهر متناسب با شرایط جامعه و اداره آن مشخص می شود، و همیشگی بودن آن بی معناست. در واقع ظاهر باید باتوجه به باطن در هر جامعه ای باز تولید فرهنگی شود. مثلاً دولتی سعی می کند، به کالای خاصی یارانه و سوبسید پرداخت کند. این حکم اجتماعی ظاهرش پرداخت قسمتی از بودجه است. ولی باطنش برقراری عدالت و دسترسی همه مردم به آن کالا است. طبیعتاً این پرداخت بودجه برای جامعه ای خاص و در زمانی خاص انجام می گیرد. پرداخت با توجه به شرایط یک جامعه صورت می گیرد و نمی توان توقع داشت که در تمام جوامع برای برقراری عدالت و دسترسی مردم به کالا یارانه پرداخت کرد. درارتباط با احکام همچنین است. ظاهر احکام ذاتاً متناسب با زمان و مکان می باشد و نمی توان ظاهر حکم را همیشگی اعلام کرد.

درواقع آن حکم باطنی هم دارد و باید دید باطنش، یعنی دلیل آمدن آن حکم چیست. سپس با توجه به شرایط زمان و مکان آنرا تغییر داد و متناسب با شرایط زمانی و مکانی تطبیق داد. اینکار واقعی فقیهان و علمای اسلامی است. فقیهان و علمای اسلامی مفاهیم دینی را از قرآن و احادیث اخذ می کنند، سپس احکام فردی و اجتماعی را با توجه به شرایط جامعه تدوین می کنند. در این احکام باید و نبایدها مشخص شده است، احکام فردی برای هر فردی قابلیت اجرایی دارد. هر کسی با توجه به شرایطی که دارد، احکام فردی خود را برای خودش اجرا می کند. ولی احکام اجتماعی تا زمانی که به قانون تبدیل نشود، قابلیت اجرایی ندارد. چون ممکن است از یک مفهوم اسلامی، احکام متناقض و یا متفاوتی استخراج شود و هر فقیه با توجه به پیشینه ای که دارد، حکمی مجزا صادر کند. یا ممکن است، فقیهی امروز حکمی صادر کند و روز بعد با مشاهده ادله ای، حکمش عوض شود. لذا احکام اجتماعی اسلام برای اجرا حتماً باید به قانون تبدیل شود.

اگر اجتماع محدود و کوچک باشد، قوانین اجتماعی، توسط مردم تدوین می شود. ولی در اجتماعات بزرگتر و کشورهای پرجمعیت، مردم این وظیفه را به نمایندگان خود و یا مجالس قانون گذاری می سپارند.

در جوامع امروزی، هر کشوری یک مجلس نمایندگان دارد. این مجلس وظیفه قانون نویسی را به عهده دارد. قوانین تدوین شده در مجلس، روابط بین انسانها، دولت و نهادها را مشخص می کند. چیزی که در اجتماعات ملاک عمل قرار می گیرد، قانون هر کشور است.

قانون های تدوینی توسط مجالس معمولاً دو گونه هستند : نوع اول قوانینی هستند که انجام آن توصیه شده ولی برای عدم اجرای آن، مجازاتی تعیین نشده است. نوع دوم، گروهی از قوانین هستند که برای اجرا یا عدم اجرای آن مجازات تعیین شده است. انتصاب یک جرم به فرد، باید در دادگاه و با حضور حداقل سه نفر انجام گیرد. یعنی اگر کسی جرمی مرتکب شد، این جرم باید در یک دادگاه و با حضور قاضی، دادستان و وکیل مدافع به یک فرد تفهیم شود. بعد از تفهیم جرم در دادگاه، قاضی طبق قانون مصوب مجلس و میزان جرم انجام شده، مجازات را تعیین می کند. اگر جرم و تعیین مجازات ساده باشد، قاضی با مشورت دادستان و وکیل مدافع، حکمی را صادر می کند. ولی اگر جرم و تعیین مجازات پیچیده باشد، در این صورت قاضی می تواند به هیئت منصفه و یا کارشناسان صاحب نظر متوسل شود. به عبارت دیگر دادگاه با تعدادی بیشتر از سه نفر تشکیل می شود.

با این مقدمه، ظاهر و باطن احکام، مفاهیم اسلامی، احکام اسلامی، قانون اسلامی و نظر کارشناسان، با یک مثال نشان داده می شود.

بطور مثال، در آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَادَّاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص نوشته شده است که: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس هرکس از جانب برادر خود، چیزی به او بخشوده شود (و قصاص به خونبها تبدیل شود، هم درگذرنده از قصاص باید دریافت خونبها را) به شیوه پسندیده پیگیری کند و (هم بخشوده شده باید خونبها را) به نیکی (و خوبی) به او بپردازد. (در) این (فرمان)، تخفیف و بخشایشی از پروردگار شماس؛ از این رو، هرکه، پس از آن (که عفو کرد،) تعدی کند، برای او عذابی دردناک خواهد بود. و برای شما ای خردمندان! در قصاص، زندگی قرار داده شد، باشد که پروا پیشه سازید.

در آیه ۴۵ سوره مائده می فرماید:

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذْنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ما در تورات حکم کردیم به اینکه جان قاتل در برابر قتلش و چشم جنایتکار در برابر چشمی که از دیگری کور کرده و بینی جانی در برابر بینی دیگری که بریده است و گوش او در برابر گوشی که صدمه زده و دندان او در برابر دندانی که آسیب رسانده ، گرفته شود و هر جراحتی که جانی بر دیگری وارد آورده بر او وارد نمایند و قصاص بگیرند، مگر اینکه آسیب دیده، احسان کند و قصاص نخواهد، در این صورت این عمل او کفاره گناهانش می شود و کسی که مطابق آنچه خدا نازل کرده حکم نکند همانا از ستمکاران است)، سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از این آیه بیان حکم قصاص در اقسام مختلف جنایت، یعنی قتل نفس و قطع عضو و زخم وارد نمودن می باشد، پس حرف (باء) در این آیه (باء)مقابله است و می فرماید در مقام قصاص جان در برابر جان، چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی قرار می گیرد و همچنین هر عضوی که یک جانی از یک انسان سلب کند همان عضو از خود او گرفته می شود. و در ادامه می فرماید: اگر صاحب حق قصاص، تصدق کند و صرف نظر نماید همین عمل کفاره گناهان اوست و اگر صاحب حق قصاص، از قصاص صرف نظر نکرد در این صورت قاضی باید طبق دستوری که خدا در باره قصاص نازل کرده حکم کند و آن حاکم و قاضی که طبق حکم خدا، حکم نکند از ستمکاران است ، پس تعدی و تغییر احکام خدا ظلم است و چه ظلمی از تغییر احکام خدا و حدود او بالاتر می باشد .

خداوند در سوره اسراء آیه ۳۳ می فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

و نفسی را که خدا محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر آنکه بر اساس حق باشد و کسی که بی گناهی رابکشد ما برای ولی آن مقتول قدرت و تسلط قانونی قرار داده ایم که قصاص کند، پس ولی خون در قتل تجاوز نکند که او از جانب خدا و قانون الهی یاری شده.

سخن اول این است که این آیه قرآن در چه شرایطی نازل شده است.

کلمه قصاص، از ماده «قص» به معنای جستجو و پی گیری از آثار چیزی است. هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را «قصه» می گوید و قصاص، قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد.

در شأن نزول و داستان فرود این آیه شریفه آورده اند که: یکی از قبیله های حجاز در برابر قبیله دیگر، برای خود امتیاز برمی شمرد و خود را برتر می پنداشت؛ از این رو، به خود حق می داد که زنان و دختران قبیله دیگر را بدون مقرر داشتن مهریه، به ازدواج افراد خویش درآورد و سوگند یاد می کرد که اگر برده ای از ما به دست افراد آنان کشته شود، در برابر آن، فرد آزادی را خواهیم کشت؛ و در مقابل کشته شدن زنی از قبیله ما، مردی از آنان را خواهیم کشت؛ و در ازای یک نفر، دو نفر را ازپا درخواهیم آورد؛ و دیه و خونبهای افراد خویش را دو برابر قبیله دیگر می پنداشت. و در این شرایط بود که پیامبر (ص) فرمان بعثت یافت و این آیه شریفه فرود آمد و برابری درمقابل قانون را اعلام کرد.

سخن دوم این است که خداوند چگونه با این مسئله برخورد کرده است.

خداوند فرموده است: اگر کسی بقتل رسید، بازماندگان می توانند، قاتل را قصاص کنند. ولی اگر بازماندگان، قاتل را ببخشند و یا در ازاء آن پولی دریافت کنند، بهتر است. در انتها، آیه قرآن می گوید در قتل زیاده روی نکنید.

این جمله از قرآن یک مفهوم است. ولی این مفهوم به کلیه سلسله مراتب تدوین احکام، تصویب قانون و اجرای آن اشاره دارد. هر چند قرآن قصاص را حق بازماندگان می داند ولی برای اجرای آن شرایط مختلفی مطرح کرده است که برای اجرای هر یک از شروط نیاز به حکم، قانون، نظر قاضی و نظر کارشناس دارد. وقتی قرآن در پایان می گوید در قتل زیاده روی نکنید. یعنی اگر حکم اعدام برای کسی صادر شد، باید به زیاده روی در قتل هم توجه کنید. اگر قاتل بخشیده و آزاد شود، آیا ممکن است از لحاظ روانی دوباره کسی را به قتل برساند یا نه؟ اگر احتمال قتل دوباره برای قاتل وجود ندارد، پس سعی کنید قاتل را اعدام نکنید و در قتل زیاده روی نکنید ولی اگر از نظر روانی قاتل بعد از آزادی ممکن است یک نفر دیگر را به قتل برساند، پس او را نبخشید و اعدام کنید. در اینجا برای صدور حکم اعدام، نظر کارشناس اجتماعی هم مورد نیاز است.

پس این مفهوم قرآنی اول: نیاز به احکام مختلفی دارد که توسط علما تدوین و نوشته می شود. دوم: این احکام در مجلس نمایندگان مردم به قانون تبدیل می شود. سوم: این قانون در دادگاهی حداقل با حضور

قاضی، دادستان، وکیل مدافع و کارشناسان، به شخص تفهیم می شود و چهارم : در انتها قاضی با مشورت کارشناسان نظر نهایی را صادر می کند.

سخن سوم: ظاهر و باطن این مفاهیم اسلامی است.

خداوند در این آیه قصد برهم زدن آداب و رسوم قومی اعراب را نداشته است. اگر آداب و رسومی وجود داشته که سراسر خشونت بوده است. قرآن با پذیرش آداب و رسوم قومی، خشونت عرفی و قومی را از آن آداب و رسوم خارج کرده است. در ضمن پیامبر اکرم (ص) هم با یک روش خاصی، مجازات خشونت آمیز را در جامعه آن روز کاملاً حذف کردند.

بعضی در تفسیر آیه که می فرماید: در قصاص برای شما حیات قرار داده شد، دنبال افزایش اعدام و کشتن هستند. در صورتیکه این تعبیر با روش و سیره پیامبر اکرم (ص) یکسان نیست. در سیره پیامبر اکرم (ص) منظور از این آیه، به پیگیری و حساسیت زیاد در مقابل صدمه به افراد تعبیر می شود. منظور از کلمه قصاص را پیگیری خون خواهی یا پیگیری موضوع فرد صدمه دیده تعبیر می شود. هر جامعه باید نسبت به صدمه دیدن و یا کشته شدن افراد حساس باشند. جامعه باید با افراد صدمه زننده برخورد محکمی داشته باشد. هر چند موضوع کشتن و یا صدمه زدن به فرد قاتل هم در نهایت مطرح است، ولی پیگیری روش هایی که از خشونت کمتری استفاده شود، نیز باید مد نظر قرار گیرد. مثل پرداخت پول، پرداخت خسارت، گرفتن روزه و یا هر روشی که کارشناسان روانشناسی و کارشناسان فقهی برای جلوگیری از خونریزی بیشتر پیشنهاد می کنند، نیز می تواند مطرح شود.

با این مقدمه، هر کشوری که بر مبنای دین اسلام اداره می شود، باید برای اداره کشور قوانینی تدوین کند. وقتی قانون تدوین شد، همه مردم در مقابل قانون مساوی هستند. در ضمن حقوق بشر و تساوی حقوق اجتماعی بشر بصورت حداکثری مورد توجه قرار می گیرد.

پس ملاکهایی مانند قانون گرایی، حقوق بشر، تساوی بشر، آزادی بیان می تواند بعنوان ملاک برای اسلامی بودن و یا اسلامی نبودن حکومت ها و جوامع بکار گرفته شود.

در نتیجه اگر یک نفر با توجه به یک آیه قرآن که می گوید، هر جا مشرکین را یافتید او را بکشید، اسلحه بردارد و از هر کسی که خوشش نیامد، بگوید تو مشرک هستی و او را در خیابان به قتل برساند، قطعاً این اقدام اسلامی نیست. و فرد قاتل یک مجرم و تروریست است.

اینکه در کشور افغانستان، عراق و لیبی، گروه طالبان و داعش هر روز، تعدادی را بدونه محاکمه به قتل می رسانند، نشانگر این است که این گروهها هیچ اطلاعی از اسلام و قوانین اسلامی ندارند و به هیچ یک از قوانین اسلامی پایبند نیستند. این کارها اصولاً بر مبنای دین اسلام انجام نمی شود، بلکه یک سری تروریست بر این کشورها مسلط شده است.

در ضمن یکی از علما دائم می‌گویند که ما قانون حقوق بشر اسلامی داریم. البته شاید در حد مفاهیم، حقوق بشر اسلامی وجود داشته باشد. ولی در سطح احکام و قانون، حقوق بشر اسلامی دیده نشده است. یا لا اقل بنده ندیده‌ام. وقتی کسی می‌گوید ما قانون حقوق بشر اسلامی داریم. یعنی باید احکامی نوشته باشد که بتوان آن احکام را با قانون حقوق بشر سازمان ملل مقایسه کرد. بتوان تفاوت و تشابه آنرا استخراج کرد. این کار تا کنون انجام نگرفته است. یا لا اقل بنده ندیده‌ام. در ضمن در هیچ کشور اسلامی احکام صادره از طرف علما در مجالس کشورها یا یک کنفرانس بین المللی مورد بحث قرار نگرفته است. لذا قطعاً قانون حقوق بشر اسلامی وجود خارجی ندارد. یا لا اقل من ندیده‌ام.

بطور کلی حقوق بشر غربی و مفاهیم اسلامی در مورد حقوق بشر یک سری مشترکاتی دارد که به شرح زیر است.

اول : همه افراد در مقابل قانون یکسان هستند. این عبارت یعنی اینکه نمی‌توان به آزادی افراد تعرض کرد، مگر اینکه آن فرد اقدامی انجام داده باشد که طبق قانون تصویبی در مجالس جرم محسوب شود. دوم: این جرم باید در محکمه‌ای به او تفهیم اتهام شده باشد. سوم: قاضی طبق قانون تصویبی مجلس مجازاتی را تعیین کند. حالا این فرد می‌تواند هر مذهب، نژاد و یا زبانی داشته باشد.

پس حقوق بشر یعنی نمی‌توان متعرض آبرو، جان، مال و ناموس کسی شد. نمی‌توان کسی را در خیابان ترور کرد. نمی‌توان به کسی صدمه وارد کرد. نمی‌توان آبرو و حیثیت افراد را تهدید کرد. این مفهوم در اسلام هم وجود دارد و حقوق بشر غربی هم به آن تصریح کرده است. حالا وقتی می‌گویند حقوق بشر اسلامی با حقوق بشر غربی فرق دارد. فرقی چیست؟ فرق افراد با هر مذهب، هر نژاد و یا هر زبانی برای قانون، قانون‌گذار و محاکم قانونی چیست؟ تفاوت حقوق بشر اسلامی و حقوق بشر غربی چیست؟

هفت زیر بنای قانونی که در ابتدا همین بخش به آن پرداخته شد، کدامیک با اسلام مغایر است و مغایرتش در چیست؟ مسلماً هیچ یک از این زیر بناهای قانونی با مفاهیم اسلامی متضاد نیست. آیا گردن زدن افراد بدون محاکمه، قانون مصوب و تفهیم اتهام، جزو احکام اسلام است؟ اگر جزو احکام اسلام است، نشان دهید در تاریخ ۱۰ ساله حکومت پیامبر اکرم (ص) چنین کاری انجام گرفته است. قطعاً این موضوعات ربطی به اسلام ندارد.

ایران و حقوق بشر

تساوی و حقوق بشر به معنی وجود هفت زیر بنای قانونی است. هر چند کلیه زیر بناهای قانونی در کشور وجود دارد، ولی گاهی این زیر بناهای حقوقی بدرستی رعایت نمی‌شود.

مثلاً یکی از زیربنای حقوقی این است که کسی را نمی توان از حقوق اجتماعی محروم کرد، مگر اینکه در یک محکمه قانونی (دادگاه) با حضور حداقل ۳ نفر (دادستان، قاضی و وکیل مدافع) جرمی طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به یک نفر تفهیم اتهام شود. پس از تفهیم اتهام، قاضی طبق قانون مصوب مجلس شورای اسلامی، مجازات آن جرم را تعیین می کند.

هر چند این زیر بنای حقوقی بصورت کامل در ایران انجام می گیرد ولی گاهی دیده می شود که افرادی در این چرخه حقوقی مجازات نشده اند.

یک موضوعی که در حال حاضر باعث اعتراض سازمانهای حقوق بشری شده است. حصر خانگی دو نفر از کاندیداهای ریاست جمهوری ۱۳۸۸ است. در فرایند انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ اتفاقاتی افتاد که منجر به درگیری خیابانی شد. شورای امنیت ملی برای پایان دادن به درگیری های خیابانی حکم به حصر خانگی دو تن از کاندیداها را صادر کرد.

هرچند این حکم می تواند بصورت موقت تا پایان درگیریها ، یک حکم قانونی باشد. به هر حال یک سازمان مسئول امنیت، دستور حصر خانگی تا پایان درگیریها را می دهد. این وظیفه قانونی این شورا است و باید اجرا شود. ولی بعد از اتمام درگیریها مناسب است، هر گونه محرومیت اجتماعی افراد توسط دادگاه ها مشخص شود. اگر دادگاه ها فاقد قانونی در این زمینه هستند، مناسب است قانون جزایی مناسب برای نقض کنندگان قانون انتخابات توسط مجلس شورای اسلامی پیشنهاد و پس از تصویب قانون، اشخاص طبق قانون مجازات شوند.

موضوع بعدی اعتراض مسالمت آمیز است. هر چند طبق قانون اساسی اعتراض مسالمت آمیز وجود دارد. در نتیجه سازو کار قانونی تظاهرات مسالمت آمیز وجود دارد. چون، اصل بیست و هفتم: تشکیل اجتماعات و راه پیمایی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است. ولی نبود مکان مناسب برای اعتراض مسالمت آمیز باعث شد تا چند نفری که دخالتی در تظاهرات نداشتند بی گناه کشته شوند.

در تظاهرات های مسالمت آمیز سال ۱۳۸۸، خانم ندا آقا سلطان در خارج از تظاهرات مسالمت آمیز مورد هدف گلوله قرار گرفت. بجز ایشان چند نفر دیگر که در اطراف تظاهرات مسالمت آمیز بودند، هدف گلوله افراد ناشناس قرار گرفتند. در ضمن در حین تظاهرات مسالمت آمیز به ساختمانهای دولتی حمله شد .

لذا پیشنهاد می شود. یک پارک، بوستان یا یک مکان باز در اطراف شهر برای انجام تظاهرات مسالمت آمیز در نظر گرفته شود. بطوریکه تظاهرات ها در آن مکان انجام گیرد.

موضوع آخر نقد و بررسی شعارها و درخواست های تظاهر کنندگان است. رسانه ملی و روزنامه ها، شعارها و درخواست های تظاهر کنندگان را نقد و بررسی نمی کنند. در نتیجه درخواست مردم برای مسئولین مشخص نمی شود.

پیشنهاد

بزرگترین رسالت پیامبر اکرم(ص) رعایت حقوق بشر بود. ایشان کلیه مجازاتهای عرفی را حذف و آنرا در یک سازو کار قانونی قرار دادند. در ضمن روشهای حذف و کاهش مجازات های خشونت آمیز را در جامعه اسلامی نهادینه کردند. ولی در کشورهای اسلامی هیچ کدام از فرامین پیامبر اکرم (ص) در مورد حقوق بشر اجرا نمی شود. بطوریکه با تفسیر و توجیه های مختلف، اقدامات خشونت آمیز و ضد حقوق بشری در جوامع اسلامی گسترش یافته است.

۱۴. نگرش استراتژیک

منظور از نگرش استراتژیک، اهداف نهایی دولت است. امروزه دولتی می تواند در کشورها وجود داشته باشد که اهداف توسعه را دنبال کند. به عبارت دیگر دولت باید توسعه گرا باشد. همه دولت ها یکسری وظیفه ذاتی دارند. این وظایف عبارتند از : ایجاد امنیت، حفظ مرزهای کشور، ایجاد قوه قضائیه برای داوری بین مردم و ...

ولی دولت توسعه گرا علاوه بر وظایف ذاتی دولتها، توسعه اقتصادی در کشور را نیز دنبال می کند. اهداف مشخص توسعه اقتصادی عبارت است از ۱- افزایش مستمر تولید داخلی کشور، ۲- افزایش اشتغال و رفع بیکاری ۳- کاهش و از بین بردن فقر در جامعه ۴- ایجاد عدالت اجتماعی ۵- افزایش توان فکری و جسمی افراد جامعه.

دولت ها برای تأمین امنیت، سازمانهای نظامی و انتظامی لازم را پایه گذاری می کنند. داوری بین مردم، را به دادگاه ها و قوه قضائیه می سپارند. جهت نیل به اهداف توسعه ای مجبور به ایجاد دیوان سالاری مستقل، عقلایی و توسعه گرا هستند.

نظریه های پردازان، دیوان سالاری مستقل، عقلانی و توسعه گرا را عمود خیمه توسعه می دانند. در صورت فروریختن یا بر پا نبودن این عمود، هیچ خیمه ای در سرزمین توسعه بر پا نخواهد شد. کشورهایی که توانسته اند توسعه یابند، دیوان سالاری مستقل، عقلایی و توسعه گرا را پی ریزی کرده اند.

برای اولین بار عملکرد وزارت صنایع و بازرگانی بین المللی در کشور ژاپن و نقش آن در توسعه کشور ژاپن توجه پژوهشگران توسعه را بخود جلب کرد. دیوان سالاری ژاپن و وزارت صنایع و بازرگانی خارجی این کشور،

نقش رهبری نیرومند را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وظیفه، هدایت و حمایت از صنایع استراتژیک ژاپن را بر عهده داشت.

بطور کلی تاسیس نهادهای دولتی، جهت افزایش توانایی و کارایی دولت امری ضروری و البته دشوار است. نظام‌های اداری کارا و کارآمد می‌توانند موجب افزایش رشد و کاهش فقر شوند. عملکرد چشمگیر دیوان سالاری زمانی محقق می‌گردد که از یک سو عوامل اولیه‌ای سیاستگذاری سالم و منطقی را فراهم و از سوی دیگر کالاها و خدمات عمومی اصلی را با حداقل هزینه تحویل جامعه دهند.

مهم‌ترین ویژگی‌های دیوان‌سالاری مناسب توسعه، عبارتند از: استقلال و اندازه‌ای که کارآمدی آن را تضمین کند. استقلال یعنی دیوان سالاری این اجازه را دارد که اهداف استراتژیک توسعه‌ای را تعریف، تبیین و محقق سازد. دیوان سالاری از طریق، برقراری ارتباط با گروه‌های اجتماعی آنها را برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای بکار می‌گیرد. از این نظر، استقلال دولت، متضمن میزان بالای ارتباط منطقی نهادهای دولتی و غیردولتی است که قادرند اهداف منسجم توسعه را تنظیم و به اجرا درآورند. دیوان‌سالاری توسعه‌گرا، دیوان‌سالاری است که از ویژگی‌هایی چون بی‌طرفی سیاسی، شایسته‌سالاری (جذب و حفظ بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها)، ترتیبات اداری کارا و موثر، محیط کاری و اداری آراسته و مقرری و حقوق بازنشستگی مناسب و شایسته، منزله از ارتش، تداوم و پیش‌بینی‌پذیری و امنیت اشتغال برخوردار باشد. در این میانه، بی‌طرفی سیاسی اهمیتی بسیار دارد.

اندازه دیوان‌سالاری تأثیری مستقیم بر خطمشی‌های توسعه‌ای می‌گذارد. اندازه دیوان‌سالاری از دو جنبه اهمیت دارد: نخست آنکه نشان‌دهنده اهمیت و قدرت دیوان‌سالاری است و دوم از نظر هزینه‌هایی که بر دولت تحمیل می‌کند. در نتیجه بین ساختار، رویکردها و خطمشی‌های یک دولت و وضعیت توسعه‌ای آن ارتباطی کاملی وجود دارد. در ضمن، هرگونه تلاش جهت توسعه اقتصادی در دولت‌های نیازمند تغییر ساختار و خطمشی‌های آن، به ویژه در حوزه دیوان‌سالاری که مغز دولت به شمار می‌رود، است. بر این اساس شکل‌گیری دیوان‌سالاری عقلانی، قانونمند، مستقل، در پیوند با گروه‌های اجتماعی و در یک کلام حرفه‌ای، اساسی‌ترین پیش‌نیاز اجرای موفق هرگونه طرح توسعه‌ای است.

بطور مثال: دولت نهاد بانک مرکزی را تشکیل می‌دهد. ممکن است بانک مرکزی رأساً بانکهای تجاری و تخصصی را تشکیل دهد و یا اینکه مجوز تشکیل بانکهای تجاری و تخصصی را به بخش خصوصی می‌دهد. نهاد بانک مرکزی کمک می‌کند تا سرمایه‌های اندک مردم در بانکها به سرمایه‌های بزرگ تبدیل و در پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری شود. بانکها می‌توانند به کار آفرینان کمک کنند تا آنها کارگاه و کارخانه مورد نظر خود را راه اندازی کنند. در اینصورت دولت می‌تواند به هدف خود یعنی تولید بیشتر، اشتغال بیشتر برسد.

یا دولت از طریق جمع آوری مالیات، منابع دولتی را برای احداث زیر ساختها تجهیز می کند. مثلاً دولت مدرسه، می سازد تا توانایی فکری و جسمی کودکان افزایش و برای شغل های تخصصی آماده شوند. در هر دو صورت دیوان سالاری باید کارآمد باشد.

دولت توسعه گرا همانطور که به محیط داخلی توجه می کند، به محیط خارجی نیز ارتباطی سازنده برقرار می کند. از این طریق با اتخاذ رویکردی معقول و واقع بینانه، تعامل با دنیای بیرون را مدیریت کند. محیط بین المللی در تمامی عرصه ها، سرشار از فرصت است، ضمن آنکه تهدید هم با آن آمیخته است. شرط استفاده از این فرصت ها، تنظیم سیاست خارجی معقول و مدیریت فضای بیرونی است.

بصورت خلاصه، دولت توسعه گرا، دولتی است که اول: توسعه اقتصادی را هدف قرار می دهد، دوم: برای دستیابی به هدف دیوان سالاری مستقل، عقلایی و کارآمد را تشکیل و سوم: افراد با هوش، مستقل و متعهد به اهداف ملی را در رأس این دیوان سالاری قرار می دهد. چهارم: با گروه های اجتماعی و بخش خصوصی متحد می شود تا بتواند به اهداف خود نائل آید.

اسلام و اهداف استراتژیک

پیامبر اکرم (ص) اولین اهداف خود را از بین بردن شرک و بت پرستی قرار دادند. برای این موضوع خداوند به ایشان می فرماید که وظیفه پیامبر (ص) تنها ابلاغ رسالت است و کار دیگری نباید انجام دهد. قرآن در سوره نحل آیه ۳۵ می فرماید.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و کسانی که شرک ورزیدند گفتند اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم و بدون حکم او چیزی را حرام نمی شمردیم پیش از آنان نیز چنین رفتار کردند ولی آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران وظیفه ای است؟

این وظیفه برای کلیه پیامبران بوده است. آنها بر علیه شرک و کفر کاری بجز تبلیغ نداشتند. وقتی حکومت تشکیل می دادند. بر علیه مشرکان جنگ نمی کردند. بلکه تنها از خود دفاع می کردند. جنگ هایی که پیامبر اکرم داشته نشان می دهد که جنگ های ایشان بیشتر حالت دفاع داشته است. یعنی مشرکان پیامبر اکرم (ص) را وادار به جنگ کرده بودند. والا پیامبر اکرم (ص) برای جنگ پیش دستی نکرده است.

پیامبر اکرم (ص) در جامعه ای که همه مشرک بودند. تبلیغات خود را شروع کرد. اگر آن چند جنگ به ایشان تحمیل نمی شد، هیچ جنگی رخ نمی داد. ایشان کار خود را به تنهایی شروع کرد. همه کافر و مشرک بودند، در ابتدا همه مخالف او بودند ولی با تبلیغات و معاشرت با آنها توانست موافقت همه را برای پرستش

خدای یگانه و دوری از شرک و بت پرستی کسب کند. وقتی بر شهر مکه مسلط شد کسی را نکشت، وقتی اهالی شهر مکه به او ایمان آوردند. شهر را همانگونه که بود بدست خود اهالی شهر مکه سپرد و به مدینه رفت. صحابه پیامبر اکرم (ص) که تقریباً بیشترین آنها همان اهالی مکه و مدینه بودند، یک زمانی دشمن او بودند. ولی ایشان با تبلیغات زیاد آنها را به صحابه و دوست خود تبدیل کردند. یعنی پیامبر اکرم (ص) بر علیه هیچ مشرکی و یا کافری اقدام خشونت باری انجام ندادند.

در نتیجه از بین بردن شرک و بت و پرستی از اهداف استراتژیک حکومت پیامبر اکرم (ص) بود ولی برای این کار جز تبلیغ کار دیگری انجام ندادند. البته اگر کفار و مشرکین به جنگ آن حضرت نمی آمدند، قطعاً هیچ جنگی در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) رخ نمی داد.

در ذیل اهداف دوری از شرک و خداپرستی، خداوند یک سری اهداف بشری را تعریف کرده است که عمده ترین آن، ایجاد عدالت بین انسانها بود. خداوند در قرآن کریم سوره حدید آیه ۲۵ می فرماید.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است

این آیه خود مردم را مورد خطاب قرار داده و آنها را مسئول دانسته است؛ به همین جهت، معلوم می شود که کتاب و میزان چیزی است که خود مردم باید برای برقراری عدالت اقدام کنند و در مقابل ظلم و بی عدالتی بایستند. این خطاب و مسئولیت به کلیه افراد در کلیه قرون بشری سپرده شده است. این شمولیت جاودانگی قوانین الهی را می رساند.

اجرای قسط و عدل منوط به کتاب و میزان است و باید کسی متصدی اجرای قوانین باشد که از آنها مطلع باشد؛ پیامبر (ص) و جانشینان معصوم او، شایسته ترین این مطلعین به قوانین الهی اند. به همین جهت آنها باید در رأس امور قانون گذاری و اجرای قانون باشند، تا قوانین الهی به نحو تام و احسن اجرا شوند.

چند حدیث هم وجود دارد که رعایت عدالت را عبادت می داند. بطوریکه ؛امام علی (ع) می فرماید:

«العدل رأس الإيمان، و جماع الإحسان، و أعلى مراتب الإيمان»

عدالت سر (اصل و پایه) ایمان و مجموعه خوبیها ، و بالاترین مرتبه ایمان است.

در جایی دیگر آن حضرت می فرماید

«الرعيّة سواد يستعبدهم العدل» مردم، توده هایی اند که اجرای عدالت آنان را به فرمانبرداری ترغیب می کند.

و در جایی دیگر می فرماید

«ما عمرت البلدان بمثل العدل»

هیچ چیزی شهرها را مانند عدالت آباد نمی کند.

در ضمن خداوند کمک به اقشار فقیر را جزء عبادات مهم قلمداد کردند. قرآن کریم در سوره حدید آیه ۱۸ می فرماید

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

در حقیقت مردان و زنان صدقه دهنده و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده اند ایشان را [پاداش] دو چندان گردد و اجری نیکو خواهند داشت

در قرآن وقتی به عبادات فردی انسان توصیه شده، به خواندن نماز و پرداخت زکوة اشاره شده است. یعنی پرداخت به اقشار فقیر هم جزء عبادات در نظر گرفته شده است. خداوند در سوره حج آیه ۴۱ می فرماید
الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.

همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و پایان همه کارها از آن خداست!

خداوند متعال چهار اقدام مشخص را در این آیه ی شریفه برای آن مؤمنانی که قدرت در اختیار آنها قرار میگیرد مشخص کرده است. که عبارتند از خواندن نماز، دادن زکات، امر به معروف و نهی از منکر

خداوند در سوره مبارکه البینة آیه ۵ می فرماید

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

به عبارت دیگر ذیل هدف خدا پرستی، ایجاد عدالت و فقر زدایی و نیکی کردن به انسانهای دیگر، نیز قرار دارد.

در نتیجه، ملاک داشتن اهداف استراتژیک که همان ایجاد عدالت و فقر زدایی است می تواند بعنوان ملاک انحراف از دین اسلام مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

با این توصیف، اهداف استراتژیک دین اسلام می تواند ایجاد عدالت، فقر زدایی، حفظ آبرو و حرمت دیگران و ... باشد. این هدف استراتژیک یک هدف توسعه ای است.

منحرفین و اهداف استراتژیک

در قرآن آیات زیادی در مورد مشرکین و کافران وجود دارد. وقتی که پیامبر اکرم (ص) برای دفاع از خود و شهر خود با مشرکین جنگیده است، آیات زیادی در زمینه جنگ با کافران و مشرکان هم وجود دارد. در همه این آیات اجر عظیم و بهشت به مجاهدان وعده داده شده است. در نتیجه گروه هایی اهداف استراتژیک را مبارزه با شرک قرار می دهند. آنها چنین استدلال می کنند. بزرگترین گناه نزد خداوند شرک است. چون خداوند در سوره لقمان آیه ۱۳ می فرماید

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

هنگامی که لقمان به پسرش گفت این پسر من ، چیزی را شریک خداوند قرار نده به درستی که شرک یک ظلم بزرگ است. و یا اینکه قرآن در سوره نساء آیه ۴۸ می فرماید

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

مسلم خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشد و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشد و هر کس به خدا شرک ورزد به یقین گناهی بزرگ مرتکب شده است.

با این دو آیه اینگونه نتیجه گیری می کنند که خداوند فقط شرک را نمی بخشد. ما بقی گناهان را می بخشد. برای همین منظور به موارد شرک می پردازد. با استدلال از آیات قرآن، انواع شرک را مشخص می کند، وقتی شرک را مشخص کردند می گویند همانطور که در ابتدای اسلام جان و مال و ناموس مشرکین بر مسلمانان حلال شده است. پس جان و مال و ناموس مشرکین بر مسلمانان حلال است.

در مورد اقسام کفر می گوید کفر دو نوع است ۱- کفر اکبر که فرد را از اسلام خارج می کند. و عبارت است از کافر شدن یا تکذیب اسلام، تکبر و نخوت ولو اینکه فرد معتقد به اسلام باشد، شک داشتن در حقانیت اسلام، روی گردان از دین و ارتداد و نفاق ۲- کفر اصغر که با ارتکاب گناهان حاصل می گردد، هر چند که فرد را از اسلام خارج نمی کند، مثال این نوع کفر به قتل رساندن یک فرد مسلمان است.

می گویند، کلیه کسانی که مسلمان نیستند کافرند. حتی یهودیان و مسیحیان. کافران را به چند دسته تقسیم می کند و در انتها می گوید حکم تمامی کفار این است که مسلمانان با آنان بجنگند و آنان را از میان بردارند.

در کتابهای انحرافی می نویسند: ما معتقدیم که آن چه بین صحابه و یاران پیامبر از جنگ و اختلاف و فتنه رخ داد از اجتهاد آنان بود . کسی که از آن ها بر حق بودند، برای او دو اجر است و کسی که بر حق نبود برای او یک پاداش و آن هم پاداش اجتهاد است و خطای او بخشوده می شود.

بعد ادامه می دهد، کسانی که در راه خداوند جهاد کنند. مانند صحابه هستند. و خداوند از گناهانشان می گذرد. بطوریکه آنها هم اگر در جنگ و جهاد، اشتباه کنند، یک پاداش و اگر بر حق باشند دو پاداش دارند.

با مطالب بالا اینطور نتیجه گیری می کنند. هر آدمی باید لباس رزم بپوشد و به جنگ کفار و مشرکان برود. در این راه اگر مسلمانی را هم بکشد، برای مجاهد یک پاداش در نظر گرفته می شود. اگر مشرکان و کفار را به قتل برساند، دو پاداش در نزد خداوند خواهد داشت.

بطور کلی هدف از حکومت اسلامی (داعش) و طالبان و القاعده، جنگ با کفار و مشرکان است. هر کسی باید هر جوری شده اسلحه بدست گیرد و به جنگ کفار و مشرکان برود. اگر مسلمانی هم سر راهش بود می تواند بکشد که برای آن هم یک پاداش دارد.

این نحوه تحلیل باعث شده، تا افرادی که در اطراف این گروه ها قرار می گیرند، به یک تروریست تمام عیار تبدیل شوند. یعنی اعتقاد به دین اسلام برای آنها مساوی است با تروریست شدن.

مطالب بالا را نقد می کنم. ابتدا از مباحث پیرامون شرک که در کتابهای آنها وجود دارد شروع می کنم. مباحثی که توسط آنها وبه استناد آیات قرآن، می نویسند، همگی مورد قبول است. ولی روی جمله حرف و حدیث و زیادی وجود دارد. سخنی که می گوید در ابتدای اسلام جان و مال و ناموس مشرکین بر مسلمانان حلال شده است. این جمله دارای اشکالات اساسی است.

سوالم این است. در زمان پیامبر اکرم(ص) سران مشرکین و عمده جنگ های پیامبر اکرم(ص) با کسانی مثل ابوسفیان، معاویه، خالد بن ولید بوده است. جان و مال و ناموس کدامیک از اینها برای مسلمانان حلال شده است؟ پیامبر اکرم(ص) بعد از فتح مکه کدام مشرک را اعدام کرد و مال و جان و ناموسش را تصاحب کرد؟ البته این موضوع پاسخ دارد.

پیامبر اکرم در صدر اسلام مردم را دعوت به یکتا پرستی و اجتناب از شرک نمود. قرآن به پیامبر اکرم فرموده که بر شما بجز ابلاغ رسالت هیچ چیزی دیگری نیست. دعوت او به یکتا پرستی موجب اخراج پیامبر اکرم(ص) از مکه به مدینه شد. مسلمانان هم به تبع پیامبر اکرم(ص) اموال خودشان را در مکه رها کردند و به مدینه آمدند و در وضعیت بسیار بدی، زندگی خود را در مدینه آغاز کردند. یک روز خبر رسید که با اموال مسلمانان که در مکه بود، ابوسفیان کاروانی راه انداخته و اموال را به شام برده است. آنها هم برای پس گرفتن اموالشان بر سر چاه بدر گرد آمدند. ولی ابوسفیان از بی راهه کاروان خود را به سلامت از مسلمانان دور کرد. وقتی مشرکین از این موضوع اطلاع یافتند به جنگ مسلمانان آمدند. پس در این جنگ، مشرکین مهاجم و مسلمانان مدافع بودند. مسلمانان می خواستند اموال خود را پس بگیرند ولی موفق به این کار نشدند. در ضمن مورد هجوم هم واقع شدند. ولی در این جنگ پیروز شدند. جنگ احد و خندق هم که در مدینه به وقوع پیوسته است. یعنی مسلمانان مدافع بودند. در فتح مکه هم، ابتدا مشرکین پیمان خود را

شکستند و زمانی که پیامبر اکرم (ص) مکه را فتح کرد هیچ یک از مشرکین را نکشت. در ضمن اموال خود و یارانش که قبلاً در مکه رها کرده بودند و به مدینه مهاجرت کرده بودند را پس نگرفتند.

نتیجه ای که می گیریم این است: خداوند جان و مال کسی را که به جنگ مسلمانان نیامده حلال نکرده است. یک واقعه تاریخی این را بخوبی اثبات می کند. پس از شکستن پیمان صلح حدیبیه، توسط مشرکان، ابوسفیان بصورت انفرادی وارد شهر مدینه شد. ابتدا وارد خانه دختر خود که اتفاقاً همسر پیامبر اکرم (ص) بود، شد. پیامبر اکرم (ص) با ابوسفیان صحبت نکرد. او هم از خانه پیامبر اکرم (ص) به خانه حضرت علی (ع) رفت. ابو سفیان با حضرت علی یک مقداری صحبت کرد. مذاکراتشان نتیجه بخش نبود. یعنی مذاکرات حضرت علی (ع) با ابوسفیان دوستانه و منجر به هیچ تفاهمی نشد. ابو سفیان هم بعد از صحبت کردن با حضرت علی (ع)، بدون نتیجه شهر مدینه را ترک کرد و رفت.

اگر کشتن مشرکین مباح است. باید پیامبر اکرم (ص) یا حضرت علی (ع) همان جا ابوسفیان را می کشتند. چون در آن زمان، ابوسفیان ریاست مشرکین را بعهدده داشته است. در ضمن ابوسفیان مشرکی بوده که پیمان صلح حدیبیه را شکسته بود و بدون اجازه وارد شهر مدینه شده بود. در آن زمان ابوسفیان از سران مشرکین بشمار می آمد که دستش به خون مسلمانان نیر آلوده بود.

ولی پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) او را نکشتند. چرا؟ چون پیامبر اکرم (ص) بدون جهت، دست خود را بخون کسی که به جنگشان نیامده بود آلوده نمی کرد. در نتیجه ترور و کشتن افراد در کوچه و خیابان از نظر اسلام مطرود است. چه فرد مشرک باشد یا نباشد.

با این استدلال اگر کسی مشرک بود باید او را نصیحت کرد. تا از شرک خود دست بردارد. یا ممکن است مسلمانی عملی انجام دهد که شرک آلود باشد. در اینصورت هم باید او را نصیحت کرد تا از شرک خود دست بردارد. به این عمل امر به معروف و نهی از منکر گفته می شود. دلیل مطالب بالا هم این آیه قرآن است. اولاً در اسلام هیچ گاه هدف حکومت از بین بردن شرک نبوده است. به سوره مائده آیه ۴۱ قرآن توجه کنید.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأُفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را غمگین نسازند چه از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دلهایشان ایمان نیاورده بود و چه از یهودیان که به سخنان تو گوش می سپارند تا بهانه ای برای تکذیب تو بیابند و برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده اند خبرچینی می کنند کلمات را از جاهای خود دگرگون می کنند و می گویند اگر این حکم به شما داده شد آن را بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد پس

دوری کنید و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید اینانند که خدا نخواستہ دلہایشان را پاک گرداند در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابى بزرگ خواهد بود.

در این آیه خداوند به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که ناراحت نباشد از اعمال کافران، و منافقان و کسانی که از ایشان اطاعت نمی‌کنند. آنها را به خداوند واگذار کند که نتیجه اعمالشان را در دنیای دیگر خواهند یافت. و خداوند اجازه هیچ گونه برخوردی از طرف پیامبر (ص) به آنها نمی‌دهد.

در آیات ابتدای سوره الشعرا می‌فرماید:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶)

این است آیه‌های کتاب روشنگر (۲) گویی می‌خواهی از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی (۳) اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد (۴) و هیچ تذکر جدیدی از سوی [خدا] رحمان برایشان نیامد جز اینکه همواره از آن روی بر می‌تافتند (۵) [آنان] در حقیقت به تکذیب پرداختند و به زودی خبر آنچه که بدان ریشخند می‌کردند بدیشان خواهد رسید (۶)

در این آیه هم خداوند در مورد ایمان نی‌آوردن کافران و مشرکان، اجازه عکس‌العملی به پیامبر اکرم (ص) نمی‌دهد. پس وظیفه حکومت اسلامی کشتن کافرین، منافقان یا مشرکین نیست. البته اگر اینجور افراد بخواهند با حکومت اسلامی درگیر شوند. خداوند حکم دفاع داده است. و دفاع هم جایز است. لذا تمامی جنگهای زمان پیامبر اکرم (ص) دفاعی بوده است. اگر طرف مقابل به جنگ پیامبر اکرم (ص) نمی‌آمده. پیامبر اکرم (ص) به جنگ او نمی‌رفته است. هدف از حکومت در اسلام طبق آیه قرآن ایجاد عدالت بین مردم است.

طبق این سوره حدید آیه ۲۵

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (سوره حدید آیه ۲۵)

یعنی وظیفه حکومت ایجاد عدالت است. این موضوع با نحوه حکومت حضرت علی (ع) هم سازگار است. اگر هدف عدالت نبود و موضوع اطاعت و برداشته شدن شرک بود. ابتدای حکومت حضرت علی (ع) طلحه، زبیر، عمرو عاص و اشعث ابن القیس، اطاعت محض از حضرت علی داشتند. این آدمها بخاطر عدالت با حضرت علی (ع) جنگیدند. و الا همگی نماز می خواندند. و مشرک هم نبودند. اگر حضرت علی (ع) یک مقدار سهم بیشتری از بیت المال برای آنها مقرر کرده بود و از آنها می خواست که به جنگ کفر و شرک بروند، آنها از حضرت علی (ع) اطاعت محض داشتند و هیچ گاه با آن حضرت نمی جنگیدند.

به یک موضوع تاریخی هم نظری می اندازیم. اولین کسانی که به یک مسلمان تهمت شرک به درست یا به غلط زده و آنها را کشته اند، گروه خوارج بوده است. قبل از آن، کسی را به این اتهام نمی کشتند. مگر اینکه به جنگ می آمد. گروه خوارج هم از نامشان پیداست. از دین خارج شده اند.

البته تفسیر و پیدا کردن مصادیق شرک از قرآن و سنت کار خوبی است. این کار باید با دقت بیشتری ادامه یابد. وقتی مصادیق شرک به یک مسلمان گفته شود باعث می شود مرتبه ایمان آن مسلمان افزایش یابد. هر چه اعمال شرک آلود مسلمان کمتر باشد. درجه ایمانش افزایش می یابد. ولی تبلیغ این مطالب باید بدون خشونت باشد. بر علما تبلیغ رسالت و به مسلمانان سعی در انجام آن می باشد تا اینکه درجه ایمان مسلمانان افزایش یابد.

تحدی در قرآن

مهمترین آیاتی که نشان می دهد، جان و مال و مشرکین و کافران محترم است، آیات تحدی در قرآن است. تحدی، در لغت یعنی مبارزه طلبی و معارضه کردن، و در اصطلاح یک واقعیت تاریخی قرآنی است که عبارت است از امر خداوند به مخالفان و منکران وحی قرآن و صدق نبوت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - که اگر طبق ادعای خود، قرآن را مجعول و پیش خود ساخته و اساطیر الاولین می دانند، نظیر آن را بیاورند. خداوند در قرآن، سوره یونس آیه ۵ می فرماید.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
آیا آنها می گویند: او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می گوئید، یک سوره همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کس را می توانید (به یاری) طلبید

خداوند در آیات تحدی چند موضوع را روشن می کند. اول: اینکه کافران و مشرکان بروند، و از یکدیگر کمک بگیرند. پس خداوند فضای آزاد علمی را برای همه انسانها فراهم کرده است. وقتی خداوند چنین فضای آزادی را فراهم کرده است. کسی نمی تواند به بهانه های مختلف این فضا را نقض کند.

دوم: در هر موضوع مناقشه آمیز الزاماً نفر سومی هم باید برای داوری وجود داشته باشد. خداوند در این آیات داور و نفر سوم را مشخص نکرده است ولی شکل بیان بگونه است که نشان می دهد، خداوند داور و نفر سوم را همان فرد شک کننده قرار داده است. این موضوع نشان می دهد، خداوند این حق را برای همه

انسانها قرار داده است که در اعتقادات خود شک کنند و بدنبال رفع شک خود بروند. داور هم عقل و ذهن خودشان است. پس نمی توان کسی را مرتد اعلام کرد و او را بقتل رساند.

هر چند هدف از حکومت اسلامی هدایت مردم است. ولی این هدایت با روش های خشونت آمیز نیست. بلکه این روش کاملاً عقلی است، خداوند دستور می دهد، فضای علمی و بحث آزاد علمی را فراهم کنند تا هر کسی بتواند در باره موضوعاتی که شک می کند، تحقیق کند.

این موضوع در روش و عملکرد پیامبر اکرم(ص) کاملاً روشن است. در صدر اسلام پیامبر اکرم (ص) با همه رفتاری خوش داشتند. همه مردم را با زبان و نصیحت به توحید دعوت کرد. با هیچ کس رفتار خشونت آمیزی نداشت. در زمان حکومتش، کسی به زندان نرفته است، کسی کتک نخورده است، کسی را مورد شتمات و سرزنش قرار ندادند، هیچ کس را نکشت مگر اینکه طرف مقابل آغاز کننده جنگ بوده. کسی را حد نزد. کسی را گرسنه رها نکرد. کسی تشنه نماند. کسی بدون مسکن از سرما و گرما جان نداد. آبروی کسی ریخته نشد.

اگر فضای بحث علمی تحدی قرآن را بپذیریم، در نتیجه جان و مال و ناموس کافران و مشرکان در میان مسلمانان محترم شناخته شده، در ضمن جمع شدن آنها برای آوردن آیه قرآن هم محترم شناخته شده است.

حالا این را با طالبان افغانستان و داعش در عراق و سوریه مقایسه کنید. در این کشور ها به هر کسی رسیدند. او را مشرک تلقی کردند و کشتند. در موصل بیشتر علمای اهل سنت و امام جماعت مساجد را کشتند ، طالبان وقتی حکومت افغانستان را بدست گرفت اول کارکنان سفارت ایران که کاری بجز پخش مواد غذایی و دارویی نداشتند کشتند. نا امنی در عراق ، افغانستان و هر جا تکفیری ها حضور دارد، بقدری گسترش یافته که هیچ کس جرأت خروج از روستای خود و رفتن به روستای مجاور را ندارد.

این خشونت ها هم نتیجه افکار منحرفین است آنها به هر کس برسند او را مهدور الدم می دانند و اعدامش می کنند. این کار شبیه خوراج در صدر اسلام است. در صدر اسلام بجز خوراج هیچ گروهی دستور کشتار مسلمانان بدلیل مشرک بودن را صادر نکرده است. در صورتیکه منش و سیره پیامبر اکرم (ص) و صحابه اینگونه نبوده است.

حق خدا و حق انسانها

در کتاب منحرفین آمده است. کفر بر دو نوع است کفر اکبر که خداوند آنرا نمی بخشد. و کفر اصغر که خداوند آنرا می بخشد. مصداق کفر اصغر را هم کشتن مسلمان می دانند. یعنی کشتن مسلمان را مباح می دانند.

در نتیجه این کتاب ترور مسلمان و غیر مسلمان را جایز می داند. که این یک خلط مطلب است. خلط مطلب آنها این است که بین حق خدا و حق انسانها تفاوت قائل نیستند. کفر و شرک در رابطه با حق خداوند است. خداوند کفر و شرک را نمی بخشد. یعنی اگر کسی مشکلی در عبادت خود داشته باشد، بطوریکه شرک تلقی نشود، خداوند آنرا می بخشد. ولی در مقابل حق انسانها متفاوت است. ممکن است کسی حق خداوند را به درستی انجام داده باشد، ولی حق الناس را بجا نیآورده باشد. در اینصورت، مجازات می شود. کشتن افراد، صدمه زدن به دیگران، گرفتن اموال دیگران به زور، غصب اموال عمومی همگی حق الناس یا حق انسانها نسبت به یکدیگر است. این حق الناس با حق الله یا حق خداوند قابل جمع نیست. خداوند در آیه ۹۳ سوره نساء می فرماید.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.

به عبارت دیگر قتل عمدی مؤمن بخشیده نمی شود. و آنرا نمی توان کفر و شرک اصغر و قابل بخشش قلمداد کرد. در نتیجه اگر کسی دستش به خون مسلمانی آلوده شود. قطعاً بخشیده نخواهد شد. نمی توان گفت چون خداوند غیر شرک را می بخشد. کشتن مسلمان را می بخشد. چون این دو با هم قابل جمع نیستند. شرک در رابطه انسان با خداوند مطرح است. ولی کشتن انسانها چه مسلمان و چه غیر مسلمان یا پایمال کردن حق و حقوق انسانها، حق الناس است. پس شرک نوعی حق الله است. این حق با حق الناس متفاوت است.

جمع بندی مطالب فوق، تبلیغ برای توحید و دوری از شرک و کفر، فقط در حیطه فرهنگی است. این موضوع بعنوان اهداف عملیاتی در حکومت جایی ندارد. هدف عملیاتی حکومت اسلامی عدالت و آزادی انسانها است. اگر حکومتی عدالت و آزادی انسانها را تعقیب نکند. اول: آن هدف اسلامی نیست و دوم اینکه آن هدف ساخته و پرداخت ذهن علیل یک نفر است که به صلاح و رشد آن جامعه ختم نمی شود. در ضمن مجریان آن هم به بهشت نمی روند.

هدایت منابع بطرف نا کار آمدی

همانطور که گفته شد، مهمترین هدف دولت توسعه گرا، ایجاد دیوان سالاری دولتی برای برنامه ریزی و مشارکت با گروه های اجتماعی جهت پیشبرد اهداف توسعه ای است. عمده ترین هدف دیوانسالاری دولتی، ایجاد زیر ساختهای اقتصادی مانند، مدارس، کارخانجات بزرگ، جاده ها و ... برای نیل به توسعه اقتصادی است.

در کشورهای اسلامی هم این دیوانسالاری وجود دارد. ولی بدلائل زیر اهداف توسعه ای را دنبال نمی کند.

اول: دیوانسالاری با هزینه بالا و کارآمدی پایینی فعالیت می کند. وقتی مدیران دیوانسالاری، طرحهای اجرایی را با هزینه بالایی اجرا کنند، توسعه اقتصادی امکان پذیر نیست.

دوم: مدیران دولتی با هزینه بالایی کار می کنند. این مدیران بجای پیگیری اهداف توسعه ای ، اهداف شخصی خود را پیگیری می کند.

سوم: کارها و اقدامات مدیران، انحرافی است. مثلاً با یک بودجه خاص می توان، یک مسجد و یک مدرسه ساخت. ولی مدیر دولتی یک مسجد می سازد و آنرا تزئین می کند، بطوریکه مدرسه ساخته نمی شود. یا بطور کلی اصرافهایی که در پروژه های دولتی انجام می گیرد. می تواند در زیر مجموعه این گروه قرار گیرد. چهارم: مهمترین هدف دین در جوامع انسانی، تربیت مدیرانی است که متعهد، متخصص، کارآمد و با هزینه بسیار پایینی طرحهای توسعه ای را انجام دهد. وقتی نهاد دین و رهبران دینی در تربیت چنین انسانهایی ناموفق باشند، و چنین انسانهایی در جوامع پیدا نشود، نهاد دین باید در روش و رویکرد خود تجدید نظر کند. اقدامات خود را طوری سازمان دهی کند، که بتواند چنین انسانهایی تحویل جامعه دهد.

نا کارآمدی در بسیج امکانات و منابع

گسترش فعالیت های تولیدی با بسیج امکانات مالی بانکها حاصل می شود. عملکرد صحیح بانکها باعث رشد تولیدات، رفاه اجتماعی، کاهش بیکاری و ... می شود و عملکرد نامناسب آن، تورم، رکود و فقر اجتماعی را به ارمغان می آورد.

بطور کلی وظیفه بانکها عبارت است از : قبول سپرده (دیداری، مدت دار) ، اعطای تسهیلات ، خرید و فروش فلزات قیمتی، اجاره صندوق امانات، نقل و انتقال پول، نگاهداری و انجام امور مربوط به اوراق بهادار ، انجام عملیات بورس، ضمانت نامه بانکی، و خدمات امانی که عبارتند از قبول قیمومیت، وصایت و وکالت.

در اقتصاد کشورهای مختلف، دو وظیفه اولی بانکها بسیار حائز اهمیت است. چون بانکها می توانند سرمایه های اندک مردم را جمع آوری و آنرا تجمیع و به سرمایه کلان تبدیل و در واحدهای تولیدی سرمایه گذاری کنند. اگر در کشوری این وظیفه ذاتی بانکها به درستی اجرا شود، آن کشور رشد تولید، رفع بیکاری، رفاه، آرامش و توسعه اقتصادی را تجربه می کند.

ولی در دنیای واقعی بانکها همیشه نمی توانند این وظیفه ذاتی خود را به درستی انجام دهند. برای اولین بار در سال ۱۹۳۰ در کشور آمریکا و انگلیس، بانکها نمی توانستند، این وظیفه را بدرستی انجام دهند. در نتیجه اقتصاد کشور آمریکا و انگلستان دچار بحران اقتصادی شد. در این سال کلیه واحدهای تولیدی تعطیل شدند، کارگران بیکار و قدرت خرید مردم کاهش یافت.

برای رفع مشکل، دانشمندی به نام جان مینیارد کینز، فرمولی جهت خروج از رکود پیشنهاد کرد. این فرمول بعداً توسط افراد مختلفی نقد و اصلاح شد. در حال حاضر بهترین فرمولی که موجب کارکرد درست بانکها می شود، تئوری کینز و کینزین های جدید است. این تئوری در قالب اقتصاد کلان به دانشجویان رشته های مختلف اقتصاد آموزش داده می شود. در ضمن مراکز تحقیقاتی بیشمار تئوری های کینز و کینزین های

جدید که عمدتاً در مورد کارکرد بانکها است را مطالعه و مورد نقد و بررسی قرار می دهند. بطوریکه هر ساله هزاران تحقیق پیرامون این نظریه ها انجام می گیرد. همه کشورها سعی می کنند، قوانین بانکها را بگونه ای که در اقتصاد کلان مطالعه و تحقیق شده، تنظیم کنند. از این طریق دولتها می توانند، رکود، تورم و هر گونه انحراف در اقتصاد خود جلو گیری کنند.

ولی این موضوع در کشورهای اسلامی بگونه ای معکوس عمل می شود. بانکها طبق قانونی که به بانکداری اسلامی موسوم است اداره می شود. اجرای این قانون موجب شده تا کشورها، همیشه با یک رکود مستمر درگیر باشند. اجرای این قانون در سالهای اخیر موجب شده نه تنها بانکها و موسسات پولی نتوانند، به سرمایه گذاری و رشد تولیدات در کشور کمک کنند، بلکه موجبات تخریب واحدهای تولیدی را نیز فراهم آورده اند.

هر چند اسم این قانون بانکداری اسلامی است، ولی در عمل این قانون هیچ یک از اهداف متعالی اسلام را اجرا نمی کند. مهمترین هدف اسلام کاهش و حذف نرخ بهره پول است، در صورتیکه، اجرای قانون فعلی بانکداری اسلامی باعث شده تا موسسات پولی نرخ سود ۳۰ درصدی از مشتریان دریافت و نرخ سود سپرده بالای ۲۰ درصد پرداخت کنند. این نحوه کارکرد در حال حاضر اعتراض بسیاری از علمای اسلامی را به همراه داشته است.

با نگاهی به میزان سود آوری و بازدهی سرمایه در واحدهای تولیدی موفق جهان مشاهده می شود که سود آورترین، واحدهای تولیدی و خدماتی جهان قادر به پرداخت چنین سودی نیستند. در نتیجه با وجود چنین بانکهایی رشد تولیدات، خودکفایی، توسعه اقتصادی و یا هر عبارتی امید بخش برای آینده دور از انتظار خواهد بود.

در بیشتر کشورهای اسلامی، بانکها متعلق به دولت است که موجب شده، بانکها به مخرب ترین نهاد کشورهای اسلامی تبدیل شوند. بطور مثال در بانکهای فعال در کشور ایران، اختلاس ها، پرداخت وامهای بدون بازگشت، بالا بودن دارایی های ثابت بانک، و ... شایع شده است. این کارکردها موجب تخریب اقتصاد کشور شده است.

با این مقدمه ضرورت تغییر برخی احکام و قوانین در مورد بانکداری احساس می شود. برای اینکه بتوانیم قانونی مناسب، جایگزین قانون فعلی کنیم، ابتدا بایدها و نبایدهای دین اسلام در مورد نهادهای پولی و مالی و سپس کارکرد قانون بانکداری فعلی در ایران نقد و بررسی می شود.

مشکل بانکداری اسلامی

فرض می کنیم، واژه ای به نام بانکداری اسلامی وجود ندارد. حال اگر آیات قرآن، احادیث، روایات و توصیه علمای اسلامی را جمع آوری کنیم. این اطلاعات را در اختیار کارشناس اقتصادی و بانکی گذاشته شود. و از

این کارشناس بخواهیم، نهاد مالی مناسبی طراحی کند. بطور قطع و یقین این کارشناس اقتصادی، برای اجرای قوانین اسلامی، دو نهاد طراحی می کند. نهاد اولی یک موسسه پولی و مالی امدادی است. در این موسسه وامهای قرض الحسنه (وام بدون بهره) دریافت نرخ بهره) دریافت و پرداخت می شود. نهاد دومی هم یک شرکت سرمایه گذاری است. شرکت های سرمایه گذاری، پول های جمع آوری شده از مردم را در یک واحد تولیدی سرمایه گذاری می کنند. واحد تولیدی، در پایان سال، سود خود را محاسبه و سود سرمایه را به شرکت سرمایه گذاری می دهد. شرکت سرمایه گذاری هم با جمع آوری سود واحد های تولیدی، سود ها را به نسبت سرمایه ها بین سهامدارانش تقسیم می کند. این کارکرد با عقود مضاربه، مساقات و .. که در اسلام به آن توصیه شده است یکسان است. در یک شرکت سرمایه گذاری، میزان بهره پول در انتها و بعد از حسابرسی مشخص و پرداخت می شود.

البته گاهی ممکن است یک شرکت سرمایه گذاری توسعه یابد و به یک بانک تخصصی تبدیل شود. بعضی از بانکهایی که در گوشه کنار جهان، (بجز ایران) بعنوان بانک با پسوند اسلامی فعالیت می کنند، نوع تکامل یافته یک شرکت سرمایه گذاری هستند که بصورت بانک تخصصی اداره می شود.

حال اگر کسی دغدغه اجرای قانون و فرآیند اسلامی در کشور را داشته باشد، ابتدا بر گسترش موسسات پولی امدادی تأکید می کند، (مانند موسسه پولی وابسته به کمیته امداد امام خمینی (ره)) این موسسات موظفند، پول کسانی که با انگیزه های دینی مایلند، مبلغی بعنوان قرض الحسنه داشته باشند را قبول و در قبال آن به کسانی که به دلایلی که دین اسلام معین کرده مانند: در راه مانده، بیمار، بیکار و در حال ازدواج و ...، وام قرض الحسنه پرداخت می کند.

نوع دوم پرداخت و دریافت وام، با عقود اسلامی انجام می گیرد. برای پرداخت و دریافت وام، طبق عقود اسلامی هم، می توان شرکت سرمایه گذاری و یا بانکهای تخصصی از نوع توسعه یافته شرکت های سرمایه گذاری تأسیس کرد. از این طریق می توان واحدهای تولیدی که نیاز به سرمایه و نقدینگی و سرمایه دارند را پشتیبانی کرد. در ضمن سود سرمایه هم دقیقاً به اندازه نرخ سود دهی واحد تولیدی پرداخت و دریافت شود. واحد تولیدی هیچ مبلغ اضافه تری پرداخت نمی کند.

حال سؤال اساسی این است، آیا مفاهیم اسلامی را می توان بر بانکهای تجاری و بانک مرکزی هم جاری کرد؟

پاسخ این است که امکان ندارد. چون با جاری کردن مفاهیم اسلامی، بانک های مرکزی و بانکهای تجاری، با مشکلاتی روبرو می شوند که کشورهای آمریکا و انگلستان در سال ۱۹۳۰ با آن روبرو شدند. این مشکلات عبارتند از:

الف- کشور با رکود، تورم و تنش های مختلف اقتصادی روبرو شدند. این کشورها با توجه به قوانین کینز و کینزین های جدید، این بحران ها را مهار کرده اند. قوانین کینز و کینزین های جدید بر تعیین نرخ بهره بصورت درون زا در اقتصاد تأکید دارند. این قانون با مفاهیم اسلامی مخالف است. چون در مفاهیم اسلامی نرخ بهره نمی تواند از قبل تعیین شده باشد. لذا کشورهای اسلامی از جمله ایران سالها با رکود و تورم مستمر درگیر هستند.

ب- قوانینی که در حال حاضر بعنوان قوانین بانکداری اسلامی اجرا می شود، یک نقطه ضعف اساسی دارد. در قوانین اسلامی، بانک برای پرداخت وام تولیدی، مجبور به مشارکت در سرمایه وام گیرنده می شود. در نتیجه حجم دارایی ثابت بانک افزایش می یابد. وقتی حجم دارایی ثابت بانک افزایش می یابد، بانکها قادر به پرداخت وام بیشتر نیستند. در نتیجه بانکها نمی توانند به سرمایه گذاری و تولید کمک کنند. از طرفی، بانک یک نهاد پولی است، وقتی قسمتی از اموال این بانک از پول به کالا و اجناس تبدیل می شود، امکان اختلاس و فساد در بانک افزایش می یابد.

ج- در طول ۸۵ سال گذشته که تئوری کینز و کینزین های جدید در بانکها اجرا شده و حالا جزء لاینفک قوانین بانکی شده، این قانون توانسته، بحرانهای پولی و مالی، را در کشورهای مختلف مهار کند. لذا برای حل بحران کنونی کشور های اسلامی از جمله ایران راه حلی بجز تئوری کینز و کینزین های جدید به فکر بشر امروزی نرسیده است. در ضمن در حال حاضر، هزاران محقق، قانون کینز و کینزین های جدید را مورد نقد و بررسی قرار می دهند. اگر قانون دیگری وجود داشت که می توانست بحرانهای مالی و پولی کشور ها را توضیح دهد حتماً تا کنون توسط دانشمندان مختلف پیشنهاد شده بود. در انتها اگر کسی بتواند تئوری جدیدی کشف کند که بتواند جایگزین تئوری کینز شود حتماً جایزه نوبل اقتصاد را به او خواهند داد.

لذا پیشنهاد می شود، در کشورهای اسلامی، شرکت های سرمایه گذاری، بانک های تخصصی و بانکهای امدادی تأسیس و طبق مفاهیم اسلامی اداره شود. یعنی مردم و تولید کنندگان برای دریافت وام و نقدینگی به بانکهای تخصصی و شرکتهای سرمایه گذاری مراجعه می کنند، طبق مفاهیم اسلامی به آنها وام پرداخت می شود.

ولی ارتباط بین بانک مرکزی و بانکهای تجاری و تخصصی طبق تئوری کینز و کینزین ها جدید انجام گیرد. از این طریق می تواند، بحرانهای پولی، تورم، را کنترل کرد. در ضمن بانکها و موسسات پولی قادر خواهند بود از تولید کنندگان حمایت کنند.

با حمایت همه جانبه از تولید کنندگان می توان رونق اقتصادی را برای جامعه به ارمغان آورد. در ضمن بیکاری را کاهش و تولیدات را افزایش داد. از این طریق می توان از فساد روز افزون درون بانکها نیز جلوگیری کرد.

این قانون باید بصورت موقتاً پذیرفته شود، البته ممکن است در آینده قانون جدیدی کشف شود که بتوان بانکها را با مفاهیم اسلامی هم اداره کرد.

پیشهاد

مهمترین هدف حکومت اسلامی، ایجاد عدالت و رفاه اجتماعی است. ولی مشاهده می شود، در کشورهایی هدف از حکومت مبارزه با شرک و کفر هدف گذاری شده است. این امر موجب شده تا امکانات مالی کشورها صرف توسعه و رفاه اقتصادی نشود. این هدف گذاری نوعی انحراف در اسلام بشمار می آید. چون پیامبر اکرم (ص) تبلیغ دینداری و مبارزه با شرک را فقط بصورت فرهنگی انجام می دادند. ایشان در این رابطه از هر نوع خشونت دوری می کردند.

از طرف دیگر هدف دین و دینداری، پرورش مدیرانی متخصص، کارآمد و متعهد به منافع عموم مردم است. با توجه به اینکه چنین انسانهایی در کشورهای اسلامی کمیاب و نایاب هستند، لذا تجدید نظر در ساختار نهادهای آموزشی دینی ضرورت دارد. در انتها برای رسیدن به توسعه اقتصادی بانکها نقش اساسی در تأمین سرمایه گذاری دارند ولی در کشورهای اسلامی ایده بانکداری اسلامی، نقش مخربی در توسعه اقتصادی کشورها دارد.

۱۵. پاسخ‌گویی

تصمیم گیرندگان در دولت، بخش خصوصی و سازمانهای جامعه مدنی باید به افکار عمومی پاسخگو باشند. این پاسخگویی می‌تواند با حضور احزاب و نهادهای رقیب تأمین شود. حکومت توسعه‌گرا هر ساله باید نتایج اقدامات خود در زمینه، افزایش اشتغال، افزایش تولید، کاهش فقر و ایجاد عدالت را به جامعه ارائه کند و پیشرفت و عملکرد خود را توضیح دهد. برای رفاه اجتماعی و اقتصادی شاخص‌هایی تعریف شده است. پاسخ‌گویی حکومت‌ها این است که بتوانند شاخص‌های توسعه را بهبود بخشند.

۱- شاخص درآمد سرانه: از تقسیم درآمد ملی یک کشور (تولید ناخالص داخلی) به جمعیت آن، درآمد سرانه به دست می‌آید. این شاخص ساده و قابل‌ارزیابی برای کشورهای مختلف است. این شاخص برای مقایسه وضعیت درآمد کشور در طی سالهای مختلف بکار برده می‌شود. با این شاخص سطح درآمد کشورهای مختلف با هم مقایسه می‌شود.

2 - شاخص فلاکت: شاخص فلاکت یکی از این شاخص‌هاست که از ترکیب نرخ تورم و نرخ بیکاری بدست می‌آید. این شاخص از جمله نماگرهای اقتصادی است که به وسیله اقتصاددانانی مانند رابرت بارو (Robert Barro) و آرتور اوکان (Arthur okan) در دهه ۷۰ میلادی معرفی شد. این دو شاخص مهم اقتصادی یعنی نرخ بیکاری و نرخ تورم به صورت یک ترکیب خطی معمولی محاسبه می‌شود.

۳- شاخص درآمد پایدار (GNA, SSI): در این روش، هزینه‌های زیست‌محیطی که در جریان تولید و رشد اقتصادی ایجاد می‌گردد نیز در حساب‌های ملی منظور می‌گردد. (چه به عنوان خسارت و چه به عنوان بهبود منابع و محیط زیست) سپس میزان رشد و توسعه بدست می‌آید.

۴- شاخص توسعه انسانی (HDI): این شاخص در سال ۱۹۹۱ توسط سازمان ملل متحد معرفی گردید. این شاخص ترکیبی از سه شاخص دیگر است. سه شاخص عبارتند از: درآمد سرانه واقعی (براساس روش شاخص برابری خرید)، امید به زندگی (دربدو تولد) و دسترسی به آموزش (که تابعی از نرخ باسوادی بزرگسالان و میانگین سال‌های به مدرسه رفتن افراد است).

۵- شاخص استقلال ملی: یعنی سایر دولت‌ها نتوانند بر تصمیمات دولت ملی نفوذ و تأثیر به سزا داشته باشند. کشوری از نظر ملی مستقل است که بتواند شاخص‌های توسعه سیاسی را داشته باشد.

درمورد پارامترهای اصلی توسعه سیاسی میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظرو وجود ندارد، چون این شاخص‌ها مانند شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی قابل کمی شدن نیستند. ولی در هر صورت شاخص‌هایی که از پذیرش بیشتری برخوردارند می‌توان چنین برشمرد:

- میزان مشروعیت نظام و اهتمام مردم به دولتمردان

- مشارکت مردم از طریق نهادهای اجتماعی، سیاسی نظیر انتخابات مجلس احزاب و نهادهای سیاسی غیردولتی و مطبوعات و قدرت انتخاب حکومتی برخاسته از مردم بر مردم و میزان آزادی آنان

- حکومت قانون و نه حکومت فرد به شکل استبدادی و دیکتاتوری و غیرشخصی بودن نظام سیاسی

- میزان اقتدار در پاسخگویی به نیازهای مردم از طریق ایجاد شبکه اداری کارآمد و فعال و حل قانونمند مشکلات و معضلات سیاسی جامعه.

آنچه به نظرمی‌رسد، این است که با توسعه سیاسی بسیاری از مشکلات جوامع سنتی حل می‌شود و گشایش‌هایی فراهم می‌آید. وجود شاخص‌های که برشمردیم همگی نشان دهند یک جامعه ای است که به توسعه سیاسی رسیده باشد. که در این قسمت شاخص‌های شفافیت و شاخص‌های احساس فساد که در قسمت قبلی شرح داده شد، محاسبه می‌شود.

پاسخ‌گویی در جمهوری اسلامی ایران

شاخص‌های محاسبه شده در مورد ایران به شرح زیر است

۱- شاخص درآمد سرانه

نگاهی به آمار بانک جهانی از درآمد سرانه سالیانه در کشورهای جهان نشان می دهد، ایران از میان ۱۷۳ کشور مورد اشاره در این رتبه بندی، در رده ۹۶ قرار دارد.

این آمار از تقسیم درآمد ملی هر کشور به جمعیت آن کشور به دست می آید. شاخص GNI ذکر شده در این رتبه بندی بر اساس نرخ ثابت اسمی است، بر اساس سایر شاخص های بانک جهانی در مورد درآمد سرانه همانند قدرت خرید و ... نیز رتبه ایران تغییر چندانی نمی کند و دامنه تغییرات آن چندان محسوس نیست. براساس این شاخص، ایران با درآمد سالیانه سرانه ۴۵۲۰ دلار در این رتبه بندی در رده ۹۶ قرار دارد.

۲- شاخص فلاکت

روش محاسبه شاخص فلاکت بسیار ساده و مبتنی بر حاصل جمع دو شاخص اصلی یعنی نرخ بیکاری و نرخ تورم است. در ایران متولی اعلام نرخ بیکاری، مرکز آمار ایران است که اطلاعات مربوط به نرخ اشتغال و بیکاری را به صورت سه ماه یکبار محاسبه و اعلام می کند، گو اینکه در مقطعی از زمان این نرخ در برخی از فصول اعلام نشده است.

همچنین جهت جمع آوری اطلاعات مربوط به نرخ تورم، قبلاً به آمارهای اقتصادی بانک مرکزی در زمینه شاخص تورم به عنوان تنها متولی رسمی محاسبه و اعلام نرخ تورم مراجعه می شد اما اخیراً این وظیفه نیز به مرکز آمار محول شده است.

شاخص فلاکت ایران در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) حدود ۹ / ۲۱ درصد بوده است. این شاخص در سال ۱۳۹۲ (۲۰۱۳) یعنی در اوج تحریم ها ۵ / ۵۰ بوده است. یعنی در این سالها حدود ۳۰ درصد نرخ تورم و حدود ۲۰ درصد بیکاری بوده است. این رقم برای سالهای ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) به زیر ۲۰ درصد کاهش یافته است.

۳- شاخص درآمد پایدار

با توجه به تخریب های گسترده ای که در محیط زیست شده است. تا کنون این شاخص محاسبه نشده است.

۴- شاخص توسعه انسانی

گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ که بر پایه آمار و اطلاعات مربوط به سال ۲۰۱۳ تهیه شده است. بر این اساس ایران در بخش توسعه انسانی در سال ۲۰۱۳ نسبت به سالهای قبل تغییری نکرده است. شاخص توسعه انسانی ارقامی از صفر تا یک است. هر چه این رقم بزرگتر باشد دلالت بر توسعه یافتگی بیشتر آن کشور در حوزه انسانی دارد.

ایران در شاخص توسعه انسانی در سال ۲۰۱۳ نمره ۰.۷۴۹ را بدست آورده است. برای سال ۲۰۱۲ نیز نمره ایران در این شاخص ۰.۷۴۹ اعلام شده بود. با این حال ایران در رتبه‌بندی جهانی از نظر توسعه انسانی نزول ۲ پله ای داشته است. رتبه ایران از نظر میزان توسعه انسانی بین ۱۸۷ کشور جهان در سال ۲۰۱۳، رتبه ۷۵ اعلام شده است. این در حالی است که ایران در سال ۲۰۱۲ رتبه ۷۳ را از این نظر به خود اختصاص داده بود.

سازمان ملل ایران را در میان کشورهای دارای توسعه انسانی بالا به حساب آورده است. در گزارش این سازمان کشورهای جهان از نظر میزان توسعه انسانی به چهار گروه تقسیم بندی شده اند که عبارتند از کشورهای دارای توسعه انسانی بسیار بالا، کشورهای دارای توسعه انسانی بالا، کشورهای دارای توسعه انسانی متوسط و کشورهای دارای توسعه انسانی پایین.

در گزارش جدید سازمان ملل ۴۹ کشور در گروه نخست قرار گرفته اند یعنی دارای توسعه انسانی بسیار بالا هستند و ۵۳ کشور در گروه دوم، ۴۲ کشور در گروه سوم و ۴۳ کشور نیز در گروه چهارم قرار داده شده اند.

پیشنهاد:

منظور از پاسخ گویی، بهتر شدن شاخص های درآمد سرانه، درآمد سرانه پایدار، شاخص فلاکت و شاخص توسعه انسانی است. اعداد منتشر شده از طرف سازمانهای بین المللی اعداد و رتبه خوبی برای کشورهای اسلامی و ایران نشان نمی دهد.

۱۶. جمع بندی

وضعیت توسعه اقتصادی در ایران

در دید ناظران غربی، انقلاب اسلامی یک عقب گرد محسوب می شود. چون در روند توسعه اقتصادی، مردم گرایش های سنتی خود را کنار می گذارند و مدرنیته می شوند. ولی در ایران مردم بطرف سنتی شدن حرکت کرده اند.

البته اگر منظور از سنتی شدن، برگشت به افکار سنتی مسلمانان باشد، عقیده ناظران غربی درست است. ولی دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد اسلام، نشأت گرفته از عملکرد پیامبر اکرم (ص) مبنی بر ایجاد دولت توسعه گرا بوده است. این دو با یکدیگر کاملاً متضاد هستند. بسیاری از افکار سنتی مسلمان ضد توسعه است. بطوریکه در این کتاب از آن، بعنوان انحراف از اسلام یاد شده است. امام خمینی (ره) بیشتر ملاک های توسعه اقتصادی را در قالب دین به مردم کشور ایران ارائه کردند. وقتی مردم ایران، انجام ملاک های توسعه اقتصادی را در قالب فرامین دینی یافتند، آنرا گامی بسوی جلو تلقی کردند. لذا مردم ایران توسعه اقتصادی و اجتماعی را پذیرفتند. از طرف دیگر تفکرات امام خمینی (ره) تفاوت اساسی با افکار سایر رهبران مذهبی داشته و دارد. به زعم بسیاری از علمای اسلام، امام خمینی (ره) یکی از عرفای بزرگ قرن بشمار می رود. ایشان قبل از بدست گرفتن حکومت، استاد عرفان بوده اند. ولی هیچ گاه عملکرد غیر عقلایی یا غیر علمی از ایشان دیده نشده است. ایشان همانند سایر مصلحین اجتماعی مردم کشور را به علم آموزی، پیشرفت اقتصاد، رفاه اجتماعی و گسترش بیشتر بین مردم تشویق می کردند.

امام خمینی (ره) یک مجتهد جامع الشرایط بود. دلیل پیشوند امام برای ایشان دلیل احاطه علمی ایشان بر تمامی موضوعات اسلامی است. ایشان خیلی از کارهای علمای سنتی را انجام ندادند. ایشان اختلافات شیعه و سنی را کنار گذاشتند و دائم بر وحدت بین شیعه و سنی تأکید می ورزید. کلیه فتوای های اختلافی را مردود می شمارد.

امام خمینی (ره) با تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فضای قانونی مناسب برای حضور یک دولت توسعه گرا را فراهم ساخته است.

ولی در اجرا، قوانین پیش بینی شده و توصیه های ایشان به درستی اجرا نمی شود. لذا توسعه اقتصادی کشور ایران با مشکلات مختلفی روبرو شده است. مهمترین مشکلات، از عملکرد شورای نگهبان برای انتخابات

ریاست جمهوری، سرچشمه می گیرد. عملکرد نهاد شورای نگهبان در مورد انتخابات ریاست جمهوری بگونه ای است که بعد از هر انتخابات، اعتراض سازمانهای حقوق بشری در مورد تعداد رد صلاحیت شدگان را به دنبال دارد. علاوه بر این کسانی که خود را در معرض انتخابات قرار می دهند، نمی توانند برنامه مناسبی برای آینده کاری خود تدوین کنند. لذا افراد بدون برنامه، کاندیدای ریاست جمهوری می شوند، که در نهایت مدیریت کشور در اختیار باندهای قدرت قرار گرفته و خسارت بزرگی به جامعه وارد شده است. تا کنون کسانی که مقام رئیس جمهوری کشور را بدست گرفته اند، نتوانسته اند شاخص های کسب و کار، شفافیت، پولشویی را ارتقا بخشند. در ضمن هیچ کدام برنامه ای برای بهبود آن هم نداشته اند.

موضوع بعدی اجرایی شدن قانون شوراهای استانی و شهرستانی، قانون اصناف و سایر نهادهای مدنی است که در قانون اساسی به آن پرداخته شده ولی اجرا نمی شود. شیوه مدیریت دولتی بصورت متمرکز باعث شده تا توسعه کشور با مشکلاتی روبرو شود.

جاری شدن قانون بانکداری اسلامی موجب شده، تا بانکها بجای پشتیبانی از سرمایه گذاری در کشور به یک نهاد مخرب تبدیل شود. لذا این قانون باید هر چه زودتر کنار گذاشته شود.

عملکرد قوه قضائیه پیرامون مبارزه با فساد، بدرستی انجام نمی شود. بزرگترین مشکل قوه قضائیه، عدم برخورد علمی با پدیده جرم و جنایت است. این امر باعث شده تا پرونده های زیادی در قوه قضائیه تشکیل و باعث شلوغی قوه قضائیه شود. در ضمن برخورد قوه قضائیه با روزنامه نگاران باعث افزایش فساد و اختلاس در جامعه شده است. این رفتار قوه قضائیه باعث شده تا ملاک آزادی بیان در کشور ایران بدرستی اجرا نشود.

موضوع آخری تعداد فارغ التحصیلان و متخصصین بیکار است که این امر در نتیجه اقتصاد دولتی و نبود موسسات تحقیقاتی در زمینه های مختلف بوجود آمده است. نبود موسسات تحقیقاتی باعث شده تا توسعه صنعتی بدرستی انجام نگیرد.

برداشت صلح طلب و توسعه گرا بودن از دین اسلام

دین اسلام، با برداشت، تفسیر، توجیه و عملکرد پیامبر اکرم(ص) نه تنها ماهیت جنگ طلب ندارد، بلکه یک دین صلح طلب با یک ایده توسعه طلب و پیشرفته است. این ایده در ۱۴۰۰ سال پیش توسط پیامبر اکرم(ص) در شهرهای مکه و مدینه به مدت ۱۰ سال اجرا شده است. عملکرد پیامبر اکرم(ص) نشان داده این دین توسعه گرا بوده است. بطوریکه طی مدت ۱۰ سال شهرهای مکه و مدینه به دو شهر کاملاً امن تبدیل شدند. در ضمن اقدامات پیامبر اکرم(ص) باعث گسترش علم آموزی شد، فقر زدایی به روشی بسیار مؤثر انجام گرفت، بطوریکه کسی از فقر و بی چیزی جان خود را از دست نداد ایشان احکام قصاص و دیگر احکامی که قبلاً وجود داشته را از حالت عرفی خارج و اجرای آنرا به یک سازو کار حقوقی سپردند. در ضمن با تخفیف و یا حذف مجازات هایی که در اسلام بر آن تأکید شده باعث شد، در مدت ۱۰ ساله حکومت

ایشان، حقوق بشر بصورت حداکثری اجرا شود. در این مدت کسی به زندان نرفتند، کسی کتک نخورد. کسی شتمات و سرزنش نشد، به کسی شلاق زده نشد. کسی اعدام نشد.

جنگ های ایشان بیشتر دفاعی بودند. در هیچ جنگی شروع کننده جنگ نبودند. وقتی شهر مکه را فتح کردند، کسی را نکشتند، املاک کسی را غصب نکردند، اموال کسی را نگرفتند. و حتی در فتح مکه از کسی مالی بزر خریداری نشد. ایشان در دوران حکومت خود ساز و کار بازار را برای رونق بخشیدن به تجارت و فعالیت های اقتصادی بکار بردند. زنان توانستند در فعالیت های سیاسی و اقتصادی مشارکت بیشتری داشته باشند. حکومت ایشان با هزینه بسیار پایینی اداره شد. مالیات کمی از افراد دریافت شد. حکومت های معاصر پیامبر اکرم (ص) برای دریافت مالیات، ابتدا محصول جمع آوری شده توسط کشاورزان را به پنج قسمت تقسیم می کردند. این پنج قسمت عبارت بودند، از سهم صاحب زمین، سهم آب، سهم گاو و گاو آهن، سهم بذر و سهم کشاورز. در همین زمان معمولاً زمین ها و آب ها متعلق به پادشاه هر کشور بود. لذا حدود ۴۰ درصد محصولات بدست آمده از فعالیت های کشاورزی به حکومت پرداخت می شده است. اگر کشاورز صاحب گاو و گاو آهن و بذر بود می توانست ۶۰ درصد محصول را کسب کند.

ولی پیامبر اکرم (ص) زمین و آبها را انفال اعلام کردند. طبق این حکم، مالکیت زمین متعلق به کسی است که این زمین را آباد کرده و بر روی آن فعالیت تولیدی انجام می دهد. در ضمن میزان مالیات فعالیت های کشاورزی طبق قانون زکات انجام می گرفت. در زکات اگر کشاورز تا یک حد مشخص محصول تولید کند، هیچ گونه مالیاتی پرداخت نمی کند. این حد مشخص اندازه قوت و غذای سالیانه کشاورز است که مالیات بر آن تعلق نمی گرفت. بیشتر از حد مشخص هم کشاورز ۱۰ درصد مالیات پرداخت می کرد. زمین ها هم متعلق به خود کشاورز و یا کسی که بر روی آن کار می کرد بود. مالیات فعالیت های خدماتی مانند، خدمات بازرگانی و خدمات امنیتی، تحت عنوان خمس دریافت می شد. در مالیات خمس، ارائه دهندگان خدمات ۲۰ درصد سود و یا درآمد خالص خود را بعنوان خمس به دولت پرداخت می کردند.

در ضمن دولت در مقابل دریافت خمس و زکات مسئول امنیت کشاورزان و افراد آن جامعه بودند. اگر دولت به هر طریقی نمی توانست از آن جامعه دفاع کند، مسئول برگرداندن آن مالیات بودند.

لذا تقریباً کلیه ملاک هایی که دانشمندان پیشگامان توسعه برای پیشرفت کشور توصیه می کنند، در حکومت ۱۰ ساله پیامبر اکرم (ص) وجود داشته است. در ضمن بجا آوردن عباداتی مانند نماز، روزه و یا حجاب زنان نیز برای تولید و رفاه جامعه وضع شد. این عبادات هم با هدف رفاه بیشتر و آرامش بیشتر برای جامعه انجام می گرفت. لذا افرادی که این عبادات را انجام می دادند، هم در دنیا به رفاه و آرامش بیشتری می رسیدند و هم در آخرت پاداش این عبادت ها را دریافت می کردند.

دین اسلام بعد از گذشت چند سال به گروه های مختلفی تقسیم شد. جنگ های فرقه ای باعث شد تا دین اسلام کاملاً از اهداف اولیه خود منحرف شود. بطوریکه کشورهای اسلامی از عقب مانده ترین کشورهای جهان بشمار می روند.

در قرون اخیر امام خمینی (ره) توانست یک بار دیگر ایده های مطرح شده توسط پیامبر اکرم (ص) را دوباره و در غالب جدید ارائه کند. ایشان برای اجرای احکام اسلامی نوع حکومت اسلامی را جمهوری با گسترش نهادهای مردمی و دخالت بیشتر مردم در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعلام کردند. در حکومت پیشنهادی امام خمینی (ره) تصویب، تدوین قوانین و برنامه های اجرایی حکومت، مشروط به مطابقت آن با مفاهیم اسلامی است. لذا ایشان، اسم حکومت پیشنهادی خود را جمهوری اسلامی اعلام کردند.

شیوه مبارزاتی ایشان برای حذف دیکتاتوری از کشور ایران و تشکیل جمهوری بصورت مسالمت آمیز بود. ایشان برای سرنگونی حکومت دیکتاتوری، اجازه هیچ گونه خشونتی را به طرفداران خود ندادند. وقتی حکومت را بدست گرفتند، با تشکیل سازمانی به نام جهاد سازندگی، بهترین روش و سبک توسعه روستایی و توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را به جامعه ارائه کردند.

برداشت جنگ طلب و ارتجاعی بودن دین اسلام

برداشت های جنگ طلب و ارتجاعی به سبب انحراف در دین اسلام بوجود آمده است. دین اسلام بعد از پیامبر اکرم (ص) به فرقه های مختلفی تقسیم شد. اولین فرقه انشعابی، گروه خوارج هستند. این گروه با توجیه و تفسیرهایی که از قرآن داشتند، انواع و اقسام خشونت ها را بر مردم اعمال می کردند. این گروه برای اولین بار در جامعه اسلامی، زنان و کودکان را در کوچه و خیابان، به جرم کافر شدن، به قتل رساندند. دومین گروه هم بنی امیه بودند. این گروه با توجیه و تفسیرهای دینی حکومت های دیکتاتوری را بر کشورهای اسلامی پی ریزی کردند، در ضمن بنی امیه و حکام جور، شهروندان عادی کشور را به جرم رافضی، کافر و مشرک به قتل می رساندند. این انشعابات و فرقه های مختلف اسلامی موجب شد، تا جعل حدیث و برداشت های غلط از قرآن کریم به جایی رسید، که اعمال و رفتارهایی که پیامبر اکرم (ص) بشدت با آن مخالف بودند، به نام دین اجرا شود.

مثلاً به نام دین، اموال دیگران را غارت می کنند، به نام دین افراد را دستگیر و تبدیل به برده می کنند، به هر بهانه ای افراد کوچه و خیابان را کافر، و به قتل می رسانند. فتوای عجیب و غریبی صادر می کنند که با هیچ عقل و منطق علمی سازوگار نیست.

قوانین اجرایی طالبان در افغانستان و داعش در کشورهای سوریه و عراق نشأت گرفته از افکار بنی امیه و خوارج است.

البته گروه ها و فرقه های انحرافی چه در صدر اسلام و چه در حال حاضر یک مشخصه بارز دارند. مشخصه آنها این است که اطلاع کاملی از دین اسلام ندارند. این افراد معمولاً با دو سال درس خواندن در یکی از حوزه های درسی مربوط به خودشان، آن فرد را مجتهد مسلم عنوان می کنند، که این فرد حق دارد هر کاری بکند.

مهمترین نمونه این گروهی به نام جندالله به رهبری شخصی به نام عبدالمالک ریگی بود. ایشان با تحصیلات دو ساله در یکی از حوزه های درسی در کشور قطر، اسلحه بدست گرفته بود و هر کسی را که دلش میخواست به قتل می رساند.

نمونه دیگر آن گروه توحید و جهاد به ریاست شخصی به نام لقمان امینی است. ایشان هم یک جوانی با تحصیلات یک ساله در علوم قرآنی خود را صاحب فتوا می داند. ایشان یک اعتراف جالب دارد. لقمان امینی برای کشتن یکی از علمای اهل سنت به نام «برهان الدین عالی» می گوید.

ما کفار را می کشیم؛ اما اگر به اشتباه مسلمانی هم کشته شد برای ما عذر است و برای او اجر

گروه طالبان و گروه داعش، فتح شام، النصره هم شبیه همین گروه های توحید و جهاد و جندالله هستند. مشخصه بارز این گروه ها کم اطلاع بودن آنها است. ولی به هر حال به نام اسلام هر کار ضد توسعه ای را انجام می دهند. در ضمن خشن ترین اعمال، مانند، قتل، ترور، کشتار و ایجاد نا آمنی را با نام اسلام و فتوای جهاد فی سبیل الله مرتکب می شوند. منشأ این برداشت از اسلام بیشتر در کشور قطر و عربستان سعودی تبلیغ و تدریس می شود. قبلاً اینگونه مراکز تبلیغی در یمن هم وجود داشت که بعد از سرنگونی منصور هادی این مراکز تبلیغی، در یمن از بین رفت.

بطور کلی برداشت های جنگ طلب از طرف پیروان دین اسلام مربوط به کسانی است که در علوم اسلامی فقیه نیستند. کسانی که در علوم اسلامی به درجه بالایی دست یافته اند هیچ گاه به جنگ فکر نکرده اند. و بیشتر بر وحدت در جامعه اسلامی تأکید داشته و دارند. در جامعه اسلامی، علمای با سوادى همچون سیدجمال الدین اسدآبادی، شیخ شلتوت، آیت اله بروجردی و امام خمینی (ره) وجود داشتند. آنها با شناخت عمیقی که از دین اسلام داشتند با کلیه روش های خشونت آمیز مخالف بودند. لذا دین اسلام ذاتاً یک دین جنگ طلب نیست، چون پیامبر اکرم (ص) و علمای بزرگ این دین با جنگ و خشونت مخالف هستند.

علت عقب ماندگی جوامع اسلامی

فتوای چسبیده شده به دین اسلام، اختلافات بیهوده، کشتارهای به ظاهر دینی، خرافه گرایی چسبیده به عقاید مذهبی، جا ماندگی در تاریخ، توجیه مذهبی دیکتاتوری سیاه و حاکمیت کم سوادها باعث شده تا کشورهای اسلامی به عقب مانده ترین کشورها تبدیل شوند. برای اینکه این جوامع بتوانند پیشرفت کنند، باید مبانی شناخت دینی تغییر یابد. تصویر شایع دین اسلام در بین عموم مسلمانان عامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی است. این تصویر نه تنها موجب پیشرفت نمی شود که مانع بزرگی برای پیشرفت کشورهای اسلامی بشمار می آید.

بطور خلاصه افکار و برداشتهایی که باعث عقب ماندگی مسلمانان شده عبارتند از :

۱- برداشت های خرافی از اثبات خداوند و عرفان، و گسترش عرفان کاذب و خرافی در بین مسلمانان .

- ۲- ایجاد اختلافات بیهوده بین شیعه و سنی و صدور فتوایی برای تشدید اختلافات شیعه و سنی
- ۳- حکم تکفیر متفکرین و دانشمندان سایر علوم تجربی توسط علمای مذهبی
- ۴- توجیه مذهبی حکومت های دیکتاتوری و حکومت های پادشاهی
- ۵- مخالفت علمای مذهبی با دموکراسی و دموکراسی خواهی با دلایل واهی
- ۶- توجیه مذهبی کشتارها و خشونت ها
- ۷- کشتار و خشونت خارج از دستگاه قضایی توسط برخی از مسلمانان با تحریک فتوای برخی علمای مذهبی
- ۸- کم اطلاعی مسلمانان از ماهیت دین اسلام
- ۹- صدور حکم جهاد ابتدایی و اعمال خشونت توسط برخی از علمای مذهبی
- ۱۰- مخالفت علمای اسلامی با نهادهای مدنی و عدم تشکیل نهادهای مدنی در جوامع اسلامی
- ۱۱- مخالفت علمای اسلامی با احزاب سیاسی و عدم تشکیل احزاب سیاسی در کشور های اسلامی
- ۱۲- مخالفت علمای اسلامی با رسانه های خبری مانند، رادیو، تلویزیون، اینترنت و شبکه های اجتماعی

مشخصات گروه های انحرافی در دین اسلام

مشخصات عمومی گروه های انحرافی در دین اسلام عبارتند از :

- ۱- خشونت طلب هستند. گروه های خشونت طلب ربطی به اسلام ندارند. و هیچ گاه اسلام با خشونت نتوانسته است حاکمیت را بدست آورد. لذا گروه هایی که دست به اسلحه می برند و خشونت طلب هستند، نمی توانند مسلمان باشد. البته جهاد دفاعی بر همه واجب است. همه گروه ها و مسلمانان باید بتوانند در موقع مقتضی از خود دفاع کنند. ولی انجام جهاد ابتدایی و انقلاب های متکی بر اسلحه را هیچ گاه دین اسلام توصیه و تجویز نکرده است.
- ۲- برای رهایی از حکومت های دیکتاتوری ، مسلمانان نباید راههای مسلحانه و خشونت آمیز را انتخاب کنند. کما اینکه پیامبر اکرم (ص) برای گسترش دین اسلام، راههای مسالمت آمیز را انتخاب کردند و از خشونت های بی مورد دوری کردند. انقلاب اسلامی در ایران هم با روش های مسالمت آمیز به پیروزی رسید. انقلاب اسلامی ایران با کمترین خونریزی به پیروزی رسید.

۳- گروه های منحرف بیشتر فرد محور هستند. این گروه ها با همفکری و تشکیل نهادهای مدنی و احزاب مخالف هستند.

۴- اقدامات و عملکرد آنها موجب گسترش علم و علم آموزی نمی شود. بلکه باعث فرار تحصیل کرده ها از اطراف این گروه ها می شود.

۵- این گروه ها بیشتر بر اختلافات مذهبی تکیه دارند تا وحدت مذهبی

پیشنهادهای

هر دینی از جمله دین اسلام، حاوی یکسری اصول و مفاهیم است. این اصول و مفاهیم طی مراحل تبدیل به حکم، قانون و سپس می تواند در جامعه اجرا شود. در صدر اسلام این مفاهیم توسط پیامبر اکرم (ص) به حکم و قانون اجرایی تبدیل شد. ولی شرایط زمانی و مکانی پیامبر اکرم (ص) با زمان حال و شرایطی که کشورهای مختلف در آن قرار دارند تفاوت دارد. لذا ضرورت دارد، در حال حاضر مفاهیم قرآنی با شرایط فعلی کشورها تطبیق و احکام مختلف صادر شود. در ضمن ملاک هایی برای صحت احکام صادره مشخص شود. این ملاکها به شرح زیر است.

ملاک های علوم تجربی برای انتخاب راه حل های اختلافی

در بعضی از احکام که اختلاف نظر بین علما وجود دارد، قضاوت برای مناسب ترین نظر، توسط ملاک های علوم تجربی تعیین شود. مثلاً علمای دین در مورد انتخاب حاکم اسلامی اختلاف نظر دارند. در میان اهل سنت، شیوه انتخاب حاکم سه گونه است. الف- بصورت بیعت مستقیم (آراء مستقیم مردم) ب- انتخاب توسط شورای حل و عقد، ج - انتخاب حاکم قبلی . شیعیان اعتقاد دارند که حاکم اسلامی یا امام جامعه اسلامی توسط خداوند تعیین شده است. که این موضوع به امامان دوازده گانه خلاصه می شود. در حال حاضر هم امامت جامعه اسلامی در پرده غیبت قرار گرفته است. لذا حاکم جامعه اسلامی باید از بین فقها و اسلام شناسان توسط مردم انتخاب شود. لذا نظر شیعیان برای انتخاب حاکم اسلامی در زمان غیبت امام دوازدهم، با نظر علمای اهل سنت فرق چندانی ندارد.

از طرفی، دیدگاه توسعه اقتصادی، یکی از ملاکهای مهم توسعه اقتصادی، را انتخابی بودن حاکمان توسط آراء مستقیم مردم می داند. پس دیدگاه توسعه اقتصادی با روش انتخاب حاکم بصورت بیعت مستقیم یا آراء مستقیم مردم در بینش اسلامی یکسان است. حال اگر مسلمانان بخواهند توسعه یابند و به پیشرفت مادی و معنوی برسند، چاره ای ندارند جز اینکه حاکمان خود را فقط با آراء مستقیم مردم به سر کار بیاورند. از طرف دیگر، انتخاب حاکم به روش حل و عقد و یا حاکم قبلی موجب، ایجاد حکومت های دیکتاتوری در جامعه می شود که با توسعه اقتصادی سازگاری ندارد. در نتیجه روش انتخاب حاکم اسلامی توسط شورای حل و عقد و انتخاب حاکم توسط حاکم قبلی عملاً کنار گذاشته می شود. در قرون حاضر امام خمینی (ره) شیوه انتخاب حاکم اسلامی را جمهوری دانسته است. به عبارت دیگر حاکمان اسلامی با روش جمهوری و

رأی مستقیم و غیر مستقیم مردم، برای یک زمان خاص تعیین می گردد. پس ملاک حکومت جمهوری برای نشان دادن انحراف حکومت ها از اسلام می تواند مورد، استفاده قرار گیرد. هر جایی که حکومت ها دیکتاتوری و مدام العمر باشند، حکومت مورد نظر ربطی به اسلام ندارد. ولی اگر حکومت جمهوری و انتخابی باشد، این نوع حکومت در درجه اول مقبول است. و اگر احکام اسلامی توسط حاکم انتخابی اجرا شود، آن حکومت مشروع و اسلامی هم هست.

بعد از امام خمینی (ره) کلیه علمای شیعه و اکثر علمای اهل سنت، شیوه تعیین حاکم را انتخابات می دانند. این گروه از علما بر طبق حدیث منسوب به حضرت علی (ع) که حکومت را حق مردم می داند، تنها راه تعیین حاکم اسلامی را فقط انتخابات و رأی مردم، می دانند و شیوه های دیگر انتخاب حاکم اسلامی را منسوخ و توصیه نمی کنند.

از طرف دیگر علمای اسلامی به واقعه عاشورای سال ۶۱ استناد می کنند. در این سال یک تقابل درون دین اسلام رخ داد. در یک طرف جنگ، یزید قرار دارد. یزید کسی است که بصورت موروثی حکومت و خلافت اسلامی را بدست گرفته است. در طرف مقابل او امام حسین (ع) قرار دارد، ایشان طبق آیه صریح قرآن کریم، در آیه مباهله، بعنوان فرزند پیامبر اکرم (ص) و دین برحق، قرار دارد. در این جنگ یزید از امام حسین (ع) می خواست که با او بیعت کند و امام حسین (ع) در مقابل می گفت که به هیچ وجه با فرد فاسد بیعت نمی کند. پس نتیجه می گیریم که در دین اسلام نمی شود، یک فرد فاسد را برای حکومت و مدیریت انتخاب کرد. به عبارت دیگر دین اسلام بصورت صد درصدی با حکومت فرد فاسد مخالف است. در ضمن مبنای حکومت دینی هم بر انتخابات استوار است.

با این دو گزاره تکلیف مردم در مورد حکومت های مدعی اسلامی مشخص می شود.

اولین خواست مردم: تعیین حاکمان بر انتخابات و دموکراسی استوار باشد. به عبارت دیگر تکلیف اولیه مردم هر کشوری برگزاری انتخابات و تعیین حاکمان بر اساس انتخابات و دموکراسی است. مردم می توانند برای دموکراسی، انتخابات و حق تعیین سرنوشت خود مبارزه کنند. شکل مبارزه هم نباید خشونت آمیز باشد. اگر اگر حاکمان دیکتاتور روش های خشونت آمیز برای سرکوبی مردم انتخاب کنند، کسانی که در این راه کشته می شوند، مانند امام حسین (ع) و یارانش شهید هستند.

دومین خواست مردم: تبلیغ و رأی به افرادی است که فاسد نباشند. تا از این طریق افرادی که فاسد نیستند در رأس حکومت قرار گیرند. در نتیجه هیچ گونه خشونتی برای بدست گرفتن حکومت و ایجاد حکومت اسلامی توصیه نمی شود. لذا هر کسی که بخواهد اسلام و حکومت اسلامی را با خشونت و خونریزی، ایجاد کند، به بیراهه رفته است.

با پذیرش گزاره های فوق می توان نتیجه گرفت که حکومت داعش و ابوبکر البغدادی نمی توانند، مشروع باشند. در ضمن کسانی که در راه اهداف این حکومت کشته می شوند شهید هم نیستند. چون اولاً ابوبکر

البغدادی حکومت را بر اساس رأی مردم بدست نگرفته است. دوم اینکه ایشان بر هر سرزمینی که مسلط شده است، کشتار و خونریزی به راه انداخته است. در نتیجه حکومت ایشان یک حکومت فاسد است. لذا چنین حکومت هایی ربطی به دین اسلام ندارد و کسانی که در راه داعش فدا کاری می کنند، از اجر و ثواب اخروی بهره ای ندارند. لذا به عنوان اسلام و شهادت و اجر و ثواب اخروی نمی توان اقدامات تروریستی انجام داد.

ملاک های علوم تجربی

در موضوعاتی که حکمی یا مفهومی در قرآن و دین اسلام وجود ندارد، همان توصیه های علوم تجربی به عنوان ملاک انتخاب و مبنای عمل قرار گیرد. بطور مثال در زمان پیامبر اکرم (ص) بانک وجود نداشته است. در ضمن کارکرد بانک هم طبق نظریه کینز باید اداره شود. اجرای قوانین خارج از نظریه کینز باعث رکود و تورم در جامعه می شود. قانون بانکداری اسلامی، با نظریه کینز مخالف است. لذا نمی توان قانون بانکداری اسلامی را اجرا کرد.

لذا در جاهایی که اسلام مفهوم خاصی برای اداره یک واحد تولیدی یا خدماتی ندارد، این واحدهای تولیدی و خدماتی با ملاک های علوم تجربی اداره شود.

امکان آموزش مفاهیم اسلامی به همه مردم

بزرگترین مشکل فعلی جهان اسلام، مسلط شدن کم سوادها در قسمت رهبری فکری جهان اسلام است. هم اکنون در جهان اسلام، علمای با سواد زیادی وجود دارد. ولی به یک باره گروهی به نام داعش رهبری اهل سنت را بدست می گیرد. این گروه با حمایت هایی که از طریق رسانه های جمعی کسب کردند، توانستند، تعداد زیادی از علمای اهل سنت در عراق و سوریه را خانه نشین و تعداد زیادی را هم گردن بزنند. کارهایی که گروه داعش به نام اسلام انجام داده است، بیشتر مبتنی بر عرف جامعه و کمتر بر اصول اسلامی استوار است. افراد مسلط بر گروه داعش هر کدام یک سال و حداکثر دو سال مطالب بی ربط را مطالعه و خود را رهبر جوامع اسلامی معرفی می کنند. کشورهایی که با کشورهای اسلامی در سطح بین المللی منافع مشترک دارند، برای کسب منافع ممکن است، به یک نفر که سواد درست و حسابی نداشته باشد، ولی یک مقدار ناراحت باشد، امکانات مالی و رسانه ای در اختیارش بگذارند. لذا باز تولید گروه هایی مانند داعش و طالبان در کشورهای اسلامی وجود دارد.

تنها راه جلو گیری از باز تولید چنین گروه هایی در آینده، آموزش همگانی مفاهیم اسلامی است. از آنجایی که آموختن مفاهیم اسلامی و استخراج احکام و فهم قرآن مجید بر همه مسلمانان واجب است. لازم است حوزه های علمیه دینی روش های تعلیم و تربیت، علوم اسلامی را از طریق مجازی و رسانه های اجتماعی گسترش دهند. از این طریق سطح معلومات جوامع اسلامی در مورد مفاهیم و احکام اسلامی افزایش می یابد. وقتی تعداد زیادی از مسلمانان بر مفاهیم اسلامی مسلط باشند، گروه های کم سواد نمی توانند، بر جامعه اسلامی مسلط شوند. ایده خطرناکی که می گوید: دشمنان را باید کشت، اگر اشتباه کنیم یک ثواب و اگر

درست انجام داده باشیم دو ثواب می بریم. و یا اینکه با منفجر کردن خود، حتماً وارد بهشت می شویم، برای کسی جذاب نخواهد بود. دیگر هیچ فردی بعنوان، اسلام دست به آدم کشی و ترور نمی زند.

در سالهای اخیر، حوزه علمیه قم توانسته، طلبه های زیادی از کشورهای مختلف تربیت کند. در این حوزه علاوه بر فقه شیعه فقه اهل سنت نیز تدریس می شود. حوزه علمیه برای گسترش کار خود دوره های آموزشی و سطوح مختلف تحصیلی را برای علوم اسلامی مشخص کرده است.

قدم بعدی این حوزه می تواند، راه اندازی دوره های مجازی باشد. این دوره های تحصیلی در سطوح مختلف می تواند از طریق رسانه ها و شبکه اجتماعی گسترش یابد.

نوار سخنرانی اساتید دروس مختلف، بصورت صوتی و یا صوتی و تصویری ضبط و از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی پخش شود.

از آنجایی که در حوزه علمیه قم، طلبه و دانشجو از سایر کشورها وجود دارد، این طلبه ها کار ترجمه دروس به زبانهای محلی را بعهده بگیرند و از طریق شبکه های اجتماعی این دروس را در سایر کشورها نیز پخش کنند.

یک موضوعی که در کشورهای اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است. مجتهد بودن مدیران کشوری است. کسانی که کار قانون گذاری و مدیریت کشور را بعهده دارند، و یا اینکه احتمال دارد در آینده یک پست مدیریتی را کسب کنند، لازم است مجتهد باشند. یعنی حداقل در این دوره های مجازی شرکت کرده باشند و سطوحی از تحصیلات اسلامی را گذرانده باشند.

با این اقدام، رسانه های اجتماعی در اختیار پخش مفاهیم دینی قرار می گیرد. لذا دیگر کسی نمی تواند بگوید کلیه رسانه ها حرام است. وقتی حرام بودن رسانه ها رفع شود، دیگر کسی نمی تواند همه را گوش به فرمان خود و فتوای به قتل و کشتار صادر کند.

لزوم تغییرات بنیادی در احکام اسلامی

تغییرات رسانه های جمعی باعث شده تا زندگی اجتماعی بشریت تغییر کند. بشریت نام دنیای جدید خود را مدرنیته، پسا مدرنیته و یا تکنولوژی و... بر آن نهاده است. نام آن زیاد فرقی نمی کند. در این مقاله برای اختصار با نام تکنولوژی از آن یاد می شود. در جامعه ای که وارد فضای تکنولوژی شود، کلیه سنتها از بین می رود. از طرف دیگر تعداد زیادی از احکام دینی با سنتها گره خورده است. لذا تعدادی دلواپسند، گروه دیگر اضطراب دارند که در آینده چه خواهد شد. لذا بعضی از علما محدودیت رسانه های جمعی و شبکه های اجتماعی را بعنوان راه حل انتخاب کرده اند. این اقدامات در بلند مدت نمی تواند، کارایی لازم را داشته باشد. روند حرکت بشریت در کل جهان بگونه ای است که چه بخواهیم و چه نخواهیم جامعه وارد فضای تکنولوژی می شود و شده است. در فضای تکنولوژی، دیگر جایی برای سنتها وتاریخ ها وجود ندارد. اگر کسی

بخواهد زندگی همراه با آرامش و رفاه داشته باشد به ناچار وارد این فضا می‌شود. ابتدا که مدرنیته و تکنولوژی وارد کشورها شد، عده‌ای مقاومت کردند. ولی فایده‌ای نداشت. مثلاً وقتی حمام بصورت بهداشتی و بصورت دوش وارد کشورها شد، عده‌ای مقاومت کردند و گفتند حمامی که در آن دوش باشد حرام است. حمام حتماً باید خزینه‌ای باشد. ولی هم‌اکنون، دیگر حمام خزینه‌ای در هیچ جا وجود ندارد. جهان کنونی یکسره مدرنیته و تکنولوژی است و بیرون از آن چیزی وجود ندارد. تفاوت و اختلاف در شدت و ضعف و درجات گسترش تکنولوژی در کشورها است. بیشتر کسانی که از مخالفت با توسعه و تکنولوژی و غرب دم می‌زنند، غرب را در ظاهر سیاسی اش می‌بینند و مبارزه آنها هم مبارزه سیاسی است. مبارزات سیاسی نمی‌تواند هویت بخش باشد. چون از دل مبارزات سیاسی هویت فرهنگی استخراج نمی‌شود. درعالم کنونی که نظر می‌کنیم، نوعی همسانی و مشابهت در نحوه زندگی در سراسر کره زمین دیده می‌شود. هم اکنون، چیزی به نام هویت فرهنگی چینی و ژاپنی و روسی و لاتینی و ... وجود ندارد. در همه جا یک تاریخ وجود دارد. آن تاریخ تکنولوژی و پیشرفت است. همه کشورها با سطح تکنولوژی که کسب کرده اند در قسمتی از تاریخ تکنولوژی قرار می‌گیرند. کشوری که سطح اول تکنولوژی را کسب کرده است. در زمان حال قرار دارد. کشورهایی که از لحاظ تکنولوژی عقب تر هستند، در تاریخ گذشته تکنولوژی بسر می‌برند. کشورهایی که به سطح اول تکنولوژی نرسیده اند مجبورند، با فعالیت بیشتر خود را از تاریخ تکنولوژی خارج کنند. از این طریق انسانها می‌توانند وارد دنیای امروزی شوند. در دنیای امروزی، بشریت می‌تواند رفاه اقتصادی، امنیت اجتماعی و آرامش را با هم تجربه کند. لذا همه مردم جهان سعی می‌کنند وارد دنیای مدرنیته و تکنولوژی شوند. تکنولوژی جدید در همه مناطق جهان با وجود اختلاف در سوابق تاریخی، فرهنگی و آداب قومی، یک روش زندگی را برای همه دیکته می‌کند. در اینصورت کم و بیش، اختلافهای ظاهری از بین می‌رود و یا اینکه کمرنگ می‌شود.

بعضی از گروه‌هایی که نام اسلام را در پرچم خود قرار داده اند، از جمله داعش کارهایی انجام می‌دهند که جامعه تحت تسلط آنها نه تنها در تاریخ تکنولوژی حرکتی بسوی جلو ندارند، بلکه با عقب‌گرد، به تاریخ ۱۴۰۰ سال پیش برگشته اند. اقدامات خشونت آمیز، رفتارهای قهر آمیز و عرفی، موجب فرار تحصیلکرده‌ها از این جوامع شده و می‌شود. جوامعی که تحصیلکرده‌ها نتوانند در آن زندگی کنند، امکان پیشرفت، رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی در آن کشورها وجود نخواهد داشت. این کشورها خواه ناخواه در یک پروسه زمانی از دنیایی که تکنولوژی در آن پیشرفت می‌کند، حذف می‌شوند.

گاهی دیده می‌شود، کشورهایی یک سری سیاست‌های فرهنگی و سیاست علمی برای خود تدوین می‌کنند. اگر این طرحها حرکت در جهت مخالف تاریخ تکنولوژی باشد، این طرحها راه به جایی نمی‌برد. چون در حال حاضر فرزندان کلیه جوامع، خواستار امنیت و رفاه اجتماعی هستند. همه بشریت این راه را انتخاب کرده اند. دیگر نمیتوان از جوانان خواست تا مانند تاریخ زندگی کنند. این امر امکان ندارد. چون جوانان و آیندگان آنجوری زندگی خواهند کرد که تکنولوژی از آنها می‌خواهد. حالا یک قالبی به نام تکنولوژی و مدرنیته در همه جاپخش شده است. اگر می‌خواهیم دین مان را نگهداری کنیم. پس دیگر نباید دین مان را

با سنت‌ها گره زد. اگر دین و سنت با یکدیگر گره بخورد، هردو باهم از بین می‌رود. دینی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد، که در قالب مدرنیته عرصه حضور و ظهور داشته باشد. این تغییر لازم و ضروری است.

این تغییر می‌تواند توسط پخش مفاهیم دینی به همه زبانها و برای همه باشد. آنگاه همه مردم آنرا مطالعه خواهند کرد و این دین را آنگونه اجرا خواهند کرد که می‌فهمند. لذا تنها یک راه باقی می‌ماند. آن راه گسترش علوم دینی بین همه مردم است. وقتی همه آنرا فهمیدند، قطعاً با آن رفتار عقلایی خواهند داشت.

شاید صاحب‌نظرانی معتقد باشند در آینده هیچ دینی وجود نخواهد داشت. شاید عده‌ای هم تصور دیگری داشته باشند، شاید دین اسلام همه گیر و در همه جای گسترده شد. این یک پیش‌داوری است. چون در آینده، حضور هر پدیده‌ای با درجه عقلایی بودن آن بستگی دارد. تنها تکلیف کسانی که دغدغه دینی دارند این است که مفاهیم دینی خود را بین همه مردم پخش کنند، اگر دینشان عقلایی باشد، قطعاً این دین در همه دنیا گسترش خواهد یافت و اگر عقلایی نباشد، به زودی حذف می‌شود.

Foreword

Translated by Eric Lob , :

All people want peace with material prosperity that results from economic development. Therefore, all countries want to be developed, but none of the Muslim countries are developed. Today, the official religion of 53 of the world's countries' is Islam. Of course, the leaders and heads of these countries are Muslim. Interestingly, these 53 countries are different in terms of race, culture, geography and language, but are similar in terms of poverty, insecurity, backwardness, underdevelopment and Islam.

Among the Muslim countries, Albania is the poorest and most backward European country. Most countries in the Middle East with massive wealth and natural resources are underdeveloped and are part of the Third World. Turkey, the United Arab Emirates and Malaysia are the only developing countries that do not enforce the rule of Islamic law and are governed by secular rulers. Yemen, Afghanistan, Libya, Syria, Iraq, Bahrain and Somalia are involved civil war. The most important factor that leads to insecurity and violence is organizations that wave the banner of Islam and claim to represent Muslims. The highest incidence of crime, killings, assassinations, violence, and human rights abuses occur in Muslim countries. In addition to poverty, insecurity and the rule of dictatorships in Muslim countries, a fundamental

question remains. Why do Muslim countries face war and underdevelopment?

To answer the abovementioned question, it is necessary to examine the purpose and nature of Islam. In this book, the purpose and nature of Islam is examined during the lifetime of the Prophet (pbuh), the Islamic Republic of Iran and other Islamic sects.

1400 years ago, the Prophet (pbuh) founded Islam. The aim of the Prophet (pbuh) was prosperity. He said: "say that no God but Allah may prosper." Prosperity means more salvation in this world and happiness in the afterlife. Providing salvation and welfare in this world are examined in economic development. Happiness in the afterlife is a phenomenon that happens in the future. This phenomenon is not reviewed and remains absent in this study.

Economic development suggests ways to achieve human welfare. It determines the criteria for achieving economic development. The study selected 17 criteria proposed by scholars of economic development for the welfare of most communities.

The research method is comparative. Therefore, these 13 criteria evaluate the performance of the councils of the Holy Prophet (PBUH), the Islamic Republic of Iran and other Islamic sects. The aim of this study is to identify the purpose and nature of the Islamic religion. Is the nature of Islam development-oriented? Does this mean that religion can bring prosperity to its followers? Or, on the contrary, is the nature of this religion hawkish and destructive? To find the answer to these two questions is to identify the causes of war and underdevelopment in Islamic countries. The selected criteria for the study are as follows.

1. The scientific outlook as cultural beliefs, 2. Beliefs in human equality, 3. Freedom of expression, 4. Environmental protection as cultural beliefs, 5. The presence of women in social activities, 6. A powerful government and flexibility in the international arena, 7. Political participation by civil society organizations, 8. Legality, 9. Transparency, 10. The role of elites in economic development, 11. Human rights, 12. Strategic attitudes, 13. Responsiveness.

The results showed the following: The state founded by the Prophet Muhammad (PBUH) and his 10-year rule implemented all the criteria required for economic development, if we assume that welfare and security are relative. During the ten-year rule of the prophet, welfare and security increased.

As such, the Prophet (PBUH) had been following a pattern of a human development-oriented and developed state. Therefore, all the criteria required for economic development as divine laws were implemented and emphasized.

With this introduction we can say the following: More proof exists that modern man knows what is essential for economic development, as emphasized and implemented in Islam. Therefore, the governments and communities that mishandle these criteria can be considered in principle a deviation from Islam.

After the life of the Prophet (pbuh), Muslims became divided into different groups. The first splinter group was the Kharijites. This group, according to the Quran, was Muslim infidels and pagans. Then, Muslims were murdered on the streets. As a result, blind assassinations were carried out in the name of Islam. This group fabricated many traditions to justify its work.

The second splinter group was the Umayyads. This group, according to the Quran, had a plan for cruel dictatorship. This group did not implement any of the criteria that the Prophet (PBUH) had recommended. The practice of Islam was diverted from its original purpose and nature. Failure to heed or follow the recommendations of the Prophet (pbuh) led to war and underdevelopment in Muslim countries.

Now, under various pretexts, the criteria for development have not been implemented. The reasons for this are as follows.

1- Criterion of a scientific attitude: The scientific outlook is based on testable and repeatable events and phenomena. Islamic scholars think that the scientific method exists to eliminate religion and Islam. As such, they seek to prove that the scientific method is inefficient. These actions cause Muslims to become superstitious.

2- Belief in human equality: The leader of each Islamic sect claims to know the impurities of the followers of other sects of Islam and the followers of other religions. This has led to the issue of equality being violated.

3- Belief and culture of freedom expression: Various sects of Islam do not tolerate opposition protests and free speech. Religious leaders consider protesters apostates. Freedom of expression is promoted through a free and independent media and social networks. Most religious leaders are prohibiting mass media, such as radio,

television, Internet, etc. and social networks. In some countries, the media is severely restricted.

4-Environmental protection as cultural beliefs: Islamic countries do not care about the environment. Dust and air pollution has increased significantly. In this case, no religious leaders speak or warn of it.

5- Presence of women in social activities: God prohibits insulting and humiliating women and gender discrimination. However, in Muslim countries, all kinds of insults and sexual discrimination against women are carried out. In addition, for various reasons, these countries ban women from social arenas.

6- Powerful government and flexibility in the international arena: The main obstacle to powerful government is absolutism in Muslim countries. Absolutism means that every Muslim sect deems only itself as right and the other sects as wrong, heathen, infidels, heretics, and apostates. This right and wrong is used for explanation and historical interpretation. These opinions cause sectarian war inside countries and prevent negotiating and understanding with foreign countries. Islam and the Holy Prophet's (PBUH) lifestyle rejected absolutism. Additionally, the lifestyle of the Prophet (pbuh) was based on negotiation and understanding.

7--The state that the Prophet (PBUH) founded was based on the maximum participation of the people. Today, the maximum participation of the people is possible by creating civil society. Examples of civil society include councils, provinces, cities, towns, villages and neighborhoods that are organized to provide public services. Other examples include guilds, cooperatives, unions and popular organizations that regulate the market. The heads of these organizations are elected by direct popular vote for a limited time.

However, some jurists have now defined Islamic governance as dictatorship. They are opposed to democracy and civil society. This issue is caused by dictatorships in Muslim countries.

8- Legality or the rule of law consists of having an independent judiciary that effectively and efficiently interprets the law. An independent judiciary is measured by the Gini coefficient index, corruption levels, the number of cases that have been filed with the Justice Department, the number of prisoners, and the number of senior managers who have been tried and convicted. In all Muslim countries, these indicators are negative. Therefore, the judiciary is not independent in Muslim countries. The effective and efficient interpretation of the law serves the public interest and corrects systemic weaknesses. Effective legislation requires legal research institutions. There are no such institutions in Muslim countries.

9- Transparency: Government corruption prevents entrepreneurs from increasing their productivity and employment. The state that was established by the Prophet (PBUH) contained a high degree of transparency. Today, international organizations have defined indicators of transparency. Results show that Muslim countries are not performing well in this area. As a result, the laws and behavior of the leaders of Muslim countries are different from the behavior of the Prophet (PBUH).

10- The role of elites in economic development: Elite formation can only occur in democracies with strong political parties. Within political parties, elites codify plans for economic development. Therefore, elites implement their programs after assuming power. In dictatorships and republics without strong parties, elites are not organized or disciplined. As a result, the government does not have a sound plan for development.

It may be that the management of these countries is placed in the hands of powerful groups. The dominance of powerful groups has destroyed every country. In Muslim countries, there is no democracy or strong political parties. In Iran, the behavior of the Guardian Council during elections prevents elites from being organized or acting collectively. As such, the most important cause of underdevelopment in Iran is the behavior of the Guardian Council.

11- Human rights: The mission of the Holy Prophet (PBUH) was the observance of human rights. He removed all the customary penalties and put in place a legal mechanism. Additionally, methods to remove or reduce punishments were institutionalized in Islamic society. During the ten-year rule of the Holy Prophet (PBUH) no one was beaten, imprisoned, executed, or insulted. However, in Muslim countries, none of the commands of the Prophet (PBUH) regarding human rights are enforced. These countries commit human rights violations and justify them based on differing interpretations of Islam.

12- Strategic objectives: The main goals of Muslim rule are equity and social welfare. However, some Muslim sects have focused on the fight against polytheism and disbelief. As a result, financial resources are not mobilized for development or economic prosperity. This focus is considered a perversion of Islam. The Prophet (pbuh) only fought against polytheism through religious propagation and cultural activities. As such, he shunned all forms of violence and other costly actions.

On the other hand, the purpose of religion and religiosity is to train experts, who are efficient and committed to the interests of the public. Since such people in Muslim countries are scarce and rare, it is necessary to revise the structure of religious educational institutions. Finally, in order to achieve economic development, banks must play a role in providing investment. However, the idea of Islamic banking plays a destructive role in the economy of Muslims countries.

13- The purpose of responsiveness is to increase the indicators of per capita income, stabilize per capita income and the human development index, and decrease the misery index. Figures published by international organizations on responsiveness show that these figures and rankings for Iran and other Muslim countries are low. These indicators show that public administrators and civil servants in Muslim countries are not accountable or responsiveness to the people.

In general, the thoughts and actions of some Muslim religious leaders has caused wars and underdevelopment. In Iran, behavior of three institutions, the Guardian Council the judiciary and Islamic Banking, caused underdevelopment

